

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه: ملکی میانجی، محمدباقر، ۱۲۸۵-۱۳۷۷.  
عنوان قراردادی: مناہج البیان فی تفسیر القرآن. فارسی. برگزیده  
عنوان و نام پدیدآور: ترجمه تفسیر مناہج البیان جلد سوم / تالیف محمدباقر ملکی میانجی؛ ترجمه محمدباقر محبوب القلوب؛ ویراستار:  
عبدالحسین طالعی / با همکاری: اسماعیل اسماعیلی شریف.  
مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی نبأ، ۱۴۰۲.  
مشخصات ظاهری: ۳۶۰ ص.  
شابک: دوره: ۰-۱۴۱-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸؛ ج: ۷-۱۶۸-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸ / ۸۰۰/۰۰۰ ریال  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا.  
یادداشت: کتاب حاضر ترجمه جلد سوم کتاب «مناہج البیان فی تفسیر القرآن» تالیف محمدباقر ملکی میانجی است.  
یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.  
موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن  
موضوع: Qur'an -- Shiite hermeneutics -- 20th century  
شناسه افزوده: محبوب القلوب، محمدباقر، ۱۳۴۰-، مترجم  
شناسه افزوده: اسماعیلی شریف، اسماعیل، ۱۳۴۰-، ویراستار  
رده بندی کنگره: ۹۸ BP  
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹  
شماره کتابخانه ملی: ۹۲۰۲۵۱۲



انتشارات نبأ

## ترجمه ی تفسیر مناہج البیان

(جلد سوم)

تألیف: آیه الله شیخ محمد باقر ملکی میانجی

ترجمه: محمدباقر محبوب القلوب

ویراستار: دکتر عبدالحسین طالعی (عضو هیئت علمی دانشگاه قم)

با همکاری: دکتر اسماعیل اسماعیلی شریف

حروفچینی: انتشارات نبأ / صفحه آرایی: نادر برقی / چاپ و صحافی: تقویم

چاپ اول: بهار ۱۴۰۲ / شمارگان: ۵۰۰ نسخه / قیمت: ۱/۸۰۰/۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نبأ / تهران، خیابان شریعتی، بعد از خیابان

بهار شیراز کوچه مقدم، نبش خیابان ادیبی، شماره ۲۶

صندوق پستی: ۳۷۷ / ۱۵۶۵۵

تلفن: ۷۷۵۰۶۶۰۲ فاکس: ۷۷۵۳۵۷۷۶

شابک دوره: 0-141-264-600-978 ISBN

شابک ج ۳: 7-168-264-600-978 ISBN



ترجمہ و تفسیر

# مَنَاجِحُ الدِّينِ

جلد سوم

(سورہی بقرہ آیہ ۲۵۴ تا سورہی آل عمران آیہ ۹۲)

تألیف:

آیة اللہ شیخ محمد باقر ملکی میانجی

ترجمہ:

محمد باقر محبوب القلوب

ویراستار علمی و ادبی:

دکتر عبدالحسین طالعی (عضو هیئت علمی دانشگاه قم)

باہمکاری:

دکتر اسماعیل اسماعیلی شریف



انتشارات نبأ



## فهرست مطالب

### سوره‌ی بقره (۲)

۷.....	سوره‌ی بقره، آیه‌های ۲۵۳-۲۵۴.....
۱۱.....	سوره‌ی بقره، آیه ۲۵۵.....
۲۱.....	سوره‌ی بقره، آیه‌های ۲۵۶-۲۵۷.....
۳۳.....	سوره‌ی بقره، آیه ۲۵۸.....
۳۸.....	سوره‌ی بقره، آیه‌های ۲۵۹ - ۲۶۰.....
۵۹.....	سوره‌ی بقره، آیه‌های ۲۶۱ - ۲۶۸.....
۷۹.....	سوره‌ی بقره، آیه ۲۶۹.....
۸۴.....	سوره‌ی بقره، آیه‌های ۲۷۰ - ۲۷۱.....
۹۱.....	سوره‌ی بقره، آیه ۲۷۲.....
۹۶.....	سوره‌ی بقره، آیه ۲۷۳.....
۱۰۰.....	سوره‌ی بقره، آیه ۲۷۴.....
۱۰۲.....	سوره‌ی بقره، آیه‌های ۲۷۵ - ۲۸۱.....
۱۲۷.....	سوره‌ی بقره، آیه‌های ۲۸۲ - ۲۸۳.....
۱۴۵.....	سوره‌ی بقره، آیه ۲۸۴.....
۱۴۸.....	سوره‌ی بقره، آیه‌های ۲۸۵ - ۲۸۶.....

### سورہی آل عمران (۳)

۱۵۷.....	سورہی آل عمران، آیہ های ۱ - ۶.....
۱۷۳.....	سورہی آل عمران، آیہ های ۷ - ۹.....
۱۷۷.....	سورہی آل عمران، آیہ های ۱۰ - ۱۸.....
۱۸۹.....	سورہی آل عمران، آیہ های ۱۹ - ۲۵.....
۲۱۲.....	سورہی آل عمران، آیہ های ۲۶ - ۲۷.....
۲۳۱.....	سورہی آل عمران، آیہ های ۲۸ - ۳۲.....
۲۵۵.....	سورہی آل عمران، آیہ های ۳۳ - ۳۴.....
۲۶۰.....	سورہی آل عمران، آیہ های ۳۵ - ۴۱.....
۲۷۹.....	سورہی آل عمران، آیہ های ۴۲ - ۵۱.....
۳۰۷.....	سورہی آل عمران، آیہ های ۵۲ - ۵۸.....
۳۱۲.....	سورہی آل عمران، آیہ های ۵۹ - ۶۳.....
۳۲۱.....	سورہی آل عمران، آیہ های ۶۴ - ۶۸.....
۳۳۱.....	سورہی آل عمران، آیہ های ۶۹ - ۷۸.....
۳۳۸.....	سورہی آل عمران، آیہ های ۷۹ - ۸۵.....
۳۵۲.....	سورہی آل عمران، آیہ های ۸۶ - ۹۲.....

## سوره‌ی بقره، آیه‌های ۲۵۳-۲۵۴

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ  
بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ  
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ  
وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا  
وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿٢٥٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ  
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمْ  
الظَّالِمُونَ ﴿٢٥٤﴾

۲۵۳- برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم و اگر خدا می‌خواست کسانی که پس از آنان بودند بعد از آن [همه] دلایل روشن که برایشان آمد به کشتار یکدیگر نمی‌پرداختند ولی با هم اختلاف کردند پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند و اگر خدا می‌خواست با یکدیگر جنگ نمی‌کردند ولی خداوند آن چه را می‌خواهد انجام می‌دهد

۲۵۴- ای کسانی که ایمان آورده‌اید از آن چه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی و کافران خود

ستمکارانند

سنت مقدس ستوده‌ی الهی، بفرستادن رسولان و پیامبران و تشریح احکام و شریعت‌ها و سنت‌های لازم و واجب جریان یافته است، به منظور اصلاح انسان‌ها، باطل کردن زشتی‌ها، خرافه‌ها و زیان‌هایی که از این سو وارد می‌شود؛ در عین این‌که میان پیامبران و فرستادگان گرامی و نیز دانش‌ها و معارف، احکام و شریعت‌های ویژه‌ی هریک از آنان برتری و تفاوت وجود دارد.

پژوهش در این زمینه نیازمند گسترش سخن درباره‌ی هریک از آنان است، از لابلای وظیفه‌هایی که هریک در دوران خود انجام دادند، که از بحث تفسیری ما خارج است.

### آیه: ﴿مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ﴾

این کلیم، حضرت موسی بن عمران علیه السلام است که دارای مقام‌های گرامی است، خداوند به صریح آیه‌های قرآن کریم با او سخن گفته است و می‌فرماید:

﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾. (نساء/۱۶۴)

و ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ﴾. (اعراف/۱۴۳)

### آیه: ﴿وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ﴾

قرآن کریم آکنده از آیه‌هایی است که می‌رساند خداوند متعال، پیامبران و فرستادگانش را گرامی داشته و به آنان کرامت‌ها، مقام‌ها، لطف‌ها و فیض‌هایی عطا فرموده است. قرآن کریم برای تکریم، نامشان را آورده و درستی و وفاداری به پیمانی را که با خداوند بسته‌اند، آشکارا بیان می‌دارد. آنان با درجه‌های متفاوتی که از این مقام‌ها و کرامت‌ها دارند، به وظیفه‌هایی که به تعلیم الهی آموخته‌اند، قیام کرده‌اند.

### آیه: ﴿وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ﴾

مانند زنده کردن مردگان، شفا دادن نابینای مادرزاد و افراد دچار پستی، و به دست آوردن کرامت نبوت در کودکی، درست کردن شکل پرنده از گل، سپس دمیدن در آن و به اذن خداوند زنده شدن آن و دیگر نشان‌های آشکار و روشنی که خداوند متعال به حضرت عیسی علیه السلام کرامت فرمود.



خداوند تعالی فرمود:

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِهَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٥﴾ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٦﴾ وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٩﴾﴾. (آل عمران ۴۵ و ۴۶ و ۴۹)

### آیه: ﴿وَأَيَّدَنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾

مراد از روح القدس، دانش صریحی است که خداوند متعال بر پیامبران، فرستادگانش و جانشینان آنان افاضه می فرماید. به این دانش، نبوت و امامت خود و پیمانی را که خدای تعالی با آن ها بسته، می شناسانند. به سبب این دانش، آموزش می دهند و تبلیغ می کنند. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْتَدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْتَدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾﴾ (شوری ۵۲)

کلینی به طور مسند، از جابر آورده که از امام باقر علیه السلام درباره علم عالم پرسیدم. به من فرمود:

در پیامبران و جانشینان پنج روح ست: روح القدس، روح ایمان، روح حیات، روح قدرت و روح شهوت. ای جابر! با روح القدس از زیر عرش تا آن چه را در زیر خاک است، دانستند. سپس فرمود: ای جابر این چهار روح دچار سختی ها و بلاهای روزگار می شوند، اما روح القدس، نه سرگرمی و نه بازی می کند.<sup>۱</sup>

نیز مسنداً از ابوبصیر آورده که از امام صادق علیه السلام درباره ی آیه ی ﴿وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ پرسیدم. فرمود:

«روح»، آفریده ای از آفریدگان خداوند عزوجل است، بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل.

همواره با رسول خدا ﷺ بود. حضرتش را آگاه، پایدار و استوار می‌کرد. و بعد از ایشان با ائمه می‌باشد.<sup>۱</sup>

هم‌چنین مسنداً از اسباط بن سالم آورده که گفت:  
مردی از هیت از حضرتش درباره‌ی آیه‌ی ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾  
پرسید، در حالی که من حاضر بودم.  
از هنگامی که خداوند عزوجل، آن روح را بر محمد ﷺ فرو فرستاد، به آسمان بالا  
نرفت، و به راستی که آن در ما هست.<sup>۲</sup>

پیش‌تر در تفسیر آیه‌ی ﴿وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾ (بقره/۸۷)  
سخنی چند در این باره آوردیم، و متن کامل رساله‌ی «الروح فی القرآن» را در جزء سی‌ام  
ذیل سوره‌ی مبارکه‌ی «النبأ» در این موضوع درج کرده‌ایم.

آیه‌ی ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ﴾  
یعنی: اگر خداوند خواهد، مردم پس از فرستادگان و بعد از آن‌که حجّت‌های قاطع  
و برهان‌های تابناک بر فرستادگان، به آنان رسیده است و مردم آن‌ها را به طور علنی  
می‌بینند - مانند حجّت‌های روشن و آشکاری که خداوند متعال به حضرت عیسی بن  
مریم ع‌ی‌ا عطا فرمود و هم‌چنین به دیگر پیامبران گرامی - با هم نمی‌جنگند.

آیه‌ی ﴿وَلَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ﴾  
آنان پس از این‌که حجّت‌های الهی برایشان اقامه شد، اختلاف کردند، گروهی  
لطف‌های الهی شامل حالشان شد و ایمان آوردند و گروهی عصیان و طغیان کردند.  
ایمان مؤمنان و کفرورزی کافران به اختیار و علم خودشان بود.

آیه‌ی ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا﴾  
یعنی: خداوند متعال نه آنان را به کشتار یکدیگر وادار کرد، نه به جنگ نکردن، بلکه  
خداوند سبحان حجّت‌ها و پیامبرانش را به سویشان فرستاد، به وسیله‌ی آنان راه راست

۱. همان، ص ۲۷۳.

۲. همان.

و درست را برایشان روشن ساخت، ایمان به خود، فرستادگان، پیامبران و شریعت هایش را بر آنان تکلیف کرد و در این زمینه آنان را مختار قرار داد، تا با حجت آشکار زندگی کند هر آن که زنده باشد، و آن کس که هلاک خواهد، با حجت آشکار به هلاکت رسد.

آیه: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ ﴿۲۵۵﴾

مولی محمد نهانندی گوید: لیکن خداوند با قدرت کامل خود، هر آن چه را که خواهد - واگذاری یا نگاهداری - از روی عدل یا فضل انجام می دهد.

آیه ی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ﴾

این آیه مبارکه در مقام موعظه و اندرزگویی برای مردم است. آنان را به مال بخشی در راه رضای خداوند فرمان می دهد و بر می انگیزاند، و در این زمینه از فرصت از دست دادن و تلف کردن وقت بر حذر می دارد، پیش از آن که قضای الهی بر مرگ فرارسد و میان آنان و کارهای نیک جدایی افکند؛ ثروت، باعث حسرت، پشیمانی و بدفرجامی در آن روزی شود که در آن نه خرید و فروش، و نه دوستی و نه شفاعتی در کار است. شگفت انگیز این که انجام این امر بر بعضی مردم دشوار است و خود را با بخل و سرپیچی از این واجب بزرگ و سنت نیکوی زیبا محروم می کنند.

آیه ی ﴿وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ ﴿۲۵۶﴾

کافران به علت ایمان نداشتن به آن چه در این آیه های کریمه آورده است، به خود ستم می کنند.

### سوره ی بقره، آیه ۲۵۵

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ  
وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ  
وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ

## السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا يَتُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٢٥٥﴾

۲۵۵- خداست که معبودی جز او نیست زنده و برپادارنده است نه خوابی سبک او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گران آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است می‌داند و به چیزی از علم او جز به آنچه بخواهد احاطه نمی‌یابند کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ

### آیه: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾

پیش از این در سوره‌ی مبارکه فاتحه درباره‌ی لفظ جلاله «الله» و کلمه‌ی توحید سخن گفتیم. در آینده نیز ذیل سوره‌ی مبارکه آل عمران آیه‌ی ۲ درباره‌ی ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ سخن خواهد آمد.

### آیه: ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾

آیه برای تنزیه خداوند سبحانه از چُرت زدن و خواب است. طریحی گوید:

السنة: سستی پیش از خواب است.<sup>۱</sup>

ابن منظور گوید: ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ یعنی او را نه چرت و نه خواب فرا می‌گیرد، تأویلش این‌که خداوند تعالی از اداره‌ی کارهای آفریده‌ها غفلت نمی‌فرماید... السنة: سستی است که از سرآغاز می‌شود و اگر به قلب رسید خواب است.<sup>۲</sup>

بلاغی گوید: ﴿لَا تَأْخُذُهُ﴾ یعنی: چرت - بلکه خواب - بر او غلبه و چیره نمی‌شود.<sup>۳</sup>

### آیه: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾

آیه، بزرگداشت و گرمی‌داشت خداوند متعال است که او را به مالکیت مطلق

۱. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۳۲۵.

۲. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۴۹.

۳. آلاء الرحمن، ص ۲۲۷.

می‌ستاید. پیش از این در سوره ی مبارکه ی فاتحه گفته شد که مالکیت، صفتی وجودی برای خداوند سبحان است و تفسیر آن به قیومیت صحیح نیست، چون قیومیت، قوام غیر خدا به خداوند است. در تفسیر آیه ی ﴿وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكُهُ مَن يَشَاءُ﴾ (بقره/۲۴۷) نیز گفته شد که مالکیت یکی از صفت‌ها و کمال‌های خدا است که بایستی برای او قائل باشیم، و معتقد شویم که مالکیت در مرتبه ی ذات است در هر دو طرف فعل و ترک، مالکیت و قدرت به مرجحات برمی‌گردد. پس اگر خداوند آفریده‌ها را خلق یا ترک کند، از اختیار و خواسته ی خود اوست با مالکیت ذاتی که نسبت به اختیار ورأی دارد.

### آیه ی ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾

الشفاعة از ماده ی «شفع» (به معنای خروج) گرفته شده است، در مقابل «وتر» (به معنای فرد).

ابن منظور گوید: الشفع: بر خلاف «الوتر» و به معنی زوج است.<sup>۱</sup>

طریحی گوید: «و شفعت الشی شفعاً» از باب نفع: آن را ضمیمه ی فرد کردم.<sup>۲</sup>

زمخشری گوید: وقتی فردی را به دیگری پیوند زنند و زوج شود، به او «مشفوع به»

گویند.<sup>۳</sup>

مؤلف گوید: بر خردمندان پوشیده نمی‌ماند که یکتایی و یگانگی خداوند در تمامی شؤون الوهیت و ربوبیتش اقتضا و حکم می‌کند که امر خلق و همه ی چیزهایی که از جهت تکوین و تشریح به آن وابسته است از ازل تا ابد، از دنیا تا آخرت، ملک طلق خداوند تبارک و تعالی می‌باشد. اما، ظهور و بروز این مالکیت در آخرت شدیدتر و ظاهرتر است، از آن روی که تمامی اختیارها و مالکیت‌ها را باطل می‌کند، و امانت‌ها را از قدرت، چیرگی و نعمت به مالک و عطاکننده اش، آن پادشاه حق قیوم، باز می‌گرداند. تمامی صداها سر افکنده و چهره‌ها در برابر خداوند یکتای بسیار چیره، خوار و فروتن است، در حالی که سرهایشان به زیر افکنده است و چشم‌هایشان پلک نمی‌زند.

۱. لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۳.

۲. مجمع البحرين، ج ۴، ص ۳۵۴.

۳. اساس البلاغه ی، ص ۲۳۸.

حال می‌گوییم: آیه‌هایی که متعرض شفاعت شده‌اند، چند گونه‌اند:

الف. بعضی از آن‌ها دلالت دارد بر آن‌که در آن روز، اسباب بر آنان قطع شده، چاره‌ها آنان را سرافکننده داشته و یاری دادن‌ها به ایشان خیانت کردند، نه فروشی، نه دوستی، نه شفاعتی و نه فدیة‌ای است.

خدای متعال فرمود:

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾. (بقره/۴۸)

ب. بعضی دیگر مالکیت داشتن خداوند بر شفاعت و یگانگی خداوند در مورد آن را می‌رسانند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾. (زمر/۴۴)

ج. بعضی دیگر، حضور شریک‌ها، ضدها، همتاها و بُت‌ها در مرحله‌ی شفاعت و اعتماد بر شفاعت آن‌ها را باطل می‌دارد.

خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَصَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾. (انعام/۹۴)

پوشیده نماند که این سه گروه از آیه‌ها و آن‌چه در این زمینه است، نفی شفاعت را نمی‌رساند، یعنی اجازه خداوند به یکی از بندگان مقربش را نفی نمی‌کند که برای کسی که خداوند اذن شفاعت برایش داده، شفاعت نماید؛ نیز چنین اجازه دادنی را محال نمی‌داند. زیرا نفی یاری دادن، یکدیگر را کمک کردن، دوستی، فدیة دادن و گسستگی اسباب و چاره‌ها، سزاوار کافران در روز قیامت، و بروز چیرگی خداوند بر دشمنان او، و ذلت و خواری آنان در آن روز است، چنان‌که بعضی آیه‌ها در این زمینه چنین است. مفاد بعضی دیگر از آیه‌ها، نگهداشت اصول توحید است، یعنی مالکیت خدای متعال در امر شفاعت، و مالکیت الهی بر تمام شوئون آفریدگان، از نظر تشریح و تکوین در دنیا و آخرت. بعضی دیگر از آیه‌ها می‌رساند که باورهای مشرکان و پرستش بُت‌ها - نه عبادت

خداوند - و آنان را شفیع قرار دادن بدون اجازه‌ی استقلالی از خداوند، زشت و نکوهیده است.

به این سه گروه از آیات در امر شفاعت به اجازه‌ی خداوند، چه به لحاظ نفی یا اثبات، ممکن یا غیرممکن بودن، نباید تمسک کرد. اما آیه‌هایی که دلالت بر امکان و اثبات شفاعت به اجازه‌ی خداوند دارد درباره‌ی کسانی که خداوند پسندیده، بسیار است. خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿۲۶﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿۲۷﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿۲۸﴾﴾. (انبیاء/ ۲۶-۲۸)

این افراد مقرب، کسانی را شفاعت می‌کنند که خداوند متعال پسندیده است. چون استثنا از نفی، اثبات چیزی از امر نفی شده است. و:  
نیز فرمود:

﴿يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿۱۲۸﴾ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ﴿۱۲۹﴾﴾. (طه/ ۱۰۸-۱۰۹)

و فرمود:

﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ ﴿۲۶﴾﴾. (النجم/ ۲۶)

آیه‌های گرامی الهی درباره‌ی جواز و قبول شفاعت و راضی بودن خداوند به این امر، صراحت دارد. خداوند سبحان، مالک و ولیّ عفو و بخشش است. او تعالی می‌تواند بدون مقدمه و از روی تفضل، گناهان بندگان را ببخشد و می‌تواند با عدالت، کیفر دهد و به عذاب خود بگیرد. چون واجب نیست که همواره بیم دهد و وعید خود را اعمال کند. هم چنین می‌تواند بر پایه‌ی آن چه در قرآن کریم فرموده، بندگان گناهکارش را ببخشد، چون سبب‌هایی مثل توبه و شفاعت را راهی برای بخشش و مغفرت خویش قرار داده است.

خدای تعالی می فرماید:

﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾

(النساء/۳۱)

و فرمود:

﴿قُلْ لِلذِّينِ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ﴾ (الانفال/۳۸)

و دیگر آیه های مبارکه در این زمینه. خدای تعالی می تواند با توسل بندگان به هر يك از این وسیله ها، گناهشان را ببخشد و آن ها را بیامرزد. هم چنین می تواند با فضل و رحمت خویش، بدون مقدمه و توسل به آن وسیله ها و اسباب، بندگان گناهکارش را مورد عفو و بخشش قرار دهد. نکته این که ظاهر این آیه های مبارکه می رساند که مورد شفاعت، مؤمن گناهکار است و این شفاعت فراگیر است و تمام موردها را در بر می گیرد، و ویژه ی موردی خاص نیست.

مطلق بودن بعضی از این آیه ها و صراحت اجمالی بعضی از آن ها اقتضای آن دارد که مورد شفاعت و مُتَعَلِّق آن منحصر به بخشش گناهان نباشد، بلکه گسترده تر است، از جمله رسیدن به خواسته ها، رفع گرفتاری ها، بالا رفتن درجه ها و برآورده شدن نیازها.

این آیات صراحت دارند که شفاعت، امری اختیاری برای بندگان مقرب است. پیامبران و صدیقان به فرمان و اجازه ی خداوند، با اختیار خودشان شفاعت می کنند؛ چون شفاعت امری تکوینی نیست بلکه اثرگذاری نفس پیامبران عليهم السلام در متعلق است. در مورد شفاعت، پیشتر در تفسیر آیه ی ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ﴾ (بقره/۱۴۸) سخن گفتیم.

باز گردیم به تفسیر آیه ی مبارکه ی ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ﴾. این جمله استفهام انکاری است، یعنی کسی نمی تواند و در امکان او نیست که در بارگاه الهی شفاعت کند، چون شفاعت مداخله و تصرف در شؤون تکوین است، پس امضاء و اجرا نمی شود مگر به اجرای خداوند متعال.



### آیه ﴿إِلَّا يَأْذِنَهُ﴾

استثناء از نفی مطلق است. ضرورتاً این استثنا از امر نفی شده، اثبات آن در برخی موارد است. این آیه مبارکه نصّ و صراحت دارد بر نفوذ و جواز شفاعت و رخصت دادن به آن با اجازهی خداوند و پس از این که خداوند، امر شفاعت را به کسی از بندگان صالح خود تملیک کرده باشد. اذن خدای تعالی به چنین کسی گشودن راه است برای این که شفاعت او را نافذ بداند و به او اجازهی شفاعت دهد. چون کسی را نشاید که در امر تکوین دخل و تصرفی داشته باشد، جز با مشیّت، اراده، قدر، قضا و اذن خدای متعال. کلینی از حریر بن عبدالله، و از عبدالله بن مسکان روایت کرده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

در زمین و آسمان چیزی نخواهد بود جز با این هفت امر؛ به مشیّت، اراده، قدر، قضا، اذن، کتاب و اجل. پس هر کس گمان برد که یکی از این ها را می تواند نقض کند، به تحقیق، کافر شده است.<sup>۱</sup>

صدوق مسنداً از زکریا بن عمران آورده که حضرت ابوالحسن اول (امام کاظم علیه السلام)

فرمود:

کاری در آسمان ها و زمین نخواهد بود مگر به هفت عامل: به قضا، اراده، مشیّت او، کتاب، اجل و اذن. پس هر کس غیر از این بگوید به تحقیق بر خداوند دروغ بسته و (یا) سخن خداوند عزّوجلّ را ردّ کرده است.<sup>۲</sup>

### آیه: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾

قمی از حسین بن خالد آورده که امام ابوالحسن رضا علیه السلام ... فرمود: ﴿مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ امور پیامبران است و آن چه هست. ﴿وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ یعنی: هر آن چه هنوز نیست (انجام نیافته است).<sup>۳</sup>

گویم: آن چه اکنون هست و آن چه هنوز نیست، هر دو از امور غیبی است. علم

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۴۹.

۲. خصال، ص ۳۵۹.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۴.

خداوند تمامی آن چه را که هست و تمامی آن چه هنوز نشده، در برمی گیرد، در حالی که در شمار عدم ها بودند.

به عبارتی دیگر، معلوم عین تمامی این رویدادهاست، هر چند که الآن رویدادی نیست. اما خداوند سبحان به حقیقت این حادثه علم و عیان و شهود داشته است، در حالی که اینک به هیچ وجهی از وجوه حوادثی نیست.

صدوق مسنداً از منصور بن حازم آورده که به امام عرض کردم:

آیا به عقیده ی شما، آن چه بود و آن چه تا روز قیامت خواهد بود، در علم خداوند نبود؟

فرمود: آری، پیش از آن که آسمان ها و زمین را بیافریند.<sup>۱</sup>

آیه: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾

چون خداوند متعال به ذاتش علم، کشف و عیان به همه چیز جز خودش - در یک عرض و به شدتی غیر متناهی هم در کلیات و هم جزئیاتش، به اعیان و حوادثش - دارد، هیچ معلومی به هیچ وجه خارج از این کشف و علم نیست. ذات مقدس و علم نامتناهی، از تعین و تحدید به چیزی از نظام های موجود و غیر آن ابا دارد. لذا ناگزیر مراد از آیه ی ﴿مِنْ عِلْمِهِ﴾ غیر از این علمی است که در کتاب های نوری است، از عرش، کرسی، کتاب مبین و کتاب مکنون که علم و کشف حقیقی هستند، خداوند تعالی، آن علم را به افرادی خاص از اولیای صالح خود عطا فرمود.

آیه ی: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾

بر خردمندان پوشیده نیست که «کرسی خداوند» متعال که در آسمان ها و زمین گسترده است، همان کرسی (صندلی) ساخته شده از چوب یا آهن یا طلا و نقره نیست. گستردگی آن، از جهت احاطه ی علم و عیان یا از باب احاطه ی قدرت و سلطنت است. بدیهی است که لازمه ی احاطه و قدرت به چیزی، احاطه ی علم به آن است.

آیه ی ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ گرامی داشت او به علم است، آیه ی ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ﴾ متصل

به آن و در ردیف آن است، پس ظهور قوی دارد بر این که مراد از «الکرسی» علم است. و گسترش آن یعنی احاطه اش بر آسمان ها و زمین.

صدوق مسنداً از حفص بن غیاث آورده که گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام درباره ی آیه ی ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ پرسیدم. فرمود: علم اوست.<sup>۱</sup>

نیز مسنداً از عبداللہبن سنان، آورده که امام صادق علیه السلام درباره ی همین آیه فرمود: آسمان ها و زمین و آن چه در میان آن هاست، همه در «الکرسی» است. و «العرش» علمی است که هیچ کس اندازه اش را نمی تواند اندازه گیرد.<sup>۲</sup>

هم چنین مسنداً از زراره روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره ی ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ پرسیدم که آیا آسمان ها و زمین گنجایش کرسی را دارند یا کرسی بر آسمان ها و زمین گسترش دارد؟ فرمود:

همه چیز در کرسی است.<sup>۳</sup>

کلینی از احمد بن محمد برقی روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کرسی، محیط است بر آسمان ها، زمین، آن چه در میان آن هاست و آن چه در زیر خاک است. و اگر سخن را آشکارا کنی، به درستی که او (نه تنها آن، بلکه) راز و مخفی تر از راز را (نیز) می داند.<sup>۴</sup>

**مؤلف گوید:** این روایت ها دلالت دارد بر آن چه از این آیه کریمه نمایانندیم، که مراد از «الکرسی» در این آیه، علمی است که آسمان ها، زمین و آن چه را در آن هاست، شامل می شود. و این کرسی بلند مرتبه احاطه دارد به آن چه از آسمان ها و زمین دانسته شده، به احاطه ای آشکار و بی پرده و حجاب، نه به گونه نقش پذیری و علم حصولی. هم چنین آیه ی ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ و روایت هایی که در تفسیرش رسیده، رهنمون به بیان کینونت اشیاء در کرسی به گونه ای از انحاء وجود نیست.

۱. توحید، ص ۳۲۷.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۲۸.

۴. کافی، ج ۱، ص ۱۳۰.

### آیهی ﴿وَلَا يَتُودُهُ حِفْظُهُمَا﴾

ابن منظور گوید: آده الامر، اُوداً و اُوداً؛ تمام نیرو، توان و مشقت او را در برگرفت... لا يتاداه: براو دشوار نیست.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: چون ظاهر این آیه مبارکه در مقام تقدیس و تنزیه است، شایسته تر و صریح تر در افاده‌ی تقدیس، نخستین معنی است، هر چند معنای دوم نیز در تنزیه صراحت دارد. و ممکن است مراد هر دو معنی باشد، چون معمولاً ملازم یکدیگرند... و «الحفیظ» به معنی نگهبان بر هر چیزی است که نفس به دست آورده و بر آن استوار است. و «الحافظ» کسی است که هر چیز را از فنا، زوال و پراکنده شدن نگاه می‌دارد. پس پاک و منزه است کسی که نگهداری آسمان‌ها و زمین براو سنگین و دشوار نیست و او را از تاب و توان نمی‌اندازد، جلّ ثناؤه، به درستی که سنگینی و سستی از لوازم جسم است.

### آیهی ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ستایش، از آن خداوندی است که بلندمرتبه‌تر است از آن که با آفریدگان همانند باشد.<sup>۲</sup>

ظاهراً این نام گرامی تنزیه خداوند تعالی است از هر آن چه لازمه‌ی اجسام و افراد باشد، مانند: گران باری، سستی، تاب و توان و مشقت. او بلندمرتبه‌تر است از همتاها و اُضداد و مددکار یا وزیری که در انجام کارهایش او را یاری دهد. در مورد کلمه‌ی [العظیم] به طور خاص، نصی نیافتم که مراد از این نام شریف، ستایش یا تنزیه باشد.

شیخ طوسی گوید: معنای [العظیم] عظیم الشان است به این معنی که خداوند، تواناست و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند، دانایی است که چیزی براو پوشیده نمی‌ماند، توانایی و دانایی او پایانی ندارد.<sup>۳</sup>

۱. لسان العرب، ج ۳، ص ۷۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۳.

۳. تبیان، ج ۲، ص ۳۱۱.

مؤلف گوید: درباره ی این آیه مبارکه نصّی وجود ندارد که برساند مراد از [العظیم] ستایش است، بنابراین حمل این نام شریف بر تنزیه سزاوارتر است. چون نمی دانیم مراد از این نام چیست، پس تفسیر آن به معنی دیگر نام های مقدس الهی مانند کبریایت، جلالت و ماندش، نتیجه بخش نیست. چون التزام به مرادف بودن است، و سخن آن است که دیدید. طباطبایی گوید: ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ از دلالت بر حصر خالی نیست. و این حصر، یا حقیقی است که حق همین است. زیرا والایی و عظمت از کمال است و حقیقت هر کمالی از آن خدای متعال است... تا آخر کلامش<sup>۱</sup>.

گویم: دریگانگی خداوند سبحان نسبت به معنی های نام های مقدس و یکتایی حقیقی او در مورد آن ها، سخنی نیست و تنها مشترك لفظی است. آری بنا بر اشتراك معنوی، ناگزیر از اثبات این مطلب هستیم که اصل والایی و عظمت و هر کمال وجودی و حقیقتش، از آن خداوند متعال یگانه و بی انباز است. البته سخن در اصل اشتراك معنوی است و این که موهبت ها و کمال هایی که خداوند متعال بر بندگانش منت نهاده و عطا فرموده و آنان واجد آن شده اند، تنها از نظر مفهوم میان خداوند و بندگانش مشترك شده اند، نه مصداقی. چون میان خداوند و بندگانش هیچ گونه شباهتی - نه مفهومی و نه مصداقی - وجود ندارد. نکته این است که - همان گونه که در تفسیر سوره ی فاتحه به تفصیل آوردیم - موجب تعطیل نمی شود.

### سوره ی بقره، آیه های ۲۵۶-۲۵۷

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ  
 بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۵۶﴾  
 اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا  
 أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُوهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ

## النَّارُ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٥٧﴾

۲۵۶- در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای دانا است

۲۵۷- خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می برد و [لی] کسانی که کفر ورزیده اند سرورانشان [همان عصیانگران] = طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها به در می برند آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند

### آیه: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾

ابن منظور گوید: ابن سیده گفته است: «الکراه» خودداری کردن و مشقت داشتن، و متحمل انجامش شدن است. و «الکراه با ضمه» مشقتی است که متحمل آن می شوی بدون این که مکلف به انجامش باشی... شرّاً مکروه نامیده اند، چون ضد محبوب و دوست داشتنی است... و «اکراهته» یعنی: کاری را بر او تحمیل کردم که از آن کراهت دارد.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: ظاهراً مراد از آیه «لَا إِكْرَاهَ» اکراه تکوینی خداوند تعالی است، در برابر اختیار. «لَا إِكْرَاهَ» به این معنی بسیار به کار رفته است.

صدوق مسنداً از علی بن أسباط آورده که امام رضا ع فرمود:

... خداوند به کراهت اطاعت نشده و کسی به نافرمانی بر او غلبه نیافته است.<sup>۲</sup>

نیز از امام صادق ع روایت کرده که رسول خدا ص فرمودند:

از امت من (گناه) نه چیز برداشته شد: خطا و فراموشی، انجام چیزی که آن ها را به

کراهت بر آن وا داشتند...<sup>۳</sup>

بنابراین آیه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ یعنی: دین خداوند با اکراه و اجبار و از روی تکوین،

۱. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۳۴.

۲. توحید، ص ۳۴۸.

۳. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۵۳.

پذیرفته و به آن گرویده نمی شود، مانند این که فرمود: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾. (الدهر/۴)

صدوق مسنداً از حمزه بن طیار آورده که امام صادق علیه السلام فرمود:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾

ما به او شناسانیدیم، چه بپذیرد و چه رها کند.<sup>۱</sup>

نیز از ابوصلت عبدالسلام بن صالح هروی آورده که گفت: روزی مأمون از علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسید: ای فرزند رسول خدا! معنی این آیه چیست؟ ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ \* وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (یونس/۹۹ - ۱۰۰)

امام رضا علیه السلام فرمود:

مرا حدیث کرد پدرم موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام، که فرمود: مسلمانان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: اگر مردمی را که در اختیار داری، با اکراه به پذیرش اسلام وادار کنی، بر تعدادمان افزوده می شود، و در برابر دشمنان خود قوی می شویم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نخواستیم به بدعتی با خداوند عزوجل روبرو شوم که درباره اش چیزی به من نفرموده باشد، و من از اهل تکلف نیستم.

خداوند تبارک و تعالی فرو فرستاد: ای محمد! ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا﴾ یعنی: اگر خدا می خواست، مردم همگی از راه ناچاری و درماندگی در دنیا ایمان می آوردند، همان گونه که هنگام روبرو شدن و دیدن عذاب در آخرت، ایمان می آورند. اگر با آن ها چنین کنم سزاوار ثواب و ستایش از من نخواهد بود. لیکن از آنان می خواهم با اختیار و بدون ناچاری ایمان بیاورند، تا مستحق منزلت، گرامی داشت و جاودانگی در بهشت باشند...<sup>۲</sup>

۱. توحید، ص ۴۱۱.

۲. همان، ص ۳۴۱.

بیضاوی در تفسیر ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ گوید:

گفته شده است: آگاهی دادن به معنی نهی است، یعنی در مورد دین کراهت و اجباری به کار نگیرید، این یا عام است که با آیه ﴿جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾ (توبه/۷۳) نسخ شده است یا خاص اهل کتاب می باشد. به دلیل این خبر که نقل شده: که يك مسیحی دوپسرداشت، آن دو، پیش از مبعث پیامبر، مسیحی شده بودند، سپس به مدینه آمدند، پدرشان آن دو را مجبور کرد و گفت: به خداوند سوگند شما را رها نمی‌کنم تا این که مسلمان شوید. آن دو خودداری کردند و نپذیرفتند. پس نزاع خود را خدمت رسول خدا ﷺ بردند. مرد انصاری گفت: ای رسول خدا آیا بخشی از من به آتش برود و من نظاره‌گر باشم؟ این آیه نازل شد و او آن دو را رها کرد.<sup>۱</sup>

طباطبایی گوید: آیه ی: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾، اگر قضیه ای اجباری باشد، خبر از حال تکوین می دهد، زیرا با نفی اکراه بردین و اعتقاد حکمی دینی می رساند، و اگر حکمی انشائی تشریحی باشد، چنان که در ادامه آیه می فرماید: ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ نهی از حمل با کراهت بر اعتقاد و ایمان است، و این نهی است متکی بر يك حقیقت تکوینی.<sup>۲</sup>

مؤلف گوید: از آیه شریفه ظاهر است که اکراه تکوینی را نفی می کند نه تشریحی را، همان گونه که از پیش آوردیم. و مراد، برداشتن اکراه در دین است، چه بگوییم: مخصوص احکام تکلیفی است، یا عمومی تر از آن است و احکام وضعیه را در بر می گیرد. زیرا دین عبارت است از مجموعه ای از باورهای نیکو، که شناسائی و اقرار و اعتراف به آنها واجب است. هم چنین احکام، واجبات، و وظیفه هایی که از سوی خداوند - سبحانه - بر بندگانش واجب و مقرر شده است. بنابراین اطلاق آیه همه ی مکلفین را شامل می شود و این متت گذاری و برداشتن اکراه تنها برای کافران نمی باشد. و اگر فردی اهل تکلف با تکلف بگوید: مراد از ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ این است که جایز نیست کافران را با اکراه و شمشیر، دین دار کرد.

۱. تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲. المیزان، ج ۲، ص ۳۴۳.



می‌گوییم: نخست آن که این سخن بر خلاف ظاهر سیاق آیه است.  
دوم: امر به معروف و نهی از منکر را در برمی‌گیرد، و این نیز اکراه بردین است نه در دین.

پس ظاهر از تمامی آن چه آوردیم - والله العالم - این است که به طور مطلق در اصول و فروع دین، هیچ‌گونه اجباری ندارد چه در اصول باشد یا فروع، چه واجب باشد یا مستحب. خداوند متعال با اجبار و برتری نه اطاعت می‌شود نه عصیان. هر کس خداوند بر او چیره شد و او را در همه ی کارهایش یا یکی از کارهایش مجبور کرد، چه مؤمن و چه کافر باشد، عذری دارد.

بنابراین میان این آیه و آیه های جنگ منافاتی نیست و این آیه با آیه های جنگ نه نسخ شده و نه تخصیص یافته است. از پیش هم بحث درباره ی آیه های جنگ و وجوب جهاد آوردیم، و گفتیم که فراخوانی به سوی حق، حق مشروعی برای خداوند - تبارک و تعالی - و اولیای اوست که و می‌توانند یکان یکان، خواستار این حق مشروع باشند.

### آیه ی ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾

گوییم: مسئله های مهم و اصول فراخوانی کاملاً روشن است. وضوح آن برای تمام مکلفین، از امور لازم در فراخوانی به سوی خداوند سبحان است. پس دین خداوند، همان دین قیّم و راستی است که در دعوت خود، متّکی به برانگیختن گنجینه های نهفته ی خردها و بیدار کردن فطرت است. این دین، به یاد می‌آورد آن چه را خداوند، مردم را بر آن آفریده است، و استواری ساخته های الهی و زیبایی های خلقت را تذکّر می‌دهد، که اثرهای خلقت آن‌ها و نشانه های تدبیر و برنامه ریزی الهی در آن‌ها عیان است. پس منزه است خدایی که با خلقت خود بر آفریدگانش جلوه می‌کند. نتیجه ی این یادآوری برداشتن و زدودن غفلت‌ها است، و خداوند، توجه به معرفت فطری را که در ذات انسان‌ها به ودیعت نهاده در انسان ایجاد می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ (زمر/۳۸)

صدوق مسنداً از ابوهاشم جعفری آورده که گفت: از امام ابو جعفر ثانی (جواد علیه السلام) پرسیدم: معنی «الواحد» چیست؟ فرمودند:

همان است که زبان‌های همه به یکتایی او گرد آمده‌اند. همان‌گونه که خداوند عزوجل فرموده است: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾

این غیر از روشی است که زبان‌ها بر اساس آن دلیل و برهان اصطلاحی و فنی برپا می‌کنند. این روش ویژه افراد بسیار دانشمند و بهره‌مند از این فن و هنر است. بیشترین برهان‌ها - اگر نه عمده‌ی آن‌ها - چنین نیست که خرد و اندیشه‌های عموم مردم بر آن استوار باشد.

لفظ «الرشد» بیشتر در هدایت و دانش به کار رفته است، با توجه به اقدام به عملی که مطابق دانش باشد.

خدای متعال فرموده است ﴿فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ زُجُودًا﴾. (نساء/۶) زیرا خبر گرفتن از رشد جز از طریق پیگیری اعمال و گفتارهای شان به دست نمی‌آید. «الغی» نیز گمراهی با توجه به اقدام و اجرای عملی مطابق نادانی و نایبناهی اوست. بدین ترتیب آن چه روشن می‌شود، خود عمل حق از باطل می‌باشد.

آیه: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ﴾

ابن منظور گوید: طاغوت برای واحد و جمع و مذکر و مؤنث به کار می‌رود. «فَعَلُوت» که «طَغَيْوت» بوده، که ابتدا «ی» بر «غ» مقدم بوده، اما چون مفتوح است قبلش هم فتحه دارد، به «الف» قلب شده است.<sup>۱</sup>

طبرسی گوید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ﴾ چند قول است: یکی این که شیطان است. به روایت مجاهد و قتاده، امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.<sup>۲</sup>

طباطبایی گوید: در آیه ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ﴾ کفر را بر ایمان مقدم داشته تا موافق تربیتی باشد با فعلی که در جزء روی داده، یعنی تمسک به عروه الوثقی، چون

۱. توحید، ص ۸۳.

۲. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۹.

۳. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۶۴.

تمسک به چیزی بارها کردن همه چیز و گرفتن «عروة» عملی می شود. پس در آن جا ابتدا رها کردن و سپس گرفتن است. لذا کفر - یعنی ترك - را بر ایمان - یعنی گرفتن - مقدم داشت تا با آن موافقت داشته باشد.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: نه تحقق عنوان کفر برای تقدم ایمان مورد نیاز است، و نه تحقق عنوان ایمان برای تقدم کفر. بلکه تحقق هر يك از آن ها نیازمند روشن شدن حجت و وضوح راه است، تا هر که خواهد، با حجت و برهان به هلاکت رسید، و هر که خواهد، با حجت و برهان زنده ماند، و این همراه با اختیار و مشیت مکلف است. البته ادعای آراستگی و تولی جز بعد از تخلیه و تبری تحقق نمی یابد، ولی نتیجه گرفتن این مطلب از ظاهر آیه نیازمند نصی خارجی است نه به مجرد ذوق و استحسان.

ایمان، یعنی: اعتراف انسان به آن چه از حق دانسته و سرفروود آوردن در برابر آن. مراد این نیست که تنها اعتراف برای خداوند، بدون التزام به انجام اعمال و واجبات و ترك جنایات ها هم، رستگاری آنان را تضمین کند. بلکه ایمان به خداوند همراه با شرط های یاد شده - که در کتاب و سنت مقرر شده - موجب رستگاری و سعادت می شود. همان گونه که کفر ورزیدن به طاغوت جز به رهایی از دام ها و تله های آنان - گرچه به اجمال در اصول و مهمات جنایت ها - تحقق نمی یابد.

آیه: ﴿فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾

استمساک، گرفتن به عنوان طلب است، با عنایت به ادامه داشتن و باقی ماندن. و این با رفتن به سویش و تلاش به دست می آید، نه به گونه ی تصادفی، بدون خواستاری و انجام کاری و دقت نظر و فهم.

ابن منظور از جوهری نقل می کند: اَمْسَكْتُ بِالشَّيْءِ، و تَمَسَّكْتُ بِهِ، و اسْتَمَسَّكْتُ بِهِ، و امْتَسَّكْتُ، همگی به معنی اِعْتَصَمْتُ (به آن پیوستم).<sup>۲</sup>

نیز ابن منظور گوید: و عروة الدلو و الكوز و نحوه: مقبضه (دستگیره اش).<sup>۳</sup>

۱. المیزان، ج ۲، ص ۳۴۴.

۲. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۸۷.

۳. همان، ج ۱۵، ص ۴۵.

مؤلف گوید: هرکس به طاغوت کفر ورزد و به خداوند ایمان آورد، به تحقیق به دستگیره محکمی پیوسته است که هرگز پاره و شکسته نمی شود و به خودی خود اصلاً از بین نمی رود، زیرا حق ثابت است و از بین نمی رود مگر این که کسی از آن دست بردارد و روی برگرداند.

آیه: ﴿وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

یعنی: سخن گویندگان را شنواست و به نهان‌ها و باطن‌ها دانا است. در آن آیه، تشویق مؤمنانی است که به دستگیره محکم الهی پیوسته‌اند و به طاغوت کفر می‌ورزند، و تهدیدی است برای کافران به خداوند که از طاغوت پیروی می‌کنند. ابن شهر آشوب، امام موسی بن جعفر، پدران شان علیهم‌السلام، و ابوالجارود امام باقر علیه‌السلام و زید بن علی علیه‌السلام درباره‌ی آیه‌ی ﴿فَقَدِ اسْتَسَسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ فرمود:

[رشته‌ی محکم الهی] مودّت ما اهل بیت است.<sup>۱</sup>

صدوق مسنداً از عبدالله بن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:

هرکس دوست دارد به دستگیره محکمی بپیوندد که شکستی ندارد، باید به ولایت برادرم و جانشینم علی بن ابی طالب در آویزد. به درستی هرکس او را دوست بدارد، به هلاکت نمی‌رسد و هرکس که او را دشمن دارد و براو خشم آورد، نجات نمی‌یابد.<sup>۲</sup>

نیز صدوق مسنداً از فضل بن شاذان روایت کرده که حضرت امام رضا علیه‌السلام ضمن آن چه برای مأمون در تفسیر اسلام خالص نوشتند، فرمودند:

زمین از حجت خداوند - تعالی - بر بندگانش در هر عصر و دوران خالی نمی‌ماند و به درستی

که آنان دست‌آویز محکم و پیشوایان هدایت می‌باشند...<sup>۳</sup>

مجلسی مسنداً از محمد بن مسلم آورده که امام باقر علیه‌السلام فرمود:

دست‌آویز محکم خداوند، توحید است...<sup>۴</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۸۴.

۲. معانی الاخبار، ص ۳۶۸.

۳. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۲۲.

۴. بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۷۹.

### آیه: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾

توضیح: «الولی» از نام های نیکوی الهی است. خداوند سبحان نفس قدوس خود را به این نام شریف در چند مورد در آیه های قرآن مجید تمجید فرموده است؛ خدای تعالی می فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رِمْتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴾. (شوری/۲۸)

﴿إِنَّ وَلِيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾. (اعراف/۱۹۶)

﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ

وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَمْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾. (یوسف/۱۰۱)

﴿أَلَمْ نَكُفِّرْكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾.

(مائده/۵۵)

و چنین آیه هایی روشن است که ولایت خداوند بر بندگان از اعمال مالکیت ذاتی او است بر بندگان، جهت عطوفت و مهربانی که بر بندگان صالحش دارد، از هدایتشان، کفالتشان، راهنمایی شان، توفیقشان، نگاهداری آن ها از لغزش ها، برآوردن آرزوها و نیازهایشان و به طور کلی نسبت به هر آن چه آنان را از رسوایی در دنیا و ذلت در آخرت نجات می بخشد.

راه یاری خواستن از او و پشت گرمی به او، توجه به متعلقه های ولایت منسوب به خداوند - سبحان - اطلاعات کتاب و سنت می باشد، مانند بیرون کشیدنشان از تاریکی های گناهان به پرتوهای تابان توبه، ترس، خشیت و شرم. و مانند مسلمان بودنشان به هنگام مرگ و پیوستن آنان به نیکوکاران. خدای عزوجل در ولایت یگانه و بی انباز است، و هیچ کس نمی تواند (بی اذن او) دیگری را از تاریکی های گناهان به پرتوهای خشیت بکشاند، و کسی نمی تواند دیگری را به نیکوکاران ملحق کنند و با مسلمان بودن بمیراند، و دیگر مورد هایی که خداوند متعال، متولی و متصدی آنهاست و بر بندگانش تفضل می فرماید.

### آیه: ﴿يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾

بیشتر مفسران گویند که بیرون آوردنی که به خداوند متعال نسبت داده شده، حقیقی

نیست، بلکه مراد توفیقی است که به مؤمنان عطا می‌فرماید برای اطاعت و ایمان داشتن تا در تاریکی‌های کفر و سرکشی فرو نروند.

مؤلف گوید: دلیلی ندارد آیه را از ظاهرش برگردانیم و به مجاز بکشانیم.

در المیزان گوید: نسبت دادن برپایه آفرینش او بر نور فطرت است، که نوری اجمالی و پذیرای تفصیل است، اما نسبت به معارف حقه و کارهای نیکو به صورت مفصل، او هنوز در تاریکی است، زیرا کارش روشن نیست... مؤمن با ایمانش از این تاریکی به طور مفصل به نور معارف و طاعت‌ها وارد می‌شود. و کافر با کفرش از نور فطرت خارج و به تاریکی‌های کفر و گناهان گسترده وارد می‌شود.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: مقید کردن ولایت خداوند متعال بر مؤمنان به جهت بیرون آوردنشان از نور فطرت که خود نسبت به درجه‌های عالی، ظلمت و تاریکی است، وجهی ندارد. چون موجب بیرون آمدن گروه بسیاری از مؤمنان و پرهیزکاران از ولایت خداوند می‌شود که به درجه‌های عالی و کمال‌های تفصیلی نمی‌رسند. و بدین ترتیب به طور کلی آیه مختل می‌شود.

حق آن است که تحقق ایمان در این آیه روشن است و آیه، شمول ولایت الهی بر مؤمنان را به روشنی می‌رساند. تاریکی‌های پیش آمده نیز مزاحمتی با اصل ایمان و نور ندارد که در نهادها و ضمیرها و ظاهرشان تحقق یافته است. مراد از این تاریکی‌ها، تاریکی‌هایی است که از گناهان، لغزش‌ها و زمین خوردن‌ها به دست می‌آید، که خداوند متعال مؤمنان را از این تاریکی‌ها با نور توبه بیرون می‌آورد، آن‌گاه عنایت الهی شامل حالشان می‌شود. خداوند قدوس خود متولی این کار می‌شود و با نظر رحیمیت خود آنان را از لبه پرتگاه‌های حرکت‌ها نجات می‌بخشد و در نور ترس خشم و هیاهو فرو می‌برد، در نتیجه به درگاه الهی از مقام پشیمانی و اعتراف به گناه ضجه و ناله می‌زنند.

آیه: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾

اولیای کافران، آنان را - با ارتکاب بعضی جنایت‌ها و زشتی‌ها - از نور اسلام و یگانه پرستی

به تاریکی های شرک و کفر فرو می برند.

خدای متعال می فرماید:

﴿مَنْ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءَ وَالسُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾ (الروم/۱۰)  
مانند کسی که ولییی از اولیای خدای تعالی را خودش نصب کند، و دشمنی از دشمنان را به ولایت برگیرد و به ولایت و تشریح او سرسپارد پیروی کند. پس معنی این است: کسانی که کفر ورزیدند اولیایشان طاغوت است که آنان را از نور اسلام بیرون می برند، نه این که کافران نوری دارند و آنان را از آن خارج می کنند.

نعمانی از کلینی مسنداً ابن ابی یعفور که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من با مردم معاشرت دارم، از کسانی که شما را پیروی نمی کنند شگفتی ام افزون می شود در حالی که ولایت فلانی و فلانی را پذیرفته اند در حالی که این گروه دارای امانت، راستگویی و وفا هستند، گروهی ولایت شما را دارند ولی آن امانت، وفا و صداقت را ندارند. راوی گفت: امام صادق علیه السلام راست و صاف نشستند و با خشم به من رو کردند و سپس فرمودند:

کسی که ولایت امامی ستمگر را پذیرد که از سوی خداوند نباشد، دین ندارد. و بر کسی که ولایت امامی دادگستر از سوی خداوند پذیرفته است، هیچ سرزنشی نیست.

(با تعجب) عرض کردم: آنان دین ندارند، و بر این گروه سرزنشی نیست؟

فرمود: آیا کلام خداوند عزوجل را نمی شنوی ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾؟ یعنی از ظلمت گناه به نور توبه و آمرزش، زیرا ولایت هر امام عادل منصوب از طرف خداوند را پذیرفته اند. ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ کافر کدام نور را دارد که از آن بیرون رود؟ بلکه منظورش از این، نور اسلام است که داشتند، اما هنگامی که پیرو ولایت هر ستمگری شدند که از خداوند نیست، با پذیرش ولایت آنان، از نور اسلام خارج شدند و به تاریکی های کفر فرو رفتند، پس خداوند آتش را بر آنان واجب فرمود. و می فرماید: ﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

آیه: ﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ ﴿۳۷﴾

فرد مسلمان پس از بیرون رفتن از نور اسلام وارد تاریکی های کفر می شود، یعنی کفر عملی، به گونه ای که ولایت طاغوت ها در آن نهادینه شده، و از اولیای الهی تبری می جوید، حلال طاغوت ها را حلال، و حرام شان را حرام می داند. ناگزیر بایستی به آنان پیوندد و با آنان محشور شود و با کسانی فراخوانده شود که ولایت شان را پذیرفته و به دین و آیین آنان در آمده است.

عیاشی از مهزم أسدی آورده که امام صادق علیه السلام می فرمود:

خداوند تبارک و تعالی فرمود: به یقین هر رعیتی را که پذیرای دین و آیین امامی شود که از سوی خداوند نیست، عذاب می کنم، هر چند که در کارهایشان اهل نیکویی و پرهیزکاری باشد. و به یقین هر رعیتی را می آمرزم که پیرو امامی از سوی خداوند باشند، هر چند که در کارهایشان ناشایست هم باشد.

عرض کردم: از اینان می بخشد و آنان را عذاب می کند؟

فرمود: آری، به درستی که خداوند می فرماید ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾ دشمنان علی امیرالمؤمنین علیه السلام جاویدان در آتش هستند، اگرچه در آیین خود در نهایت پرهیزکاری، پارسایی و عبادت باشند. ایمان آورندگان به علی علیه السلام جاودانه در بهشت اند، گرچه در کارهایشان «زشتی» باشد بر خلاف آن.<sup>۱</sup>

نیز از ابوبصیر آورده که امام باقر علیه السلام می فرمود:

دشمن<sup>۲</sup> علی، جاویدانان در آتش هستند. خداوند می فرماید ﴿وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾<sup>۳</sup>. (بقره/۱۶۷)

هم چنین از منصور بن حازم روایت کرده که امام صادق علیه السلام در مورد آیه ﴿وَمَا هُمْ

بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾ فرمود:<sup>۴</sup>

دشمنان علی جاویدانان در آتش تا ابدالابدین و دهرالداهرین هستند.

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۱۳۵، أعداء علی.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۷.

۴. همان.



## سوره ی بقره، آیه ۲۵۸

الْمَ تَرَالِي الَّذِي حَاجَّ اِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهٖ اَنْ اٰتٰهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ  
رَبِّ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ اَنَا اَحْيِيْ وَاُمِيتُ قَالَ اِبْرَاهِيمُ فَاِنَّ اللّٰهَ يَأْتِي  
بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَاَتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللّٰهُ لَا  
يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ﴿۲۵۸﴾

۲۵۸- آیا از (حال) آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود (و بدان می نازید، و) در باره پروردگار خود با ابراهیم محاجّه (می) کرد، خبر نیافتی؟ آنکاه که ابراهیم گفت: (پروردگار من همان کسی است که زنده می کند و می میراند.) گفت: (من) (هم) زنده می کنم و (هم) می میرانم. (.) ابراهیم گفت: (خدا (ی من) خورشید را از خاور برمی آورد، تو آن را از باختر برآورد.) پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند

آیه ی ﴿الْمَ تَرَالِي الَّذِي حَاجَّ اِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهٖ﴾

توضیح: کسی که با حضرت ابراهیم علیه السلام محاجّه کرد، نمرود بود.

این جایگاه، جایگاه جهاد حضرت ابراهیم علیه السلام در برابرت ها و بت پرستان بود. بدیهی است پس از رسیدن او به مقام نبوت و رسالت بود، همان گونه که نظر افکندن و روشننگری او به ستارگان پس از نبوت و رسالتش بود و پس از نشان دادن ملکوت به او، بردوش داشتن عرش دانش، و معرفت به نام اعظم خداوند. پس استدلال حضرتش علیه السلام برای آن بود که پرستش خورشید و دیگر ستارگان را که در زمان او جریان داشت، باطل کند.

در مورد نمرود روشن نیست که به یکی از خدایان قومش عقیده داشت یا به یکی از خدایان قومش همراه با خدای ابراهیم علیه السلام. از محاجّه اش چنین برمی آید که ربوبیت را منحصر به خودش را می دانست، و معتقد بود که الوهیت تنها برای شخص اوست و به کسی غیر از او نمی رسد. براین اساس، جایگاه حضرت ابراهیم علیه السلام جایگاه جهاد ضدّ منکر خدا است، نه ضدّ مشرک.

ظاهراً پادشاهان در آغاز مانند اقوام خود بت پرست بودند و پس از قدرتمندی و سلطه، تنها برای خود ادعای الوهیت داشتند، همان گونه که از فرعون ظاهر می شود، وی در آغاز، از خدایان دفاع می کرد و مردم را به کنار زدن حضرت موسی علیه السلام برمی انگیخت، آن گاه پس از قدرتمندی و تسلط، ادعای ربوبیت و الوهیت کرد. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾. (غافر/۲۶)

﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنَ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُمُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرْكُمُ الْأَهْتَكُمُ قَالَ سَنَقْتُلُنَّ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾. (اعراف/۱۷۷)

﴿قَالَ لَئِنِ اتَّخَذَتِ الْهَالِكَةُ لِي لِيَأْتِيَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾. (شعراء/۲۹)

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطَّيْنِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَكْظُمُهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾. (قصص/۳۸)

پس از این می گوئیم: مورد احتجاج و نزاع - همان گونه که صریح آیه است - احتجاج نمرود با حضرت ابراهیم علیه السلام درباره ی خداوندگار او بود. ظاهراً عاملی که او را بر آن داشت، قدرتمندی سلطنت و عظمت مملکت بود. از این جا دانسته می شود که موضوع محاجه، سلطنت نبود تا نفی و اثبات یا نقض و ابرام درباره ی ملک باشد. بنابراین بی تردید کسی که با حضرت ابراهیم علیه السلام محاجه می کرد همان نمرود ستمگر بود. و این محاجه ی او ناسپاسی بود نسبت به گسترش در مال و جاه که خداوند به او عطا فرموده بود.

این نزدیک است به کلام الهی: ﴿أَفِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهَبُونَ \* وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ﴾. (واقعہ/۸۱ و ۸۲)

پس استفهام در آیه ی ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ﴾ برای انکار، سرزنش و شگفتی از بدفهمی و کودنی اوست، که چگونه از محدوده ی خودش پا فراتر نهاده و جایگاه خود را ندانسته است و چگونه با وجود ناتوانی و خواری مشهود و شناخته شده ی خودش، ادعای مقام و کبریایتی کرده که در خور او نیست.

### آیه: ﴿أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ﴾

ضمیر به موصول بر می‌گردد، و مراد از آن - همان‌گونه که آوردیم - نمرود است. این مالکیت، اطلاقی ندارد تا ولایت حقه‌ای را شامل شود که اولیای خدای تعالی با تملیک او مالک می‌شوند. برای کنار زدن این اطلاق، صراحت عقل بسنده است که واگذاری این مقام جانشینی به این‌گونه ستمکاران زشت و قبیح است. دلایل شرعی این حکم عقل را تایید می‌کنند که پیمان الهی به ستمگران نمی‌رسد. خداوند متعال، ملک و سلطنت را به این ستمکاران که در زمین و ثروت خداوندی دخل و تصرف می‌کنند و برگردن مردم چیره هستند، عطا فرمود، به این معنی که آن‌ها را به اندازه‌ی معین و مقدر، آزاد می‌گذارد، تا به آنان مهلت دهد و خشم گیرد و آنان گام به گام (در ظلم و ستمکاری) پیش روند، نه این‌که این عطا و بخشش از روی گرمی داشت باشد. خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِّلِي لَهُمْ خَيْرًا لِّنَفْسِهِمْ إِنَّمَا نُمِّلِي لَهُمْ لِيَزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾. (آل عمران / ۱۷۸)

مسنداً از حسین بن الحسن روایت شده که گفت به امام ابوالحسن الرضا علیه السلام عرض

کردم:

ابن‌قیاما<sup>۱</sup> را در حالی رها کردم که دشمن‌ترین آفریده‌های خداوند نسبت به شماست. فرمود: آن برای شتر است.

عرض کردم: فدایتان شوم، بسی شگفت‌انگیز است آن‌چه از شما می‌شنوم. فرمود: شگفت‌انگیزتر از آن ابلیس است که در کنار خداوند (عزوجل) و نزدیک او بود. به او فرمان داد، اما او خودداری کرد و خود را قدرتمند دانست و از کافران شد، آن‌گاه خداوند به او مهلت داد. به خدا سوگند، خداوند کسی را به چیزی شدیدتر از مهلت دادن، عذاب نفرمود. به خدا سوگند، ای حسین! خداوند به چیزی شدیدتر از مهلت دادن آنان را عذاب نفرمود.<sup>۲</sup>

۱. ابن‌قیاما، یکی از وکلای امام کاظم علیه السلام بود که پس از شهادت حضرتش، به امامت امام رضا علیه السلام گردن نهاد، و از سردمداران حرکت واقفه یا: واقفیه شد که گروهی منحرف از اهل بیت علیهم السلام بودند. درباره‌ی

آن‌ها رجوع شود: بحارالانوار، ج ۴۸. (ویراستار)

۲. بحارالانوار، ج ۵، ص ۲۱۶.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

چه بسیار افرادی را که خداوند با نیکی به او مهلت داد، چه بسیار افرادی که خداوند (بدی‌های) آن‌ها را پوشانید، و آنان فریب این پوشش را خوردند و چه بسیار افرادی که با سخنی نیکو که درباره‌شان گفته شد، به فتنه افتادند. و خداوند سبحان، هیچ کسی را به کاری مانند مهلت دادن نیازموده است.<sup>۱</sup>

آیهی ﴿إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ﴾

زنده کردن و میراندن، از نشانه‌های روشن و آشکار خداوند است. ظاهراً کلام حضرت ابراهیم علیه السلام، به استدلال به نشانه‌ها باز می‌گردد، زیرا هر کس با تدبیر و دقت نظر به دانش بنگرد، می‌بیند و مشاهده می‌کند که زندگی و مرگ، از شگفت‌انگیزترین اسرار موجود در جهان است. می‌بینیم که همه‌ی زندگان در زندگی، دگرگونی داشته و کارهایی را بدون اختیار از خود، انجام می‌دهند، به هنگام داشتن و از دست دادنشان. این دخل و تصرف‌ها و دگرگونی‌ها از مالک و قیوم زندگانی است.

این‌گونه استدلال، از جهت یادآوری به نشانه‌های دیده شده و آشکار است، و از سنت قرآن مبین می‌باشد، نه از جهت برهان «ان» که سرانجامش دور و تسلسل است. از این رو خداوند متعال فرمان به تدبیر و اندیشه در نشانه‌ها و علامت‌ها داده است. نتیجه‌ی این برهان، یادآور شدن به حقّ قیومی است که به نشانه‌ها و علامت‌ها و آفریده‌هایش آشکار است.

این‌گونه استدلال به آفریننده، در عین یادآوری، ارشاد و بیداری دانش‌آموز تسلیم شده، خود احتجاج و جدال با دشمن سرسخت است. حضرت ابراهیم علیه السلام به طور کلی در استدلال، از فقر و تهی‌دستی ضروری و ذاتی جهان در برابر حقّ قیوم بهره گرفته است، خدایی که آسمان‌ها و زمین‌ها را آفریده است. این استدلال برای همه، تمام است و هیچ تردید و سستی در آن راه ندارد.

اما پاسخ نمرود، به گونه‌ی مغلطه است که گفت: «أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ»، وی زنده کردن و

میراندن را به خلط و غلط، کشتن و آزاد کردن نمایاند. در حالی که نه مرگ، کشتن است و نه زنده کردن، آزاد و رها کردن. این گونه سخن گفتن، در آویختن به مطلبی نادرست و لجاجت است، چون حضرت ابراهیم علیه السلام دلیل آورد که میراندن و زنده کردن دو نشانه از نشانه‌های الهی بودن است و این، کشتن و آزاد کردن را باطل نمی‌کند.

حضرت ابراهیم علیه السلام این مغلطه را باطل کرد. برهان آورد که این استدلال ویژه‌ی آیه‌ها و مورد خاص يك آیه نیست، بلکه در تمام نشانه‌ها و آیه‌ها ساری و جاری است، از جمله آوردن خورشید از مشرق.

آیه‌ی ﴿قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ﴾

این استدلال دیگری به نشانه‌های الهی است، همراه با تعرض به باطل کردن مغلطه‌ی نمرود. دلیل می‌آورد که خورشید و تمامی نظام محکم و استواری که دارد، مدعی نمی‌تواند در آن مغلطه‌ای بنماید، آن گونه که در زنده کردن و میراندن نمایاند. و این پریدن از دلیلی به دلیل دیگر و دست برداشتن از اولی و مشغول به دیگری شدن نیست، بلکه خود حجت دیگری و نیز پاسخ به حجت دشمن است.

آیه‌ی ﴿فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾

خورشید و تمامی نظام محکم و برنامه‌ی استواری که دارد، ضرورتاً برنمرود سرکش و طغیانگر فرود آمد، و این سرگشتگی و حیرت واقعی ضروری است. هرکس گمان برد که راهی برای مغالطه دارد که بگوید: «من خورشید را از مشرق برمی‌آورم، اینک پروردگارت آن را از مغرب برآورد»، توهم کرده و مفاد حجت و استدلال را درک نکرده است. لذا نمرود با این گفته، مجال و فرصتی برای خود باقی نگذاشت.

آیه‌ی ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾

در میزان گوید: ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ از ظاهر سیاق سخن چنین برمی‌آید که علت آیه‌ی ﴿فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾ را بیان می‌دارد. پس حیرت و سرگشتگی او به سبب آن است که خداوند سبحان او را هدایت نکرده، نه کفرورزیدنش. به عبارتی دیگر معنی این است که: خداوند او را هدایت نفرموده، از این رو سرگشته و حیران شد، و اگر او را

هدایت می فرمود در حجت بر حضرت ابراهیم علیه السلام پیروز می شد.<sup>۱</sup>  
 مؤلف گوید: معنی هدایت برای پیروزی چیست؟ اگر خواستار لجاجت، شیطنت،  
 سفسطه و مغالطه باشد، این پیروزی و برتری یافتن نیست. و اگر مراد پیروزی واقعی باشد،  
 بی تردید محال است، چون حق هرگز مغلوب نمی شود و حضرتش علیه السلام از خداوندش  
 برهان گرفته است.

حق این است که جمله در جایگاه ذکر علت داستان است، بر پایه ستیزه جویی نمرود  
 تظاهرش در برابر حق و برهان تابناک، در حالی که از ولایت و هدایت خداوند سبحان محروم  
 بود، در ستم هایی که کرده و از راه راست منحرف گشته بود. پوشیده نیست که مراد از هدایت  
 نفی شده، هدایت ویژه بندگان نیکوکار خداوندی است، نه مطلق هدایت.

### سوره ی بقره، آیه های ۲۵۹ - ۲۶۰

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ  
 بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ وَقَالَ كَمْ لَبِثْتُ قَالَ لَبِثْتُ  
 يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ  
 لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى جَمْرِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ  
 كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى  
 كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۵۹﴾ وَأَذَّ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى  
 قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ  
 فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ  
 سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۶۰﴾

۲۵۹- یا چون آن کس که به شهری که بامهایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد؛ (و)

با خود می‌گفت: (چگونه خداوند، (اهل) این (ویرانکده) را پس از مرگشان زنده می‌کند؟). پس خداوند، او را (به مدت) صد سال میراند. آنگاه او را برانگیخت، (و به او) گفت: (چقدر درنگ کردی؟) گفت: (یک روز یا پاره ای از روز را درنگ کردم). گفت: ((نه) بلکه صد سال درنگ کردی، به خوراک و نوشیدنی خود بنگر (که طعم و رنگ آن) تغییر نکرده است، و به درازگوش خود نگاه کن (که چگونه متلاشی شده است. این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوئیم) و هم تو را (در مورد معاد) نشانه ای برای مردم قرار دهیم. و به (این) استخوانها بنگر، چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می‌دهیم؛ سپس گوشت بر آن می‌پوشانیم). پس هنگامی که (چگونگی زنده ساختن مرده) برای او آشکار شد، گفت: ((اکنون) می‌دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست).

۲۶۰- و (یاد کن) آنگاه که ابراهیم گفت: (پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟) فرمود: (مگر ایمان نیاورده‌ای؟) گفت: (چرا، ولی تا دلم آرامش یابد). فرمود: (پس، چهار پرنده بگیر، و آنها را پیش خود، ریزرز گردان؛ سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها را قرار ده؛ آنگاه آنها را فرا خوان، شتابان به سوی تو می‌آیند، و بدان که خداوند توانا و حکیم است).

### آیه ی ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْبَةٍ﴾

ظاهراً این آیه ی مبارکه، عطف بر آیه ی قبلی ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ الَّذِي حَاجَّ...﴾ می‌باشد. «کاف» در این جا، اسمیه و به معنی «مثل - مانند» است.

خداوند تعالی از کسی که عبور کرده، این شهر و این مرگ نام نبرده است، چون بیرون از مقصود سخن و جایگاه عبرت گرفتن از داستان است. اما آیه در آغاز و پایان نشان می‌دهد که این عابر، صدیق یا پیامبری است که خداوند سبحان به او کرامتی عطا فرموده و از سایه ی ولایت خداوند متعال بهره‌مند است. و خدای سبحان با نمایاندن چگونگی زنده کردن مردگان و به هم پیوستن استخوان‌ها او را گرمی داشته است. این امر، خود از جمله مسائلی است که خداوند آن را در غیب محجوب، پنهان فرموده و سنتش بر این است که احدی را از آن آگاه نکند، جزء آن دسته از برگزیدگان و امین‌هایی که مورد رضایتش قرار گرفته‌اند. وی، پس از آن چه بر او آشکار و دید آن چه را که دید، گفت:

﴿أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ و این غیب برای او مانند مشاهده و خبر، آشکار گردید، اما نگفت: «علمت» چون در این بیان، نادانی و شکل پیشین نهفته است. هم چنین خداوند متعال، با سخن گفتن و مکالمه با او، وی را گرامی داشته و فرموده است: ﴿كَمْ لَيْثٌ﴾ که ظاهراً سخن وحی است.

### آیهی ﴿وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا﴾

ابن منظور گوید: خَوَتْ الدَّارُ، یعنی: ویران شد و فروریخت... و در حدیث سهل است: فاذا هم بدار خاویة علی عروشها. خَوَى یعنی: فروریخت و سرنگون شد. عروشها: سقف هایش.

پس معنی چنین می‌شود: این مرد بر شهری گذر کرد که سقف‌های خانه‌هایش فرو ریخته بود.

### آیه: ﴿قَالَ أَنَّى يُخَيِّي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾

منظور، نگرش دقیق، تأمل و آگاهی جویی از رازی نهان در حجاب‌های غیب است، و این‌که زنده کردن بعد از مرگ را با چشم خود عیناً ببیند. چون استدلال و حجت آوردن و سرسپردگی به وحی، همگی حق و راست است، اما دیدن حقایق با چشم باز - البته آن‌چه قابل دیدن و با چشم احساس کردن باشد - والاتر و بزرگ‌تر است. از این‌جا می‌فهمیم که این رخداد غیر از داستان اصحاب کهف است، چون آن داستان برای مردم، حجت و نشانه‌ی برانگیختن قیامت می‌باشد، همان‌گونه که این رخداد و بازگشت این مردم به دنیا پس از مرگ صد ساله‌اش، هم برای مردم و نشانه است و هم برای انکارکنندگان و شك داران. اما نسبت به خود آن شخص برایش نه تنها حجت بلکه والاتر و بهتر از آن یعنی با چشم دیدن است.

چگونگی زنده کردن این داستان با داستان حضرت ابراهیم که از پروردگارش درخواست کرد چگونگی زنده کردن مردگان را به او نشان دهد، تفاوت دارد؛ اما در داستان حضرت ابراهیم مطلق زنده کردن مورد نظر است، حیوان باشد یا انسان؛ اما در این داستان مسئله برانگیختن انسان پس از مرگش مطرح است که فرمود: ﴿أَنَّى يُخَيِّي هَذِهِ



اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا ﴿﴾ آن شخص این سخن را زمانی گفت که آن شهر و دیار را خالی از ساکنانش دید، در حالی که پیکرهای مردگان در گوشه و کنار افتاده بودند. خداوند او را گرامی داشت و مورد تفضل قرار داد و راهنمایی فرمود که زنده شدن خودش را دید، تا زنده کردن مردگان را به عیان و با چشم خود ببیند.

به علاوه، آن چه مشاهده و رؤیت شد و او بدان آگاهی یافت، گونه‌ی احیاء به معنای اسم مصدری بود، زیرا زنده کردن و افاضه‌ی حیات از جانب خداوند سبحانه، (فعل خداست، پس) در واقع چگونگی ندارد، پس معلوم و مشهود بودن و با چشم دیدن آن معنی نخواهد شد.

### آیه ی ﴿فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ﴾

آیه عنایت فعل را می‌رساند، یعنی میراندن، باقی نگه داشتن و یک صد سال مرده بودنش. پس ظرفی برای فعل نیست تا مرگ در این زمان بطور تدریجی باشد. عبده گوید: گفته‌اند: معنایش این است که او را یک صد سال، مرده و در انتظار نگه داشت، چون مرگ یک لحظه است.

وفات آنان این است که مرگ مدت طولانی به درازا می‌کشد، و این نتیجه‌ی از دست دادن، حس، حرکت و ادراک است، بدون این که روح بطور کامل، بدن را ترک گوید. این برای اهل کهف روی داده بود، که خداوند متعال به «نواختی بر گوش‌ها» از آن تعبیر فرموده است: ﴿فَصَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ﴾<sup>۱</sup>.

مؤلف گوید: ظاهر آیه ی ﴿فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ﴾ مرگ واقعی به معنی جدا شدن روح از بدن است. از هم پاشیدن بدن و جدا شدن استخوان‌ها بر این نظر دلالت می‌کند، به دلیل آیه ی ﴿وَإِنظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا﴾. اما مفسر مرگ را به خواب تأویل کرده، به علاوه آن را برخلاف معنای ظاهر تأویل کرده است، آیا این تحریف سخن از جایگاه خودش نیست؟! کاش مجوز این گفته‌ی را می‌دانستم! و اگر در این آیه چنین می‌بود، چرا در صدها آیه پیرامون معاد جسمانی چنین نیست؟!

### آیهی ﴿ثُمَّ بَعَثَهُ﴾

ابن منظور، در شمار معانی «بعث» گوید: زنده کردن مردگان به دست خداوند... بعث الموتی، زنده کردن مردگان در روز قیامت است... از نام‌های خداوند متعال «الباعث» است، کسی که آفریده‌ها را برمی‌انگیزاند یعنی روز قیامت و پس از مرگ آنان را زنده می‌کند.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: لفظ «البعث» در کتاب و سنت به کار می‌رود، و منظور از آن زندگی پس از مرگ است، مگر این‌که با قرینه‌ای به معنی بیدار شدن از خواب باشد.

### آیهی ﴿قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ﴾

سخن خدای تعالی به این زنده شده از مرگ، سخن گفتن و شرافت دادن خداوند به اوست، تا او را به رموز و اسرار این رخداد راهنمایی کند، و به او تذکر دهد که این ماندن و برانگیختن، درنگ و احیای عادی نیست.

### آیهی ﴿قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُمْ مِائَةً﴾

عیاشی از ابوبصیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود:

... با خود شیره انجیر، توشه برداشت و خارج شد. وقتی پنهان شد، چشم دوخت و به آن توجه کرد و گفت: ﴿أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَّا تَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ﴾ خداوند، او را صبح میراند و بعد از ظهر قبل از غروب خورشید او را زنده کرد. نخستین چیزی که از او آفرید، چشمانش بود به گونه‌ی پوسته‌ی نازک تخم مرغ، سپس به او گفته شد: چه مدت درنگ کردی؟ پاسخ داد: هنگامی که به خورشید توجه کرد و دید که هنوز غروب نکرده است، گفت: ﴿أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُمْ مِائَةً عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا حَمًا﴾.

می‌فرماید: سپس به استخوان‌هایش توجه کرد که چگونه به یکدیگر متصل می‌شوند و رگ‌ها چگونه جاری می‌شوند. هنگامی که برپا ایستاد، گفت: ﴿أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۲</sup>

۱. لسان العرب، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۰.

علی بن ابراهیم مسنداً از هارون بن خارجه آورده که امام صادق علیه السلام فرمود:

... ارمیا سوار بر الاغش خارج شد و انجیر و مقداری شیره، توشه همراه داشت. به درندگان زمین و آسمان نظر افکند و دید که از آن مردارها می‌خورند. مدتی با خود اندیشید، سپس گفت: ﴿این‌ها را چه کسی بعد از مرگشان زنده می‌کند﴾ در حالی که درندگان آن‌ها را خورده‌اند؟ خداوند او را همان‌جا که بود میراند و این کلام خدای متعال است:

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامًا ثُمَّ بَعَثَهُ...﴾

ارمیا صد سال مرده باقی ماند. سپس خداوند متعال او را زنده فرمود. نخستین عضوی از او را که حیات بخشید، چشمانش بود، همانند پوسته‌ی نازک تخم مرغ. وقتی نظر افکند، خداوند به او وحی فرمود: ﴿چه مدت ماندی؟ عرض کردم يك روز ماندم﴾.

سپس به خورشید نگریست که بالا آمده است. لذا گفت: ﴿یا بخشی از يك روز﴾. خداوند تعالی فرمود: ﴿بلکه صد سال باقی ماندی، به غذا و نوشیدنی خود بنگر که تغییر نکرده است و به الاغت بنگر، ترا برای مردم نشانه‌ای قرار می‌دهم، به استخوان‌ها بنگر، که چگونه آن‌ها را به هم می‌پیوندیم و سپس بر آن‌ها گوشت می‌پوشانیم﴾. او به استخوان‌های کهنه و پوسیده نگاه می‌کرد که چگونه در برابرش جمع می‌شوند و به گوشت‌هایی که درندگان آن‌ها را خورده بودند، می‌نگریست که از آن‌جا و آن‌جا به استخوان‌ها می‌پیوندند و به هم می‌چسبند تا این‌که خود و الاغش بر پا ایستادند و گفت: ﴿می‌دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست﴾.

آیه‌ی ﴿فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ﴾

عطف به حرف فاء (در کلمه فانظر) دلیلی است بر ارتباط جمله به جمله‌ی پیشین آن، و این برمدت طولانی درنگ او، دلیل و شاهد است. چون «التسنه» به معنی تغییر

می‌باشد. بدیهی است که تغییر نکردن نوشیدنی و غذا، نشانه‌ای بر آن نیست، مگر با پیوند دادن به آیه‌ی دیگری به آن. لذا فرمود: ﴿وَبِهِ الْاِغْتِ نَگَاحِ كُنْ﴾. عنایت به «انظر» برای دومین بار ﴿وَانظُرْ اِلَى حِمَارِكَ﴾ غیر از توجه اولین بار به آن ﴿فَانظُرْ اِلَى طَعَامِكَ...﴾ است.

اولی به جهت تغییر نکردن نوشیدنی و غذا و تازه ماندنشان است و دومی مرگ الاغ و از هم پاشیدن اعضاء و اجزاء آن است. اگر دومین عنایت، مانند عنایت اولی می‌بود، می‌بایست الاغ هم تا آن زمان باقی و سالم می‌ماند و نیاز به تکرار «انظر» نبود؛ به علاوه دلیل و گواهی بر آن مدت طولانی باقی ماندن نمی‌بود، بلکه دلالت بر عکس آن داشت.

### آیه‌ی ﴿وَلَنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ﴾

زنده کردنش پس از مرگش، خود حجت و نشانه‌ای برای مردم دوران او و نسل‌های آینده است و برای شخص برانگیخته شده نیز آیه و نشانه‌ای است. البته این رخداد، نسبت به شخص او، از جهت رؤیت با چشم و آشکارا دیدنش - همان‌گونه که گفتیم - از جهت نشانه بودن نیست.

### آیه‌ی ﴿وَانظُرْ اِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا﴾

ظاهراً منظور از استخوان‌ها، استخوان‌های فرد زنده شده است نه استخوان‌های الاغش. چون سخن از مرگ و زنده کردن الاغ در میان نیست، بلکه چیزی که با قرآن کریم مناسبت دارد، نام بردن از مرگ و زنده کردن الاغ از جهت مدت طولانی باقی ماندن اوست، نه این‌که نشانه‌ای برای مردم باشد چون نشانه برای مردم، برانگیخته و زنده شدن همین فرد است. عنایت به پیوند دادن استخوان‌ها به یکدیگر، آن است که هم این شخص زنده شده، استخوان‌های خویش را ببیند که چگونه خداوند آن‌ها را به یکدیگر می‌پیوندد و بر آن‌ها گوشت می‌پوشاند تا این‌که خودش و الاغش، زنده شده به پا برخاستند.

اگر گفته شود: این‌که فرد زنده شده، به هم پیوستن استخوان‌هایش را ببیند، متوقف بر بعث و احیای او است، و زنده کردنش متوقف است بر این‌که استخوان‌ها به هم پیوندند.

پس بدون تردید، مراد از استخوان‌ها، استخوان‌های خودش نیست، بلکه استخوان‌های الاغش یا مرده‌های مردم آن شهر است.

گویم: چنین نیست، زیرا این‌که انسان چگونگی به هم پیوستن استخوان‌های خودش را ببیند، امری شگفت‌انگیز و مشکل‌ساز نیست. شاید علت آن‌که آیه مبارکه به این موضوع نپرداخته، خروج از هدف و منظور آیه باشد. در روایت‌های عیاشی و علی بن ابراهیم هم که از پیش آورده شد، آمده است که، نخستین عضوی از این زنده شده که خداوند جان بخشید و زنده کرد، دو چشمش بود، لذا اشکالی برای التزام به آن پیش نمی‌آید.

آیه ﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

یعنی: پس از این‌که خداوند متعال، حجت‌های ارزنده و برهان‌های تاوان برایش اقامه فرمود، زنده شدن خود و الاغش را به او عیناً نمایاند، نسبت به صحّت زنده کردن مردگان، علم و یقین یافت و گفت: ﴿أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

آیه ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ﴾

ظاهراً عطف است به آیه ی ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ﴾، و ممکن است موضوع جدیدی باشد.

حضرت خلیل الله ﷺ خداوند را به ربوبیت تمجید کرده، و از او می‌خواهد که زنده کردن مردگان را به او بنمایاند. مفسران وجه‌هایی برای این پرسش یاد کرده‌اند، اما این آیه کریمه به عنوان وجه و علت پرسش، به روشنی و صریح می‌گوید: ﴿لِيُظْمِنَ قَلْبِي﴾ که توضیحش خواهد آمد.

چیزی که از «الرؤية» به خاطر می‌رسد، رویت حسی و دیدن با چشم است، چون حس یکی از باب‌های دانش است.

«الکیف» معنایی پدید آمده و از نشانه‌های اشیاء حادث و آفریده شده است. لذا باید آفریننده جل شأنه را از آن، منزّه دانست. به همین ترتیب فعل او را نیز باید منزّه بدانیم. پس مورد سؤال، غیر از دیگر موارد است که به ضرورت و برهان، کیفیت و طور

داشتن خداوند، محال است. لذا در مورد خداوند متعال گفته نمی‌شود: کیف؟ چون او چگونگی را آفریده است. هم چنین به فرمان کلمه «کن» ناشی از کیف گفته نمی‌شود، چون به این واژه چگونگی را آفریده است و «الکیف» از نظر مرتبه متأخر بر آن است و محال است که مقدم یا در عرض آن باشد.

چون زنده کردن مردگان به معنی مصدری، فعلی از خداوند تعالی و منزّه از تصوّر و تعقل و تفکر است، چه رسد که سخن از «کیف» (چگونگی) به میان آید. پس مورد سوال حضرت ابراهیم علیه السلام همان زنده کردن (احیاء) به معنی اسم مصدری است، یعنی: زنده شدن چیزی در برابر دیدگان آن گرامی علیه السلام پس مفاد آیه و مورد سؤال، این است که خداوند، زنده شدن مردگان را به حسّ و عیان در برابر دیدگان به او بنمایاند.

در المیزان گوید: این سؤال دو وجه دارد:

وجه اول: پرسش این مورد که چگونه اجزاء مادی، جان داری را می‌پذیرند...

وجه دوم: این که چگونه خداوند متعال، حیات را به مردگان افاضه می‌کند، و کاری به

اجزای آن مردگان می‌کند تا حیات را دربرگیرند...

پرسش حضرت ابراهیم علیه السلام فقط درباره‌ی چگونگی به وجه دوم است نه وجه اول.

(به سه دلیل):

دلیل نخست این که عرض کرد: چگونه مردگان را زنده می‌فرمایی؟<sup>۱</sup> پس در مورد چگونگی زنده کردن پرسید که فعل صفتی خداوند است، یعنی: سبب حیات زندگان به فرمان او، و نگفت: «چگونه مردگان زنده می‌شوند»<sup>۲</sup> تا پرسشی باشد در مورد چگونگی گرد آمدن اجزاء و بازگشتشان به صورت آغازین و این که حیات را می‌پذیرند. اگر پرسش از چگونگی به معنی اول می‌بود، باید به صورت دومی پاسخ داده می‌شد.

دلیل دوم این که: اگر پرسش او از چگونگی پذیرش اجزاء برای حیات می‌بود، وجهی برای اجرای آن فرمان به دست حضرت ابراهیم علیه السلام وجود نداشت و تنها بسنده بود که خداوند متعال می‌خواست چیزی از حیوان را پس از مرگش زنده بفرماید.

۱. یعنی کلمه‌ی «تُحیی»، به ضم تاء، مشتق از احیاء.

۲. یعنی کلمه‌ی «تَحیی»، به فتح تاء، مشتق از حیات.

سوم این‌که: در آن صورت لازم بود که سخن را با چنین جمله‌ای به پایان برساند، مثلاً «و می‌دانم که خداوند به هر چیزی تواناست»، نه این‌که بفرماید «و می‌دانم که خداوند توانمند و حکیم است». همان‌گونه که روش شناخته شده قرآن کریم بر آن است. که مناسب با سؤال یاد شده، صفت قدرت است نه صفت‌های عزت و حکمت، چون این دو، وجدان ذات است نسبت به هر آن‌چه که اشیاء از دست می‌دهند و سزاوار آن هستند، و استواری او در امرش. پس عزت و حکمت، فقط با افاضه‌ی حیات ارتباط دارند، نه درخواست فیضِ ماده برای آن<sup>۱</sup>.

مؤلف گوید: مطلبی که آورده است، هدف او را، اثبات نمی‌کند. به وجود آوردن گرچه عین تحقیق خارجی باشد، اما ما به الوجود یعنی کلمه مقدس «کُن»، برپایه دلیلی که آوردیم منزه از چگونگی است.

اما استناد به کلمه‌ی «تُحیی - با ضم» پاسخ این است که دستیابی به حیات خارج از فرمان خداوند سبحان نیست. لذا برپایه یگانگی خداوند متعال، عبارت زبانزد جامع در افعال حضرت او از آفرینش، حیات، روزی و دیگر امور در هر دو فرض، مستند کردن آن‌ها به اوست. چه از جهت افاضه و چه از جهت استفاضه. بنابراین اگر «تُحیی - با فتحه» خوانده شود، ناگزیر باید به «تُحیی - با ضم» تأویل شود، وگرنه نمی‌توان مقام توحیدی در حیات را که نگه‌داریش از واجب است، حفظ کرد. گواه بر این کلام الهی است در آیه مبارکه پیشین ﴿وَإِنظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا﴾

این، بدون تردید، از موردهای درخواست فیض است. این سنت قرآن کریم در مورد نسبت دادن افعال خدای متعال به نفس قدّوسش می‌باشد، با عنایت‌های مختلف و گوناگون، گرچه از موردهای طلب فیض باشد.

اما در مورد اجرای فرمان به دست حضرت ابراهیم علیه السلام می‌گوییم:

آیه مبارکه فقط می‌رساند که حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگارش تقاضای زنده کردن مردگان را کرد تا قلبش مطمئن شود، و خداوند متعال درخواستش را اجابت فرمود و زنده

کردن مردگان را به او نمایند. اما این که خداوند متعال، فرمان حیات را به دست حضرت ابراهیم علیه السلام اجرا فرموده باشد، گواهی بر آن نداریم و از ظاهر لفظ هم چیزی به دست نمی‌آوریم.

اما ارتباط این مقام با نام ﴿الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾، اگر مراد از آن این باشد که حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگار تقاضا کرد که از راه برهان «ان»، عزیز و حکیم بودن خود را به او بنمایاند و معرفی کند، برخلاف ظاهر آیه مبارکه است. چون ظاهر آیه بر آن است که مراد حضرتش علیه السلام این بود که خداوند عزوجل نشانه‌ای از نشانه‌های شگفت خویش را به او نشان دهد. و اگر مراد حضرتش علیه السلام شناخت این دو نام مبارک به وسیله‌ی نشانه‌ها بود، برهان در اختیار داشت. لذا استناد به آن از طریق آیات معنی ندارد. و اگر حضرتش علیه السلام می‌خواست آن چه با آن دو نام مبارک در افعال الهی ارتباط دارد، به چشم ببیند، چنان که از ظاهر کلامش برمی‌آید، در این صورت کلام این مفسر ما را به این مقصود نمی‌رساند. چون افعال مرتبط با این دو نام مبارک، گاهی از جهت واضح و گاهی از جهت استفاضه است و دلیل آوردن برای آن فعل به عزت و حکمت، دلیلی ندارد که مورد سؤال و درخواست اولی یا دومی باشد. تفسیر «العزیز» ان شاء الله در ذیل این آیه خواهد آمد.

حق این است که ظاهر آیه گویای آن است که خداوند متعال، درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام را مستجاب فرموده و نشانه‌ای شگفت‌انگیز و تابناک از نشانه‌هایش را به او نمایند، یعنی: زنده کردن پرنندگان مرده‌ی از هم پاشیده شده و در هم آمیخته. این مشاهده نسبت به پرنندگان بود، اما نسبت به انسان، حجت قطعی و نشانه تابناکی است، برخلاف آن کس که بر شهر خالی از سکنه گذشت، مشاهده کرد و به چشم دید که خداوند متعال، انسان را زنده کرد، استخوان‌هایش را گرد آورد و گوشت بر آن‌ها پوشاند.

### آیه‌ی ﴿قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُوا﴾

استفهام به منظور تقریر است. مورد استفهام، امری متحقق و قطعی است. پاسخ به این درخواست همیشه مثبت است، مانند کلام الهی: ﴿الْأَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ (اعراف/۱۷۲)



و ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ (انشراح/۱) و ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾ (ضحی/۶) موارد دیگر.

حضرت ابراهیم علیه السلام درخواست کرد زنده کردن مردگان را با چشم ببیند، با این که بر آن ایمان و باور داشت. این سخن دلالت دارد که احساس بی‌نیازی از بزرگواری و کرامت خداوند سبحان شایسته نیست. نیز می‌رساند که رغبت و اشتیاق و درخواست افزودنی از خداوند سبحان، خود فضیلت و منقبتی است. و تلاش و کوشش و درخواست در دستیابی به معارف عالی‌ه‌ی الهی دخالت عظیمی دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾. (محمد/۱۷)

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾. (عنکبوت/۶۹)

در روایت‌های اهل بیت علیهم السلام توضیح و شرح بیشتری درباره‌ی این آیه‌ی کریمه آمده است که توهم‌های مربوط به هدف حضرت ابراهیم علیه السلام از پرسش را می‌زداید. برقی از محمدبن عبدالحمید، از صفوان آورده که گفت:

از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام درباره‌ی کلام خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام پرسیدم که فرمود: «آیا ایمان نداری؟ عرض کرد: آری، ولیکن تا اطمینان قلبی یابم.» آیا در قلب او شکی بود؟

فرمود: نه، او بر یقین بود، لیکن برای افزایش یقینش از خداوند درخواست کرد.<sup>۱</sup>

کلینی مسنداً از حسین بن حکم آورده که گفت:

به حضرت عبد صالح علیه السلام (امام کاظم) نوشتم که ایشان را آگاه کنم که من نسبت به گفته‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام ﴿رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ شك دارم. و دوست دارم که حقیقتی به من بنمایانی. امام علیه السلام نوشت:

ابراهیم علیه السلام به راستی مؤمن بود و دوست داشت که ایمانش افزون گردد. اما تو شك داری، و در فرد شك‌کننده خیری نیست. نیز نوشت: شك فقط هنگامی است که یقین به دست نیامده باشد. وقتی یقین حاصل شد، شك روا نیست.<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۷۶.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۹۹.

صدوق مسنداً از مفضل بن عمر آورده که امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام درباره معنی کلماتی که حضرت ابراهیم علیه السلام به آن‌ها آزمون شد، فرمود:

.... سپس خداوند عزوجل درخواست او را که عرض کرد ﴿رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ مستجاب فرمود. این آیه متشابه است، بدان معنی که از چگونگی پرسید. و چگونگی، فعل خداوند عزوجل است. هر زمان که عالمی آن را ندانست، عیبی به او نمی‌رسد، و در یگانه پرستی او، کمبودی پدید نمی‌آید. خداوند متعال فرمود: ﴿أَوَلَمْ نُؤْمِنْ قَالِ بَلَى﴾. این يك شرط عمومی است برای هر که به او ایمان آورده، هنگامی که از هر کدام از آنان سؤال شود ﴿أَوَلَمْ نُؤْمِنْ﴾ بر او واجب است بگوید، همان‌گونه که حضرت ابراهیم علیه السلام پاسخ داد «بلی». هنگامی که خداوند عزوجل به تمام روح‌های بنی آدم فرمود: ﴿الَّتِئْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾ (اعراف/۱۷۲)، نخستین کسی که عرض کرد: آری، محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود. حضرتش با پیشتازی در گفتن آری، سرور و آقای اولین و آخرین و برترین پیامبران و فرستادگان گردید. هر کس به این پرسش حضرت ابراهیم علیه السلام پاسخ ندهد، از آیین او دوری جسته است. خداوند عزوجل فرمود: ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ (بقره/۱۳۰) ...<sup>۱</sup>

صدوق، هم چنین مسنداً از ابوبصیر روایت کرده که امام ابو عبد الله علیه السلام فرمود: هنگامی که ابراهیم علیه السلام ملکوت آسمان‌ها و زمین را دید... سپس روی گرداند، بر ساحل دریا مرداری دید که بخشی از آن در آب و بخشی دیگر در خشکی است، درندگان دریا می‌آیند و از آن چه در آب است می‌خورند و باز می‌گردند، سپس بر یکدیگر احاطه می‌یابند و همدیگر را می‌خورند. درندگان خشکی نیز می‌آیند و از آن می‌خورند و یکدیگر را احاطه می‌کنند و می‌خورند. در آن هنگام ابراهیم علیه السلام از آن چه دید شگفت زده شد و عرض کرد «پروردگارا به من بنمایان چگونه مردگان را زنده می‌کنی، آیا این امت‌ها یکدیگر را می‌خورند؟»  
فرمود: آیا ایمان نداری؟

عرض کرد: آری، ولیکن برای آن که قلبم اطمینان کند، پس آن‌ها را زنده کنی تا این که آن را ببینم، همان‌گونه که همه چیزها را دیدم.

فرمود: چهار پرنده بگیر، آن‌ها را پاره پاره کن و به هم بیامیز، همان‌گونه که این مردار در میان این درندگان به هم آمیخته شد و یکدیگر را خوردند. پس آن‌ها را با هم مخلوط کن و بخشی از آن را بر سر کوهی قرار ده، سپس آن‌ها را بخوان که با شتاب به سوی تو آیند. هنگامی که آن‌ها را خواند، به او پاسخ دادند. ده کوه بودند. پرنندگان، نیز خروس، کبوتر، طاووس و کلاغ بودند.<sup>۱</sup>

**مؤلف گوید:** از تمام این مطالب روشن می‌شود که مراد از دیدن، علم ویژه است که از علم حاصل از استدلال، والاترو بالاتر است، بلکه علمی افزون بر علم حاصل از خبر صادق است. و این منافاتی با گفته ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام ندارد که فرمود: «همان‌گونه که همه اشیاء را دیدم»، چون همه‌ی چیزهایی را که خداوند - متعال - به او نمایاند ملکوت آسمان‌ها و زمین بود. و روشن نیست که علم آغاز و بازگشت (مبدأ و معاد) ضمن ملکوت آسمان‌ها و زمین هست یا خیر.

روایت‌هایی که در بیان و شرح آیه کریمه رسیده است، می‌رساند که مراد، درخواست افزونی است که از راه دیدن، هر چند که حضرتش عَلَيْهِ السَّلَام واجد بخش عظیمی از علم حضوری و عیانی نسبت به حقیقت‌های بسیاری بود.

در آغاز نظر ممکن است توهم شود که در این مقام، دیدن زنده کردن يك مُرده، بسنده باشد تا خواسته حضرتش عَلَيْهِ السَّلَام کاملاً برآورده شود. اما تدبر و دقت نظر در آغاز و پایان آیه کریمه - به ویژه با کمک پاسخ ﴿فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ﴾ و زنده کردن پرنندگان مرده‌ی متلاشی و مخلوط شده، و تصریح روایت‌های شریف درباره‌ی این آیه - چنین به دست می‌دهد که مورد پرسش، زنده کردن مردگانی است که یکدیگر را خورده‌اند و با هم مختلط شده‌اند.

لذا روشن می‌شود که در این مقام، آوردن مردگان به صیغه جمع، عنایت ویژه‌ای دارد و حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام درخواست کرد که خداوند، چگونگی زنده کردن مردگان را

به او بنمایاند، مردگانی که با هم در آمیخته و یکدیگر را خورده‌اند. و پاسخ به زنده کردن پزندگان پس از مخلوط شدنشان، پاسخ به این خواسته است.

### آیهی ﴿قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنَّ لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾

طریحی گوید: اِطْمَأَنَّ الرَّجُلُ اِطْمَأِنَانًا وَطْمَأْنِينَةً: (با ضم طاء) - آرام گرفت و نگران نشد.<sup>۱</sup>  
زمخشری گوید: و رایته قَلْبًا فَرِقًا فُطْأَمِنْتُ مِنْهُ حَتَّى اِطْمَأَنَّ وَتَطْمَأَنَّ وَ اِطْمَأَنَّ اِلَيْهِ: به او آرامش یافت و به او اعتماد کرد.<sup>۲</sup>

مؤلف گوید: از موارد استعمال کلمه چنین برمی‌آید که اطمینان و طمأنینه، به معنی قرار و اقامت در محل است، پس از حرکت و درخواست، نه مطلق اقامت و سکون. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ

الْحَكِيمِ﴾. (آل عمران/۱۲۶)

﴿قَالُوا تُرِيدُونَ أَن تَتَّكِلُوا عَلَيْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ عَلَىٰ عِلْمٍ مِّنَّا فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا حَسْرَةَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَن يَصُدُّوا عَن رَّبِّكَ إِذَا تَوَلَّىٰ سَآئِرُ الْأُمَّةِ وَجْهَكَ وَخَطْبَكَ لَا هَٰؤُلَاءِ مَثَلٌ لِّكَ فِي الْبَشَرِ خَلْقًا وَلَا يَتَذَكَّرُونَ إِلَّا لَذِكْرِكَ الْكَرِيمِ﴾.

الشَّاهِدِينَ﴾. (مائده/۱۱۳)

﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِالْفِئَةِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ \* وَمَا جَعَلَهُ

اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

(انفال/۹ و ۱۰)

نزد خردمندان بدیهی است که درخواست و شوق نفس آرام نمی‌گیرد جز با رسیدن و دستیابی به آن چه می‌طلبد. راهیابی به فهم حقیقت‌ها با والا مقامی آن و بلندای جایگاهش، برای دانشمندان سیرابی و برای دل‌های فقیهان بهاری نیست؛ بلکه آنان همواره در نگرانی، ناراحتی و ناآرامی هستند تا حقایق را، آن‌گونه که هست، به دست آورند. و بدانند آن را واقعاً به دست آورده و به آن رسیده‌اند. این همان دانشی است که عصمت ذاتی دارد. و این از تفاوت‌های میان دانش حقیقی است با دانشی که از

۱. مجمع البحرين، ج ۶، ص ۲۷۷.

۲. اساس البلاغه، ص ۲۸۴.

برهان‌های منطقی و کشفی که در اصطلاح متصوفه است، به دست می‌آید. چه بسیار ملاحظه می‌کنید که در کشف و شهود و قطع و یقینی که از برهان‌ها حاصل می‌شود، اختلاف دارند، و در کشف و قطع‌های خود، از خطا و جهل مرگب در امان نیستند، لذا نفس به چنین دانش‌هایی اطمینان نمی‌یابد، بلکه اطمینان یافتن جز با دانش واقعی و راهنمایی خداوند به دست نمی‌آید.

حضرت علی علیه السلام در توصیف رهرو راه به سوی خداوند سبحان می‌فرماید:

قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ، وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرْقِ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ، وَ تَدَا فَعْتَهُ الْأَبْوَابَ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ الْإِقَامَةِ، وَ تَبَتَّتْ رِجْلَاهُ بِطَمَأْنِينَةٍ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ الرَّاحَةِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ وَ أَرْضَى رَبَّهُ.

به تحقیق خروش را زنده و نفسش را میراند، تا آن‌که جسمش نحیف، و (دل) سخنش نرم شد، و برایش درخششی تابناک درخشید، که راه را برایش نمایان کرد و همان راه را برایش پی گرفت، درها او را به سوی در تندرستی، بی‌عیب و آفت و جایگاه اقامت ابدی راندند، پاهایش با اطمینان و آسایش بدنش در جایگاه امن و راحت استوار و پابرجا شد، در پی آن چه دلش را به کار گرفت (در راه رضایت و اطاعت پروردگارش) و خداوند را راضی کرد.

امام علیه السلام فرمود: «و ثبتت رجلاه بطمأنينة بدنه» ممکن است مراد از آن، پس از ورود به بهشت و استقرار در آن باشد؛ که آن چه در دنیا دانسته بود، این جا بالعیان ببیند. نیز ممکن است مراد، بالا رفتن به مرتبه‌های والای کمال باشد، به گونه‌ای که جاننش را از شر و فساد و آفت‌ها به سلامت برده، پیروزی و صلاح را دیده و جاننش اطمینان یافته است. ظاهراً مراد، اطمینان مکانی نیست، چون سیاق سخن والاتراز تعرض به چگونگی مکان است، گرچه مراد از در سلامت و منزلگاه اقامت، بهشت موعود باشد.

آیه ﴿فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ﴾

آیه، اجابت درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام و نمایاندن بزرگواری خداوند تعالی نسبت به آن حضرت را آشکارا باز می‌گوید.

### آیهی ﴿فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ﴾

ابن منظور گوید: و صاره یصوره، و یصیره: یعنی آن را خم و کج کرد. در قرآن آمده است: ﴿فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ...﴾ یعنی آن‌ها را به آن سوی برگردان. ابن سیدہ نیز در باب اجوف یائی آن را آورده چون «صُرت و صِرت» دو لغت است، لِحیانی گفت: برخی گفته‌اند: صُرْهُنَّ، یعنی آن‌ها را به سوی خود برگردان. و صِرْهُنَّ یعنی: آن‌ها را قطعه قطعه کن و بشکاف، مشهور است که این دو لغت به یک معنی هستند... جوهری گوید: صُرتُ الشیئی نیز یعنی: آن را قطعه قطعه و از هم جدا کردم.<sup>۱</sup>

در المیزان آمده است: صُرْهُنَّ یعنی: آن‌ها را قطعه قطعه کن. متعدی کردن آن به حرف «الی» برای آن است که معنی به سوی آن برگرداندن را برساند.<sup>۲</sup> مؤلف گوید: اگر این وجه از جهت استظهار اولی باشد، نیکو است، و بر این پایه، «الیک» متعلق آن و بدون اشکال است.

### آیهی ﴿ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا﴾

این بیان می‌رساند که خداوند متعال، به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمان داد چهار پرنده بگیرد، آن‌ها را قطعه قطعه و به هم آمیخته کند. سپس فرمان داد آن‌ها را چند بخش کند و هر بخش را روی یکی از کوه‌ها بگذارد. پس اگر قطعه قطعه کردن و به هم آمیختن نبود، مناسب بود که گفته شود: هریک از آن‌ها را روی یک کوه قرار بده، معنی قطعه قطعه کردن و به هم آمیختن از میان برداشته می‌شد. و دلالت ندارد که پرنده‌ها مرده باشند، یا گفته شود: روی هر کوه، بخشی از هریک از پرنده‌ها قرار ده؛ که در این صورت روی هر کوه چهار بخش از پرنده می‌بود.

### آیهی ﴿ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا﴾

بازگشت ضمیرها به پرنده‌گان، زنده یا مرده، اشکالی ندارد. نیز اشکالی ندارد که آن‌ها را بخواند در حالی که مرده‌اند، همان‌گونه که در این آیه است: ﴿فَقَالَ لَهَا وَ لِأَرْضِ انْتَبِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾. (فصلت/۱۱)

۱. لسان العرب، ج ۴، ص ۴۷۴.

۲. المیزان، ج ۲، ص ۳۶۹.

### آیه ی ﴿وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

یعنی: چیزی برای او ممتنع نیست. پس زنده کردن مردگان برایش آسان‌تر از آن است که ممتنع گردد، زیرا اوست که آفریدن را آغاز کرده و سپس باز می‌گرداند. و در آسمان‌ها و زمین، مثل اعلی برای اوست و او توانای حکیم است. دشواری‌ها برایش رام شده و کارها برایش کوچک و بی‌ارزش گردیده‌اند. او با حکمتش به بهترین وجه هر چیزی را ساخت و هر چه آفرید، استوار و حکیمانه آفرید.

«العزیز» از نام‌های نیکوی خداوند است و در موارد بسیار در قرآن کریم، با «الحکیم» آمده است. البته گاهی با دیگر نام‌های خداوند متعال هم می‌آید، مانند الرحیم، القوی، ذی انتقام، والغفور.

در معنایش اختلاف کرده‌اند. صدوق گوید: معنای «العزیز» این است که چیزی او را ناتوان نمی‌کند و هر چه اراده فرماید، بر او ممتنع نیست، پس او بر همه چیز چیره است و غالب غیر مغلوب می‌باشد.<sup>۱</sup>

فیض گوید: کسی که مانند او محال است و هر چیز در هر کار خود نیازمند اوست، و رسیدن به او، به معنی احاطه کُنْهش محال است.<sup>۲</sup>

عبده گوید: «العزیز» آن چیره‌ای است که نمی‌توان به آن دست یافت.<sup>۳</sup>  
سید علی مدنی در شرح دعای امام سجاد علیه السلام در مورد توبه گوید: «العزیز»، فعلی از «العزّه» است، یعنی: والایی، امتناع، شدت، قوّت و غلبه یافتن.<sup>۴</sup>

راغب گوید: «العزیز» کسی است که از تحمل ذلیل و خوار شدن خودداری می‌کند، از «العزیز» به معنی زمین به شدت سخت مشتق شده... برخی میان العزیز و الکریم تفاوت قائل شده و گفته‌اند: «العزیز» از این‌که او را از بین برند، خودداری دارد، و «الکریم» کسی است که مانع می‌شود از این‌که کسی برای او از بین برود.<sup>۵</sup>

۱. توحید، ص ۲۰۶.

۲. علم الیقین، ج ۱، ص ۱۱۳.

۳. المنار، ج ۳، ص ۵۸.

۴. ریاض السالکین، ص ۳۳۴.

۵. مفردات، ماده ی «عزز».

طریحی گوید: گفته می‌شود «عَزَّه، یَعَزَّه، عَزَّأً» زمانی که او چیره شود.<sup>۱</sup>  
مؤلف گوید: ظاهراً معنی «العزیز» همان‌گونه که یاد کردیم کسی است که چیزی برایش  
ممتنع و غیرممکن نیست.

نکته: عبده، خلاصه معنی آیه را نزد عامه چنین آورده است: ابراهیم علیه السلام از پروردگارش  
خواست که او را از چگونگی زنده کردن مردگان آگاه کند. خداوند متعال او را فرمان داد،  
چهار پرنده بگیرد، آن‌ها را قطعه قطعه کنند و بر چند کوه به طور پراکنده قرار دهد،  
سپس آن‌ها را فراخواند و آن‌ها نزدش می‌آیند. گفته‌اند: او چنین کرد. اما مفسر مشهور  
ابومسلم با آنان مخالفت کرده و گفته است: این سخن بر آن مدعا دلالت نمی‌کند، و  
مقصود از هرامری، اطاعت کردن نیست، بلکه گاهی خبرهایی با صیغهی امر می‌آید،  
به ویژه اگر منظور افزایش بیان باشد... در قرآن کریم دستورهایی بسیاری است که مراد از  
آن خبر دادن است. سخن در این جا مثالی است برای زنده کردن مردگان. بدین معنی:  
چهار پرنده بگیر، آن‌ها را در دامن بگیر، و به خود مأنوس کن تا این‌که با تو انس  
گیرند و چنان شوند که دعوت تو را پاسخ دهند، زیرا پرنده‌گان در میان دیگر حیوانات،  
این استعداد را به شدت دارا هستند. سپس هر یک از آن‌ها را روی کوهی قرار ده و هر  
یک را بخوان که به سرعت نزد تو می‌آیند. پراکندگی مکانی و دوری راه، مانع آمدنشان  
نمی‌شود. فرمان خداوندت نیز، هنگامی که بخواهد مردگان را زنده کند، این‌گونه است.  
آنان را به کلمه تکوین (زنده باشید) می‌خواند، آن‌گاه آنان زنده خواهند بود، همان‌گونه  
که فرمانش در آغاز آفرینش بود...

خلاصه‌ی سخن: تفسیر ابومسلم از این آیه، چیزی است که نظم بر آن دلالت می‌کند و  
به نظر می‌رسد. خداوند به ابومسلم خیر دهد که چقدر فهمش دقیق و استقلال او درباره‌ی  
آن شدید است.<sup>۲</sup>

گویم: برای باطل بودن این وجه، بسنده است که گوییم: مثل برای چگونگی زنده  
کردن مردگان، برای آن نیست که حضرت ابراهیم علیه السلام چگونگی زنده کردن را ببیند.

۱. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۶.

۲. المنار، ج ۳، ص ۵۵.



مثال، کلامی است که گوینده در مقام اثبات و تحقق به کار می‌برد تا مخاطب را به مقصود خود نزدیک کند، نهایت دلالت مثال، علم و فهم عادی برای دانش‌آموز و شنونده عادی است. حضرت ابراهیم علیه السلام أجل شأنًا و مقامش والاتر است که چگونگی زنده کردن را با مثال به او تلقین کند، در حالی که از راه وحی و استدلال به آن آگاه بود. در حالی که خداوند متعال به نصّ قرآن کریم، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به او نمایاند و نیازی به علم حاصل از مثال‌ها نداشت.

بدین ترتیب جایز نخواهد بود که مثالی برای اراده‌ی خداوند متعال و تحقق حیات با کلمه تکوین باشد. چون حقیقت‌هایی را که منزه از چگونگی و والاتراز طور هستند، نمی‌توان با مثال دانست. مثال فقط با تشبیه و تقریب کردن و ایجاد مناسبات میان مثال و ممثّل صورت می‌گیرد. وقتی ممثّل منزه از مَثَل، تصور و تعقل باشد، برای مثال معنی پیدا نمی‌شود، و سخن ما از این‌گونه است.

برافراد با بصیرت و انصاف نیز پوشیده نیست که قرآن کریم بارها به فرمان خداوند، به زنده کردن مردگان تصریح فرموده است، برای این‌که حجت اقامه شود و برای عموم مردم، نشانه و گرامی‌داشت بعضی اولیایش باشد. لذا چگونگی زنده کردن مردگان را در دنیا به آنان نشان داده و نمایانده است. یکی از کسانی که به فرمان خداوند، زنده شدن بعضی مردگان را به چشم دیده‌اند، حضرت ابراهیم خلیل و حضرت عیسی و کسی که بر شهری گذشت می‌باشند، سلام الله علیهم. این خود برای دیگر آفریدگان حجت است و برای مردم نشانه‌ای قطعی می‌باشد. لذا برای ایمان‌آوردگان به قرآن کریم، درباره‌ی معاد جایی برای تردید و تشکیک باقی نمی‌ماند. چون وقوع امری بالاترین دلیل بر امکان این وقوع است.

پس این آیات، فرضیه‌هایی را که گمان برده‌اند، معاد و بازگشت روح‌ها به بدن‌ها محال است، صریحاً باطل می‌کند. برخی این آیه‌های مبارکه را به این صورت تأویل کرده‌اند که آن‌چه در معاد بازگردانده می‌شود، بدن است که با آفریده شدن نفس، آفریده می‌شود و مجرد از ماده است، متوسط میان دو عالم است و دو ویژگی تجرّد و تجسم را هم‌زمان دارد، بسیاری از لوازم این بدن دنیای از او سلب شده است، چون بدن آخرتی

مانند سایه‌ای ملازم روح است، مانند داستان و مثالی برای او، بلکه در وجود با هم متحد هستند؛ برخلاف این بدن‌های فاسد و دگرگون شونده. آنان گفته‌اند که جهان آخرت، درخت‌هایش، رودهایش، اطاق‌هایش، منزل‌هایش، بدن‌هایی که در آن‌هاست، همگی صورت‌های ادراکی است که وجود آن‌ها عین ادراک شدن و احساس شدن آن‌هاست.<sup>۱</sup> کاش می‌دانستم مجوز آن‌ها در تأویل کلام الهی و حمل کردن آن بر فرضیه‌های موروثی خود، چیست؟ در حالی که باید آیه‌های وارد در این موضوع، برپایه‌ی مبانی مسلم در کتاب و سنت تفسیر شود.

اگر گفته شود: بدن‌ها به تدریج از خاک به وجود می‌آید، و به حسب واقع، محال نیست که انسانی، انسان دیگری را بخورد و نطفه برای انسانی دیگر شود و به همین ترتیب. بر این اساس، این آیه مبارکه درباره‌ی زنده کردن پرنده‌گان ویژه و در هم آمیخته، پاسخی برای شبهه‌ی مشهور (آکل و مأکول) نخواهد بود. زیرا مخلوط شدنی که مورد نظر است، در طول است به این‌که بدن انسانی، بدن انسان دیگری شود، در حالی که مخلوط شدن در این آیه‌ی کریمه عرضی است.

گویم: پاسخ به این سخن دو بخش دارد:

نخست، سخن متکلمان که گفته‌اند: خداوند تمام اجزاء اصلی را که بدن اصلی یا بخشی از بدن اصلی دیگری می‌شود، نگه می‌دارد، جزئی از فضولاتش خواهد شد. دوم: همه‌ی بدن‌ها در عالم ذر، در عرض واحد پیش از نسل آفریده شده‌اند. بنابراین جایی برای این شبهه باقی نمی‌ماند، چون هر یک، بدن مخصوص محدود و روح معینی دارد. بنابراین ممکن نیست بدن انسانی، بدن انسان دیگری شود. نهایت چیزی که می‌توان گفت، این است که از خورده شدن بعضی مردم توسط بعضی دیگر، اختلاط و امتزاج به دست می‌آید، نه این‌که یکی از آن‌ها، انسان دیگری شود. لذا زنده کردن پرنده‌گان پس از مخلوط شدنشان پاسخی به این شبهه است. از روایت‌های رسیده در تفسیر این آیه‌ی مبارکه استفاده می‌شود که مورد سؤال، خورده شدن بعضی حیوانات توسط بعضی دیگر است.

علی بن ابراهیم مسنداً از ابوبصیر روایت کرده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:  
 ابراهیم علیه السلام به مرداری در کناره‌ی دریا نظر کرد که درندگان خشکی و دریا آن را می‌خوردند، سپس درندگان بر یکدیگر حمله می‌بردند و بعضی‌ها بعضی دیگر را می‌خوردند. ابراهیم علیه السلام شگفت زده شد و عرض کرد:

﴿پروردگارا به من بنمایی چگونه آن مردگان را زنده می‌کنی؟...﴾

آن‌گاه ابراهیم علیه السلام طاووس، خروس، کبوتر و کلاغ را گرفت. خداوند عزوجل فرمود:  
 ﴿فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ﴾ یعنی آن‌ها را قطعه قطعه کن، گوشتشان را مخلوط کن و برده کوه قرار ده. سپس نوک‌هایشان را بردار. آن‌ها را بخوان، با سرعت نزد تو می‌آیند... ابراهیم علیه السلام چنین کرد و برده کوه قرار داد، آن‌ها را خواند و گفت: به اذن خداوند تعالی مرا اجابت کنید. آن‌ها جمع می‌شدند، گوشت‌ها و استخوان‌های هر کدامشان تا سرشان به هم می‌پیوستند و سپس به سوی ابراهیم علیه السلام پرواز کردند. عرض کرد: به درستی که خداوند عزیز و حکیم است.<sup>۱</sup>

به حقیقت خداوند متعال جایی برای تحریف باطل‌کنندگان و تأویل انکارکنندگان باقی نگذاشته است.

### سوره ی بقره، آیه‌های ۲۶۱ - ۲۶۸

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبَلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۶۱﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَدَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۲۶۲﴾ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴿۲۶۳﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۱، به نقل از آن: بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۶۵.

مَالَهُ وَرِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٤﴾ وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَثَمَّاتٌ أَكْلاهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَظُلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٦٥﴾ أَيَوَّدُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَنِّي حَمِيدٌ ﴿٦٧﴾

السَّيِّطَانُ يُعَدِّكُمْ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٨﴾

۲۶۱- مَثَل (صدقات) کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند همانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه ای صد دانه باشد؛ و خداوند برای هر کس که بخواهد (آن را) چند برابر می کند، و خداوند گشایشگر دانا است.

۲۶۲- کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس در پی آنچه انفاق کرده اند، منت و آزاری روا نمی دارند، پاداش آنان برایشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است، و بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی شوند.

۲۶۳- گفتاری پسندیده (در برابر نیازمندان) و گذشت (از اصرار و تندبانی) بهتر از صدقه ای است که آزاری به دنبال آن باشد، و خداوند بی نیاز بردبار است.

۲۶۴- ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه های خود را با منت و آزار، باطل مکنید، مانند کسی

که مالش را برای خودنمایی به مردم، انفاق می‌کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد. پس مَثَل او همچون مَثَل سنگ خارایی است که بر روی آن، خاکی (نشسته) است، و رگباری به آن رسیده و آن (سنگ) را سخت و صاف بر جای نهاده است. آنان (=ریاکاران) نیز از آنچه به دست آورده‌اند، بهره‌ای نمی‌برند؛ و خداوند، گروه کافران را هدایت نمی‌کند. ۲۶۵ و مَثَل (صدقات) کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می‌کنند، همچون مَثَل باغی است که بر فراز پشته‌ای قرار دارد (که اگر رگباری بر آن برسد، دو چندان محصول برآورد، و اگر رگباری هم بر آن نرسد، باران ریزی (برای آن بس است)، و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

۲۶۶- آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آنها نهرها روان است، و برای او در آن (باغ) از هر گونه میوه‌ای (فراهم) باشد، و در حالی که او را پیروی رسیده و فرزندان خردسال دارد، (ناگهان) گردبادی آتشین بر آن (باغ) زند و (باغ یکسر) بسوزد؟ این گونه، خداوند آیات (خود) را برای شما روشن می‌گرداند، باشد که شما بیندیشید.

۲۶۷- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید، و از آنچه برای شما از زمین برآورده‌ایم، انفاق کنید، و در پی ناپاک آن نروید که (از آن) انفاق نمایید، در حالی که آن را (اگر به خودتان می‌دادند) جز با چشم‌پوشی (و بی میلی) نسبت به آن، نمی‌گرفتید، و بدانید که خداوند، بی نیاز ستوده (صفات) است.

۲۶۸- شیطان شما را از تهیدستی بیم می‌دهد و شما را به زشتی وامی‌دارد؛ و (لی) خداوند از جانب خود به شما وعده آمرزش و بخشش می‌دهد، و خداوند گشایشگر دانا است.

### آیه ی ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾

ابن منظور گوید: المثل: چیزی است که برای چیز دیگری مثال زده می‌شود و آن دورا مانند هم، قرار می‌دهد... جوهری گوید: «مثل الشی» صفت آن نیز هست. ابن سیده در مورد آیه ی ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ﴾. لیث گوید: مَثَل آن همان خبر دادن از اوست. ابواسحاق گفت: معنایش صفت بهشت است... ممکن است «مَثَل» به معنی پند و عبرت گرفتن باشد، از جمله آیه ی ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ﴾ و این به معنی آیه‌ای است که خداوند عَزَّوَجَلَّ در صفت عیسی علی نبینا [و آله] و علیه الصلاة والسلام

فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَا مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ یعنی نشانه‌ای که بر نبوتش دلالت دارد.<sup>۱</sup> زمخشری گوید: مَثَلٌ به: او را بدان تشبیه کرد. و تمثّل به: خود را بدان شباهت داد. و مُثِلُ الشیء بالشیء: به وسیله‌ی آن سامانه و اندازه‌ی آن تعیین شد.<sup>۲</sup>

مؤلف گوید: المَثَل، شباهت نیست، بلکه مراد انتقال از امری محسوس به امری معقول است، که دست‌یابی به آن برای مخاطب دشوار باشد، یا از معلولی عادی ضروری به معلومی که رسیدن به آن نیازمند تدبیر و تفکر باشد. پس نمایاندن مَثَل و گزارش آن به وسیله‌ی مثل، باب بسیار بزرگی در جهت آموزش و تلقین حقیقت‌ها و دانش‌های فراگیر نزد عموم مردم است. بعضی مثال‌ها نیز خطابه و حجت را شامل می‌شود و بعضی دیگر بر توصیف، تقریب و تشبیه استوار است. بنابراین در مثال‌ها نیازی نیست که ارکان تشبیه، از مشبّه و مشبّه به و وجه شبه آورده شود. چون هر مثالی تشبیه نیست. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلُّهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا﴾. (رعد/۳۵)

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ﴾. (محمد/۱۵)

﴿لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾. (نحل/۶۰)

صدوق مسنداً از حنان بن سدیر آورده که حضرت ابو عبد الله (امام صادق علیه السلام) فرمود: ... مردمی او را به دو دست توصیف کرده و گفته‌اند: ﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ﴾. (مائده/۶۴) گروهی او را به دو پا توصیف کرده و گفته‌اند: پایش را روی سنگی در بیت المقدس نهاد و از آن به آسمان بالا رفت. گروهی هم او را به سرانگشت توصیف کرده و گفته‌اند: محمد صلی الله علیه و آله فرمود: من سردی سرانگشتان او را روی قلبم دریافتم. در مورد چنین صفت‌هایی فرمود ﴿رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾. (انبیا/۲۲) می‌فرماید: پروردگار متعال، والاتر از چیزی است که او را آن مثال زدند. و والاترین مثال، از آن خداوند است که چیزی به او شباهت ندارد، توصیف و توهم نمی‌شود و او را والاترین مثال است. کسانی که سودمندی‌های دانش را از خداوند دریافت نکرده‌اند، پروردگارش را به محسوس‌ترین و

۱. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶۱۱.

۲. اساس البلاغه، ص ۴۲۰.

نزدیک‌ترین مثال‌ها توصیف کرده‌اند، در مورد آن چه نسبت به آن نادان هستند. لذا فرمود: ﴿وَمَا أوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾. (اسراء/۸۵) پس او را شبیه و مثال و نظیری نیست، نام‌های نیکو از آن اوست و به غیر او کسی به آن نام‌ها خوانده نمی‌شود. همان نام‌هایی که در قرآن کریم توصیف فرموده است: ﴿فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾. (اعراف/۱۸۰) این الحاد در اسماء خدا، از روی نادانی و بدون آگاهی و دانش است. پس کسی که در نام‌های خداوند بدون علم شرك می‌ورزد، در واقع مشرك است، در حالی که خود نمی‌داند، و به آن کافر است ولی گمان می‌دارند که کار نیکو می‌کند. لذا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾. (یوسف/۱۰۶) آنان همان کسانی هستند که بدون آگاهی و علم درباره‌ی نام‌های الهی الحاد می‌ورزند و آن‌ها را در غیر جایگاهشان قرار می‌دهند...<sup>۱</sup>

**مؤلف گوید:** همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، «مَثَل» در این آیه‌های مبارکه به معنی توصیف و صفت است، مثال خداوند متعال تقدس و تنزه است، از توصیف و تشبیه و هرآن چه در این باره گفته شده و می‌شود.

### آیه‌ی ﴿الَّذِينَ﴾

برای غیر مؤمنان در آن اطلاق نیست. بدیهی است که مؤمن و مسلم با یکدیگر مساوی نیستند، ضمن این‌که جدایی آن دو ثابت شده است. برتری مؤمن بر مسلم مانند برتری مسجد بر حرم است. مرادمان از مسلم، کسی نیست که ولایت حقّه‌ی خاندان پیامبر ﷺ را دارا نیست، بلکه تفاوت میان آن دو، بر پایه معرفت و نهادینه بودن یقین و باور است. اسلام، عاملی است که از ریخته شدن خون‌ها جلوگیری می‌کند، براساس آن ازدواج‌ها و ارثیه‌ها انجام پذیرفت، ولی ثواب بر پایه ایمان است، چون ثواب و پاداش به فضل خداوند متعال است و چه بسا که چند برابر باشد. پس باید ثواب و چند برابری پاداش براساس درجه‌های ایمان، اخلاص و پرهیزکاری در نیت، بصیرت و فقاقت در انجام کارهای پسندیده باشد.

کلینی مسنداً از قاسم صیرفی شریف مفضل آورده که گفت: شنیدم اباعبدالله (حضرت امام صادق علیه السلام) می فرمود:

با اسلام از خون ریزی جلوگیری می شود، امانت بازگردانده و عورت ها حلال می شود، ولی پاداش بر پایه ی ایمان است<sup>۱</sup>.

نیز مسنداً از حمران بن اعین آورده که ابوجعفر (امام باقر علیه السلام) فرمود:

ایمان همان است که در قلب مستقر شده باشد، به وسیله ی آن به خداوند عزوجل برسد، با عمل به اطاعت پروردگار و تسلیم بودن در برابر فرمان هایش آن را تصدیق کند. اما اسلام چیزی است که با قول و عمل آشکار می شود، همان که گروه های مردم از همه فرقه ها بر آن پایدارند، به وسیله ی آن خونشان محفوظ می ماند، ارثیه ها بر پایه آن اجرا می شود ازدواج جایز می شود. آنان بر نماز، زکات، روزه و حج گرد هم آمده اند و بدین وسیله از کفر خارج و به ایمان اضافه شدند. اسلام شریک ایمان نیست، ولی ایمان شریک اسلام است. این دو در گفتار و افعال جمع می شوند، همان گونه که کعبه در مسجد الحرام قرار گرفته، ولی مسجد در کعبه نیست، به همین گونه ایمان شریک اسلام است ولی اسلام شریک ایمان نیست. خداوند عزوجل می فرماید: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ مَا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ ﴾. (حجرات/۱۴) کلام خداوند صحیح ترین گفتار است.

عرض کردم: آیا مؤمن در چیزی از فضیلت ها، احکام و حدود و غیر آن بر مسلمانان برتری دارد؟

فرمود: نه، هر دو در یک مسیر حرکت می کنند، ولی در کارهای (نیک) که برای نزدیک شدن به خداوند عزوجل انجام می دهند مؤمن بر مسلمان برتری دارد.

عرض کردم: مگر خداوند عزوجل نمی فرماید: ﴿مَنْ جَاءَ بِالسَّبِيَّةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا﴾ (انعام/۱۶۰)، اما فرمودید که آنان در مورد نماز، زکات، روزه و حج با مؤمن گرد هم هستند؟ فرمود: مگر خداوند عزوجل نفرموده است: ﴿فِيضَاعِفُهُ لَهُ أَضَاعَافًا مِضَاعِفُهُ﴾. (بقره/۲۴۵) مؤمنان همان هاینند که خداوند عزوجل هر یک از کارهای نیک شان را ۷۰ برابر می فرماید،



و این برتری مؤمن است. خداوند بر پایه درستی ایمان مؤمن، کارهای نیکوی او را باز هم چندین برابر افزایش می‌دهد، و خداوند متعال هر آن چه نیکی می‌خواهد، برای مؤمنان بکار می‌گیرد.

عرض کردم: کسی که وارد اسلام می‌شود، مگر وارد ایمان نمی‌شود؟ فرمود: خیر، لیکن به ایمان اضافه شده، و از کفر بیرون آمده است. مثالی برایت می‌زنم تا برتری ایمان را بر پذیرش اسلام را تعقل کنی. آیا کسی را که در مسجد دیده‌ای، گواهی می‌دهی که او را در کعبه دیده‌ای؟ عرض کردم: این کار برایم جایز نیست.

فرمود: اگر شخصی را در کعبه دیدی، گواهی می‌دهی که او را در مسجد الحرام دیده‌ای؟ گفتم: آری.

فرمود: این چگونه است؟

عرض کردم: او نمی‌تواند به کعبه وارد شود، مگر این که وارد مسجد شود. فرمود: درست و نیکو گفتی.

سپس فرمود: ایمان و اسلام هم این‌گونه است.<sup>۱</sup>

### آیه ﴿يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾

آیه، واجب و مستحب را شامل می‌شود. حتی انفاق و خانواده. پس وجهی ندارد که آن را به زکات واجب و جهاد مقید کنیم.

طبرسی گوید: ﴿سَبِيلِ اللَّهِ﴾ جهاد و تمامی دیگر کارهای نیک است... آیه در مورد نفقه در تمام آن موارد عمومیت دارد. و این از حضرت ابوعبدالله ع روایت شده است.<sup>۲</sup>

### آیه ﴿كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ﴾

این جمله خبر است برای عبارت ﴿مثل الذین﴾. نیازی نیست که گفته شود در تقدیر است مانند «کمثل من زرع او کمثل زارع» چون جهت مثال زدن، رشد و برکت و افزونی است. پس بدین معنی است که توصیف انفاق‌کنندگان در افزایش و چندبرابری،

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۶.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۷۴.

بر اساس سنت نیکونزد خدای سبحان و آن چه به بندگان نیکوکارش تفضّل فرموده، مانند وصف دانه‌ای است که هفت خوشه می‌رویاند.

وجه این تمثیل، چنین است که سنت خداوند متعال آن گونه نیست که هر کس از آن آگاه باشد، بلکه دانستنش نسبت به اکثریت مردم نیازمند تقریب و یادآوری به محسوسات است، تا با جان دل شان به معنویات راه یابند و دریافت و درک آن برایشان آسان گردد.

ثواب - به ویژه چند برابری آن - لطف و محبت الهی است، پس مثل مفهومی ندارد. منظور این که در مثل موضوعیتی وجود ندارد، آن هم در باب چند برابری نسبت به آن چه زیر دست و بالا دست آن است؛ بلکه مقصود از آن تشریح و توضیح است نه باریک بینی و استحقاق.

بنابراین با چند برابر کردن نسبت به بالاتر از ممثل یا پائین تر از آن منافاتی ندارد. بلکه این کار بر پایه‌ی تقدیر و خواست خداوند متعال است بدان چه خواسته و بر پایه‌ی حکمتش بر آن رضایت داده است. در کردار زیبا و سنت ستایش شده‌ی الهی گزافه‌گویی وجود ندارد.

### آیه‌ی ﴿وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾

ظاهراً مراد این است که خداوند متعال به هر اندازه که خواهد، به انفاق‌کنندگان و غیر آنان، چند برابری عطا می‌فرماید. البته روایت‌ها دلالت دارند بر این که خداوند متعال، به هر کس از انفاق‌کنندگان و دیگرانی که خواهد، هفتصد برابر عطا می‌کند. صدوق مسنداً از ابو محمد حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود:

اگر بنده مؤمن کار کرد، خداوند عمل او را برای هر نیکویی هفتصد برابر مضاعف دارد. و

این است کلام الهی: ﴿وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۱</sup>.

برقی از عمر بن یزید روایت کرده که حضرت اباعبدالله علیه السلام فرمود:

وقتی مؤمن عمل خود را نیک گرداند، خداوند متعال برای هر نیکوی کارش را هفتصد برابر

افزون می‌فرماید. و آن کلام خداوند تبارک و تعالی است: ﴿وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۱</sup>  
پس کارهایتان را که برای ثواب خداوند انجام می‌دهید، نیکو کنید.  
عرض کردم: نیکی چیست؟

فرمود: هنگام نماز، رکوع و سجودت را نیکو کن. وقتی روزه گرفتی، از هر آن چه که روزه‌ات را فاسد کند، پرهیز کن، هنگامی که به حج رفتی از هر آن چه در حج و عمره‌ات بر تو حرام است، پرهیز کن. فرمود: هر کاری که انجام می‌دهی، زدوده از ناپاکی باشد.<sup>۱</sup>

### آیه ی ﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (۳۶)

طبرسی گوید: ﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ﴾ یعنی قدرت گسترده دارد.<sup>۲</sup>  
طباطبایی گوید: او گستراننده است، مانعی برای بخشش او نیست و فعلش محدودیت ندارد.<sup>۳</sup>

مؤلف گوید: هر دو تفسیر به قدرت باز می‌گردد. ظاهراً معنی این نام، گستراننده است، که بر آوردن نیازهای درخواست‌کنندگان و بر آوردن آرزوی آرزومندان او را در تنگنا قرار نمی‌دهد.

تفاوت میان «واسع» و غنی این است که غنی صفت تنزیه و تقدیس است، به معنی کسی که به چیزی نیاز ندارد، ولی «واسع» صفت تمجید است؛ خداوند سبحان به جهت گشادگی دست و وسعت آن چه در اختیار دارد، برای نیاز همگان گسترده‌گی و وسعت دارد. هم چنین آرزوهای آرزومندان نسبت به گسترده‌گی احسان و فضلش نسبت ذره است به بی‌پایانی. خدای تعالی به همه‌ی موردهای احسان کاملاً دانایی دارد، و نیک می‌داند که هر احسانی را در کجا قرار دهد، که کاملاً استوار و رفتاری زیبا و ستوده، باشد. البته پوشیده نیست که چند برابر کردن احسان به آن چه خواهد، چگونه خواهد و برای هرکس که خواهد، با نام «کریم واسع» پیوند دارد.

هم چنین مخفی نمی‌ماند که مصلحت‌های لحاظ شده در متعلق فرمان‌های شرعی،

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۴۷، نقل از محاسن.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۷۴.

۳. المیزان، ج ۲، ص ۳۸۶.

چه شخصی و برای عامل یا نوعی و برای جامعه، ربطی به ثواب انجام اوامر ندارد. مصلحت‌های شخصی یا نوعی در مقابل انجام اوامر، چنان نیست که ثوابی برای آن‌ها باشد، چه به قصد قربت به خداوند باشد، که با انجامش وجه خداوند بخشنده را بخواهد، یا آن‌که یا این قصد را نداشته باشد.

اما در نهایت اگر فرد مکلف در کارش قصد وجه خداوند بخشنده را نداشته باشد، مصلحت‌ها را هم از دست می‌دهد، مانند نماز که از فحشا و منکر باز می‌دارد و بهره‌مندی‌های دیگری دارد که شرع به آن‌ها فرمان داده و در برگیرنده‌ی آن‌هاست، که اگر قصد تقرب به خداوند در آن نباشد، بازدارنده از فحشا و منکر دارای آن بهره‌ها نخواهد بود. لذا هم مصلحت در متعلق از بین می‌رود، و هم ثواب عمل.

پس ثوابی که خداوند تعالی از روی تفضل و عده داده است، همین مصلحت‌ها نیست، بلکه براساس ایجاد این مصلحت‌ها قرار داده شده که متعلق فرمان و تقرب جویی به خداوند است. بنابراین ثواب هفتصد برابری و بسیار افزون‌تر، ضرورتاً مصلحت‌های لحاظ شده در متعلق فرمان‌ها نیست، بلکه مؤمنی که در سایه‌ی ولایت خداوند سبحان قرار دارد، به عنایت این ولایت، در دنیا و آخرت از عواطف و کرامت‌های الهی بهره‌مند می‌شود، آن هم برپایه ایمان و درستی باور و یقینش، به اندازه‌ای که جز خداوند سبحان، کسی از آن اطلاعی ندارد.

آیه ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى﴾

فرق این آیه با آیه‌ی پیشین چنین است که آیه‌ی قبلی برانگیختن و تشویق به انفاق و بیان سنت خداوند تعالی در ثواب عمل نیکوکاران است، اما این آیه در جایگاه تذکر است به این‌که چند برابری و تفضل الهی به بندگانی که بنابر آیه‌ی قبل انفاق می‌کنند - به آن چه خواهد و هرآن‌گونه خواهد - شایسته و جایز نیست که در پی آن منت و آزاری باشد؛ چون اهل ایمان و کسانی که به آن‌ها انفاق شده، شأن و مقامی نزد خداوند سبحان دارند، والاتر و بزرگ‌تر از آن‌که انفاق‌کنندگان به جهت انفاق‌شان آن‌ها را مورد منت و آزار قرار دهند. بلکه منت‌گذاری و آزار

ثواب کارهای شان را باطل می‌کند، به گونه‌ای که در دنیا و آخرت بهره‌ای از آن نمی‌برند.

ابن منظور گوید: **مَنْهُ يَمُنُّهُ مَنًّا**: آن را قطع کرد و گسست... و از آن است **مَنْهُ السِّرِيمَنَّهُ** مَنًّا: او را ناتوان و خسته کرد. و **مَنْهُ يَمُنُّهُ مَنًّا**: آن را کاست... خداوند عزوجل فرمود: ﴿لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾ در این جا «المن»: یعنی بر آن چه دادی ممت گذاری و به شمار آوری به گونه‌ای که قصد توازن آن کار، به شمار آوردن و آزار است و کسی را که انفاق کرده‌ای مورد توبیخ قرار دهی.<sup>۱</sup>

**مؤلف گوید**: مصداق ممت گذاری در خارج و میان مردم امری معلوم است. شخصی می‌خواهد با احسان به دیگری، کاری را براو تحمیل کند، که اگر این احسانش نبود، امکان توقع انجام آن کار وجود نداشت؛ یا این که احسان خود به او را در میان مردم بازگو کند، یا هنگام احسان یا بعد از آن چیزی بگوید که برای طرف مقابل تحمّل ناپذیر و دشوار باشد.

این آیه و روایت‌های بسیاری در کراهت شدید ممت گذاری و آزار رسیده است، که نباید موجب هتک حرمت، تحقیر و سبک شمردن مؤمن گردد. شکی نیست که اگر موجب اهانت و خوارکردن باشد، حرام است. بلکه سخن در آن است که حتی جایی که سبک شمردن، و اهانت به مؤمن در میان نباشد، نیز ممت گذاری و آزار رساندن به دیگری حرام است، و این از آیات و روایات مربوطه استنباط می‌شود.

بحث آن در شرح آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾ (بقره/۲۶۴) خواهد آمد.

از ظاهر آیه برمی‌آید که ممت گذاری و آزار رسانیدن، بعد از انفاق، روی می‌دهد نه هم‌زمان. نیز از ظاهر آیه برمی‌آید که انفاق - اگر ممت گذاری و آزار رسانیدن را در پی داشته باشد - پاداش و ثوابی نزد خداوند سبحان ندارد، بلکه پاداش قرار داده شده در انفاقی است که ممت گذاری و آزار رسانیدن در پی آن نباشد.

### آیهی ﴿لَهُمْ أَجْرُهُمْ﴾

این آیه، توجه می‌دهد که این پاداش، وعده‌ای ابتدایی نیست تا مفهوم آیه، ثابت کردن پاداش باشد، بلکه هدف از کلام، استوار کردن اجر الهی مسلّم، قدردانی و نکوداشت این عمل صالح و نفی پاداش از دیگران می‌باشد.

### آیهی ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾

این آیه، عطف و مهربانی خداوند متعال را می‌رساند و نشان می‌دهد که این کار، مورد قبول و سپاس قرار گرفته و نزد کسی که امانت‌ها را ضایع نمی‌کند، محفوظ است، و خداوند، پاداش کسی را که کار نیکویی انجام می‌دهد فراموش نمی‌کند. هم‌چنین عنایتی افزون به پاداش و جزای نیکو دارد، به ویژه از جهت اضافه‌ی آن‌ها به خداوند سبحان و شرافتی که از این اضافه به دست می‌آوردند.

### آیهی ﴿وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ﴿۳۶﴾

این نفی مطلق ناامنی و اندوه از آنان است، هر خوف و اندوه در هر جایگاهی که باشد. و دلیلی بر تقیید آن نیست که به جهت از دست دادن و کم شدن پاداش بدانیم. به علاوه بزرگداشت و اهمیت این کار امتناع دارد که متعلق آن مقید شود، بلکه در این مقام سزاوار است که موضوع یعنی ایمن بودن از این دو عامل، مقید شود، چون این گرمی داشت در بگیرنده همه انفاق‌کنندگان به طور مطلق نیست، بلکه ناگزیر باید شرط‌های دیگری دارا باشد، لا اقل این‌که باید از پرهیزکاران باشند. خداوند عزّوجلّ می‌فرماید:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. (یونس/۶۲)

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. (احقاف/۱۳)

در هر آیهی مبارکه‌ای که از این گرمی داشت یاد شده، غالباً از پرهیزکاری و صلاح یاد شده است.

### آیهی ﴿قَوْلٌ مَعْرُوفٌ﴾

سخن و عمل نیکو ضد منکر است. پس باید کارهایی مراد باشد که در آن

برتری، فضیلت و نرمی باشد، تا مردم به سویش گرایش یابند و نزد مردم محبوبیت یابد. گواه براین مطلب، کار عملی نیکی است، کاری نیکو نامیده نمی‌شود، مگر آنکه با بخشش و جایزه همراه باشد - یا کار - زشت و مکروهی را دور کند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا \* وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾. (اسراء/ ۲۸ و ۲۹)

ظاهراً سخن نیکو، سخن و گفتار زیبا می‌باشد.

### آیه ی ﴿وَمَغْفِرَةٌ﴾

طبرسی گوید: معنی آن عفو مسؤل از ستم کردن سائل (متکدی) است. و این سخن از حسن نقل شده است. بنابراین ستم کردن سائل، بی‌موقع درخواست کردن یا اصرار در آن یا اسائیه‌ی ادب است، بدین‌گونه که بدون اجازه در را بگشاید یا وارد خانه شود.

گویم: احتمال دارد مراد، پوشاندن کار زشت سائل باشد، بنابراین که «عَفْر» به معنی چیزی است که پوشانده شود. و ظاهر همان است که از مجمع نقل کردیم.

### آیه ی ﴿خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى﴾

ظاهر معنا ترجیح دادن، نیکویی و موازنه از جهت پاداش و ثواب می‌باشد. چون پاسخ زیبا و سخن آسان، از صدقه‌ای که همراه با متّ گذاری باشد، سزاوارتر است.

کلینی مستنداً از وّ صافی روایت کرده که حضرت ابوجعفر (امام باقر علیه السلام) فرمود:

در شمار سخنان خداوند عزّوجلّ خطاب به حضرت موسی علیه السلام آمده که فرمود:

ای موسی، سائل را گرمی دار با بخششی اندک یا پاسخی زیبا، چون کسی که نزد تو آید، نه انسان و نه از جنّیان است، بلکه فرشته‌ای از فرشتگان رحمان است که تو را، بدان چه عطایت کردیم، می‌آزماید. و از آن چه به تو بخشیدیم درخواست می‌کنند، پس ای پسر عمران بنگر چه می‌کنی!

حمیری از امام صادق علیه السلام آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

سائل را با بخششی اندک و نرمی و رحمت باز گردانید، زیرا به در خانه شما کسی می آید که نه انسان و نه جتی است، می نگرد نسبت به آنچه خداوند به شما بخشیده است چگونه عمل می کنید.<sup>۱</sup>

### آیهی ﴿وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ﴾ (۶۱۳)

خداوند متعال بی نیاز است و میلی به پاداش ندارد، بردباری است که با شتاب مؤاخذه نمی فرماید، یا لغزش های افراد نادان را می بخشد و از آنان در می گذرد. «غنی» و «حلیم» از نام های نیکوی خداوند است. «غنی» برای مقدّس و منزّه داشتن او از نیازمندی، احتیاج و میل داشتن به پاداش و متوقع بخشش بودن است. و «حلیم» یعنی شکیبا است و در مقام تهدید برای انتقام گیری از کسانی که او را نافرمانی می کنند، شتاب ندارد. گناه افراد نادان را می بخشد و از آنان در می گذرد. بنابراین به معنای اول، از نام های جلالیه و به معنی دوم، از نام های جمالیه است.

### آیهی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾

در حرام بودن منت گذاری و آزاررسانی از نظر عقلی اشکالی نیست، اگر موجب هتک حرمت و خوارکردن مؤمنی شود که به او انفاق شده است. اما اگر منت گذاری به درجه ی اهانت نرسد، بنابراین چه از روایت های این باب و آیه های قرآن کریم برمی آید، به شدت مکروه است، و استفاده حرمت از آیه ها و روایت ها در نهایت اشکال است. در هر حال، با چشم پوشی از این که منت گذاری و آزردن حرام یا مکروه باشد، مستلزم باطل شدن صدقه ها نمی گردد، چون حقیقت خود صدقه، عیناً حقیقت منت گذاری و آزردن، - مکروه یا حرام - نیست خواه، هم زمان با صدقه دادن یا متأخر از آن باشد. و از نظر فقهی صحیح بودن صدقه منافاتی با منت گذاری و آزردن ندارد. البته مطلب در مورد منت نهادن و آزرده شدنی که بعد از صدقه باشد، روشن تر است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۲۰؛ نقل از قرب الانسناد.



برفقیه آگاه و با بصیرت پوشیده نیست که در لحن و مفاد روایت‌های نکوهش منت‌گذاری و منت‌گذار، این نکته وجود ندارد که جزئی یا شرطی از صحت عمل صدقه باشد. یعنی این‌که منت نهادن مقارن یا متأخر از صدقه باشد، شرط یا جزئی برای آن نیست. بلکه نهایت آن‌چه در روایت‌ها است، این است که منت نهادن صفتی زشت و ناپسند است، و منت‌گذار فردی فرومایه و در ردیف افراد سخن‌چین، بداخلاق، و حرام‌زاده قرار می‌گیرد. بطلان عمل که در بعضی عبارات‌ها و خبرها آمده، بطلان و از بین رفتن ثواب است. منت‌گذاری بعد از صدقه، شیوه آزادگان شریف و بزرگواران پرهیزکار نیست. گواه بر این، آن است که کار منت‌گذار و آزاررسان در انفاقش به کسی تشبیه شده است که اموالش را برای دیدن مردم و از روی ریا انفاق می‌کند نه برای رضای خداوند، و نیز کسی که به خداوند و روز رستاخیز ایمان و اعتقاد ندارد. بی‌تردید، عمل ریاکار منافق که به خداوند و آخرت ایمان ندارد، ثوابی در بر ندارد.

کلینی مسنداً از اسحاق بن عمار آورده که حضرت ابو عبد الله (امام صادق ع) فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی شش خصلت را برای من ناشایست دانست و من برای فرزندان جانشینم و پیروانشان بعد از خودم مکروه دانستم - از جمله منت‌گذاری بعد از صدقه دادن<sup>۱</sup>.

صدوق از حضرت صادق جعفر بن محمد ع از پدرشان، از پدرانشان روایت می‌کند که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ع در حدیث جامعی که امور نهی شده را بیان می‌دارد (حدیث المناهی)، فرمود:

... و کسی که برای برادرش کار نیکی انجام دهد و بر آن منت نهد، خداوند عملش را باطل و گناهش را ثبت کند، و تلاش او را سپاس ندارد. سپس حضرتش ع فرمود:  
خداوند عَزَّوَجَلَّ می‌فرماید: بهشت بر منت‌گذار، بخیل و قنات که همان سخن‌چین می‌باشد، حرام شده است. هان! هر کس صدقه‌ای بدهد، در برابر هر درهم به اندازه‌ی کوه احد از نعمت‌های بهشت برای اوست، و کسی که برای دادن صدقه‌ای به نیازمندی

راه برود، او را ثوابی به اندازه‌ی صدقه‌دهنده می‌باشد، بدون این‌که چیزی از ثواب او کاسته شود...<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: این‌که فرمود: «و تلاش او را سپاس نمی‌گویند» قرینه‌ای است بر این‌که مراد از باطل شدن عمل و قطعی شدن گناه، باطل شدن ثواب انجام نیکی و ثبوت گناه منت‌گذاری است.

آیه‌ی ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا﴾

ابن منظور گوید: الصّفوان و الصّفوان و الصّففا... ابن سیده گوید: الصّففا سنگ سخت درشت است که چیزی را نمی‌رویاند.<sup>۲</sup>

نیز گوید: الوابل الوابل: باران شدید دانه درشت.<sup>۳</sup>

پس معنی چنین است: کار کسی که انفاق کند و صدقه دهد سپس منت نهد و به کسی که به او صدقه داده آزار رساند، مانند سنگ بزرگی است که روی آن خاک گرفته، باران شدیدی می‌بارد و خاک را از آن می‌شویند، سپس رهایش می‌کند و چون چیزی را نمی‌رویاند، نمی‌توان برای کاری، از آن بهره برد.

قمی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

کسی که به مؤمنی نیکی می‌کند، سپس با سخن او را بیازارد یا بر او منت نهد، خداوند صدقه‌ی او را باطل می‌فرماید. خداوند درباره‌اش مثالی می‌زند و می‌فرماید: ﴿مانند کسی که از روی ریا در برابر مردم مالش را انفاق کند...﴾ و فرمودند: کسی که منت زیادی بنهد و کسی را که به او صدقه داده بیازارد، صدقه‌اش باطل می‌شود، همان‌گونه که خاک روی صفوان - صفوان، سنگ درشتی است در بیابانی بی آب و علف - را پوشانده است، باران می‌بارد و خاک را می‌شوید و می‌برد. خداوند این مثال را برای کسی زده است که کار نیکی را انجام داده، سپس منت و آزاری به دنبالش رسانده است.<sup>۴</sup>

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۰.

۲. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۴۶۴.

۳. همان، ج ۱۱، ص ۷۲۰.

۴. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۱.

آیه ﴿لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا﴾

یعنی نمی‌توانند بهره‌ای ببرند از کارهایی که همراه با منت‌گذاری و آزار رساندن باشد.

آیه ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (۲۶۱)

خداوند متعال تصریح می‌فرماید به این‌که منت‌گذار و آزاررسان که بر صدقه و احسانش منت می‌نهد، به جهت زشتی کارش و باطل شدن سودش، از هدایت الهی بهره‌ای نمی‌برد. و اطلاق کفر برای دو عمل، به جهت آیه ی ﴿وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ است...

آیه ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَشْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ﴾

ابن منظور گوید: طَلٌّ: باران ریزدانه‌ی دائم است که با دوام‌ترین باران از نظر نمناکی می‌باشد.<sup>۱</sup>

نیز گوید: الرَّبْوُ، الرَّبْوَةُ، الرَّبْوَةُ، الرَّبْوَةُ، الرَّبْوَةُ، الرَّبَاوَةُ، الرَّبَاوَةُ، الرَّبَاوَةُ، الرَّبَاوَةُ، الرَّبَاوَةُ: هر آن چه بلندتر از زمین شود و بالا رود.<sup>۲</sup>

مثال کسانی که اموال خود را در راه خداوند و برای رضایت الهی انفاق می‌کنند و به این کار اهتمام می‌ورزند تا در جانشان تثبیت شود و از خیرات و برکاتش بهره‌مند شوند، مانند بوستانی است در محلی مرتفع که باران دانه درشتی که در آن بیاورد، میوه‌ها و فایده‌هایش چند برابر می‌شود، و اگر باران شدید بر آن نبارد، باران ریزدانه‌ی با دوام بر آن می‌بارد، بارانی که پایدارترین و سودمندترین باران‌ها است.

علی بن ابراهیم در تفسیرش گوید: سپس خداوند، مثال مؤمنین را می‌زند ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...﴾ فرمود: ﴿كَمَثَلِ جَنَّةٍ﴾ یعنی باغی در زمین مرتفع، ﴿أَصَابَهَا وَابِلٌ﴾ یعنی باران ﴿فَاتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ﴾ یعنی میوه‌هایش چند برابر می‌شود، همان‌گونه که ثواب کسی که مالش را انفاق کند، ﴿ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ چند

۱. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۰۵.

۲. همان، ج ۱۴، ص ۳۰۶.

برابر می‌شود. «الطل» چیزی است که شب بر درخت و گیاه فرو می‌ریزد.<sup>۱</sup>

### آیهی ﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (۳۱۵)

یعنی: خداوند متعال بر کارهای پسنندیده و نیکو که انجام می‌دهید، بیناست. او وفادار است و پاداش نیکوکاران را تباہ نمی‌کند، او بسیار سپاس‌گزار است و ایمان مؤمنان را از بین نمی‌برد.

آیهی ﴿أَيُّودُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضَعْفَاءٌ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ﴾

سرزندی برای منت‌گذار و آزاردهنده به جهت انفاق و صدقه‌ای که داده است که به هنگام نیازمندی شدید او بدان، از آن سودی نمی‌برد، مانند کسی که صاحب باغی دارای درختان خرما، انگور و نهرهای روان است و به کهنسالی می‌رسد، فرزندان خردسالی دارد که توان اداره باغش را ندارند، طوفان آتش‌زا باغ را فرامی‌گیرد، باغ را با هر چه میوه در آن است، می‌سوزاند. پس بنگر که چگونه خداوند سبحان او را به محرومیت و سرافکنندگی آرمود، هنگامی که به شدت نیازمند باغ و میوه‌هایش بود.

قمی گوید: الأعصاب: باها.<sup>۲</sup> پس آن کسی که منت‌گذار برای کسی که صدقه‌ای به او داده، مانند کسی است که باغ پرمیوه دارد و خود کهن‌سالی ناتوان است و فرزندان کم سن و ناتوان دارد. طوفان یا آتشی می‌آید و همه‌ی ثروتش را می‌سوزاند.

### آیهی ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ (۳۱۶)

«کاف» برای تشبیه و «ذلك» اشاره‌ای است به آفت‌های منت‌گذاری و آزردن. خداوند متعال با این مثال‌ها روشن فرموده است که از منت‌گذاری و آزردن به آنان چه می‌رسد. از سوی دیگر، نعمت‌ها و نیکی‌های خداوند تعالی که به علت انفاقی که در راه پروردگار و جویای وجه خداوند کریم، کرده، بدان می‌رسد. باشد که بیندیشید، به دست آورید و

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۲.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۲.

برسید به آن چه عمل می‌کنید و در کارهای تان بصیرت داشته باشید.

آیه ی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ﴾

خداوند متعال خطاب به مؤمنان می‌فرماید که از بهترین کالاها و وسایلی که به دست آورده‌اند انفاق و صدقه بدهند. ظاهراً مراد بهترین‌های حسی است، یعنی بهترین‌های غذایی که مردم می‌خورند.

آیه ی ﴿وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾

عطف بر «طیبات» است، یعنی از میوه‌ها، غلات و حبوبات و مانندشان انفاق کنید و ببخشید.

آیه ی ﴿وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ﴾

یعنی، قصد نکنید که از ناپسند و کالاهای بدی که به دست آورده‌اید، یا از بدها و منفورهای آن چه خداوند از زمین برایتان رویانیده، انفاق کنید.

آیه ی ﴿وَلَسْتُمْ بِأَخِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ﴾

این آیه میزان در باب انفاق بهترین‌ها و غیر آن است: چیزی که قصد انفاقش را دارید، با دلخوشی، یا از روی شرم و مدارا چشم‌پوشی و آسان گرفتن، انفاق می‌شود، اگر بادل خوشی انفاق کردید، نیکو است و اگر به وجه دوم بود، انفاقش نکند چون کارهای بد و نفرت‌انگیز است.

آیه ی ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ ﴿۲۶۷﴾

راهنمایی و یادآوری است به این‌که شما چیزهای گران‌بها و ارزشمند را انفاق می‌کنید، در برابر موارد پلید و منفور، خوب می‌شناسید. بنابراین از سنت و ادب یگانه‌پرستان نیست که چیزی بدهند که خود رغبتی به آن ندارند، چون کوچک شمردن کسی است که به او انفاق می‌شود، و خداوند متعال از این‌گونه صدقه‌های شما بی‌نیاز، و ذاتش ستایش شده است. پیش از این هم در سوره «الفاتحه» آمده که خداوند متعال «حمید» است، یعنی به شدت نامتناهی، مقدس و منزه از هر عیب و پلیدی است.

عیاشی از ابوصباح آورده که از امام جعفر علیه السلام درباره‌ی آیه ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا الْهَيْبَةَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ﴾ پرسیدم، فرمود:

هنگامی که مردم اسلام آوردند، درآمدهایی از ربا و اموال پلید داشتند، مردم آن‌ها را از میان ثروتشان جدا می‌کردند و صدقه می‌دادند، خداوند آنان را از این کار نهی فرمود. صدقه جز از درآمد پاکیزه صلاحیت ندارد.<sup>۱</sup>

آیه ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا﴾ شیطان يك حقیقت آتشی و جسم لطیفی دارد؛ بردل‌ها و روح‌ها و بدن‌ها فرمانروایی دارد که این گرفتاری و آزمون الهی است، و آدم و فرزندانش را از اطاعت برحذر داشته است. خداوند، توان پیروزی و چیرگی بر او را به آن‌ها عطا فرموده است، وعده‌هایش، به معنای آراستن، اغوا، حيله‌ها و دام‌گستری‌های او است برای اغوا و گمراه کردن بنی آدم. طبرسی گوید: فرق میان «الوعد» و «الوعید» این است که «الوعد» ویژه‌ی کار شر است و «الوعد» برای تقیید به هردو خیر و شر به کار می‌رود، البته اگر به طور مطلق گفته شد ویژه‌ی خیر است.<sup>۲</sup>

پس این آیه‌ی مبارکه یادآوری و هشدار می‌دهد که انفاق از کالاهای ناپسند و بازداشتن از انفاق نیکو و پاک، هردو از اغواگری‌های شیطان پلید است که انسان را از تهی‌دستی و نیازمندی می‌ترساند، و بخل‌ورزی را می‌آراید، که در واقع این چیزی جز گمراهی و گزافه‌گویی نیست و حقیقتی ندارد. چون تنگ‌دستی و گشادگی به دست خداوند متعال است که خود، از يك سوی فرمان انفاق داده و از سوی دیگر، وعده‌ی فضل و پاداش نیکو داده است. مطابق برهان، خرد و دانش، باید به خداوند متعال ایمان آورد و اقرار کرد که او بخشنده و عطا کننده است، راستگویی است که خُلف وعده نمی‌فرماید، نیکی را پاداش نیک می‌دهد و پلیدی‌ها را می‌آمرزد، به کسانی که اموالی در راه او انفاق می‌کنند، هفتصد و به هر کس که بخواهد، افزون بر آن عطا می‌کند.

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۴۹.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۱.

### آیه ﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (۲۶۸)

خداوند، گستراننده‌ای است که از بینوایی هراس ندارد تا گدایی کند، نگران از بین رفتن امکانات نیست تا فضلش کاهش یابد. دست بخشش و احسان خداوند به اندازه‌ای گسترده و فراگیر است که هرچه بدهد و فضل و احسان کند، تاثیری در او نخواهد داشت. علیم است، پس تمامی کسانی را که از فضلش استحقاق بخشش دارند، خوب می‌شناسند. می‌توان گفت: او از نهاد کسانی که انفاق کرده یا بخل می‌ورزند، کاملاً آگاه است.

### سوره ی بقره، آیه ۲۶۹

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٦٩﴾

۲۶۹- (خدا) به هر کس که بخواهد حکمت می‌بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است؛ و جز خردمندان، کسی پند نمی‌گیرد.

### آیه ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ﴾

حکمت، دانشی است که از سوی خداوند متعال افاضه می‌شود. دانشی ویژه است برخلاف هدایت و دانش و دیگر الفاظی که حکایت از حقیقت علم می‌کند. از آن جا که خداوند متعال عطا می‌کند، بیشترین موردهایی که در قرآن کریم به کار رفته، درباره‌ی پیامبران: است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَتَل دَاوُودَ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ﴾. (بقره/۲۵۱)

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ

آتَيْنَاهُم مُلْكًا عَظِيمًا﴾. (نساء/۵۴)

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ

تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾. (مائده/۱۱۰)

﴿وَالظِّمِرِ مَحْشُورَةً كُلُّ لَهُ أَوَابٍ \* وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَضَّلْنَا الْخِطَابَ﴾ (ص/۱۹ و ۲۰)

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ

غَنِي حَمِيدٌ﴾. (لقمان/۱۲)

و آیاتی دیگر...

پس حکمت، دانشی عمومی و هدایت عام که به هر یک از افراد انسان می‌رساند، نیست. بلکه دانشی است که به طور خارق‌العاده بر پیامبران افاضه می‌شود، یا دانشی است که بر بعضی برترین‌های پرهیزکار با عنایتی ویژه و کرامتی ممتاز از سوی خداوند متعال افاضه می‌شود. بنابراین افاضه‌ی دانش، از خداوند متعال و به دست اوست، به هر کس که بخواهد عطا می‌فرماید و کرامتش را ویژه‌ی هر کس که دوست دارد و هر آن‌چه که خواهد و به هر گونه که خواهد، از جهت گستردگی یا تنگی، کم یا زیاد می‌بخشد.

از آن‌چه ذکر کردیم روشن می‌شود که شایسته نیست حکمت به معلومات تفسیر شود، چون متعلق بخشش، علم خاص است، و اعطای معلومات معنایی ندارد. زیرا معلوم چیزی است که با دانش دانسته می‌شود. از این رو تفسیر حکمت بر قضیه‌های حق مطابق واقع - آن‌گونه که در المیزان آمده - صحیح نیست. چون قضایای حق، از معلومات است و از قبیل علم نیست، چون علم صورت حاصله در ذهن نیست، زیرا صورت، علم نیست بلکه از معلومات به وسیله‌ی علم است. این بحث را خیلی گسترده در کتاب «توحید الامامیه» آورده‌ایم. علاقه‌مندان می‌توانند به آن رجوع کنند.

در تفسیرهای رسیده از حضرات ائمه اهل بیت علیهم‌السلام یادآوری و راهنمایی به حقیقت حکمت و علم آمده، بعضی موردهای معلوم به این بیان شده و در بعضی از این احادیث به اصل و حقیقت حکمت تصریح شده است.

کلینی از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام آورده که فرمود:

ای هشام! خداوند متعال در کتاب می‌فرماید: ﴿... وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾ فرمود:

فهم و عقل.<sup>۲</sup>

۱. المیزان، ج ۲، ص ۳۹۵.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۶.



نیز مسنداً از ابوبصیر آورده که امام ابو عبدالله درباره ی آیه ی «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ» فرمود:  
اطاعت خداوند و معرفت امام.<sup>۱</sup>

هم چنین از ابوبصیر آورده که امام ابو عبدالله علیه السلام فرمود:

﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ...﴾ معرفت امام، و دوری از گناهان کبیره ای است که خداوند جهنم را بر آن

واجب فرموده است.<sup>۲</sup>

**مؤلف گوید:** تفسیر حکمت به اطاعت خداوند و دوری از گناهان کبیره، از مستقلات عقلی و ضرورت های فطری است. پس مراد امام علیه السلام راهنمایی و یادآوری به حقیقت حکمت و عقل است، و مرادشان علیه السلام آن نیست که اطاعت و دوری از گناه که فعل مکلف است به عنوان حکمت باشد، و این واضح است.

از سلیمان بن خالد آورده که گفت: از حضرت ابو عبدالله علیه السلام درباره آیه ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ﴾ پرسیدم، فرمود:

حکمت، معرفت و تفقه در دین است. هرکس از شما که تفقه کرد، حکیم است، و ابلیس،

مرگ هیچ يك از مؤمنان را به اندازه يك مرد فقیه دوست نمی دارد.<sup>۳</sup>

بنابراین روشن شد که حکمت برپایه ی مصداق، مستقلات عقلی در دانش های مطرح میان خردمندان است، و دانش هایی است که از سوی خداوند متعال بر پیامبران و فرستادگانش افزوده می شود. هر دو از مصداق های علم واقعی حقیقی است که هیچ باطلی پیرامون آن نیست، و از حقیقت های استواری است که خدای حکیم آگاه، استوار و محکم کرده است، اما دانش های حصولی و مکاشفه های صوفیه برانگیزاننده ی تغییر و تناقض میان دانشمندان شان است و حتی نظرات یکی از آنان با هم تناقض دارد. این حقیقت برای کسی که اندک تأملی در گفته هایشان داشته باشد، کاملاً روشن است.

به هر حال، در حجیت علم حصولی واجب است که مطابق آن حرکت کند، چه درست عمل کند یا خطا کند و کاشفیتی از واقع ندارد.

۱. همان، ج ۶، ص ۱۸۵.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۸۴.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۱.

### آیهی ﴿فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾

خیر و شر هر دو امری وجودی و رویاروی هم هستند. خیر، آن است که با فضل و احسان خداوند تعالی مناسب باشد مانند ثروت، عزّت، کرامت، دانش و در آخرت مانند بخشش، غفران، بهشت، شادمانی و رضوان. اما شر، آن است که مناسب عدل، مؤاخذه، و انتقام خداوند باشد، مانند بی‌نوایی، بیماری، خواری، گرفتن نور و دانش از او، اهانت به دشمنانش، دستگیری و راندنشان، انتقام‌گیری از آنان با مسلط کردن اولیای خودش بر آنان، در آخرت، دوزخ.

وصف کردن خیر به فراوان واضح است. زیرا خیرات - گرچه بسیار بزرگ و فراوان شود - با نادانی و گمراهی صفایی ندارد. هر نعمت و شادمانی بر حکمت و هدایت استوار است و این تابان‌ترین نعمت و بالاترین کرامت است.

### آیهی ﴿وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (۳۶)

«الذکر» در برابر فراموشی و غفلت است. «التذکر» وجدان چیزی است که از یاد رفته و از آن غفلت شده است، و آگاهی از آن است بعد از آن که فراموش شده و از آن غفلت شده است. خداوند متعال در قرآن، مردمانی را نکوهش فرموده که یادآور نمی‌شود و خردورزی نمی‌کنند، آنان را به شدت سرزنش می‌کند، به جهت دوری جستن آنان از یاد آوردن و یادآوری که اساس قرآن کریم بر آن است. مبنای قرآن و احتجاج و استدلال به امور و حقیقت‌هایی است که شنونده با یادآوری و راهنمایی، متوجه آن‌ها می‌شود. خداوند متعال با این برهان تابناک، لجاجت و دشمنی آنان را اثبات فرموده است، می‌فرماید:

﴿أَفَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾

(یونس/۳۵)

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ

يُعْظِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾. (نحل/۹۰)

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ

لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾. (عنکبوت/۴۱)

از آن چه آوردیم، روشن می شود که یادآوری، انتقال به حقایقی است که فراموش شده و مورد غفلت قرار گرفته است. بنابراین آن چه در المیزان گفته که تذکر، انتقال از نتیجه به مقدمه ی آن و یا از مطلبی به نتیجه هایش است، درست نیست؛ چون بر این پایه است که علم به حقیقت ها تنها به اقامه ی برهان ها و سامان دادن قیاس ها است؛ در حالی که اساس قرآن کریم در تمامی آموزش هایش بر پایه ی یادآوری به نور عقل و پرتو فطرت است که خداوند متعال در ذات بشر به ودیعت نهاده، و این پایدارترین و بهترین راه برای هدایت بشر به سوی کمال هایشان می باشد و راه را برای رسیدن به آن ها آسان و هموار می کند.

خردمندان آنانی هستند که به سنت های خداوند متعال درباره ی عاطفه ها و مهربانی هایش نسبت به بندگان و اولیایش آگاهند. آنان همان هایی هستند که یادآور می شوند که خداوند خود بخشنده و عطاکننده است و به یاد می آورند که حکمت، خیر فراوان است و آنان تنها، حکما و خردمندان هستند.

گواه بر آن حدیثی است که کلینی روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند:

خداوند، چیزی گرامی تر از عقل بر بندگان تقسیم نفرموده است، خواب عاقل بهتر از شب زنده داری جاهل و اقامه ی عاقل بهتر از سرآمد شدن نادان است. خداوند، پیامبر و فرستاده ای بر نیانگیخت مگر برای این که عقل را به کمال برساند و عقل او از تمامی عقل های امتش برتر باشد. آن چه پیامبر در درون خود پنهان می دارد برتر از کوشش و تلاش تلاشگران است. هرگز تمام عابدان با فضیلت عبادتشان، به آن چه عاقل رسیده است نمی رسند. خردمندان همان «اولوا الالباب» هستند که خداوند می فرماید: ﴿مَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>۲</sup>.

نیز از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

ای هشام! سپس خداوند با بهترین یاد، خردمندان را یاد فرمود و بهترین زیور را بر آنان عطا کرد و فرمود: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾.

۱. المیزان، ج ۲، ص ۳۹۶.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۲.

و فرمود: ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾  
(آل عمران / ۷)

و فرمود: ﴿ان فی خلق السماوات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لا ولی الالباب﴾  
(آل عمران / ۱۹)

و فرمود: ﴿أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ كَمَن هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾  
(رعد / ۱۹)

و فرمود: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْأَخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾  
(زمر / ۹)

و فرمود: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾  
(ص / ۲۹)

و فرمود: ﴿و لقد اتينا موسى الهدى و اورثنا بنى اسرائيل الكتاب \* هدى و ذكرى لاولى

الالباب﴾  
(مؤمن / ۵۳ و ۵۴)

و فرمود: ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾  
(ذاریات / ۵۵)

### سوره ی بقره، آیه های ۲۷۰-۲۷۱

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ<sup>ط</sup> وَمَا لِلظَّالِمِينَ  
مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٢٧٠﴾ إِنَّ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُوتُوهَا الْفُقَرَاءَ  
فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٧١﴾

۲۷۰- و هر نفقه ای را که انفاق، یا هر نذری را که عهد کرده اید، قطعاً خداوند آن را می داند،  
و برای ستمکاران هیچ یاورى نیست.

۲۷۱- اگر صدقه ها را آشکار کنید، این، کار خوبی است، و اگر آن را پنهان دارید و به  
مستمندان بدهید، این برای شما بهتر است؛ و بخشی از گناهانتان را می زداید، و خداوند  
به آنچه انجام می دهید آگاه است.

آیه ی ﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ﴾

ظاهر آیه، عموم نفقه و نذر در راه خداوند را شامل می شود، نه از آن جهت که ممکن است انفاق و نذر شامل نادرست و ناصحیح آن شود، بلکه از این جهت که خداوند تعالی می فرماید: ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾. این تنها ویژه تهدید و سرزنش ستمگران و سرکشان است و جایی برای این گفته نیست. آغاز آیه برای تشویق و تهدید و پایانش فقط برای تهدید است. قرینه ی تقابل هم دلالت دارد برای این که آغاز برای تشویق و پایان برای تهدید است. از اطلاق آیه ی مبارکه یقین به دست می آید که منظور، انفاق و نذر در راه خداوند متعال است.

### آیه ی ﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾

آیه به اطلاق آن شامل مورد آیه و غیر آن می شود. منظور از این مورد، چنین است: منع از انفاق واجب، بخل ورزی در حق خداوند در ثروت خود و حقوق مردم که بر ذمه دارد. منظورمان از غیر این مورد، هر معصیت و ستمی است که در راستای سرکشی از فرمان خداوند متعال انجام داده است.

رازی گوید: معتزله با تمسک به این آیه، شفاعت مرتکبین گناهان کبیره رانفی می کنند. آنان گویند: یاری دهنده ی انسان کسی است که ضرر و زیان را از انسان دور کند. بنابراین اگر از عقوبت آنان با شفاعت کفایت کنندگان صرف نظر شود، آنان یاران ایشان خواهند شد، در این صورت کلام خداوند تعالی ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ باطل می گردد.<sup>۱</sup> درالمیزان گوید: این جمله، یعنی آیه ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ بر چند نتیجه دلالت دارد: اولاً: مراد از ظلم، ظلم به نیازمندان و بینوایان است که از انفاق به آنان خودداری شود، و حقوق مالی آنان پرداخت نشود، نه این که ظلم به معنی مطلق معصیت باشد، چون در مورد مطلق معصیت، یاران، مکفّرات و شفیعانی هست مانند توبه و دوری جستن از گناهان و شفیعان روز قیامت، در صورتی که از حقوق خداوند متعال باشد. خداوند تعالی می فرماید:

﴿لَا تَقْنُطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا - تَأْنِجُوا أَلْفَاظَكُمْ - وَ أَنْبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ﴾. (زمر/ ۵۳ و ۵۴)

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۷، ص ۷۰.

و فرموده است:

﴿إِن تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾ (نساء/۳۱)

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ (انبیا/۲۸)

دوم: این ظلم که ترك انفاق است، كفاره پذیر نیست. اگر از گناهان کوچک می بود، كفاره را پذیرا بود، لذا از گناهان بزرگ است... روز قیامت شفاعت پذیر نمی باشد که این کلام الهی بر آن دلالت دارد: «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ \* فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ \* عَنِ الْمُجْرِمِينَ \* مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ \* وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمُسْكِينِ - تا آن جا که می فرماید - فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ». (مدثر/۴۸-۳۹)

سوم: این که خودداری از انفاق مال به مستمندانی که وجود دارند و نیازمند هستند، از گناهان کبیره است. خداوند تعالی خودداری کردن از بعضی انواع این امساك مانند زکات را شرك به خداوند و کفر به آخرت به شمار آورده است.

خداوند تعالی می فرماید:

﴿وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ \* الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ (فصلت/۶ و ۷)

مؤلف گوید: بر مقصود او در استدلال به آیه های کریمه، نقدهایی وارد است، از جمله: الف. آیه ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ \* وَ أَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾ (زمر/۵۳ و ۵۴)

این آیه ی مبارکه تمامی اسراف کنندگان را - که از حدّ در می گذرند - از ناامیدی نهی می کند و فرمانشان می دهد که به درگاه الهی با خضوع و خشوع بازگردند، زیرا ناامیدی از رحمت خداوند سبحان به حکم عقل حرام است و بازگشت به سوی پروردگار، واجب بدیهی است. اسلام نیز همین گونه است. پس آیه ی کریمه نمی خواهد انواع گناهان و گناهکاران را به طور مفصل بیان کند، از آن روی که شفاعت شامل حالشان می شود یا نمی شود. بلکه آیه در این مورد به طور کلی ساکت است. و اگر با ظاهر آیه مبارکه

مورد ستایش قرار گیرد ﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾ گوییم: این ستایش خداوند متعال، به مغفرت و رحمت است و هیچ دلالتی بر شفاعت و شرایط آن ندارد.

ب. آیه ی ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ...﴾

دلالت دارد بر چشم پوشی از گناهان صغیره در برابر دوری جستن از گناهان کبیره، و نسبت به مرتکبان گناهان کبیره - از آن جهت که شفاعت شفاعت کنندگان را به دست آورند - به طور کلی، چه مثبت و چه منفی، ساکت است.

ج. آیه ی ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾

ظاهراً عبارت ﴿لِمَنِ ارْتَضَى﴾ مفعول است یعنی کسی را شفاعت می کنند که خداوند متعال، از دینش رضایت داشته باشد که اسلام است. دینی که خداوند برای دوستان و پیامبرانش بدان رضایت داده است. این با اطلاقی که دارد، هم چنین شامل کسانی می شود که از پرداخت زکات خودداری می کنند، اما این اطلاق در معرض مقید شدن می باشد.

د. آیه ﴿إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ \* فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ \* عَنِ الْمُجْرِمِينَ \* مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ \* وَ لَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمُسْكِينِ - تا آن جا که می فرماید - فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾. (مدثر / ۳۹ تا ۴۸)

این آیات، به صراحت درباره ی کافران و تکذیب کنندگان روز قیامت است که پیامبران خداوند متعال و آیاتش را به مسخره می گیرند، نه از آن جهت که به مستمندان غذا نمی دهند و نماز برپا نمی دارند. ظاهراً مفاد این آیه به آیه ی سوره ماعون ۱-۳ نزدیک است: ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ \* فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ \* وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ﴾

هـ. آیه ی ﴿وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ \* الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾.

(فصلت / ۶ و ۷)

دلالتی ندارد که شرك و كفرو رزیدن آنان به جهت حلال دانستن ترك زكات باشد. عبارت ﴿لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ توصیفی از مشركان است، و عبارت ﴿وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ توصیفی

دیگراز آنان. البته پوشیده نیست که نسبت وصف به موصوف، به منزله محمول به موضوع است؛ و وصف و محمول، ضامن ایجاد و ابقاء موضوع و موصوف نیستند. پس پرداخت نکردن زکات، نه علت وجود شرك است، نه علت وجود کفر. پس ضرورتاً منع زکات و کفر ورزیدن به آخرت، دو توصیف از مشرکان و در عرض یکدیگرند، و میان آن دو نسبت سبب و مسبب نیست و مراد از مشرکان در این آیه، منافقان و ناصبی‌ها هستند، که بازبان اظهار اسلام کردند، ولی در درون کفر و نفاق را پنهان داشتند. در این‌که آنان در زمره‌ی شفاعت‌شوندگان نیستند، سخنی نیست، بلکه سخن درباره‌ی مرتکبان گناهان کبیره است و آیه دلالت دارد بر نفی شفاعت از مسلمانان مؤمنی که از پرداخت زکات ممانعت می‌کنند.

خلاصه این‌که تردیدی نیست که ستم بر مردم، به ممانعت از حقوقشان به ویژه زکات، خود از گناهان کبیره است. بی‌تردید، یکی از شرط‌های توبه رد مظالم به اهل آن است، اما چنین استفاده‌ای از اطلاق آیه، که خود در معرض تخصیص به تمام کتاب و سنت به این وجوه است، و چشم‌پوشی از مخصصات و مقیدات در باب شفاعت و توبه با همه‌ی تفصیل‌هایش، نتیجه‌ای ندارد.

بنابراین آیه‌ی شریفه دلالت نمی‌کند مگر این‌که کسانی که بخل می‌ورزند و از پرداخت حقوق مستمندان ممانعت می‌کنند، از ستمکاران هستند و ستمکاران را ولی‌ی و یاری‌کننده‌ای نیست. استناد به این اطلاق، به پژوهش در آیه‌ها و روایت‌های رسیده در این باب نیاز دارد.

آیه‌ی ﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾

گوییم: ظاهراً ضمیر عبارت «فنعما هی» به خود صدقه‌ها برمی‌گردد. لذا معنی چنین می‌شود: صدقه‌های آشکار، نیکو است. پس آیه دلالت ندارد مگر بر مدح صدقه‌های آشکارا، و از آن نمی‌توان استفاده کرد که آشکارا کردن صدقه‌ها برنهادن آن برتری دارد. لیکن آیه‌ی ﴿إِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ می‌رساند که پنهان داشتن صدقه‌ها بهتر و برتر است. ظاهراً غیر از آشکار نمودن و اعلان صدقه، راه برتری هم دارد. پس معنی چنین می‌شود: صدقه و پرداخت در پنهان به نیازمندان، نیکوتر از آشکار کردن آن است.

به علاوه همان‌گونه که در جایش مقرر شده، عموماً کتاب و سنت در معرض تخصیص



است با کتاب و سنت معتبر رسیده از اهل بیت علیهم‌السلام، لذا جایز نیست پیش از بررسی مختصات، شرایط و قیده‌های آن عمومات را به مورد اجرا گذاشت و عمل کرد. در احادیث روایت شده از اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر و توضیح موارد پنهان داشتن صدقه‌های مستحب و هم‌چنین اعلام و نمایاندن صدقه‌های واجب آمده است.

کلینی مسنداً از ابوبصیر آورده که از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی آیه ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ﴾ (توبه/۶۰) پرسید:

فرمود... هر آن چه خداوند عزوجل بر شما واجب فرموده، اعلان آن نیکوتر از پنهان داشتن آن است. و هر چه مستحب باشد پنهان داشتن آن نیکوتر از آشکار کردنش است. اگر مردی زکات مالش بر دوشش باشد، و آن را آشکارا تقسیم کند، کار نیکوی زیبایی خواهد بود.<sup>۱</sup> و نیز مسنداً از امام باقر علیه‌السلام آورده که درباره‌ی آیه ﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ﴾ فرمود: یعنی غیر واجب، آنان دوست می‌داشتند واجب‌ها را اظهار و مستحب‌ها را پنهان دارند.<sup>۲</sup>

عیاشی از حلبی آورده که از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی آیه ﴿إِنْ تَخْفَوْهَا وَنُوتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ پرسیدم، فرمود:

مربوط به زکات نیست، بلکه صدقه‌ای است که شخص برای خودش می‌دهد (مستحب است)، و زکات آشکار است نه پنهانی.<sup>۳</sup>

### آیه ﴿وَيُكْفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾

جواب شرط است و عطف است بر آیه‌ی ﴿فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ بنابراین جواب شرط برای شرط آخر است، یعنی بخشش پنهانی نه مطلق پرداخت. (تکفیر) یعنی پوشاندن گناهان که ظاهراً مراد، محو و فرو انداختن و عفو است. بدیهی است که محو و بخشش، از افعال خدای تعالی از روی فضل و احسان در مورد صدقه است. و راست که همه یا بعضی از آن‌ها را ببخشد. پس اگر چه مراد از کلمه «سیئاتکم» بعضی از گناهان می‌بود، ولی این مفهوم را در بر ندارد که همه‌ی گناهان را نخواهد بخشید.

۱. کافی، ج ۳، ص ۵۰۱.

۲. همان، ج ۴، ص ۶۰.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۱.

پوشیده نیست که بخشش گناهان با نهدن داشتن صدقه‌ها، که آوردیم، معنی و مفهوم آیه مبارکه است، و با بخشش گناهان در صورت پرداخت صدقه‌های واجب آشکارا، منافاتی ندارد، اگر دلیل دیگری بر آن دلالت کند.

صدوق روایت کرده که حضرت علی بن ابی طالب ع می فرمود:

به درستی بهترین عملی که متوسلین به آن توسل بسته‌اند، ایمان به خداوند و پیامبرانش... وصله‌ی رحم است که افزایش دهنده‌ی مال و سبب تأخیر اجل است، صدقه‌ی پنهانی نیز گناه عمدی و خشم خداوند را خاموش می‌کند.<sup>۱</sup>

### آیه‌ی «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» ﴿۷۱﴾

صدوق گوید: «الخَبِير» به معنی عالم است. و «الخُبْر» و «الخَبِير» در لغت يك معنی دارد. «الخَبْر» آگاهی انسان است به چیزی. گفته می‌شود: «لی به خُبْر» یعنی علم و آگاهی داشتن.<sup>۲</sup>

سید علی مدنی گوید: «الخَبِير» کسی است که خبرهای درونی از او دور نمی‌ماند. در مُلْك و ملکوت چیزی انجام نمی‌گیرد و ذره‌ای حرکت نمی‌کند، جانی آرام، مضطرب و اطمینان می‌نماید مگر این که او اطلاع دارد و به معنی «العلیم» است. لیکن علم، اگر نهدن‌ها را شامل شود، «خَبْر» نامیده می‌شود و دارنده‌اش را «خَبِير» می‌خوانند که اخَصّ از مطلق «العلیم» می‌باشد.<sup>۳</sup>

ابن منظور گوید: «الخَبْر» با حرکت، مفرد اخبار است. و «الخَبْر» خبری است که از شخصی که خبر می‌گیری، آگاه شوی. ابن سَیِّده گوید: «الخَبْر» یعنی: النبأ و مرد «خَبْر» و «خَبِير» عالم به خبر است.<sup>۴</sup>

مؤلف گوید: ظاهراً - والله العالم - «الخَبِير» از نام‌های خداوند متعال به معنی آگاه به خبرها و رویدادهاست، مانند «السمیع» به معنی عالم به شنیدن‌ها.

۱. علل الشرایع، ص ۲۴۷.

۲. توحید، ص ۲۱۶.

۳. ریاض السالکین، ص ۴۷۹.

۴. لسان العرب، ج ۴، ص ۲۲۷.

## سوره ی بقره، آیه ۲۷۲

﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾

۲۷۲- ای پیامبر! هدایت آنان به خلوص ورزی در انفاق و ترک منت و آزار، پس از توضیح حقایق بر عهده تو نیست، بلکه خداست که هرکس را بخواهد چنانچه شایستگی نشان دهد هدایت می کند، ای مؤمنان! هر مال با ارزشی را انفاق کنید به سود شماس، و این در صورتی است که جز برای طلب خشنودی خدا انفاق نکنید، و آنچه از مال با ارزش انفاق کنید پاداشش به طور کامل به شما داده می شود، و در این زمینه مورد ستم قرار نخواهید گرفت.

### آیه ی ﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ﴾

خداوند متعال می فرماید: هدایت مردم بر عهده ی رسول خدا ﷺ نیست و او در این زمینه مسئولیتی ندارد. در این بیان، تسلی و قدردانی پیامبر است که تمام توان و کوشش خود را در هدایت مردم به کار می گیرد. تفاوت این آیه با آیه ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (قصص/۵۶)، در این است که آیه دوم در مقام بیان توحید و یگانگی خداوند متعال در هدایت مردم به خویش است، آیه مبارکه مورد بحث همین مفهوم سپاس نیکوی خداوند متعال از پیامبرش را داراست، که فرمان های پروردگارش را ابلاغ کرده و در این راه جان مقدس خود را در راه خیرخواهی بندگان الهی به رنج و خستگی انداخت، تا آن جا که او را چنین مورد خطاب قرار داد: ﴿إِنْ تَحْرِضْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾. (نحل/۳۷)

### آیه ی ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾

از کتاب و سنت چنین استفاده می شود که دعوت اسلامی و سنت پسندیده ی حکیمانه ی خدای تعالی در ارسال رسولان، و ابلاغ پیامبران، بی تردید پس از هدایت خداوند است که مردم را به سوی خویش می خواند، و به شماری از اصول مهمه ی دیانت است، که شاخه هایش به آن ها پایان می گیرد و جزئیات فروع بر آن اصول تکیه دارد. پس

پیامبران مردم را به امری ناشناخته دعوت نمی‌کنند، تا عموم مردم برای دستیابی و فهم آن نیازمند آموزش و تعلیم باشند، بلکه پایه‌ی فراخوانی ایشان یادآوری و برطرف کردن غفلت‌ها و بیرون آوردن گنجینه‌های عقل‌هایشان برای خودشان است.

پس فراخوانی فرستادگان در مرحله‌ی تشریح، ابلاغ، موعظه و خیرخواهی، مطابق سنت تکوین است، منکر و مخالف فقط با سنت تشریح و تکوین مخالفت و دشمنی می‌ورزد، آن هم پس از هدایت الهی و کامل شدن و تواتر حجت‌ها بر او. خداوند، گناهان و پرهیزکاری‌های نفس را از نظر تشریحی و تکوینی به الهام فرموده است، سپس بعد از روگردانی، مخالفت و انکار، مردم مستحق‌خواری، خذلان، آلودگی، مُهر خوردن، و مُهر زدن شدند. پس خداوند را می‌رسد که به عدالتش با آنان برخورد کند و آنان را به محروم بودن محکوم فرماید و یا به فضل و کرمش بر آنان رحم کند، و هرکس را که به هر چه که خود خواهد، هدایت فرماید.

پس ظاهراً هدایت در آیه‌ی ﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ هدایت پس از روگردانی، مخالف و انکار است، هر چند که هدایت نخستین عمومی بوده و از سنت ستوده‌ی زیبای الهی است، اما هدایت نخستین عمومی بوده و خداوند هدایت همگانی را خواسته است. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (روم/۳۰)

این است راه راست، دین مستقیم و نشان واضح؛ لیکن مردم از آن روی گرداندند و گریختند، و در عین روی گردانیشان از آن، نتوانستند حجت‌های نافذش را باطل کنند. زیرا انسان بر خویشتن بی‌نا است، اگرچه عذر آورد. هرکس هلاک شد، بر اساس مطلب و حجت روشن هلاک شده، آن هم در آغاز و ادامه‌ی هلاکتش، اما او نیز نیازمند هدایت ویژه‌ای از سوی خداوند سبحان است. و آن خداوند است که به سوی هر چه که خواهد، هرکس را که خواهد، هدایت می‌فرماید.

درباره‌ی نخستین هدایت، سخنانی پیش از این گفته شد در تفسیر آیه‌ی ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخْطَمَ بَيْنَ النَّاسِ

فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا يَبِئْسَ مَا فَعَلَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِأُذُنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۲۷۲﴾ (بقره/۲۷۲)

درالمیزان گوید: دراین کلام، التفات است از خطاب مؤمنان به خطاب رسول خدا ﷺ.

رسول خدا ﷺ گوناگونی مؤمنان هنگام صدقه دادن، تفاوت خلق و خوی و خلوص نیت بعضی از آنان، و هم چنین منت‌گذاری و آزاررسانی و گران بار بودن پرداخت صدقه از اموال پاك و پاکیزه‌ی بعضی دیگر از آنان، هر چند که مؤمن هستند، را می‌بیند. هنگام مشاهده‌ی این رفتار، غم و اندوه، درون با شرافت حضرتش، را فرامی‌گرفت. لذا خداوند متعال ایشان را تسلی بخشید و به این توجه داد که این ایمان و هدایتی که دارند، فقط از سوی خداوند متعال به آن‌ها داده شده است که هرکس را که خواهد، به ایمان و درجه‌های آن هدایت می‌فرماید، وجود و بقای آن وابسته به پیامبر نیست که نگه‌داریش برعهده‌ی ایشان باشد...

مؤلف گوید: این‌که رفتار مؤمنان را هنگام انفاق مال پاك و پاکیزه، از نظر اخلاص، منت‌گذاری، آزار رساندن و گران بار بودن، به خداوند متعال نسبت دهیم، صحیح نیست، مگر بر اساس عقیده به توحید افعالی، و این‌که بندگان نسبت به کارهایشان تأثیری ندارند و مؤثر تنها خداوند سبحان است. بدیهی است که بر اساس این عقیده، بندگان در کارهایشان مجبور هستند که این امر بر خلاف وجدان و بدیهی بودن امور است. چون انسان در خویشتن می‌یابد که کاری را رها نمی‌کند مگر این‌که به هنگام ترکش توان انجامش را دارد. هم‌چنین می‌یابد که به هنگام انجام هر کاری می‌تواند آن را ترک کرده و انجام ندهد. نیز می‌یابد که این قدرت و توانایی را به تملیک خداوند سبحان، آن هم تملیکی حقیقی دارا است. و چون مالکیت او در طول مالکیت خداوند متعال است، لذا خداوند مالک است برای آن‌چه به او تملیک فرموده، و خداوند بر آن‌چه حقیقتاً به انسان قدرت داده، قدرت و توانایی دارد.

آیه‌ی «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نُنْفِسُكُمْ وَمَا تَنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»

اندرزی از خداوند متعال است براین‌که آن‌چه انفاق می‌کنید، به طور مستقیم به

خودتان برمی‌گردد، پس سخت‌گیری در انفاق برای خودشان شایسته نیست، زیرا این امر بر آنان مشتبه شده است، و گمان برده‌اند آن چه در راه خدا و در طلب رضای او انفاق کرده‌اند، انفاقی برای دیگری است، در حالی که آنان جز برای خودشان انفاق نمی‌کنند. رازی گوید: وقتی می‌گویی: آن کار را برای وجه زید انجام دادم، شرافت بیشتری دارد تا بگویی آن را برای او انجام دادم، چون وجه هر چیز، شرافتی بیشتری از خود او دارد، سپس این تعبیر بسیار گفته شد تا این که شرافت به این لفظ بیان شد.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: این کلام در باب خودش سخن درستی است. اما انطباق آن با اخلاص کامل در انجام کار برای خداوند سبحان، گونه‌ای از پنهانی است، به ویژه در تفسیر این آیه مبارکه. چون طلب، پژوهش و رویارویی برای دستیابی به آن است. بنابراین به قرینه‌ی «ابتغاء» و «طلب»، مراد از «وجه الله» فقط رضایت خداوند متعال است. حق متعال می‌فرماید:

﴿فَاتِذَا الْقُرُوبُ حَقَّتْهُ وَالْمُسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. (روم/۳۸)

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ \* وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ﴾. (لیل/۱۹ تا ۲۱)

﴿إِنَّمَا نَطْعَمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾. (د/۹)

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهِ فَاَن \* وَيَتَّقِ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾. (رحمن/۲۶ و ۲۷)

صدوق مسنداً از ابو حمزه آورده که گفت: از حضرت ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) در مورد آیه‌ی ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ پرسیدم. فرمود:

همه چیز هلاک می‌شود، اما «وجه» باقی می‌ماند. خداوند بزرگ‌تر از آن است که به وجه (به معنای جسمانی) توصیف شود. لیکن معنایش این است: همه چیز هلاک می‌شود جز دین و وجهی که از آن طریق، به او می‌رسند.<sup>۲</sup>

نیز مسنداً از حارث بن مغیره نصری آورده که: از حضرت ابو عبد الله علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ توضیح خواست. فرمود:

همه هلاک شوند، مگر آن کسی که راه حق را برگزیند.<sup>۳</sup>

۱. تفسیر رازی، ج ۷، ص ۷۸.

۲. توحید، ص ۱۴۹.

۳. توحید، ص ۱۴۹.

نیز مسنداً از صفوان جمّال آورده که حضرت ابو عبدالله علیه السلام درباره آیهی ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ فرمود:

هرکس انجام دهد آن چه به آن فرمان داده شده، از اطاعت محمد صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام بعد از ایشان، وجهی است که هلاک نمی شود. سپس تلاوت فرمود: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾.<sup>۱</sup> (نساء / ۸۰)

پس برپایه ی این آیه ها و روایت ها و دیگر روایت های رسیده در باب نیت و اخلاص، معنی چنین است: «وجه»، فعل و قصد مکلف است و هر چیزی که به وسیله ی آن به سوی خداوند توجه شود. اضافه «الوجه» به خداوند متعال به این معنی، از این جهت است که راه به سوی خداوند سبحان می باشد. لذا ایمان به خداوند، یگانگی او، ایمان به پیامبرش و جانشینان بعد از او، از بهترین کارها برای توجه به خداوند است. پس ایمان به رسالت، امامت و دین داری به آن ها و اطاعت از آنان، «وجه» باقی خداوند است، که تمامی اینها مورد رضایت خداوند سبحان است.

آیهی ﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾ (۱۳۲)

خداوند متعال می فرماید: انفاق در راه او و طلب وجه خداوند بزرگ، به خودشان برمی گردد، و در حقیقت انفاق به خودشان برمی گردد، و برای دیگری نیست تا در مورد آن تنگدستی روا دارند، یا از اموال ناپاک و بدترین انفاق کنند، یا با منت گذاری و آزار آن را زشت و ناخوشایند کند.

آن گاه تصریح می فرماید که به طور کامل و تمام، آن را به خودشان باز می گرداند، و امانت ها نزد او گم نمی شود و نیکی نیکوکاران نزد او تباہ نمی گردد، و نسبت به آن چه نزد او به امانت گذاشته اند، به آن ها ستم نمی شود. تفاوت آغاز و پایان آیه مبارکه روشن می شود که تکرار و تأکید نیست، آغازش برای تشویق به اصل انفاق است و پایانش می رساند که در روز نیازمندی و احتیاج به انفاق کنندگان باز می گردد.

### سوره ی بقره، آیه ۲۷۳

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ  
الْجَاهِلُ أَعْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ الْحَقَاطُ  
وَمَا تَنْفَقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿۲۷۳﴾

۲۷۳- صدقات، حق نیازمندی است که در راه خدا به عللی در سختی و تنگنا افتاده‌اند و برای کسب معیشت قدرت سفرکردن ندارند، شخص بی‌خبر از حال آن‌ها، آنان را از شدت پاکدامنی و پارسایی که مانع از اظهار حاجت نزد این و آن است توانگر و بی‌نیاز می‌پندارد، تو ای پیامبر! با ذکاوت و تیزبینی ویژه‌ای که داری آنان را از نشانه‌ها و علائمی که دارند می‌شناسی، از مردم چیزی را به اصرار درخواست نمی‌کنند. شما ای مؤمنان! آنچه از مال با ارزش انفاق کنید مسلماً خداوند به آن داناست.

آیه ی «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

حرف جرّ لام در «لِلْفُقَرَاءِ» متعلق به محذوف است، و «الحصر» یعنی منع کردن. طبرسی گوید: حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود: آیه درباره اصحاب صفّه نازل شد. هم‌چنین کلبی آن را از ابن عباس روایت کرده است. آنان حدود چهارصد مرد بودند که در مدینه مسکنی نداشتند، و قبیله و نزدیکان هم نداشتند که نزدشان پناه گیرند، آنان در مسجد قرار گرفتند و گفتند: بالشرکی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرستد، رهسپار می‌شویم. خداوند مردم را نسبت به آنان برانگیخت. اگر کسی غذا می‌خورد اضافه‌اش را بعد از ظهر برای آنان می‌آورد.<sup>۱</sup> سخن مفسران درباره معنی «حصر» آنان و نداشتن توان برای به دست آوردن روزی، با تجارت یا کشاورزی یا حرفه‌ای که ویژه‌شان هر یک از آنان باشد، گوناگون و آشفته است. رازی گوید: این آیه به تمامی اقوال، در مورد معنای احصار است. قول اول: این‌که آنان بر خویشتن تنگ گرفتند و خود را وقف جهاد نمودند... دومین گفته: سخن قتاده و ابن زید است: آنان خویشتن را از تجارت کردن برای امرار معاش باز داشتند، از ترس دشمنان کافر...



**سومین قول:** سخن سعید بن مسیب و انتخاب کسانی از میان اقوال است که این گروه در خدمت رسول خدا ﷺ زخم‌هایی برداشتند که باعث ناتوانی آنان شد، و آنان را از حرکت و مسافرت باز داشت... **چهارمین قول:** از ابن عباس است که گوید: اینان گروهی از مهاجرین بودند که تهی دستی آنان را از جهاد در راه خداوند به بند کشید و خداوند آنان را معذور داشت. **پنجمین قول:** اینان گروهی بودند که به یاد خدا و اطاعت و بندگی خداوند مشغول شده، و شدت اشتغال آن‌ها به این مطلب، آن‌ها را از دیگر امور مهمّ بازداشت.<sup>۱</sup> عبده گوید: (الصُّمَّةُ)، با ضمه، از نظر لفظ و معنی مانند «الظُّلَّة» است. کسانی که این آیه درباره‌شان نازل شد، از کسانی بودند که با دینشان مهاجرت کردند و ثروت‌شان را وانهادند، و به اجبار از آن جدا شدند. لذا با این مهاجرت در راه خدا در تنگنا افتادند و با حفظ قرآن، خویشتن را زندانی کرده و به دشواری افتادند. البته حفظ قرآن به طور مطلق برترین عبادت‌ها بود، چون حفظ تمامی دین است... آنان تنها برای فهم و هدایت و عمل به آن؛ قرآن را حفظ می‌کردند و با حفظ آن دین را پاس می‌داشتند. و هم‌چنین آن‌چه رسول خدا ﷺ در تبیین سنتش می‌فرمود، حفظ می‌کردند.<sup>۲</sup>

**مؤلف گوید:** بر شخص با انصاف پوشیده نیست که بیشترین تأویل‌ها سست و بی‌اساس است، زیرا علت‌های جعل شده بعد از رویدادها است. آیا از خود نمی‌پرسند که برخی از مهاجران، کسانی هستند که منزلت و شأن بسیار والایی دارند از جمله حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگران از بزرگان مهاجرین؟ پس برپایه چه مرجّحی اصحاب صُفّه برای جهاد، حفظ و فهم قرآن مشخص و معین شده‌اند؟ و برانصار ثروتمند و بی‌ثروت یا دیگرانی از میانشان یا فقیرانشان چه مرجّحی دارند؟ در حالی که تفقّه در آغاز اسلام با وجود معصوم علیه السلام و تواترو حی الهی، به این درجه نبود.

ظاهراً اینان مهاجرانی بودند که عوامل تنگدستی و تهی دستی از هر سوبه آنان هجوم آورده بود. چون کسانی بودند که از خانه‌ها و شهرشان همراه فرزندان‌شان کاملاً تهی دست بیرون آمده، وارد مدینه شدند. به انصار پناه آوردند. زندگی برایشان سخت و تنگ شد.

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۷، ص ۷۹.

۲. المنار، ج ۳، ص ۸۶.

از طرفی مدینه، از شهرهای بزرگی نبود که شغل‌ها و حرفه‌های مختلفی داشته باشد تا هرکسی واردش می‌شود شغلی به دست آورد. در بعضی خبرها رسیده است که حضرت علی علیه السلام یا دو پیمانہ جو قرض می‌گرفت. رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در روز حفر خندق در اثر گرسنگی به شکم خود سنگ بسته بود. یک روز جابر بن عبد الله با کشتن بزغاله‌ای و نانی از یک پیمانہ جو، آنان را به مهمانی فراخواند.

### آیه‌ی «لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ»

آنان در محاصره و منع از تصرف در اموال‌شان بودند، ولی فقط در راه خداوند به این امر آزمایش و گرفتار شدند. آنان از روی گردن‌کشی و ناسپاسی، از شهر و اموال خود بیرون نیامدند، بلکه کافران آنان را بیرون راندند، چون اعتراف کردند که خداوند به تنهایی حق است و شریکی ندارد.

مراد از ناتوانی آنان در حرکت و سفر در زمین، نه این است که از راه رفتن و تلاش برای طلب معاش ناتوان بودند، حال آن‌که برای جهاد می‌رفتند که سخت‌ترین کارهاست. نیز مراد این نیست که طلب روزی برایشان حرام بود یا خود از حرکت در این باره ناخوشایندی داشتند؛ بلکه به علت تنگدستی در اموال، صنعت‌ها، وسایل کشاورزی، آماده بودن آب و بذری نمی‌توانستند حرکت و تلاش کنند، تا این‌که خداوند متعال نعمتی بر آنان فرستاد؛ خود امیران و حاکمانی شدند، پس از این‌که در تنگدستی و تهی‌دستی بودند.

به علاوه پوشیده نمی‌ماند که این مطلب، شخصی و منحصر به تهی‌دستان صُفّه نیست، بلکه امری حقیقی است برای راهنمایی به بیان نوع ویژه‌ای از مصرف صدقه‌ها، یعنی برای تهی‌دستان که محاصره شده و از تصرف در اموال خود به علت‌های مختلف منع شده‌اند، کسانی که همه وسیله‌های دستیابی به روزی را که خداوند به مردم بخشیده، از دست داده‌اند. اصحاب صُفّه نیز، از مصداق‌های این گروه می‌باشند که شرایط بر آنان و بر کسانی که در این مسیر هستند، منطبق است.

هم‌چنین شامل حصر شرعی می‌شود، مانند طلبه‌های دانش‌های دینی که صلاحیت می‌یابند فقه و معارف اسلامی را که قرآن کریم آورده، فرا می‌گیرند. تا بردین و دین‌داران

سربار نبوده و یاری دهنده دشمنان آنان نباشند. اینان نیز از مصداق های این آیه مبارکه هستند، چون توان حرکت و مسافرت در زمین را ندارند، از آن رو که می بایست وقت خود را صرف یادگیری و دریافت معارف الهی و دانش های ربوبی کنند.

### آیه ی «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ»

ظاهر آن که مراد از جاهل در این آیه، نادان به حال و وضع آنان است که در چه تنگدستی و تهی دستی به سر می برند. یا مراد از آن کسی است که نمی تواند با هوشمندی از چهره اشخاص، وضع آنان را دریابد، و تو با دقت و زیرکی خود، تنگدستی، گرفتاری و تهی دستی آنان را تشخیص می دهی؟ در چهره آنان شادابی آسایش وجود ندارد، ولی از بازگویی شکایت و تظاهر به تنگدستی شرم و حیا می کنند تا شأن و آبروی خویش را نگهدارند.

### آیه ی «لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْآفًا»

ابن منظور گوید: **الاحفاف**: شدت الحاح در درخواست... و **أحف السائل**: اصرار ورزید... **أحف**: یعنی در حالی که بی نیاز از درخواست بود، بسیار بر آن پای می فشرد.<sup>۱</sup> بر اساس روایت ها و دلیل های شرعی تردیدی نیست که درخواست کمک از مردم - غیر از هنگام اضطراری و ناچاری که خداوند ما را از آن دور کند - حرام است. بر پایه سنت های معمولی و طبعی پی آمده های عادی شومی در بردارد و خود آزمایش عجیب شگفت آوری است. اندکند کسانی که خود را بی ارزش و خوار کنند تا از مردم درخواست کمک کنند، آن گاه مناعت طبع و فضیلت های روحانی چون عفت، توکل و آرامش خود را از دست ندهند. افزون بر آن، کسی که بدون ناچاری و تهی دستی، از مردم درخواست کمک کند، خداوند متعال را نافرمانی کرده است. زیرا بنده ای نیست که در درخواست خود را به روی مردم بگشاید جز این که خداوند هفتاد در تهی دستی را برایش می گشاید. در روایت های این باب مطالبی آمده که کمرها را می شکنند.

امیرالمؤمنین عليه السلام در دعایی می فرماید:

بارالها آبرویم را با بی نیازی نگهدار، و منزلتم را با تهی دستی فرو مریز (به ذلت مکشان)،

تا از روزی خواهانِ خودت طلب روزی کنم، و از بندگانِ خواستارِ مهربانی شوم، و ناچار به ستایش کسی شوم که چیزی به من داده است و به مذمت کسی آزمایش شوم که از دادن کمکی به من خودداری کرده است، در حالی که در پشت همه این‌ها، تو خود ولیّ بخشندگی و ندادن هستی، و به راستی، تو بر هر امری توانایی<sup>۱</sup>.

کلینی مسنداً از مالک بن حصین سکونی حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمود:

هیچ بنده‌ای نیست که بدون نیاز درخواست کمک کند، مگر این‌که وقتی بمیرد، خداوند او را به آن نیازمند می‌فرماید و با این کار، خداوند او را در شمار دوزخیان ثبت می‌فرماید.<sup>۲</sup> نیز از مالک بن علی، از حضرت ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود: حضرت علی بن حسین علیه السلام فرمود:

پیرودارگرم ضمانت داده است، که کسی بدون نیاز، از دیگران کمک نمی‌خواهد، مگر این‌که یک روز از روی ناچاری و نیاز، درخواست کمک کند.<sup>۳</sup> نیز مسنداً از محمد بن مسلم، از حضرت ابو عبدالله علیه السلام آورده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی کنید. که فرمودند: هرکس در درخواست از مردم را بر خود گشود، خداوند در تهی دستی را برایش می‌گشاید.<sup>۴</sup>

آیه‌ی «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» سوره بقره، آیه ۲۷۴

این وعده‌ی الهی برای شما بسنده است تا نسبت به کارها و انفاق‌های خود، پایدار و مطمئن باشید، زیرا آن‌ها از دست شما نمی‌رود، چون این اعمال و انفاق‌ها در برابر چشم کسی است که چشم به هم‌زدن‌ها را و آن‌چه در دل‌هاست، می‌داند، پس سپرده‌ها نزد او از بین نمی‌رود.

### سوره‌ی بقره، آیه ۲۷۴

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۵.

۲. کافی، ج ۴، ص ۱۹.

۳. همان.

۴. همان.

## وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۲۷۴﴾

۲۷۴- آنان که [چون علی بن ابی طالب (ع)] اموالشان را همواره در شب و روز و پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته است، نه بیمی برای آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.

### آیه «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً»

رازی گوید: هنگامی که آیه ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ نازل شد، عبدالرحمان بن عوف چند دینار برای اصحاب صُفّه فرستاد. علی عليه السلام شبانه يك بار شتر خرما فرستاد که این صدقه را خداوند متعال بیشتر دوست داشت، و این آیه فرو فرستاده شد. پس صدقه شبانه کامل تر بود... ابن عباس گفت: علی عليه السلام غیر از چهار درهم چیزی نداشته؛ يك درهم را شبانه صدقه داد، يك درهم را روز و يك درهم را در نهانی و يك درهم را آشکارا. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: چه چیز تورا بر این کار واداشت؟ عرض کرد: دوست داشتم به وعده‌ی خدايم برسم. پس خداوند فرو فرستاد: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ﴾ عیاشی از ابواسحاق روایتی آورده، به همان مضمون روایتی که رازی از ابن عباس آورده است.<sup>۲</sup>

بلاغی گوید: واحدی و نویسنده الدر المنثور (سیوطی) روایت کرده‌اند که این آیه درباره صاحبان اسب نازل شده که به آن‌ها در راه خداوند علف می‌دهند. اما میان این روایت و آیه مبارکه مناسبتی نمی‌یابی که شایسته بزرگواری و کرامت قرآن کریم باشد. گویم: به هر حال، این آیه مبارکه قضیه‌ای در واقعه‌ای نیست تا در مورد ویژگی‌های آن بحث کند، بلکه مراد ستایش از کسانی است که اموال خود را در نهان، آشکارا، شب و روز انفاق می‌کنند. روشن است که مراد از این آیه استمرار انفاق است که مقید به يك وقت و يك حالت خاص نیست، پس کلمه شب و روز نیز آن را مقید نمی‌کند. اگر گفته شود: صدقه دادن نهان و آشکارا به ناچار باید در شب یا روز باشد، در حالی

۱. تفسیر رازی، ج ۷، ص ۸۳.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۱.

که تصویر آن چهار وجه ممکن نیست.

گویم: چنین نیست، صدقه شبانه - چه در نهران یا آشکارا باشد - شأن و مقام ویژه خود را دارد. به این عنوان روایت‌هایی هم رسیده است. لذا اشاره به نهران و آشکارا جای بیان شب و روز را نمی‌گیرد. گرچه این آیه مبارکه بیان این جهت را برعهده ندارد، اما روایت‌ها در موضوعیت داشتن شب و روز، صراحت دارند.

آیهی «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» ﴿۲۷۵﴾

تفسیرش در آیه ۲۶۲ آمده و در تفسیر آیه ۲۷۷ نیز خواهد آمد.

### سوره‌ی بقره، آیه‌های ۲۷۵ - ۲۸۱

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۷۵﴾ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿۲۷۶﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۲۷۷﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۲۷۸﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿۲۷۹﴾ وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَإِنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲۸۰﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۲۸۱﴾

۲۷۵ - کسانی که ربامی خورند، (از گور) برنمی‌خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است. این بدان سبب است که آنان گفتند: (داد و ستد صرفاً مانند ریاست.) و

حال آنکه خدا داد و ستد را حلال، و ربا را حرام گردانیده است. پس، هر کس، اندرزی از جانب پروردگارش بدورسید، و (از رباخواری) باز ایستاد، آنچه گذشته، از آن اوست، و کارش به خدا واگذار می‌شود، و کسانی که (به رباخواری) باز گردند، آنان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود.

۲۷۶- خدا از (برکت) ربا می‌کاهد، و بر صدقات می‌افزاید، و خداوند هیچ ناسپاس گناهکاری را دوست نمی‌دارد.

۲۷۷- کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و نماز برپا داشته و زکات داده اند، پاداش آنان نزد پروردگارش برای آنان خواهد بود؛ و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.

۲۷۸- ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید؛ و اگر مؤمنید، آنچه از ربا باقی مانده است واگذارید.

۲۷۹- و اگر (چنین) نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده وی، برخاسته اید؛ و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما از خودتان است. نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید.

۲۸۰- و اگر (بدهکاران) تنگدست باشد، پس تا (هنگام) گشایش، مهلتی (به او دهید)؛ و (اگر به راستی قدرت پرداخت ندارد)، بخشیدن آن برای شما بهتر است- اگر بدانید.

۲۸۱- و بترسید از روزی که در آن، به سوی خدا بازگردانده می‌شوید، سپس به هر کسی (پاداش) آنچه به دست آورده، تمام داده شود؛ و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند.

شرح: آیه‌های مبارکه دلالتی بر حکم کلی ابتدایی در تشریح تحریم ربا ندارد. بلکه بر شدت بخشیدن تحریم و تأکید بر آن چه در آغاز تشریح شده، دلالت می‌کند و حکم آغازین را با بیان پی آمدهایش پی می‌گیرد. هم چنین بخشی از عقاب، تنبیه و احکام وضعی را روشن می‌کند، آن‌گونه که در تفسیر یکایک آن‌ها می‌آید.

آیه ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾<sup>۱</sup>  
 ابن منظور گوید: ﴿الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾ یعنی: او را لگد می‌زند و به زمین می‌کوبد، و «المس» جنون است. و در دعا آمده است: «واعوذ بك ان يتخبطنى الشيطان»: به تو پناه می‌برم از این‌که شیطان مرا به زمین بزند و به بازی‌ام گیرد... و اصل «الخبط» یعنی این‌که شتر چیزی را با دستش بزند.<sup>۱</sup>

رازی گوید: جبائی گوید: مردم می‌گویند: «مصروع» کسی است که آن حالت «صرع» به او دست دهد. چون شیطان به او دست می‌زند و فرو می‌کوبد، و این باطل است، چون شیطان ناتوان است و نمی‌تواند مردم را به زمین زند و به قتل برساند. به چند مطلب دلالت دارد... دوم این‌که: شیطان، یکی از این دو حالت است: گفته می‌شود: جسمی متراکم دارد یا گفته می‌شود: از اجسام لطیف است. اگر اولی باشد، باید دیده و مشاهده شود... چون اگر جسمی متراکم باشد، چگونه می‌تواند به درون بدن انسان وارد شود، و اگر جسمی لطیف و مانند هوا باشد، ممکن نیست که کسی سختی و نیرومندی داشته باشد تا بتواند انسان را بر زمین زند و به قتل برساند... چهارم: اگر شیطان بتواند چنین کند، چرا همه مؤمنین را بر زمین نمی‌کوبد؟ و چرا با شدت دشمنی که با اهل ایمان دارد، همگی آنان را به زمین نمی‌زند؟ و چرا اموالشان را غصب و احوالشان را فاسد و رازهایشان را برملا نمی‌کند و خردهایشان را از بین نمی‌برد؟<sup>۱</sup>

گویم: مسلم از این آیه مبارکه آن است که لگد مال کردن، و دیوانگی نتیجه لمس کردن شیطان است، ولی دلالتی ندارد که هر دیوانگی و لگد مال شدن از لمس کردن است. در جای خودش روشن شده که چیرگی شیطان بر فرزندان آدم چنان نیست که سنت عادت و طبیعت آن را محال بدانند؛ بلکه کسانی که آن را انکار کردند، از جهت انکار اصل شیطان است، بدین معنی که می‌گویند: آفریده‌های آتشی، مادی، بسیار شرور که در برابر خداوند عناد و دشمنی کنند، وجود ندارند. در حالی که خداوند بر پایه حکمتی که در خودش می‌داند، او را تا روز وقت معلوم مهلت داده است. زیرا میان او و متکبران در زمین فرقی نیست که بندگان خداوند را به خواری می‌کشانند، اولیای الهی را به قتل می‌رسانند، و با تطمیع و تهدید، مستضعفین را اغوا و گمراه کرده و تمام توان و سعی خویش در جهت شیطنت و انکار به کار می‌گیرند.

این در راستای انکار چیرگی شیطان بر بنی آدم است، اما نسبت به انکار اصل شیطان مادی آتشی لطیف، این انکارکنندگان دلیل و برهانی جز استبعاد و نرسیدن به این حقیقت و واقعیت ندارند.

بدیهی است که شیطان‌های سرکش با قدرت الهی از آزار و زیان رساندن به فرزندان



آدم ممنوع و محجوب می‌باشند، چون آنان در عصمت و منع خداوند از شر شیطان جای دارند. لذا شیطان‌ها نمی‌توانند به کسی آزاری برسانند، جز به اذن و قضا و قدر پروردگار سبحان، همانند دیگر بیماری‌های طبیعی و پیش‌آمدهای روزانه. این را باید دانست. به علاوه، شیطان امری مادی و لطیف است، پس چیرگی او بر بنی‌آدم امری طبیعی است. ولی اسباب و علت‌های عادی طبیعی را نمی‌شکنند.

زمخشری گوید: ﴿إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ﴾ یعنی، به زمین زده شده. زمین زدن شیطان هم از خیال پردازی‌های عرب است، که می‌پندارند شیطان انسان را دیوانه می‌کند و سپس به زمین کوبیده می‌شود. و «الخبط» زدن بی‌برنامه مانند زدن بی‌هدف است، پس بر پایه باورشان این آیه وارد شده، و «المس» دیوانگی است و رجل ممسوس یعنی دیوانه. و این نیز از پندارهایشان است.<sup>۱</sup>

گویم: این از شگفتی‌هاست، چگونه خداوند متعال مرتکب چنین سخن بیهوده‌ای شود، در حالی که فرموده آن جداکننده حق از باطل است و از روی شوخی نیست. بلکه آیه‌های آن استوار است و خداوند حکیم خبیر آن‌ها را تفصیل داده است. پس نباید گفت که خداوند متعال به امری باطل که هیچ واقعیتی ندارد، تشبیه فرموده است. روشن است که به پایستادن آنان همچون به زمین زده شده و لمس شده، مجازات و کیفر کار زشت خودشان است. این آیه کریمه درباره موقف قیام سخن نمی‌گوید، پس به ناچار بایستی از دلیل‌های دیگری بهره گرفت.

علی بن ابراهیم از هشام بن سالم، از حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام روایت کرده از رسول خدا که در حدیث معراج فرمودند:

سپس پیش رفتم، مردمانی دیدم که به دلیل بزرگی شکم نمی‌توانند به پا خیزند. گفتم: ای جبرئیل اینان چه کسانی هستند؟ گفت: کسانی می‌باشند که ربا می‌خورند، به پا نمی‌خیزند مگر آن‌گونه که شخص در پی لمس شیطان دیوانه می‌شود. بنابراین مانند قوم فرعون هستند که صبح و شب بر آتش عرضه می‌شوند و گویند: پروردگار ما! قیامت چه زمانی برپا می‌شود؟<sup>۲</sup>

۱. کشاف، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷.

به علاوه روشن است که شارع حکیم، معامله‌های عقلانی رایج میان ملت‌ها را امضا فرموده، و ربا را امضا نفرموده و آن را در میان اقسام خرید و فروش باطل می‌داند. و کسانی را که مرتکب آن شوند، گاهی به دیوانگی، گاهی به آتش و نیز به نابودی وعده داده است، این نه به لحاظ تشریح است، بلکه بالعیان عیب‌هایش را می‌بیند، لذا به حرمت آن حکم می‌فرماید.

زشتی و حرام بودن ربا ضرورتاً از جهت مستقلات عقلی نیست، چون در مورد ربا با تمامی مفاسد فراوان آشکارش نزد نظر متشرعین و دیگران، بر اساس ابواب تعبّد باید سخن گفت. نزد خردمندان و منصفان هم بدیهی است که موازنه میان اعمال شخصی و کارهای اجتماعی و دنیوی را جز خداوند نمی‌داند، که کاملاً دانای به غیب است از نظریات مدهای سعادت فردی و اجتماعی که دارند.

آیهی ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا﴾

آیا این گفته‌شان از روی زبان حالشان است که با آگاهی از حرام و فاسد بودن ربا آن را می‌خوردند، یا به زبان مقال ایشان است که به واقع احتجاج در برابر حق و لجبازی ضدّ حق می‌باشد؟

ظاهراً اولی درست است، چون اگر چنین گویند ربا را حلال دانسته و کفرورزیده‌اند. چون در برابر کلام الهی ﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ امکان احتجاج نیست مگر با نوعی توجیه. لذا آیه مبارکه در پی بیان اندیشه‌ها و باورهای رباخواران از جهت انحرافشان در باور و اندیشه نیست، بلکه بیان علت زوال نعمت و گرفتن عافیت آنان از سوی خداوند متعال است.

آیه: ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾

این پاسخی به گفته رباخوارانی است که خرید و فروش را مانند رباخواری می‌دانند. حکم مولوی در تحریم ربا و حلال بودن خرید و فروش پیش از این آمده بود، سخنی که نزد خردمندان و اهل بصیرت بی‌معنی است، رباخواری آنان با این توجیه پذیرفته نمی‌شود و چیزی جز خشم کوبنده و فرود آمدن ناخشنودی الهی بر

آنان بهره‌ای نمی‌آورد. این پاسخ وعده عذاب الهی وقتی پذیرش دارد که عذر موجهی چون غفلت و ندانستن حکم را داشته باشند. بنابراین چه از پیش گفته شد که تشریح سبقت دارد، این وعده عذاب متوجه کسی می‌شود که بدون عذر موجه و مشروعی مرتکب رباخواری شود. ولی خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ این کلام مناسب احتجاج و پاسخگویی به کسانی نیست که رباخواری را حلال می‌دانند. بنابراین آیه مبارکه با اطلاقی که دارد، شامل کسانی می‌شود که مطلقاً رباخواری را حلال نمی‌دانند، و کسانی استثنا می‌شوند که با داشتن عذر رباخواری را حلال می‌دانند، و نیز نادانان، و غافلان. این‌گونه رباخواری بعد از بینه است که بر پایه روایت‌های فراوان، از گناهان کبیره است.

صدوق، از هشام بن سالم روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود:

يك درهم ربا خوردن نزد خداوند بزرگ‌تر است از هفتاد زنا با محارم.<sup>۱</sup>

محدث عاملی از زراره روایت کرده که به حضرت ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم: شنیدم که خداوند می‌فرماید ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ﴾ در حالی که من کسی را می‌بینم که ربا می‌خورد و ثروتش افزون می‌شود.

فرمود: کدام باطلی باطل‌تر از یک درهم ریاست که دین را باطل و نابود می‌کند و اگر هم

رباخوار توبه کند، ثروتش از بین رفته و فقیر می‌شود.<sup>۲</sup>

صدوق از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در وصیت

خود به ایشان فرمودند:

ای علی! ربا خوردن هفتاد جزء دارد. ساده‌ترین آن مانند این است که انسان با مادرش

در بیت الله الحرام زنا کند.

ای علی يك درهم ربا خوردن (نزد خداوند) سخت‌تر از هفتاد بار زنا کردن در بیت الله

الحرام است که همه با افراد محرم باشد.<sup>۳</sup>

۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۱۹.

۳. خصال، ص ۵۸۳.

صدوق از عبداللهبن عباس روایت کرده که رسول خدا ﷺ در ضمن آخرین خطبه در مدینه فرمودند:

... و هرکس که ربا خورد، خداوند به اندازه ربا خوردنش شکمش را سرشار از آتش جهنم می‌فرماید. و اگر از آن ثروتی به دست آورد، خداوند چیزی از عملش را نمی‌پذیرد و همواره در لعنت خداوند و فرشتگان است تا زمانی که (يك) قیراط از آن را در دست داشته باشد.<sup>۱</sup>

نیز صدوق، از محمدبن مسلم آورده که به (حضرت) ابو عبدالله ع گفت: چگونه است کسانی را که با ما مخالفت می‌کنند، در کفر و آتش می‌بینم، ولی خویشان و یارانمان را در بهشت نمی‌بینم؟

فرمود: از ناتوانی خودتان است. اگر از گناهان کبیره چیزی نداشتید، خود را در بهشت مشاهده می‌کردید.

عرض کردم: گناهان کبیره چه چیزی است، فدایتان شوم؟

فرمود: بزرگ‌ترین گناهان کبیره، شرك ورزیدن، عاق والدین، بازگشت به اخلاق زشت بعد از هجرت به ایمان، تهمت زنا به زن محصنه، فرار از پیشروی در جنگ، خوردن مال یتیم از روی ستم، ربا خواری بعد از بیئنه، و کشتن مؤمن ... تا آخر حدیث<sup>۲</sup>

### آیهی ﴿فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾

بی‌تردید، موعظه‌ی رسیده از خداوند متعال، بیان حلال و حرام، به دنبالش یادآوری و نصیحت کردن است. ظاهر است که مراد از رسیدن موعظه، همان رسیدن حکم به مکلف است، که نزد او منجز شود، به گونه‌ای که برای ثواب و عقاب وضع شده باشد. پس بعد از این که موعظه‌ای از پروردگارش رسید و بینة و حجت بر آن برپا شد، ارتکاب حرام برای او گناهان کبیره است. که خداوند در کتابش نسبت به آن وعده دوزخ داده است و متن روایت‌های رسیده از شریعت اسلامی نسبت به آن تصریح کرده است.

شیخ طوسی مسنداً از محمدبن مسلم آورده که گفت: شخصی از اهل خراسان

۱. عقاب الاعمال، ص ۳۳۶.

۲. خصال، ص ۴۱۱.

خدمت ابوجعفر علیه السلام رسید که ربا خواری کرده و ثروتش افزون شده بود. سپس از فقیهان پرسیده بود، گفته بودند: عمل (خیری) از تو پذیرفته نمی شود مگر این که (اموال مردم را) به صاحبانشان برگردانی. خدمت حضرت ابوجعفر علیه السلام رسید و داستانش را گفت. حضرت ابوجعفر علیه السلام به او فرمود:

راه بیرون رفت تو از (این مشکل در) کتاب خداوند است ﴿فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ...﴾<sup>۱</sup> و موعظه (در این جا به معنی) توبه است.

احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش آورده که گفت: شخصی سالیان درازی ربا خواری کرد. به قصد ملاقات حضرت ابوجعفر امام جواد علیه السلام حرکت کرد و آمد. حضرت به او فرمود:

بیرون رفت تو در کتاب خداوند است که می فرماید: ﴿فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَاتَّهَمَى فَلَهُ مَا سَلَفَ﴾ و موعظه، توبه است از نادانی او نسبت به ربا خواری، سپس آگاهی او از آن. پس آن چه گذشته حلال است و آن چه باقی مانده خودداری کند.<sup>۲</sup>

### آیه ی ﴿فَلَهُ مَا سَلَفَ﴾

یعنی: اگر توبه کرد و پس از آن که احکام الهی برایش روشن شد، از آن دست کشید، آن چه از ربا خواری گذشته بود برای اوست، و این شامل کسانی نمی شود که به او بدهکارند این نیز شامل باقیمانده از عین مال ربوی نمی شود که در اختیارش است، معزول باشد یا غیر معزول. قدر مسلم از این مطلق بودن، همان است که عین آن از دست رفته باشد و پیش از توبه آن را خورده یا تلف کرده باشد. اما آن چه از مال ربوی مخلوط با مال حلال خودش باقی مانده باشد، جای بحث و اشکال دارد. خاستگاه آن، چندین روایت رسیده در این باره است.

کلینی از حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: تمامی ربایی که مردم از روی نادانی خوردند و سپس توبه کردند، اگر توبه شان را دانست، از ایشان می پذیرد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۰، به نقل از تهذیب الاحکام.

۲. همان ص ۱۳۱، از نوادر اشعری.

و گفت: اگر مردی از پدرش ثروتی به ارث ببرد و به تحقیق بداند که در آن مال ربا هست و در تجارت - با ثروت حلال دیگری آمیخته شده، آن را حلال و طیب بخورد. و اگر مقداری از آن را دانست که ریاست، سرمایه اش را بردارد و ربا را برگرداند. هر مردی که ثروت بسیاری سود کند و در آن فراوان ربا خورده باشد و نسبت به آن نادان باشد، سپس آن را بشناسد و بخواهد مال ربوی اهدا کند، آن چه گذشته برای اوست، ولی در آینده چنان نکند.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: آغاز روایت می گوید که رباخوار از روی نادانی توبه اش پذیرفته می شود. ظاهراً پذیرش توبه مخصوص نادان باشد، دلالت برویژگی آن به او ندارد و نیز پذیرفتن آن از کسی است که به علم و عمد، ربا خورده است. بلکه به لحاظ احکام مترتب بر آن است و آن چه در گذشته از آن خورده است. و آن چه رسول خدا ﷺ پیش از بیینه بر ربا وضع فرموده: به قرینه دیگر روایت ها.

اما تعرض او به صورت آمیخته شدن، و ایجاد فرق میان آن و میان صورتی که مال نزد رباخوار، معزول و شناخته شده باشد، به ناچار باید به مالکش برگردانده شود. در واقع نصی بر ادعای حلیت مال مخلوط با ربا نیست و این که مشمول عفو الهی از او در این مورد، مانند شمول عفو خداوند است زمانی که مال، خورده و تلف شود. بلکه ظاهر آن است که در مورد ارث است، و ظاهر آن عموم است که آیا ارث گذار، آن ثروت را با علم به ربا یا نادانی به ربا، به دست آورده است؟

کلینی مسنداً از حلبی آورده که حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود:

مردی خدمت پدرم رسید و عرض کرد: ثروت به ارث برده ام، و دانستم مالکی که آن را از او به ارث برده ام، ربا می خورد، و می دانم و یقین دارم که در آن ربا هست، برایم حلال بودندش گوارا نیست چون از آن اطلاع دارم، از فقیهان اهل عراق و حجاز هم پرسیده ام. آنان گفتند: خوردنش حلال نیست. حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود: اگر می دانی که در آن، مال شناخته شده ربوی هست و صاحبانش را می شناسی، سرمایه ات را بردار و بقیه را بازگردان. و اگر به هم آمیخته بود، آن را گوارا مصرف کن، که این مال، از آن

توست، از کاری که مالکش انجام می‌داده دوری کن. زیرا رسول خدا ﷺ آن چه را از ربا گذشته بود، فروگذارد و باقی آن را بر آنان حرام فرمود. کسی که آن را ندانست، این جهل بر او مشکل نیست، تا زمانی که حکم خدا را بداند. اگر حرام بودنش را بداند و مرتکب آن شود، بر او حرام و عقوبتش بر او واجب می‌شود، همان‌گونه که بر رباخوار واجب می‌گردد.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: مخفی نیست که روایت ظهور دارد، و در غیر این صورت که مال ربا کاملاً شناخته شده باشد، حلیت خوردن آن عمومیت دارد، چه این‌که در آن مال حلال یا آمیخته بر آن باشد یا نباشد.

### آیه ﴿وَأْمُرُهُ إِلَى اللَّهِ﴾

پس از موعظه و توبه، خداوند تعالی حکم رباخواری را بیان فرمود، و نیز چگونگی رهایی رباخوار نادان از پی آمده‌های رباخواری را، روشن ساخت، توبه و اثر سریع آن را در بخشش آن چه گذشته است، روشن فرمود. آن‌گاه بیان داشت که رستگار شدن رباخوار بر خداوند متعال، حتمی به بار نمی‌آورد، چون این تشریح به ظاهراست و بهره‌گیری رباخوار از توبه‌اش در واقع ملازم رستگاری و نجاتش نیست و کارش هنوز به دست خدای سبحان است در پی رفتار و شأن‌های بندگیش، با آن چه مربوط به شأن‌های ولایت و پروردگاری حق متعال باشد.

### آیه ﴿وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ ﴿۲۷۵﴾

بلاغی گوید: «و من عاد» هر کس به رباخواری باز گردد و آن را برای خود حلال بداند، پس از این‌که آیه قرآن به تحریم آن فرود آمده و او آگاه شده باشد، از تحریم الهی یا باز گردد به اعتراض به شریعت خداوند که بگوید: خرید و فروش مانند رباخواری است یا هر دورا از روی کفر و ارتداد به کار گیرد، و بر بازگشت خود اصرار کنند تا هنگام مرگ، چنان که ظاهر آیه است.<sup>۲</sup>

۱. همان.

۲. آلاء الرحمن، ص ۲۴۵.

مؤلف گوید: روشن است که مراد، بازگشت رباخوار به رباخواری و اصرار بر آن، پس از دریافت موعظه الهی و توبه است. و مقید شدن این که رباخوار آن را برای خود حلال کرده باشد، از آیه بر نمی آید. لیکن مفسران و اهل سنت گویند: مراد از این آیه، بازگشت به رباخواری است که آن را برای خود حلال بداند. اما مفسران معتزله گویند ظاهر آیه چنین است که رباخواری را برای خود حلال نمی داند، زمخشری گوید: «و من عاد» یعنی: هر کس به رباخواری بازگردد ﴿فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ این دلیل روشنی است بر جاودانگی فاسقان در آتش.<sup>۱</sup>

عاملی که امامیه و اهل سنت را بر این سخن واداشته، این است که یکتاپرستان در آتش جاویدان نیستند. البته اگر ادعای اجماع در این مقام را نادیده گیریم، جاویدان نبودن یکتاپرستان در آتش اگر دلیلی عام باشد، نسبتش با این آیه مبارکه - که ظاهرش دلالت بر جاودانگی رباخوار در آتش را دارد آن هم پس از بینه - نسبت عام به خاص است، و عام سبب نمی شود که دست از ظاهر خاص برداریم. آری اگر حکم به جاودان نبودن یکتاپرستان در دوزخ، از جهت ضرورت و بدیهی بودن عقلی باشد، می بایست درباره اش تأویل شود، لیکن چنین نیست.

اما معتزله را نمی رسد که به این آیه استدلال کنند بر نظرشان که فاسقان و موحدانی که مرتکب کبیره می شوند، فاسقان در آتش جاویدان هستند. چون این آیه کریمه ویژه رباخواری است. چه بسا ویژگی در آن باشد که در دیگر گناهان کبیره نیست، زیرا یک درهم رباخواری در پیشگاه الهی بزرگ تر از هفتاد زنا با محارم در خانه خداست، و روشن است که یک بار زنا با محارم در خانه خدا نسبت به دیگر گناهان کبیره بی احترامی شدیدتری به خداوند و شعائر بزرگ او را در بردارد، و دیگر گناهان کبیره به این درجه از بی احترامی و کوچک شمردن نیستند.

### آیهی ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا﴾

ابن منظور گوید: المحق: نقصان و از میان رفتن برکت است... ازهری گفت: «مَحَقُّهُ



الله فَاَمَّحَقَّ وَامْتَحَقَّ» یعنی خیر و برکتش رفت... ابن سیده گوید: المَحَقُّ: ... هر چیزی را که باطل کنید تا چیزی از آن باقی نماند، آن را «مَحَقُّ» کرده‌اید.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: خداوند سبحان، برکت را از رباخواری و رباخوار به کلی برداشته، و برکت صدقه را بر پایه سنت اسباب و علت‌های عادی مشهود افزود، چیزی که به طور کلی نمی‌توان انکار کرد. در روایت‌های ائمه اهل بیت علیهم‌السلام آثار ناپاک ربا، آمده است. صدوق مسنداً از هشام بن حکم آورده که گفت: علت تحریم ربا را از حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه‌السلام پرسیدم، فرمود:

اگر ربا حلال باشد، مردم تجارت‌ها و نیازمندی‌های خود را رها می‌کنند. پس خداوند ربا را حرام فرمود تا مردم از حرام روی گردانند و به تجارت و خرید و فروش بپردازند، نیز قرض دادن هم در میانشان برتری یابد.<sup>۲</sup>

نیز مسنداً از هشام بن سالم از حضرت ابوعبدالله علیه‌السلام آورده که فرمود:

خداوند عزّوجلّ ربا را حرام فرمود، فقط برای این‌که از انجام نیکی ممانعت نکند.<sup>۳</sup>

هم چنین مسنداً از محمد بن سنان آورده که حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه‌السلام

در جمله پاسخ پرسش‌هایش، علت حرام کردن ربا را چنین نوشتند:

خداوند عزّوجلّ بدین سبب آن را نهی فرمود که در آن فساد اموال است. اگر انسان یک درهم را به دو درهم خریداری کند، بهای یک درهم، یک درهم است و بهای دیگری باطل است، پس خرید و فروش ربا برای مشتری و فروشنده در هر حال، ناقص است. لذا خداوند تبارک و تعالی ربا را بر بندگان حرام کرد به جهت فاسد شدن اموال، همان‌گونه که حرام فرمود اموال سفیه را به او بپردازند، مبادا آن را تباه کند، تا زمانی که رشد او را ملاحظه کنند. بدین علت خداوند، ربا و فروش دست به دست یک درهم را به دو درهم حرام فرمود. علت حرام کردن ربا پس از حجت، از جهت سبک شمردن حرام، هم حرام شده است. این‌کار، پس از بیان و تحلیل آن از سوی خداوند متعال، گناهی کبیره است و انجام آن چیزی جز سبک

۱. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۳۸.

۲. علل الشرایع، ص ۴۸۲.

۳. همان.

شمردن حرام‌کننده حرام نیست. و این کار خود وارد شدن به کفر است. حرام کردن ربا در برابر گذشت زمان، به جهت از میان رفتن نیکی، از بین رفتن اموال، تمایل مردم به سود، رهاکردن قرض و گریز از کارهای نیک است که تمامی این‌ها باعث فساد، ستم و از بین رفتن اموال می‌گردد.<sup>۱</sup>

محدث عاملی از زراره روایت کرده که به حضرت ابو عبد الله عرض کردم: شنیدم که خداوند می‌فرماید ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرَّيْبَ وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ﴾ در حالی که می‌بینم کسی که رباخواری می‌کند، ثروتش افزون می‌شود؟ حضرتش فرمود:

کدام باطلی باطل‌تر از یک درهم ریاست که دین را باطل و نابود می‌کند و اگر هم رباخوار توبه کند، ثروتش از بین رفته و فقیر می‌شود.<sup>۲</sup>

اشکالی در آن چه از این روایت‌های صریح برمی‌آید، وجود ندارد، و نیز هرچه پلیدها، زیان‌باری‌ها، و پی‌آمدهای ناپاک آن در اجتماع دیده می‌شود. بدیهی است که اثر اعمال پیامد کارهای خود انسان بوده، در سعادت، رستگاری، شقاوت و فساد دخالت دارد. برای آن‌که اگر با شخص رباخواری برخورد کنید، در این دنیا زندگی مرفه، ثروت، فرزندان، عزت و جاهی دارد، ثروت، عزت و جاهت او شما را نفریبید. و ابداً نسبت به آن چه خداوند تعالی درباره نابود ساختن ربا فرموده، اندک تردیدی به خود راه ندهید که در پس این جهان محسوس، زندگی سخت و مشقت‌بار و تهی‌دستی ترسناکی دارد. در این دنیا شخص طلب‌کاری نیست، بلکه بدهکار است که اگر بخواهد از حسابرسی خداوند متعال نسبت بر ستم به مردم رهایی یابد، همه ثروتی که از باطل فراهم کرده است از بین می‌رود، و سرانجام نیازمند و تهی‌دست می‌شود، تمام تلاش و برکت عمرش را از دست می‌دهد، ضمن این‌که سراسر عمرش را میان مسئولیت و محکومیت نسبت به اموال مردم و ترس از فقر سپری می‌کند.

اگر بدانند و از خماری به درآید، خواهد دید که نابود و مغبون است. و چه باطلی باطل‌تر است از آن‌که سعادت و زندگی سعادت‌مندان خود را در بهشت جاودان همراه با

۱. علل الشرایع، ص ۴۸۳.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۱۹.

شادمانی و بهجت، از بین برده و باطل نموده است.

پس مراد از نابودی، تشریحی است نه تکوینی اجتماعی یا فردی که در این چند روزه دنیا باشد. از طرفی ممکن است خداوند سبحان، رباخواران را با فراوانی نعمت‌ها مهلت ببخشد و آزمونی برای مستضعفین قرار دهد.

گواه بر آن این است که صدقه با وجود میمنت و برکتی که در دنیا دارد، خیرات و برکات آخرت آن نیز مطلوب و امیدواری دارد که غالباً از فضل و احسان خداوندی است، چون صدقه‌ها برای پرداخت‌کنندگان تجارتی فزاینده و سودآور است؛ چه دنیا نصیبشان بشود یا نشود، چون آنان تنها برای رسیدن به خیرات دنیایی از جانب خداوند سبحان صدقه نمی‌دهند، بلکه هدفی دارند والاتر و عالی‌تر از دنیا و هرچه در آن است، و خداوند سبحان به فضل و احسان خود، به آن‌ها خیر دنیا و کرامت آخرت پاداش می‌دهد که آن‌چه در آخرت است بالاتر و تابناک‌تر است.

### آیه ﴿وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ﴾

یعنی خداوند متعال صدقه‌ها را به فضل و کرمش رشد و نموده و بالا برد، زیرا پاداش آن را با هفتصد برابریشتر یا کمتر - هرگونه که خواهد - عطا می‌فرماید. آن را از جهت خود صدقه رشد و نموده و به اندازه‌ای که بخواهد و راضی شود، بزرگ‌تر و بالاتر قرار می‌دهد. چگونه اندک خواهد بود آن‌چه خداوند به فضل و کرمش بپذیرد؟

شیخ طوسی به اسناد خود از حارث، از حضرت علی عليه السلام آورده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

هر کار نیکی برای ثروتمند یا فقیر، صدقه است. پس صدقه دهید حتی به نیمی از یک دانه خرما. از آتش بپرهیزید، گرچه به نیمی از دانه خرما. خداوند - عزوجل - آن را برای صاحبش بزرگ می‌دارد، همان‌گونه که هر یک از شما بچه شتر یا درخت خرما را پرورش دهد، تا این‌که روز قیامت بزرگ‌تر از کوه بزرگی شده است، آن را به او بازگرداند.<sup>۱</sup>

عیاشی از علی بن جعفر از برادرش موسی، از حضرت ابو عبدالله امام صادق عليه السلام آورده

که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند:

خداوند بر هر چیزی موکل کرده است به غیر از صدقه، که خداوند آن را در دست می‌گیرد و پرورش می‌دهد، همان‌گونه که هر یک از شما فرزندش را پرورش می‌دهد، تا این که روز قیامت چون کوه احد آن را از او بازگیرد.<sup>۱</sup>

طبرسی گوید: «وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ» یعنی صدقه‌ها را فزونی بخشد و آن را افزایش دهد، بدان‌گونه که مال در کوتاه مدت، خودش میوه می‌دهد، و در آینده پاداش و ثواب می‌گیرد... نکته قابل دقت در آیه مبارکه، این است که رباخوار، با رباخواری خواستار فزونی مال است، و مانع صدقه برای افزایش مال، از صدقه جلوگیری و ممانعت می‌کند. اما خداوند سبحان روشن فرموده که ربا باعث کاهش است نه افزایش، و صدقه باعث نمو و فزونی است نه کاهش.<sup>۲</sup>

مؤلف گوید: تردیدی نیست که صدقه‌ها منشاء خیر و برکت در دنیا و آخرت است، اما سخن در افزایش چندبرابری صدقه‌هاست، به ویژه در آیه‌ها و روایت‌ها چندبرابری آن در آخرت دیده می‌شود. ظاهراً مراد از فزونی صدقه در این آیه کریمه و روایت‌های مبارکه، غیر از چندبرابری پاداش است، و امور به خداوند و اولیایش بازمی‌گردد.

### آیه ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾ (۴۷)

ظاهراً مراد، کفران نعمت‌هاست. «أثیم» کسی است که با رباخواری و دیگر گناهان و سرپیچی‌ها، خداوند متعال را نافرمانی کند و این با حقیقت منطبق می‌شود. اگر گویی: مراد از «کفر»، کفر ورزیدن در برابر اسلام و ایمان است.

گوییم: این درست نیست، چون این مدعا نیاز به این تأویل دارد که رباخواری با حلال دانستن رباخواری همراه باشد؛ ولی همان‌گونه که از پیش هم گفته شد، گواهی بر آن در دست نیست. بنابراین بایستی مراد از کفر، همان کفران نعمت باشد یا کفر به طاعت که این نیز یکی از موارد اطلاق کلمه کفر می‌باشد. دو کلمه «کفار» و «أثیم» که دلالت بر استمرار کفر و گناه دارد، رباخواری را شامل می‌شود. و مراد از نفی دوست داشتن در

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۳.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۹۰.

این مقام، دشمنی و خشم نیست، بلکه مراد فرو افتادن و محروم شدن از عطا و کرامت های جاری خداوند متعال بر مؤمنین مسلمانان است. دور نیست که فضل خداوند متعال شامل حالش شود که او را از تاریکی های گناهان به نور توبه و تسلیم در برابر همه امور و نهی های الهی بکشاند.

آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (۲۷۷)

گویم: کارهای نیکو را بر ایمان عطف کرد، برپایی نماز و پرداخت زکات را بر کارهای نیکو برگرداند، برای این که در این مقام به کارهای نیکو بعد از ایمان توجه دهد، و به برپایی نماز و پرداخت زکات بعد از کارهای نیکو عنایت بخشد، زیرا پاداش وعده داده شده ای را که در جواب شرط بیان فرموده، به جهت بلندای جایگاه و درجه اش، در خور و مناسب مطلق ایمان نیست. بلکه متناسب با درجه والایی از درجه های ایمان است، زیرا در آیه ﴿هُم أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ عنایتی است به ثبوت پاداش پس انداز شده و بی چون و چرایی که نزد خداوند سبحان است و این که به طور مطلق، ایمن از همه ترس ها و اندوه ها در تمامی ایستگاه های آخرت می باشند.

خردمندان را بدیهی است که این پاداش درخور درجه های متوسطه و آغازین مرتبه های ایمان نیست، بلکه برای رسیدن به آن، ناگزیر باید بسیاری از مرتبه های ایمان را در نوردید، کمال ها و دانش ها و حقایق را به دست آورد، نسبت به آن ها در برابر آن چه از سوی خداوند متعال دانسته و فهمیده است، وفاداری کرد. پس نماز و زکات را بر کارهای نیکو عطف کرده، و کارهای نیکو را بر ایمان برگردانده، آن هم با عنایتی ویژه و توجه بیشتری به آن دو در سخن. پس سیاق کلام و عنایت به جایگاه، جدایی از درجه ای والا از درجه های ایمان است، افزون بر بیان پاداشی که بر آن مترتب است.

لذا ذکر کارهای نیکو، برپا داشتن نماز کامل با تمام وجود و شرایطش، پرداخت زکات به اهلش، ضروری است. هر یک از این ها در این جایگاه شأن و اثر ویژه خودش را دارد. اگر تنها ایمان را ذکر می کرد و نسبت به شرط ها سکوت می کرد، برپایه این عقیده که اعمال در ایمان شرط است، برفقیه واجب می بود که آن را با شرط های ایمان مقید

می‌کرد، بر اساس دلیل‌های منفصل دیگر، هم چنین بر پایه این عقیده که عمل، جزئی از ایمان است. زیرا مطلق ایمان بر همه درجه‌هایش منطبق می‌شود. و این سبب می‌شود که پاداش ذکر شده در این آیه شامل مطلق ایمان گردد، هر چند که از درجه‌های پایین آن باشد. این مطلب با آن چه آوردیم منافات دارد که آن پاداش با مرتبه‌های پایین ایمان مناسبتی ندارد.

پس هرگاه خداوند بر قومی رستگاری ثبت کرده و امان از هرنامنی یا گرامی داشت و موهبتی ویژه به آن‌ها وعده داده، بالاتر از آن وعده‌ای است که به مردم عادی داده است.

تعدادی از این خصلت‌ها در آن است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. (یونس/۶۲)

﴿الْأَخْيَارَ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ \* يَا عِبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ

تَحْزَنُونَ﴾. (زخرف/۶۷ و ۶۸)

نخستین آیه‌ی مبارکه، ترس و اندوه نداشتن را بر اولیای نیکوکار خداوند و در دومین

آیه بر پرهیزکاران گرامی قرار داده است. نیز فرموده است:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ \* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ

اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

يَحْزَنُونَ﴾. (آل عمران ۱۶۹-۱۷۰)

گویم: خداوند تعالی نفی اندوه و ترس، شادمانی و بشارت دادن را بر گذشته شدن در راه خودش مترتب گردانده است. بر خردمندان بدیهی است کسانی که در آغاز ایمان بودند و کارهای نیک و زشت را به هم آمیخته بودند و با گناهان بزرگ و کوچک نافرمانی خداوند متعال را می‌کردند، بر جان فشان‌ی و وفای به عهد خداوند سبحان در امر زنده کردن دین، بردباری نمی‌کردند.

هم چنین ایمن بودن از ترس و اندوه را موکول به پایداری در برنامه دین قرار داد. و روشن است که پایداری بر برنامه دین و حق مبین، فقط برای اولیای پرهیزکار الهی است.

از تمامی مطالبی که آوردیم، چند امر استفاده می‌شود:

اول: توجه به ذکر کارهای نیکو، و بعد از آن یاد کردن ویژه‌ی نماز و زکات فقط برای

تشویق و تأکید نیست. تا دلالت کند که پاداش تنها برای ایمان است، و عمل صالح جدا از حقیقت ایمان است و در تحقق آن دخالت ندارد، چون ممکن است که عطف نماز و زکات، عطف تفسیری باشد، و مرتبه ای ویژه از ایمان را بیان کند که این پاداش بر آن قرار داده شده است. این آیه کریمه دلالت بر سادگی و آسانی ایمان ندارد، بلکه می‌رساند که ترکیب، سازگارتر است.

**دوم:** وعده یاد شده، برای پرهیزکاران پاک‌نهاد و اولیای نیکوکار است، پس بایستی گروهی از نیکی‌ها را یاد کند. لیکن بر یکایک کارهای نیکو، فقط وعده مربوط به آن مترتب می‌شود، در حالی که این وعده - که ایمن بودن مطلق از ترس و اندوه در تمامی مراحل است - شامل تمامی کارهای نیکویی می‌شود که یاد کرده است.

**سوم:** لحن این آیه مبارکه وعده‌ای ابتدایی نیست، بلکه بسیار والاتر و بزرگ‌تر از یک وعده است. و آن آگاهی دادن است از پاداش ذخیره شده نزد خداوند تعالی، و نیز امنیت و رستگاری که برایشان نوشته است. آگاهانیدن غیر از وعده دادن است، هر چند که هر دو حقیقتاً وعده دادن هستند.

### آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا﴾

خطاب و یادآوری به مؤمنانی است که تقوای خداوند داشته باشند، چون تقوای خداوند متعال با بداهه‌ی عقلی، واجب است و اختصاصی به مورد خاصی ندارد. البته مورد بر این کلی منطبق است و مقدمه‌چینی برای تهدید بعدی است بر کسانی که با حکم خداوند درباره ربا مخالفت کنند. زیرا خداوند گناه آن چه را قبل از تحریم رباخواری کرده‌اند، از آنان برگرفت و نیز آن چه از روی نادانی بعد از تحریم خورده‌اند و برای این نادانی هم عذر داشته‌اند. اما پس از تحریم و آگاهی از آن، به ناچار بایستی باقی مانده از ربا را رها کنند و واگذارند.

### آیه ﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

تشویق و تأکید است بر دوری جستن از رباخواری، که ایمان خود را با ارتکاب به این زشتی در هم نیامیزید و آلوده نسازید.

### آیهی ﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾

طبرسی گوید: عاصم به روایت ابوبکر، غیر از ابن غالب و برجمی و حمزه، «فَأْذَنُوا» - با مدّ و کسره ذال - و دیگران «فَأَذَنُوا» قرائت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: قرائت «فَأَذَنُوا» دقیق‌تر و زیباتر است. و معنی براین اساس چنین است: شما با مخالفت و سرپیچی خود، در جایگاه جنگ با خدا و پیامبرش قرار گرفته‌اید. عبارت به علت توجّه می‌دهد، یعنی شما با این‌کار، جنگ با خداوند را بر خود واجب کردید. ناگزیر خداوند با شمشیرهای اولیایش با شما می‌جنگند تا این‌که تسلیم شوید و به حکم خداوند سبحان سرفرود آورید. اما قرائت «فَأَذَنُوا» خالی از تکلف نیست. یعنی: فراخوانید و به هم‌دستان و هم‌پیمانان خود جنگ با خداوند متعال را اعلان کنید.

طبرسی گوید: معنی جنگ، دشمنی با خداوند و پیامبر او است و این بزرگی گناه را نشان می‌دهد.<sup>۲</sup>

در المیزان گوید: خداوند را در دفاع از حکمش شیوه دیگری است، و آن جنگ با آنان از راه فطرت، یعنی به هیجان در آوردن فطرت عمومی است در مخالفتی که می‌کنند، همان چیزی که جان‌هایشان را قطع می‌کند، سرزمین‌شان را ویران می‌سازد و آثارشان را می‌زداید.<sup>۳</sup>

عبده جنگ از خداوند را به خشم و انتقام تفسیر کرده و گوید: اگر این اثر را در گذشتگان نبینیم، در حاضران می‌بینیم، کسانی که ثروتمند بودند و سپس گدایی کردند.<sup>۴</sup>

مؤلف گوید: تفسیر اعلام جنگ از ناحیه‌ی خداوند و پیامبرش ﷺ با هیچ‌یک از آن وجوه هماهنگی ندارد. حتی اگر فرض کنیم جنگ خداوند تعالی طبق سنت تکوینی اوست، این معنی نسبت به رسول خدا ﷺ برپا نمی‌شود، چون جنگ رسول خدا ﷺ با آنان

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۹۱.

۲. همان، ص ۳۹۲.

۳. المیزان، ج ۲، ص ۴۲۲.

۴. المنار، ج ۳، ص ۱۰۲.



به طور تکوینی معنی ندارد، بلکه پیامبر از نظر تشریح و فرمان الهی با آنان می جنگند. جنگ پیامبر و مسلمانان با کسانی که زیر بار فرمان خداوند نمی روند، از سوی خداوند تعالی بر پیامبر و مسلمانان وضع شده است.

### آیه ﴿وَإِنْ تُبْتِغُوا فَلَکُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِکُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾ (۲۷۸)

یعنی: اگر شما از مطالبه‌ی باقیمانده‌ی ربا توبه کردید، سرمایه‌تان از آن خودتان است، نه به مردم ستم می‌کنید که اموالشان را بخورید و افزون بر سرمایه‌تان از آنان دریافت کنید، و نه مورد ستم قرار می‌گیرید که سرمایه‌تان از بین برود، چون واجب است آن را به شما باز گردانند. پس آیه مبارکه تنها درصدد بیان درخواست رها کردن باقی‌مانده ربا است. لذا حاکم وظیفه دارد حکم را حتی با قهر و ستیز اجرا کند. اما دیگر احکام را باید از دلیل هایش به دست آورد.

عیاشی از حلبی از حضرت ابو عبدالله علیه السلام آورده درباره‌ی شخصی که در مدت زمان معینی بدهکار است. طلبکار می‌آید و می‌گوید: آن را نقداً پرداز. امام فرمود: مشکلی ندارد، چون چیزی بر سرمایه‌اش نیافزوده است. خداوند هم فرموده است: ﴿فَلَکُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِکُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾

### آیه ﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾

طبرسی می‌گوید: یعنی اگر یکی از بدهکارانتان به تنگدستی افتاد، مهلتش دهید... و این خبر در معنی امر است، یعنی: تا وقت ثروتمندی، او را مهلت دهید.<sup>۱</sup> مؤلف گوید: پس مهلت دادن به تنگ دست تا زمانی که خداوند گشایشی به او عطا فرماید، واجب است. عمل به ظاهراین آیه واجب است، یعنی مهلت دهی واجب است مگر این که منحصص منفصلی از کتاب و سنت به دست آید. این مهلت دهی را حدی جز گشادگی و ثروتمندی نیست.

عیاشی از ابواسحاق بن عمار آورده که گفت: به حضرت ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم:

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۳.

۲. جوامع الجامع، ص ۵۰.

شخصی که از بدهکارش چیزی به دست می‌آورد، چه حکمی دارد؟

فرمود: چیزی به دست نمی‌آورد، زیرا خداوند او را مهلت داده است.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: این حدیث شریف متن صریحی است در این که مهلت دهی و اجرا نکردن مطالبه از او واجب است. روایت‌های بسیاری در فضیلت مهلت دهی و ثوابش رسیده است.

صدوق مسنداً از عبداللہبن سنان از حضرت ابو عبد اللہ ع آورده که فرمود: پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

فرمودند:

دوبار هزار درهم را وام بدهم، نزد من دوست داشتنی‌تر است از این که یک بار آن را صدقه بدهم. همان گونه که بر بدهکار حلال نیست به تأخیر بیاندازد، اگر تنگ دست نباشد، هم چنین بر تو حلال نیست که اگر دانستی تنگ دست است او را به سختی و مشقت بیاندازی.<sup>۲</sup>

نیز مسنداً از سدیر آورده که حضرت ابو جعفر ع فرمود:

روز قیامت گروهی برانگیخته می‌شوند زیر سایه‌ی عرش، که چهره‌ها و جامه‌هایشان از نور است و بر کرسی‌هایی از نور نشسته‌اند. مردم به آنان نزدیک می‌شوند و گویند: آیا پیامبرانند؟ منادی از زیر عرش ندا سر می‌دهد که اینان پیامبر نیستند. گویند: آیا شهید هستند؟ منادی از زیر عرش ندا می‌دهد که اینان شهید نیستند. لیکن گروهی هستند که بر مؤمنان آسان می‌گرفتند و تنگ دست را مهلت می‌دادند تا گشاده دست شود.<sup>۳</sup>

اما ظاهر در مورد حدّ مهلت دادن، گشاد دستی بدهکار است. از روایت‌ها به دست می‌آید که امام ع وقتی خبر بدهی مؤمنان تنگ دست به ایشان می‌رسید، از سهم تاوان دهندگان می‌پرداخت نه برای محدود کردن مهلت دادن، بلکه برای حکمی است که در این باره به ولیّ مسلمانان رسیده است.

کلینی مسنداً از محمد بن سلیمان، از مردی از اهل جزیره به کنیه ابو محمد آورده که

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. ثواب الاعمال، ص ۱۶۷.

۳. ثواب الاعمال، ص ۱۷۴.

گفت: شخصی از حضرت رضا علیه السلام - در حالی که من می شنیدم - پرسید: خداوند عزوجل می فرماید: ﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ از این مهلت دهی خداوند مرا آگاه کنید، آیا حدی شناخته شده دارد؟ اگر طلبکار نزد او رود، ناگزیر است که منتظر بماند. در حالی که بدهکار، مال را از این فرد گرفته و بر خانواده اش خرج کرده، غله ای هم ندارد که منتظر دستیابی به آن باشد، طلبی هم ندارد که منتظر دریافتش باشد، و نه از فرد غایبی مالی می خواهد که منتظر بازگشتش باشد؟

فرمود: آری، تا وقتی خبر به امام برسد، منتظر بماند تا او از سهم تاوان دهندگان بدهی او را بپردازد، اگر در اطاعت خداوند عزوجل آن را خرج کرده باشد، و اگر در معصیت خداوند هزینه کرده باشد، چیزی بر عهده امام نیست...<sup>۱</sup>  
در مورد حد تنگدستی، طبرسی گوید: در مورد حد تنگ دستی اختلاف شده است. از حضرت ابو عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمود: آن وقتی است که با میانه روی از غذای خودش و خانواده اش، چیزی اضافه نداشته باشد.<sup>۲</sup>

### آیه ی ﴿وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ۲۸۱

یعنی: صدقه دادن مالی که بر عهده بدهکار است، که از ذمه اش بردارید، برایتان نیکوتر است. ممکن است لفظ «الخير» برای رساندن برتری صدقه و اثبات آن باشد، نه این که صدقه دادن برتر از کارهای دیگر باشد، گرچه آن را رد نکند.

ظاهراً در این جا، صدقه به معنی صدقه دادن مستحب است، ولی مشکلی نمی بینم که صدقه دادن واجب را نیز در برگیرد، نه از این جهت که با دلیل های دیگر بدهکار تنگدست از موردهای مصرف صدقه واجب است، بلکه برای این که مصداق صدقه دادن واجب و مستحب صدق کند.

### آیه ی ﴿وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُزْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾

پرهیزکاری از خداوند، به ضرورت عقلی واجب است. کمترین درجه ی پرهیزکاری،

۱. کافی، ج ۵، ص ۹۳.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۹۳.

توقّف است در برابر آن چه حلال و حرام فرموده، با اقرار و اعتراف و یقین نسبت به خداوند و حدود احکامش، به این معنی که بنده بداند هر آن چه از آن پرهیز می‌کند، فقط بدان رو است که حرام‌های خداوند است. هرچه این معرفت تابناک‌تر و بصیرت در احکامش شدیدتر باشد، پرهیزکاری بیشتر خواهد بود. پس بر کسی که خداوند او را به دانش، معرفت، فقاہت در احکام - به ویژه احکام عقلی و فقه اکبر - گرامی داشته، واجب است از جلالت و کبریائیت او هیبت داشته و در نهان و آشکار از او خشیت ورزد.

چون پرهیزکاری از خداوند تعالی، به مورد خاص و زمان خاص و جهت خاص اختصاص ندارد، فرمان و اندرز دادن او به بندگان در باره پرهیزکاری مفید به قیدی نیست. پس مقید کردن آن به روزی که به سوی خداوند باز می‌گردید، برای این بیان نیست که پرهیزکاری برای آن روز است و انسان در دیگر روزها اجازه و رخصت دارد، بلکه برای بیان ویژگی این روز است که در برابر خداوند یکتای قهار، نمایان می‌شوند، توانایی‌ها باطل و امانت‌ها بازگردانده می‌شود. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ \* مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْتَدَتْهُمْ سَمَوَاتُهُمْ﴾ (ابراہیم/ ۴۲ و ۴۳)

### آیهی ﴿تَرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾

بازگشت به سوی او، بازگشتی ذاتی و سیری طبیعی با حرکت ذاتی خودشان نیست، آن‌گونه که بر زبان بعضی جستجوگران دانش‌های بشری جاری شده است. جای نیست آن چه پیامبران مقرب - به ویژه آخرین آنان، سرور یگانه پرستان - درباره‌ی دانش معاد آورده‌اند، نمی‌توان با این سخنان تأویل کرد.

ملاصدرا گوید: از آن‌که آوردیم، روشن شد که همه‌ی موجودات بر پایه طبع و غریزه، خواستار خدای تعالی هستند و به سوی او کشیده می‌شود، حرکتی ذاتی معنوی و متحرک به سوی او. این حرکت و رغبت، از سوی خداوند در ذاتشان ثابت شده بود، غبار بیهوده و معطل نیستند. پس ناگزیر فرجام آن تحقق یافته، مگر به وجود مانعی که به زور بر آن مترتب شده است. چون به زور وادار کردن بر خلاف طبع است، دائمی نخواهد بود، بلکه مانع‌ها و قسرها گرچه بعد از زمانی طولانی باشد، از بین خواهند رفت.

همه اشیاء به پایان اصلی خود باز می گردند... تا آن جا که به پایان آخری می رسد که شریف تر از آن نیست، و بعد از آن پایان (هدف و مقصودی) وجود ندارد تا از تسلسل جلوگیری شود و آن غایتِ غایت ها و پایان حرکت ها و خواسته ها است.<sup>۱</sup>

نیز گوید: هر کس بخواهد معنی قیامت کبری و ظاهر شدن حق را با یگانگی حقیقی و بازگشت همه اشیاء به سوی او، فنا شدن همه از هویت های جزئی خود، حتی فلک ها، املاک، ارواح و نفوس... را بداند، باید در اصولی که از پیش گفته شد دقت کند، این که هر چیز پستی به عالی توجه دارد، هر چیز به اصل خود باز می گردد و هر شکلی به حقیقتش باز می گردد. نیز ثابت کردن حرکت های جوهری طبیعی و نفسانی به سرانجامش، بازگشت معلول ها به علت هایش با پیوند نفوس آسمانی به سرانجام های عقلیش، و با تابناکی قلبی به نور یقین مبدل شدن اجزاء اعیان، طبع ها و نفس های عالم را هر لحظه مشاهده کند. پس همه چیز تبدیل شونده است و تعیناتش از بین رفتنی است. هیچ موجودی نیست مگر این که بازگشت به سوی خدا شاملش می شود، گرچه بعد از دوره ها و سالیان دراز بسیاری باشد، یا با مرگ یا فانی شدن یا استحاله یا انقلاب یا صعق، آن گونه که در ارواح هست. پس هر تبدل و حرکتی ناگزیر سرانجامی دارد تا به سرانجام برسد، و آن هم به فرجامی دیگر، تا به آن جا برسد که سرانجام ندارد و همه سرانجام ها در آن جمع می شوند. پس یک روز الهی دارند، بلکه یک لحظه یا نزدیک تر از آن که حاوی همه وقت ها، زمان ها و آفت هایی است که سرانجام ها در آن واقع می شوند، همان گونه که همه آغازها از یک آغاز و مبدأ شروع شده که هر مبدأ از آن منشعب گشته و هراثر و مؤثری از آن برون آمد... پس با برهان محقق شد، و با درخشندگی آیه های قرآن، و برآمدن آفتاب عرفان از افق بیان برملا شد که اعیان جهان همیشه تغییر می کنند، هویت ها و تشخص هایش از بین می روند و طبع هایش هر آن تجدید می شود، همان گونه که خدای متعال فرمود: ﴿أَفَعَيِّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ (ق/۱۵) و فرمود: ﴿وَتَرَى الْمِبَالَاتِ حَسْبَهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ﴾ (نمل/۸۸) و خدای سبحان سرانجام این حرکت ها و تبدل ها است.<sup>۲</sup>

۱. اسفار، ج ۹، ص ۲۴۴.

۲. همان، ۲۷۸.

مؤلف گوید: خداوند سبحان به بازگشت روح‌های مردم به بدن‌هایشان بعد از مرگشان حکم فرموده است. آنان را بعد از فنا و ناپدید شدن تجدید می‌فرماید. مراد از بازگشت به سوی خداوند، بازگشت با فرمان تکوینی اوست که مرجع و پایان راه تشریحی و تکوینی در دنیا و آخرت است. «و چهره‌ها در برابر خدای زنده قائم به ذات خوار و فروتن شد». پس امری جز امر او و حکمی جز حکم او نیست. ستمگران خوار و فرعون‌ها فروتن و خاضع شدند و توان تردید ندارد و توانی برای کشتن اولیای خداوند و مسخره کردن نشانه‌ها و ناموس‌های الهی ندارند. بزرگان همه شریعت‌ها بر معاد جسمانی اتفاق کرده‌اند. نص کتاب و محکومات قطعی نیز بیان‌گر قطعی این حقیقت می‌باشند، در این زمینه هیچ شك و تردیدی باقی نمی‌ماند. قرآن کریم هم متعرض این منکران و استبعاد آنان و ابطال جهالت‌های آن‌هاست. حضرات ائمه هدایت‌گر هم، به واقعیت تشریح، بیان اصول و فروع آن با روشن‌ترین بیان و تابناک‌ترین برهان پرداخته‌اند و در بحث معاد، این موضوع را بسیار گسترده بیان کرده‌ایم.

### آیهی ﴿ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ﴾

«التوفیة» پرداخت و ادای چیزی است، آن‌گونه که حق سزاوار آن است، «استیفاء» نیز دریافت آن است.

بدیهی است که مراد خداوند تعالی ادای حق عینی و عبادت‌ها و اطاعت‌ها، گناهان و زشتی‌ها نیست، بلکه مرادش دریافت کردن آنان پاداش این اعمال است، اگر نیکو بوده، نیکویی و اگر شر بوده شر (عذاب). مجازات در پی کارها، فعل عمدی خداوند تبارک و تعالی است، به منظور اجرای عدالت درباره دشمنانش که فضل و کرامت برای دوستان و بندگان نیکوکار اوست. نعمت‌هایش از روی فضل و گرامیداشت و مهربانی و بخشندگی است. به همین ترتیب، عذاب و خشم و مجازات او در دوزخ با چیرگی و توانایی با همه عذاب‌ها و دردهایی که در آن است. پاداش در درون آن‌ها و ملکه‌های نیکویی که در ذاتشان پایدار مانده و نسبت به آن‌ها شادمانی می‌کنند، نمی‌باشد.

### آیهی ﴿وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾

یعنی بیش از آن‌چه سزاوار عذاب، خواری، درماندگی و عقوبت هستند، گرفتار

نمی شوند. اما در جنبه ی ثواب، خداوند به فضل و کرمش آن را چندین برابر می فرماید. نیز بسیاری از زشتی های یگانه پرستان را می بخشد، رحمت پروردگار شامل حالشان می شود، و مورد ستم قرار نمی گیرند که عذاب و سخت گیری شوند افزون بر آن چه سزاوار آن هستند. ضمناً از نظر ثواب مورد ستم قرار نمی گیرند، چون ثواب تفضلی از سوی خداوند متعال بر آنان می باشد. آری، کسی که ثواب را سزاوار آن ها و واجب بر خداوند متعال بداند، این مطلب را باید پاسخ گوید. برای باطل بودنش سنت جاری الهی بسنده است که فضل و گرمی داشت حق متعال است، و این در دنیا با نعمت ها و نیکی های پی در پی او به طور کاملاً محسوس ملاحظه می شود. فضل و احسان الهی بر بنده اش پیاپی می رسد، بدون این که از بندگان عبادت کننده اش انتظاری داشته باشد، و همواره به آنان احسان می فرماید، و می دانیم که اطاعتِ اطاعت کنندگان در برابر نعمت های الهی بسنده نیست. بدیهی است که نیکی های بندگان نیز از فضل و احسان الهی است. سپاس بی پایان، از آن خداوند است، منزّه است پروردگاری که بس بخشنده و بتر است.

ظاهر آیه مبارکه به سوی تهدید هدایت می کند و فقط ناظر به عذاب و ذلت و خواری است، نه مطلق جزای اعمال نیک و بد.

### سوره ی بقره، آیه های ۲۸۲ - ۲۸۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ آجَلٍ مَّسْمًى فَآكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيَمْلِكْ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسَامَوْا أَنْ تَكْتُبُوهُ

صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٨٢﴾ وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيُقِ لِلَّهِ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ عَاتِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨٣﴾

۲۸۲- ای مؤمنان! چنانچه وامی تا سرآمد معینی به یکدیگر دادید لازم است آن را بنویسید! و باید نویسنده‌ای سَنَد و ام را در بین خودتان به عدالت بنویسد، و کسی که از قدرت نویسندگی برخوردار است همان‌گونه که خداوند بر اساس رحمتش این هنر را به او آموخته، نباید از نوشتن سَنَد میان دو مسلمان دریغ کند، پس لازم است بنویسد، و آن که حق پرداخت وام بر عهده اوست باید اصل وام را جهت تنظیم سَنَد برای نویسنده تقریر کند، و از خداوند یکتا پروردگارش که ناظر بر همه چیز است پروا نماید که از حق وام دهنده هنگام تنظیم سَنَد چیزی کم نکند! اگر کسی که حق پرداخت به عهده اوست دچار ابله‌ی یا ناتوانی است، یا به علتی نتواند تقریر کند باید سرپرستش با رعایت عدالت تقریر نماید، و دو نفر از مردانتان را که در جلسه حضور دارند بر این حق شاهد بگیرید، و اگر دو مرد نبود یک مرد و دو زن را از بین حضارانی که مورد پسند شما هستند شاهد بگیرید، تا اگر یکی از آن دو زن حق را فراموش کرد زن دیگر به او یادآوری کند، شاهدان، زمانی که برای ادای شهادت دعوت شوند از اجابت دعوت سر نتابند. شما ای مسلمانان! از نوشتن سَنَد چه این که مقدار وام اندک باشد چه زیاد دلگیر نشوید؛ زیرا تنظیم سَنَد نزد خدا با عدالت هماهنگ‌تر، و بر اقامه شهادت کمکی مؤثرتر، و به شک نکردنتان در مورد جنس و اندازه و زمان پرداخت نزدیک‌تر است، مگر آن که دادوستد نقدی باشد به گونه‌ای که آن را بین خود دست به دست کنید، در این صورت بر شما باکی نیست که آن را بنویسید، و هرگاه دادوستد کردید چه نقدی چه نسبه شاهد بگیرید، نباید به نویسنده سَنَد و شاهد زیان برسد، اگر زیان برسانید کار فاسقانه‌ای است که ضررش دامنگیر خود شماست، از خدا اطاعت کنید و از محرماتش بپرهیزید! خداوند احکامش را به شما آموزش می‌دهد، و خدا به همه چیز داناست.



۲۸۳- و اگر در سفر بودید و نویسنده ای نیافتید وثیقه ای بگیرید؛ و اگر برخی از شما برخی دیگر را امین دانست، پس آن کس که امین شمرده شده، باید سپرده وی را بازپس دهد؛ و باید از خداوند که پروردگار اوست، پروا کند. و شهادت را کتمان نکنید، و هر که آن را کتمان کند قلبش گناهکار است، و خداوند به آنچه انجام می دهید داناست.

آیه ی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ﴾

ابن منظور گوید: الدین: واحد دیون، معروف است و هر چیزی که حاضر نباشد «دین» است... تداینوا: با قرض خرید و فروش کنید.<sup>۱</sup>  
طبرسی گوید: زمانی می گویی با آن مرد با قرض معامله می کردم، که با قرض با او معامله کرده باشی، از او گرفته یا به او داده باشی.<sup>۲</sup>

مؤلف گوید: این آیه مبارکه در جایگاه تشریح کتابت است، و می رساند که وقتی معامله ای انجام گرفت و محقق شد، باید یکی از دو طرفش - بها یا کالا - با قرض و مهلتی مشخص میان خریدار و فروشنده نوشته شود. سیاق این آیه کریمه نه برای تشریح معامله ای است که يك طرفش نقد و دیگری وام باشد، نه برای تشریح پیش خرید یا پیش فروش، و نه بیان شرط بودن مهلت در نسیه و پیش خرید، نه بیان شرط بودن مهلت و واجب بودنش در قرض اگر از جهت نسیه و پیش خرید و پیش فروش باشد، و نفی مهلت در قرض، چون حرف باء برای مقابله است و این آیه نصّ در معامله است و شامل قرض نمی شود تا از مصداق آیه ی ﴿إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ خارج شود.

آری، این آیه مبارکه در جایگاه تشریح نوشتن در معامله های مدت دار میان امت درس ناخوانده وحشی است، و برای امضای آن چه آن مردم از پیش می شناختند نسبت به خرید و فروش با معامله قرض تا مهلت مشخص. البته فقیه بینا باید توجه داشته باشد که تشریح نوشتن در معامله ی قرضی با مهلتی مشخص، با قیدها و دیگر شرط های

۱. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۶۷.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۹۶.

دستور نوشتن معامله، منافات و مزاحمتی ندارد. هم چنین نسبت به دستور اصل خرید و فروش های مدت دار، بلکه بایستی درباره ی قیدها و شرط های مربوط به آن کنکاش و جستجو کند.

پوشیده نیست که دستور نوشتن میان خریدار و فروشنده، از احکام تکلیفی تعبّدی نیست، بلکه از احکام وضعی ارشادی است که انجام ندادنش گناهی شرعی به بار نمی آورد، جدای از این که باعث تباهی اموال و پدید آمدن کشمکش و دشمنی میان خریدار و فروشنده می گردد. به علاوه باعث سرگردانی و تردید می شود وقتی که مدت قرار داده شده و فراموش شود، به ویژه اگر یکی یا هر دو خریدار و فروشنده از دنیا بروند.

آیه ی ﴿وَلْيَكْتُبْ﴾ فرمان دیگری برای نوشتن است که به نخستین حکم توجه دارد، و زمینه سازی است برای تصریح به این که نویسنده بایستی با عدالت، بدون منحرف شدن از مفاد نوشته و محتویاتش آن را بنویسد. چون (عدل) در لغت به معنی استقامت، برابری و راستی است. نوشته با عدالت باشد، یعنی این که نویسنده به سنت های نوشتار و تنظیم جریان حادثه ها به گونه ی روشن، آگاهی و بصیرت داشته باشد، و از مورد های خارجی و عوامل ایجاد شك و تردید در مفادش کاملاً اطلاع یابد، و نسبت به حقوق نیز دانا باشد. هم چنین امین و مورد اطمینان باشد تا شکی در او نباشد و گمان بد به او نبرند، که در غیر این صورت، سودمندی اندك داشته و بی فایده خواهد بود.

### آیه ی ﴿وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ﴾

این يك حکم تکلیفی است، و میان این که اصل حکم، ارشادی و وضعی و نسبت به نویسنده و گواه حکم تکلیفی باشد، منافاتی نیست. نویسنده نباید از نوشتن خودداری کند، بلکه باید نوشته را به گونه ای بنویسد که بیانگر همه ی ریزه کاری های حادثه - آن چنان که حق دار بر او دیکته کرده است - کاملاً روشن و بسنده باشد، و کلمه هایی به کار برد که هیچ گونه تحریفی در جایگاهش ندارد. خداوند سبحان، خودداری از نوشتن را نهی فرموده است. پس وجوب کتابت - عقلاً - بر استظهار تحریم از آیه ﴿وَلَا يَأْبَ﴾ متوقف است. به زودی در بیان آیه ﴿وَلَا يَأْبَ الشَّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾ این مطلب خواهد آمد.

آیه ی ﴿فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا بَيِّنْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ لِيُثَبِّتْ بِالْعَدْلِ﴾

ابن منظور گوید: السفاهة: بردباری اندک... و گفته شده: نادانی<sup>۱</sup>

نیز گوید: الضعف و الضعف: بر خلاف توانمندی است، و گفته شده، الضعف با ضمه

در بدن و الضعف - با فتحه - در رای و خرد است.<sup>۲</sup>

هم چنین گوید: «وَأَمَلَّ الشَّيْءُ قَالَهُ فَكْتُبْ» و «أَمَلَهُ» مانند «أَمَلَهُ» می باشد... فَرَأَى

گوید: «أَمَلْتُ» لغت مردم حجاز و بنی اسد است و «أَمَلَيْتُ لَغْتِ بَنِي تَمِيمٍ وَ قَيْسٍ». گفته

می شود: أَمَلَّ عَلَيْهِ شَيْئًا: یکتبه، و أَمَلَى عَلَيْهِ. قرآن به هر دو لغت با هم نازل شد.<sup>۳</sup>

مؤلف گوید: این شرحی بر چگونگی نوشتن است، و این که در تنظیم نوشته، حتما

کسی که حق دارد باید املاء کند، این دستوری ارشادی است، به موجب عنوان اولیه که

از تشریح نوشته شدن معامله میان خریدار و فروشنده می باشد. بدهکار باید بر نویسنده

املاء کند آن گونه که حق او است، بدون آن که چیزی از حق کم و کاست کند. اگر

بدهکار، بردباری اندک داشت و در رای و عقل ضعیف بود، یا در املاء ناتوان بود، ولیش

املاء کند. اینان از کسانی نیستند که تکلیف از آنان برداشته شده است، بلکه کسانی

هستند که شارع آنان را از تصرف در حقوق مالی باز داشته است.

عیاشی از ابن سنان آورده که گفت: به حضرت ابو عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: چه وقت

ثروت جوان به او داده می شود؟ فرمود:

وقتی بالغ شد و تشخیص دادن راه حق در او دیده شد و نادان و ناتوان هم نبود. گفتم:

بعضی از آنان به پانزده یا شانزده سالگی هم می رسند ولی بالغ نمی شوند؟ فرمود: وقتی

به سیزده سالگی رسید، امرش جایز است مگر این که نادان و ناتوان باشد. عرض کردم:

نادان و ناتوان کدام است؟ فرمود: نادان، شرابخوار است و ناتوان آن است که يك را دو

به حساب می آورد.<sup>۴</sup>

۱. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۹۷.

۲. همان، ج ۹، ص ۲۰۳.

۳. همان، ج ۱۱، ص ۶۳۱.

۴. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۵.

کسی کم خرد است که اطمینان به اسراف و زیاده خرج کردن او نباشد و در انفاق توازن و تعادل ندارد و مراقب موارد خیر و ضررش نباشد، در این صورت حق تصرف در ثروت را ندارد. این از موضع های تکوینی خارجی است، پس روایت های رسیده درباره اش آن را معرفی، تشریح و یادآوری می کند، و گویای این است که نادان و ناتوان آنی است که در اصلاح ثروتش ناتوان است و موارد خیر و زیان را تشخیص نمی دهد.

### آیهی ﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾

تردیدی نیست که تعبیر «رِجَالِكُمْ» عمومیت دارد، چه آزاد یا بنده، شریف یا فرومایه یا از صاحبان حرفه های پست باشد، جزء این که آیه ﴿مَنْ تَرَضَّوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ﴾ مقید کرده است به این که این گواهان مرد، از کسانی باشند که خریدار و فروشنده، از دین و ایمانشان رضایت داشته، یعنی عادل باشند. اگر در نظر خریدار و فروشنده، از گروه پوشیدگی و عفت باشند، جایز است که آنان را گواه بگیرند. چون میزان، تشخیص خریدار و فروشنده به عدالت گواهان و راضی بودن از آنان است.

امام عسکری علیه السلام آورده که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ﴿مَنْ تَرَضَّوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ﴾ فرمودند:

کسانی هستند که از دین، امانت داری، صلاح، عفت و هوشیاری نسبت به شهادتی که می دهند، و تحصیل و تمییز او رضایت دارید، چون هر فرد صالحی ممیّز و محصّل و هر تحصیل دار ممیّز صالح نیست.<sup>۱</sup>

می توان آن را مقید کرد که گواهان، آزاده باشند، زیرا وقت بنده ها در مالکیت اربابانشان است و جایز نیست که آن را برای گواهی دادن بکار برند، به ویژه بر پایه آن چه خواهد آمد، حکم پذیرفتن گواهی دادن، فرمانی ارشادی است و در این جا فرمانی تکلیفی و واجب بر خریدار و فروشنده و گواهان نیست. بعضی روایت ها بر این مطلب تصریح دارند.

امام عسکری علیه السلام روایت کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که درباره ﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾

برایمان سخن می گفت. فرمود: آزادگان شما نه بندگانتان. خداوند بنده ها را به خدمت اربابان نشان مشغول داشته، به گونه ای که بر عهده گرفتن گواهی و گواهی دادن را نمی توانند.<sup>۱</sup>

در مورد نسبت این تفسیر به حضرت امام عسکری علیه السلام اختلاف است. آنان که حدیث هایش را صحیح می دانند، قائل به جواز تخصیص این آیه کریمه به این حدیث هستند و بنده ها را از امور مستثنا می کنند، اما کسانی که قائل به صحت نسبت تفسیر به امام علیه السلام نیستند، عمومیت حدیث را به همان حالتش وا می گذارند.

سید خوبی ذیل نام علی بن محمد بن سیار گوید: تفسیر نسبت داده شده به حضرت امام عسکری علیه السلام، به روایت این شخص و دوستش یوسف بن محمد بن زیاد است که هر دو مجهول الحال هستند. روایت این دو از امام علیه السلام مورد توجه قرار نمی گیرد، نیز توجه امام علیه السلام به آن دو، و طلب حضرتش از پدران نشان که آن دو را نزد خود نگاه دارد. تا از دانشی که خداوند به ایشان عطا فرموده بهره گیرند.<sup>۲</sup>

شیخ حرّ عاملی گوید: تفسیر امام عسکری علیه السلام را روایت می کنیم، با اسناد به شیخ ابوجعفر طوسی از مفید از صدوق، از محمد بن قاسم، مفسر استرآبادی از یوسف ابن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار. که شیخ طوسی و طبرسی آن ها را از شیعیان امامیه می دانند. از پدران نشان از امام علیه السلام. این تفسیری نیست که بعضی دانشمندان رجال ضعیف دانسته اند، زیرا آن از حضرت ابوالحسن الثالث امام هادی علیه السلام روایت شده و این از حضرت ابومحمد امام عسکری علیه السلام روایت می شود.<sup>۳</sup>

سید خوبی گوید: ابن غضائری گفت: محمد بن قاسم، مفسر استرآبادی، که ابن بابویه از او روایت کرده، ضعیف و بسیار دروغ گوست، تفسیری از او روایت شده که از دو مرد ناشناخته، یوسف بن محمد بن زیاد، علی بن محمد بن سیار، از حضرت ابوالحسن سوم امام هادی علیه السلام روایت می کند و این تفسیر، ساخته شده توسط سهل دیباجی است...

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۵۰.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۴۷.

۳. وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۱۸۷.

در کلام ابن غضائری و علامه آمده است که این تفسیر ساخته شده سهل دیباجی از پدرش است... از این عبارت معنی به دست نمی‌آوریم، چون سهل در سند این تفسیر قرار نگرفته است.<sup>۱</sup>

علامه مجلسی گوید: کتاب تفسیر امام علیه السلام از کتاب‌های شناخته شده است. صدوق بر آن اعتماد و از آن نقل کرده است گرچه بعضی از محدثین آن را ضعیف دانسته‌اند، لیکن شیخ صدوق (خدا رحمتش کند) - داناتراست و زمان زودتری نسبت به عیب جویان دارد. بسیاری از دانشمندان بدون این که در آن اشکال کنند، از آن روایت کرده‌اند.<sup>۲</sup>

آیهی ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى﴾

الضلال، به معنی از دست دادن علم به يك چیز خاص یا به طور مطلق است. و بر موردهای فراموشی و غفلت مداوم منطبق می‌شود. پس عبارت ﴿أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا﴾ یعنی: یکی از دوزن گواه که گواهی دادن را بر عهده گرفته‌اند، فراموش کنند یا در گذرد، دیگری او را یادآوری نماید. به ناچار در مقام تحمّل شهادت، هر دوزن باید بر عهده بگیرند که به هنگام ادا، گواهی دهند، تا هنگام حضور و اتفاق در بیان حادثه، اطمینان حاصل شود. پس اعتبار دوزن هم در مقام تحمّل شهادت، و هم در مرحله ادای آن به گونه قضیه‌ای شخصی خارجی است، نه این که یکی مراقب و دستیار و یادآور دیگری باشد، تا گواهی دادن را به طور کامل و تمام انجام دهد، بلکه شهادت هر دو به منزله يك شهادت و برابر است با گواهی دادن يك مرد.

پس کلمه «احداهما»ی اولی فاعل «تضلل» و دومین «احداهما» فاعل «تذکر» است و در این جایگاه تکراری وجود ندارد. اسم ظاهر آورده و اکتفاء به ضمیر که بگوید: «و تذکرها الاخری»، تا مرجع ضمیر مفعولی، زنی که فراموش کرده فاعل «تضلل» باشد و فاعل «تذکر» دومین زنی که فراموش نکرده باشد. این گونه بیان برای آن است که در راستای

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۱۵۶.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۸.

مقصود صراحت داشته باشد، یعنی استواری و تکیه داشتن یکی از دو گواهی به دیگری. اگر ظاهر را به ضمیر تبدیل کنیم این گمان پدید می آید که گواهی یکی از زنان برای حکم بسنده است، ولی نیازمند دومین زن است تا یادآوری کننده ی زن اولی باشد، آن گاه که گواهی دادن را فراموش و از آن غفلت کرده است. البته علم، نزد خداوند سبحان و اولیای معصومین علیهم السلام او است.

امام عسکری علیه السلام روایت می کند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره کلام الهی ﴿أَنْ تَصِلَ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى﴾ فرمود:

اگر یکی از آن زن در گواهی دادن به بیراهه رفت و آن را فراموش کرد، یکی دیگری را یادآوری کند و در گواهی دادن پایداری کنند. نزد خداوند، گواهی دادن دو زن با گواهی دادن یک مرد مساوی است، به جهت کمبود آنان در عقل و دین. سپس فرمود: گروه زنان، شما با کمبود عقل آفریده شدید. از اشتباه در گواهی دادن دوری کنید. زیرا خداوند ثواب حافظان گواهی - از زن و مرد - را بزرگ می دارد. به تحقیق از رسول خدا شنیدم که فرمودند: هرگاه دوزنی که از گواهی دادن احتراز کنند، سپس یکی دیگری را یادآوری کند تا حق را برپا و باطل را نفی کنند، خداوند روز قیامت که آنان را برمی انگیزد، ثوابشان را بسیار عظیم می دارد.<sup>۱</sup>

نیز حضرتش، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که درباره کلام الهی ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَاهْرَأَتَانِ﴾ فرمود:

در گواهی دادن، دو زن معادل یک مرد قرار داده شد. اگر دو مرد بودند، یا یک مرد و دو زن، و گواهی دادند، به گواهی دادن آنان قضاوت می شود...<sup>۲</sup>

کلینی در حدیث آورده که امام گفت: به دست آوردن حقوق، چهار وجه دارد: با گواهی دادن دو مرد عادل؛ اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن؛ اگر دو زن نبود، یک مرد و سوگند خوردن مدعی؛ اگر شاهدی نبود، سوگند بر عهده ی مدعی علیه است...<sup>۳</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۴۵.

۲. همان، ص ۲۷۲.

۳. کافی، ج ۷، ص ۴۱۶.

### فرموده‌اش تعالی ﴿وَلَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾

در آغاز این آیه مبارکه آوردیم که احکام مربوط به نوشتن میان طلبکار و بدهکار، احکامی وضعی ارشادی است، به جز حکم مربوط به نویسنده و گواه که اگر از سوی خریدار و فروشنده برای گواهی دادن و نوشتن خوانده شدند، باید برای برپایی سنت عدالت و زنده داشتن حقوق مردم و دور کردن فساد و کشمکش و درگیری بپذیرند و پاسخ مثبت دهند. خداوند در هر دو مورد، از خودداری و امتناع کردن نهی کرده و فرموده است: ﴿وَلَا يَأْبُ كَاتِبٌ﴾ و ﴿لَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ﴾.

هنگامی که فرمان به نوشتن و گواه گرفتن میان خریدار و فروشنده، حکم وضعی و ارشادی باشد، ترك نوشتن و گواه گرفتن بر خریدار و فروشنده حرام نیست. مخالفت با آن فقط آثار وضعی فساد اموال و کشمکش میان دو طرف معامله، به دنبال خواهد داشت. پس ترك نوشتن و گواه گرفتن به عنوان اولیه‌اش گناه نیست. بنابراین نهی از خودداری کردن نویسنده و گواهان، يك نهی تحریمی شرعی نیست. البته اگر نهی به مفهوم تحریم شد، پذیرش درخواست نوشتن و قبول گواهی، واجب عقلی خواهد بود نه واجب شرعی. از این جهت که اگر خودداری و رها کردن پذیرش درخواست دو طرف معامله حرام بود، پذیرش آن واجب می‌شود، ولی دلالت نهی در این مقام، تحریم مطلق است. و این مطلق بودن منعقد نمی‌شود جز پس از کنکاش از قرینه‌های منفصله. و قرینه‌ها بر حرام نبودن بسیار است، لذا نهی، تنزیه، نه تحریم خواهد بود.

شیخ طوسی مسنداً از ابوالصالح آورده که حضرت ابو عبد الله علیه السلام درباره کلام الهی ﴿وَلَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾ فرمود:

برای کسی که برای گواهی دادن، دعوت به شاهد بودن می‌شود، سزاوار نیست که بگوید:

بر این امر برایتان گواهی نمی‌دهم.<sup>۱</sup>

نیز مسنداً از سماعه آورده که حضرت ابو عبد الله علیه السلام درباره همین آیه فرمود:

شایسته نیست کسی برای گواهی دادن، دعوت شود تا شاهد امری باشد، اما بگوید:



برایتان شهادت نمی‌دهم.<sup>۱</sup>

صدوق از محمد بن فضیل روایت کرده که گفت: حضرت عبدالصالح (امام کاظم علیه السلام) فرمود:

شایسته نیست کسی برای شهادت دادن دعوت شود، ولی از آن خودداری کند.<sup>۲</sup>

ابن منظور گوید: قَعَسَ، تَقَاعَسَ، إِفْعَسَسَ: عقب افتاد و به عقب برگشت.<sup>۳</sup>

مؤلف گوید: برای فقیه آگاه روشن است که کلمه «لا ینبغی» نص بر کراهت داشتن است. و این حدیث‌ها شرح و تفسیری بر نهی در این آیه شریفه می‌باشد. هم‌چنین شرحی است بر این‌که مراد از دعوت کردن، دعوت به قبول گواهی است نه برپا داشتن آن. پس آیه کریمه تنظیم سندها در بدهکاری‌های مدت‌دار با نوشتن و گواه گرفتن را می‌رساند و در مقام بیان گواهان زن و مرد، و بیان منع از اباء نویسنده از نوشتن است، و نیز خودداری گواهان از شاهد بودن است نه این‌که در مقام بیان فصل خصومت و حرمت پنهان‌کاری بعد از تحمل شهادت نیست.

شیخ طوسی با اسنادش از هشام بن سالم آورده که حضرت ابو عبدالله علیه السلام درباره کلام الهی ﴿وَلَا يَأْتِ الشُّهَدَاءُ﴾ فرمود:

پیش از گواهی دادن. نیز درباره کلام الهی: ﴿وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَاَنَّهُ آثِمٌ قَلْبَهُ﴾. (بقره / ۲۸۲) فرمود: بعد از گواهی دادن است.<sup>۴</sup>

نیز مسنداً از جرّاح مدائنی آورده که حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمود:

وقتی برای گواهی دادن خوانده شدی، بپذیر.<sup>۵</sup>

مؤلف گوید: «الشهادة» باید در معنی حقیقی لغوی خود به کار رود، یعنی: آگاهی از حضور برای دیدن مشهود به، نه معنی متعارفی که در ذهن عموم مردم است، یعنی: اقامه گواهی و بیان مشهود به در برابر قاضی یا نزد دو طرف معامله، هنگامی که بدان نیاز دارند.

۱. همان، ص ۳۱۰.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۴.

۳. لسان العرب، ج ۶، ص ۱۷۷.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۰۹.

۵. همان.

دست آورد این بحث چنین خواهد بود که خداوند متعال، خودداری کردن از تحمّل شهادت و حضور هنگام نوشتن و پیش از نوشتن را نهی فرموده است و این نهی بر پایه ظاهر اخبار، يك نهی تنزیهی است. اگر لفظ «قبل» در این حدیث‌ها نمی‌بود، واجب می‌شد که ظاهر کلمه «الشهادة» یا «یشهد» و امثال آن را به کار گیرد، و استدلال به آن، برای حضور شاهدان واقعه است، آن‌گاه واجب می‌شد این آیه مبارکه را بر قبول و تحمل تفسیر کرد.

در برابر روایت‌های تایید کننده ظاهر آیه و تفسیر کننده بدان، روایتی است که در وسائل به نقل از تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده است: از امیرالمؤمنین علیه السلام که درباره کلام الهی ﴿وَلَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾ فرمود:

هر کس که برگردنش شهادتی بود، وقتی برای اقامه آن دعوت شد، خودداری نکند و سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای او را از آن باز ندارد، تا امر به معروف و نهی از منکر کند.<sup>۱</sup> روشن است که این حدیث توان معارضه ندارد با روایت‌هایی که تصریح دارد مراد، دعوتِ پیش از گواهی دادن است.

اگر گفته شود: حمل این آیه بر تحمّل شهادت، نه اقامه و ادای آن موجب مجاز در اطلاق شاهدان می‌شود بر کسی که از دور شاهد بوده، به گونه‌ای که مانند شاهد حاضر در واقعه باشد.

گویم: در این امر اشکالی نیست، زیرا این اطلاق، در قرآن کریم و در سخن عربی فصیح، شایع است.

آیه‌ی ﴿وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ﴾

ابن منظور گوید: سَمَّ الشَّيْءِ وَسَمِّ مِنْهُ وَسَمِّتُ مِنْهُ، أَسَامَ سَأَمًا وَسَأَمَةً وَسَأَمًا وَسَأَمَةً: بیزار شد... والسأمة: خستگی و دلتنگی.<sup>۲</sup>

مؤلف گوید: «السأم» خستگی روحی، سلب نشاط و کوشش و دوری از روی آوردن به

۱. همان، ص ۳۱۴.

۲. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۸۰.

کار است. این از آفت‌ها و بلاهای روحی است که بایستی از آن دوری جست، از نوشتن معامله‌های کوچک و بزرگ نباید دلتنگ و خسته شد. تعبیر «إِلَىٰ أَجَلِهِ» یعنی پایان مهلت بدهی. و کلمه جار، متعلق «الکتابه» است.

خداوند سبحان، از روی عمد و بخصوص، پایان مهلت را به جهت اهمیتش در این مقام آورده است، زیرا نوشتن پایان مهلت در معامله‌ها و وام گرفتن، اساس دشمنی را از بین می‌برد، یعنی کشمکش‌هایی که در بیشتر معامله‌ها میان دو طرف پیش می‌آید. بنابراین به هیچ وجه نباید اراده‌ی خداوند سبحان درباره نوشتن کارهای بزرگ و کوچک را مورد غفلت و بی‌توجهی قرار داد.

### آیه ﴿ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا﴾

خداوند سبحان، از سهل‌انگاری در نوشتن اموال کوچک و بزرگ نهی فرمود، آن‌گاه به بعضی فایده‌هایش اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾، چون باعث نگهداری حقوق مردم و حفظ اموال آن‌ها به دور از درگیری و دشمنی است. پیامد آن، بازداشتن مردم از خوردن اموالشان به باطل است که باعث هلاکت‌شان می‌شود به گونه‌ای که احساس کرده یا نمی‌کنند.

نیز فرمود: ﴿أَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ﴾، زیرا نوشتن مورد شهادت، ستون و پایه‌ی بقای شهادت است، چون نوشتن برای مال و یاد کردن آن به هنگام نیاز است، به علاوه نوشتن برای گواهی و نگهدارنده آن به هنگام فراموش کردن آن توسط گواهان یا هنگام انکار و خودداری از گواهی دادن یا به هنگام فوت یا غیبتشان خواهد بود. پس نوشتن، گواهی دادن را اقامه می‌کند. گواهی دادن نیز نیازمند نوشتن است، همان‌گونه که مال به آن نیاز دارد.

نیز فرمود: ﴿وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا﴾ زیرا اتفاق‌ها و رخدادها را آن‌گونه که هست، جز با نوشتن نمی‌توان نگه داشت و برای عموم مردم بیان کرد. ناگزیر برای حفظ شأن حقوق و شك‌زدایی از آن، باید به هر وسیله‌ای که می‌توانند متوسل شوند، به اندازه پیشرفت‌شان در تمدن و شهرنشینی، و به حسب دقت و آگاهی آن‌ها در کارها.

پس کار نوشتن و مقید کردن حقوق در برگه‌ها و دفترها با دقت فراوان، کارهایشان را از ورود هرگونه خلل و تردید در آن به دور می‌دارد و از طریق نوشتن می‌توانند قرینه‌ها و احوال را ثبت و ضبط کنند و از احتمال هرگونه تزویر و خیانت نگاه دارند. در نتیجه، به قرار دادن قرینه‌ها و مستمسک‌هایی جعلی و تأکید بر نگهداری شأن، ایمان، پرهیزکاری، هشیاری و تیزهوشی نویسندگان و نیز گواهان روی آوردند. این نهایت کاری است که به موجب شرایط عادی، برای رفع شك و تردید از حقوق و اموال می‌توان انجام داد.

عبده گوید: این سومین مزیت برای نوشتن است که انجام آن را مورد تأکید و اعتماد قرار می‌دهد. و نیز آن را برای گواهان و احتجاج به آن یادآوری می‌گرداند، وقتی تمام شرط‌ها ادا شده باشد.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: بی‌تردید، نوشتن از راه‌ها و نشانه‌های خردمندانانه برای دستیابی به واقعیت است. و این آیه‌ها نصّ قطعی بر امضای آن و راهنمایی به فایده‌های آن است. گرچه به احراز واقعیت مطلقاً، طریقت کتابت نیاز به تأیید ندارد. حتی در مورد شك و تردید، بلکه از مورد امضاء عدم تردید یقین می‌شود. چرا که نوشتن راهی تکوینی برای نفی تردید قرار داده شده است.

به عبارتی دیگر، خداوند برای رفع تردید، فرمان به نوشتن داده است و خردمندان به این مطلب یقین دارند. بدین‌روی، اگر قاضی به شك و تردیدی رسید، بر او جایز نیست که مفاد نوشته را به اجرا بگذارد، و همین‌گونه است زمانی که برای گواه تردید پیدا شود، که نباید بر اساس نوشته گواهی دهد و کاملاً بر آن اعتماد کند. آری، در برابر انکارکننده، به آن احتجاج و استدلال می‌شود تا تردید برطرف گردد. و اگر شك برطرف نشد یا افزون شد، از اعتبار و حجیت می‌افتد.

صدوق روایت کرده که عمر بن یزید گفت: به حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام عرض کردم: شخصی برای موردی مرا به گواهی دادن می‌گیرد، دستخط و مُهرم را می‌شناسم که از بقیه اندک یا بسیار به یاد نمی‌آورم. فرمود:

اگر دوستت مورد اطمینان بود و مرد ثقه‌ای با تو بود، برایش گواهی بده.<sup>۲</sup>

۱. المنار، ج ۳، ص ۱۲۶.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۳.

کلینی مسنداً از حسین بن سعید آورده که گفت: جعفر بن عیسی برای امام معصوم چنین نوشت: فدایت گردم، در همسایگی ما نوشته ای آوردند، به این پندار که مرا بر آن چه در آن نوشته شده اند، گواه گرفته اند. در آن نوشته با خط خودم، نامم آمده است، ولی گواه بودن را به یاد نمی آورم و مرا برای آن دعوت کردند. من می دانم که نامم در آن نوشته شده است، ولی گواه بودن را به یاد نمی آورم. آیا با این حال، برایشان گواهی دهم، یا گواه دادن بر من واجب نیست تا این که آن را به یاد آورم، چه این که نامم با خط خودم در آن باشد یا نباشد؟

برایش نوشت: گواهی مده.<sup>۱</sup>

نیز مسنداً از سکونی آورده که حضرت ابو عبدالله ع فرمود: رسول خدا ص فرمودند: به گواه بودن چیزی که به یاد نمی آوری، گواهی مده. زیرا هرکس بخواهد، نوشته ای می نویسد و مهری نقش می زند.<sup>۲</sup>

### آیهی ﴿إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا﴾

استثنایی از حکم پیشین است، یعنی نوشتن و گواه گرفتن، نه فقط از یکی از آن ها. گواه بر آن، این آیه است: ﴿وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ﴾ که استجاب گواهی دادن را می رساند، نه نوشتن را. و این پس از گناه زدایی از آن دو مورد است. گناه زدایی از مورد استثنا شده، گواهی است بر وجود گناه در مورد مستثنی منه، به همان معنی که آوردیم، یعنی لزوم و وجوب نوشتن و توجه کامل به آن چه خداوند سبحانه بندگان را ادب آموخته، و عمل به وصیتی که فرموده تا باعث پشیمانی، سستی در حق و زیاده روی نگردد.

### آیهی ﴿وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ﴾

این دستور شامل معامله ای نمی شود که یکی از دو بها مدت دار باشد. زیرا خداوند سبحانه تمام احکامش را به تفصیل و تمایز وضع فرموده است، پس نیازی به تکرار آن

۱. کافی، ج ۷، ص ۳۸۲.

۲. همان، ص ۳۸۳.

نمی‌یابیم. از این جا روشن شد که مراد، تجارت فعلی است. این جمله‌ای جدید است که براستجاب گواه گرفتن دلالت می‌کند نه نوشتن. گناه‌زدایی از ترك نوشتن و گواه نگرفتن منافاتی با استجاب گواه گرفتن ندارد.

### آیهی ﴿وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ﴾

طبرسی گوید: «وَلَا يُضَارَّ» احتمال دارد برای فاعل و مفعول به کار رود، و معنی آن نهی نویسنده و گواه، از ترك پذیرش درخواستی است که از آن دو تن می‌شود، و نیز نهی از تحریف و کم و زیاد کردن، و یا نهی از زیان رساندن به آن دو، با شتاب کردن در کارشان یا نویسنده را به هنگام عذر داشتن مکلف به نوشتن کند یا تنها به آن بپردازد. نیز گواه را برای اثبات گواهی و اقامه‌ی آن، نباید در وقتی دعوت کرده که برای آن کار فراغت ندارد.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: در این جایگاه حق چنین است هنگامی که خداوند سبحان به نویسنده و گواه، فرمان نوشتن و گواهی دادن را می‌دهد، با شرط‌هایی که مقرر فرمود، می‌خواست که برایشان حکم ضرر نرسان قرار دهد، که به هیچ‌گونه با تعیین وظیفه‌ی نوشتن و گواه دادن زیانی نبینند. حکم خداوند متعال در تمامی دستورهایش نسبت به حقوق میان مردم، این چنین است، و در اسلام اصل «لا ضرر ولا ضرار» پابرجاست.

خداوند تعالی حکم نوشتن و گواهی دادن را واجب ساخت، موجب چیرگی مردم بر آن دو - نویسنده و گواه - و زیان رساندن به آنان نخواهد شد تا حق نوشتن و تحمل گواهی را به طور کامل ادا کنند. پس باید حق نوشتن و تحمل گواهی دادن به طور کامل ادا شود، به گونه‌ای که موجب زیان آن‌ها نگردد. تعیین حق آن دو بر مردم و حق مردم برایشان بر عهده فقیه و براساس کتاب و سنت است.

### آیهی ﴿وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ﴾

هرکس کاری کند که موجب زیان دیدن آن دو شود، درباره‌شان نافرمانی خداوند را کرده و تجاوزی است از حق مشروعی که خداوند برایشان مشخص و معین فرموده است.

### آیه ی ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾

یعنی: خداوند را، در تمامی آن چه فرمان داده و نهی کرده، پروا دارید. هم چنین از او تقوا دارید در همه چیزهایی که دانسته اید باعث خشم و عقابش می گردد. او در احکام و کارهای مورد رضایت خود بر شما اتمام حجت کرده است. هم چنین در نهان و آشکارا خود، حرمت او را نگاه دارید.

### آیه ی ﴿وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾

در المیزان گوید: گفته اند که آیه ی ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾ دلالت دارد بر این که پرهیزکاری علتی برای تعلیم الهی است. این کلام نقد می شود به این که حتی اگر حق باشد، و کتاب و سنت بر آن دلالت کنند، آیه مبارکه از دلالت بر آن به دور است.<sup>۱</sup>

گوییم: ظاهراً حرف واو برای استیناف است، و سخن از قبلش گسسته است. لذا از جزای شرط بودن، خارج می شود، یعنی پرهیزکاری شرط و علت برای آموزش نمی شود. بدین ترتیب نه در این آیه مبارکه دلالت بر آن وجود دارد، و نه در کتاب و سنت دلیلی است که سبب بودن پرهیزکاری، برای آموزش الهی را برساند. البته برای دستیابی به علم الهی و درخواست هدایت؛ ناگزیر از به کار بردن دانش و درنوردیدن این جاده دشوار با مرکب پرهیزکاری می باشد. لذا جاهل عمل کننده به سنت های دین و برنامه های پرهیزکاری، بدعت گذاری گمراه است. و دانای عمل کننده ای که حرمت های پروردگارش را می دزد، دورترین مردم از درگاه الهی است که سرافکنده و رانده می شود.

البته در کتاب و سنت نصوصی آمده، مانند آیه ی ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (عنکبوت/۶۹) و ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ (انفال/۲۹) صدوق مسنداً از دارم بن قبیصه، از حضرت علی بن موسی الرضا از پدرانش عليه السلام روایت کرده که پیامبر صلى الله عليه وآله فرمودند:

۱. المیزان، ج ۲، ص ۴۳۵.

هیچ بنده‌ای نیست که چهل روز برای خداوند، خالصانه بندگی کند جز این که چشمه‌های حکمت از قلبش برزبانش جاری شود.<sup>۱</sup>

آیه‌ها و روایت‌های دیگر در این زمینه می‌رساند که افزایش هدایت، با به کارگیری دانش، پرهیزکاری، درخواست هدایت از خداوند، استواری، نیک نگریستن در اخلاص، و رهایی از آفت‌های نفس و فریب‌های شیطان نسبت مستقیم دارد. سنت الهی برای رسیدن به دانش و هدایت، مانند احکام فرعی و معارف الهی، براساس آموزش و تفقه جریان دارد.

### آیه ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ ﴿۳۸۳﴾

تهدید، موعظه و یادآوری خداوند متعال است که او، از همه کارهایی که مردم انجام می‌دهند، کاملاً آگاه است، مانند زیان رساندن به نویسنده و گواه.

### آیه ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ﴾

یعنی اگر در سفر بودید و خواستید با نسیه و وام معامله کنید، و نویسنده و گواه نیافتید، اشکال ندارد که برای اطمینان، وثیقه‌ای بگیرید.

### آیه ﴿فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ﴾

یعنی: اگر او را امین دانست و از او وثیقه‌ای نگرفت، فردی امین باید از خداوند سبحان پروا دارد. و امانتی را که نزد خود دارد، کسی که او را امین دانسته، باز گرداند.

### آیه ﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾

کسی که گواهی را پس از قبول آن پنهان دارد، مرتکب حرام آشکاری شده است. نسبت گناه - که حرام بودن است - به قلب بدان جهت است که اعمال، مستند به قلب است که بر اعضای بدن حکومت دارد.

کلینی مسنداً از ابوعمرو زبیری آورده که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود:

... از جمله آن قلب اوست که انسان به وسیله آن تعقل و تفقه می‌کند و می‌فهمد،



آن امیر بدن است که اعضای بدن با او مخالفت نمی‌کنند و کاری جز با رأی و فرمان انجام نمی‌دهند...<sup>۱</sup>

### آیه ی ﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾

تهدید خداوند متعال است بر این‌که تمام اعمال را می‌داند، و هیچ چشم به هم زدن و آن‌چه در سینه‌ها پنهان می‌شود، براو پوشیده نمی‌ماند. نیکوکاران را پاداش نیکو عطا می‌کند، و کسی را که کار بدی کند، جزایش می‌دهد.

### سوره ی بقره، آیه ۲۸۴

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٨٤﴾

۲۸۴- آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداست. و اگر آنچه در دل‌های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند؛ آنگاه هر که را بخواهد می‌بخشد، و هر که را بخواهد عذاب می‌کند، و خداوند بر هر چیزی تواناست.

### آیه ی ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾

خداوند خود را بزرگ شمرده، به این‌که مالک است بر هر آن‌چه در آسمان‌ها و زمین جای دارد، یعنی خودشان و نعمت‌هایشان و هر آن‌چه به آنان بخشیده است. بلاغی گوید: ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ یعنی: او آفریدگار و مدبّر همه است و فرمان آنان به دست اوست.<sup>۲</sup>

مؤلف گوید: وجه تفسیر این آیه به خالقیت دانسته نشد، گرچه خدای سبحان آفریدگار است. بلکه او مالک خلق و امر است، ولی این آیه تصریح به بزرگداشت او به مالکیت، دارد، و نتیجه‌گیری از این بزرگداشت به خالقیت، نیاز به مؤونه‌ی اضافی دارد.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳.

۲. آلاء الرحمن، ص ۲۵۱.

رازی گوید: ثابت شده صفت‌هایی که کمال‌های حقیقی است، منحصر به قدرت و دانش می‌باشد. لذا خدای سبحان، کمال قدرت را با ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ...﴾ بیان فرموده است.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: در پاسخ گفته می‌شود که بزرگداشت مالکیت، غیر از بزرگداشت قدرت است، و مفاد این آیه پادشاهی و قدرت می‌باشد. اگر در این مقام عنایتی ملاحظه شد تا به قدرت تفسیر شود. اشکالی نخواهد داشت. در مورد مالکیت خداوند سبحان، در سوره فاتحه به طور گسترده صحبت کردیم.

آیه‌ی ﴿وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾

تهدید و هشدار خداوند سبحان است. تذکر می‌دهد که مراقب جلالت و کبریایی خداوند باشند، به گونه‌ای که او را از روی نادانی نسبت به نفوذ عملش کوچک نشمرند، و بدین سان با او مواجه نشوند؛ غفلت نکنند که خداوند بر بندگانش نگهبان است هیچ چشم برهم زدن و نهفته‌های در سینه‌ها از او پوشیده نمی‌ماند.

آغاز این آیه بزرگداشت خداوند سبحان به مالکیت است و این بخش، تهدید است و یادآوری به این‌که خدای تعالی از نهان دل‌ها و نهان شده در سینه‌ها آگاه است و اگر بخواهد، از آن مؤاخذه می‌فرماید.

خلاصه کلام در این مورد، آن است که اندیشه‌هایی که در نفس می‌گذرد و دمیدن شیطان و آن‌چه بدون اختیار، شیطان در نفس انسان می‌دمد، اشکالی ندارد که مورد مؤاخذه قرار نگیرد، زیرا شیطان بدسرشت، انسان‌ها را با دم، گوشه چشم و وسوسه آزار می‌دهد، جز فرد مؤمن که خداوند متعال با روحی از خود، او را تأیید می‌کند و القائنات شیطانی مانند چنان وسوسه‌ها و آزارهای نفسانی را باطل می‌فرماید.

پس این آیه شریفه شامل این‌گونه افکار نمی‌شود، چون توجه در این آیه استقرار و مخفی داشتن آن اندیشه‌ها در نفس است و به هر حال این اندیشه‌ها در آن استقرار نیافته است. البته اندیشه‌هایی که بدون اختیار وارد نفس می‌شود و مسبوق به کارهایی اختیاری است، ناگزیر باید با ترك مقدماتش، از آن رهایی یافت.

۱. تفسیر رازی، ج ۷، ص ۱۲۴.

پس هشدار و تهدید خداوند تعالی بر مواردی است که انسان در دل، در نهاد و ضمیر خود قرار داده، آشکار یا پنهان بدارد. و این سیاق آیه نیست. هدفی که این آیه دنبال می‌کند، بیان رازهای پوشیده است که منشأ اعمال اعضای بدن است، نه این که بگوید آغاز و نمایان کردن به واسطه اعمال اعضاء و می باشد نه این که بگوید آغاز و نمایان کردنش به واسطه اعمال اعضا می باشد و این که آن اعمال، دلالت بر آن دارند. بلکه آیه بیان می دارد که خداوند متعال رازهای درون سینه ها و دل ها را مؤاخذه می کند، مخفی یا آشکار باشد. قلب، دامنه ای وسیع و جای گسترده ای برای اطاعت ها و گناهان دارد. پس اطاعت ها و گناهان قلبی، کارهای مستقلى در برابر کارهای اعضای ظاهری است، چه ملاحظه شود که منشأ کارهای خارجی هست یا نیست. مانند ایمان و سرسپردگی، ولایت و برائت، کفر و نفاق، بدی نسبت به خداوند و اولیایش را در دل نماند، پنهان داشتن کارهای زشت و گناهان، تکبر در برابر حق و اهل حق و حقیر شمردن آنان.

بر خردمندان پوشیده نیست که بعضی از این کارها در شمار واجبات و فرضیه هاست که ذاتا مطلوب می باشند، نه به اعتبار این که منشأ آثار خارجی شوند، و بعضی از آن ها به این دلیل، از محرمات هستند.

نتیجه این که اعمال قلبی ناگزیر باید محکوم به احکام پنجگانه باشند، همانند کارهای اعضای بدن، افزون بر اهمیتی که قلب و روح نسبت به بدن دارد. خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (نور/۱۹)

﴿رُئِيَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ﴾ (آل

عمران/۱۴)

﴿أَلَا إِنَّهُمْ يَمْتَنُونُ سُدُورَهُمْ لَيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَعْشُونَ سَيَابَهُمْ يُعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (هود/۵)

آیه های قرآنی که درباره ی مؤاخذه انسان نسبت به آن چه قلبش دریافت کرده، بسیار وارد شده، از قساوت، بیماری، طهارت و پرهیزکاری آن که مورد سرزنش یا مدح قرار گرفته است.

آیهی ﴿فَيُغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ﴾

یعنی هر يك از گناهكاران را كه می بخشد یا عذاب می کند، اندازه‌ی معین نزد خداوند سبحان دارد.

آیهی ﴿وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

بزرگداشت قدرت و توانایی خداوند سبحان بر هر چیزی است. ظاهراً برای ذکر دلیل بر مؤاخذه الهی است که از روی عدالت و بخشش کیفر می دهد، یا از روی فضل می بخشد.

### سوره‌ی بقره، آیه‌های ۲۸۵ - ۲۸۶

ءَاٰمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا اَنْزَلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُوْمِنُوْنَ كُلُّ ءَاٰمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِ  
وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا غُفْرَانَكَ  
رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ ﴿٢٨٥﴾ لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ  
وَعَلَيْهَا مَا كَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُوَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا رَبَّنَا وَلَا  
تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلٰى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا  
طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاَعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَاَرْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلٰى الْقَوْمِ

### الْكَافِرِيْنَ ﴿٢٨٦﴾

۲۸۵- پیامبر (خدا) بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده اند (و گفتند): (میان هیچ يك از فرستادگانش فرق نمی گذاریم) و گفتند: (شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را (خواستاریم) و فرجام به سوی تو است.)

۲۸۶- خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند. آنچه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آنچه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا،

اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر، پروردگارا، هیچ بار گرانی بر (دوش) ما مگذار؛ همچنانکه بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن؛ و از ما درگذر؛ و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور؛ سرور ما تویی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز کن. ﴿۲۸۵﴾

### آیه ی ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾

هدف از سخن، آن است که خداوند سبحان، پیامبر ﷺ را بزرگ دارد به این که به هر آن چه بر او نازل شد، ایمان آورد و همه فرمان‌هایی را که بر او نازل شد، تصدیق کرد.

### آیه ی ﴿وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نَفَرَقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ﴾

یعنی هر یک از مؤمنانی که ایمان آورده‌اند به خداوند سبحان، یگانگیش، فرشتگانش، کتاب‌هایی که بر پیامبران و فرستادگان گرامی فرو فرستاده شده. میان آن که رسول الله ﷺ و دیگر پیامبران و فرستادگان آورده‌اند، نباید جدایی انداخت، مانند آن چه یهود و مسیحیان در مورد پیامبران مرتکب شدند.

### آیه ی ﴿وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ غُفْرَانَكَ﴾

راست و درست دانستن است نسبت به تمامی آن چه پیامبران و فرستادگان آورده‌اند، و درخواست بخشش آنان از خداوند متعال، توجه به آنان با کرامت‌ها و مهربانی‌هایش.

### آیه ی ﴿رَبَّنَا وَ إِلَيْنَا الْمَصِيرُ﴾ ﴿۲۸۶﴾

اقرار و باور آن‌هاست به این که روز ملاقات با او بازگشت به سوی اوست و در جایگاه حساب حاضر می‌شوند، و دشوارترین عرضه بر خداوند متعال را خواهند داشت.

### آیه ی ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾

این آیه کریمه بیان‌کننده‌ی لطف و مهربانی پروردگارش بر بندگانش است، تفضل

فرموده و آنان را مکلف به کمتر از تمام توان و تلاش آن‌ها فرموده است، به گونه‌ای که واجبات، تمام توان و طاقت‌شان را دربرنگیرد. این فقط برای آسان گرفتن و ارفاق به آنان است، در حالی که توان‌شان بیشتر از آن است.

برقی مسنداً از حمزه طیار آورده که حضرت ابو عبدالله علیه السلام به او فرمود: بنویس، و حضرتش چنین املاء فرمود:

ما می‌گوییم: خداوند به آن‌چه به بندگان داده و خود را به آنان شناسانده خود را به آنان احتجاج می‌فرماید، سپس رسولی به سوی‌شان فرستاد و کتاب را بر آنان فرو فرستاد... آن‌چه بدان فرمان داده شده‌اند کمتر از توان‌شان است، و هر فرمانی که بر مردم داده شده، توانش را دارند. و هر چه توان و ظرفیتش را ندارند، از عهده‌ی آنان برداشته شده، ولیکن خیری در میان مردم نیست.<sup>۱</sup>

پس کلمه‌ی «وسعها» مطلق است و شامل تمام مواردی است که تکلیفی در توان‌شان و طاقت‌شان باشد. نیز شامل تکلیف‌های می‌شود که کمتر از توان و طاقت‌شان است، مگر این‌که روایت‌ها این اطلاق را مقید کنند. لذا مراد از توان ذکر شده در این آیه، توان و طاقت کمتر از آنان است؛ یعنی خداوند کسی را به چیزی مکلف نمی‌فرماید، مگر این‌که کمتر از توان و طاقت‌شان باشد.

برقی مسنداً از هشام بن سالم روایت کرده که حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمود: خداوند، بندگان را جز به آن‌چه طاقت دارند، تکلیف نفرموده است. آن‌ها را تنها در شبانه‌روز پنج نماز، در هر دو بیست درهم پنج درهم و در سال فقط روزه‌ی ماه رمضان و یک حج واجب (در تمام عمر) مکلف فرمود، در حالی که توان و طاقت بیش از این را دارند. خداوند، کمتر از توان‌شان یا به اندازه‌ی آن واجب فرمود.<sup>۲</sup>

کلینی مسنده از عبدالاعلی را آورده که گفت:

به حضرت ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم: خدا شما را نیکو گرداند، آیا در مردم وسیله‌ای قرار داده شده که با آن معرفت پیدا کنند؟  
فرمود. نه.

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۰۰، به نقل از محاسن.

۲. بحار الانوار، ج ۵، ص ۴۱، نقل از محاسن.

عرض کردم: آیا مکلف به معرفت شده اند؟

فرمود: نه، بیان آنان بر خداوند است. ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ و ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾. (طلاق / ۷)<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: این روایت صراحت دارد برای این که خداوند سبحان در مردم وسیله ای قرار نداده تا معرفت به دست آورند. مراد از معرفت، ضرورتاً معرفت و شناسایی خداوند متعال است. چون دیگر معارف غیر از آن مانند احکام شرعی، برای دستیابی به معرفت و شناخت آن ها واجب کفائی است که باعث اجتهاد و تفقه و تحصیل علم شود؛ مانند تقلید که واجب عینی بر عموم مردم است و برای عمل به احکام بدان روی می آورند.

امام علیه السلام فرمود: بیان آن بر خداوند است، این بیان امام علیه السلام سخن صریحی است بر این که معرفت جز با شناساندن خدا نخواهد بود. معرفتی که در این روایت آمده است، شامل درک قطع و یقینی به صانع - با مقدمه های متعارف در منطق - نمی شود، زیرا این تحصیل حاصل است. یا گفته می شود: بنابراین شناخت خداوند امکان ندارد جز این که خداوند سبحان خودش را معرفی کند. لذا شناخت او با علم حصولی، شناختی بر پایه واقع و لغت و شرع، نخواهد بود.

آیه ی ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾

یعنی: نفس هر چه نیکوکاری و فرمان برداری کند، به نفع خودش است و هر چه شرارت و گناه کند، به زیان خودش است.

آیه ی ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾

بیانگر این است که آنان با تمام قلب، فروتنی، خواری، خشوع و پناه بردن به پروردگارشان را از او خواستند، که از مجازات گناهانی در گذرد که از روی غفلت، سهل انگاری و خطا کاری انجام داده اند.

آیهی ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِضْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَيَّ الدِّينَ مِنْ قَبْلِنَا﴾

از پروردگارشان خواستند تکلیف‌هایی بر عهده‌شان نگذارد که انجامش دشوار باشد، آن‌گونه که بر عهده‌ی امت‌های گذشته قرار داده است.

آیهی ﴿رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾

یعنی چیزهایی بر عهده‌مان قرار مده که سخت باشد و تحمل آن دشوار، چون بلاها، مصیبت‌ها، چیرگی و پیروزی دشمنان، قحطی و گرانی.

آیهی ﴿وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا﴾

بلاغی گوید: «و اعف عنا». «العفو» فروانداختن حق است و مراد، فروانداختن حق عقوبت است. «و اغفر لنا» «الغفران» یعنی گذشت از گناه<sup>۱</sup>.

آیهی ﴿وَازْحَمْنَا﴾

رحمت خداوند متعال بر مؤمنان، عبارت است از خیرات و کرامت‌های گسترده در دنیا و آخرت.

آیهی ﴿أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾

معنی همانند آن است: خدایا! تو نصرت‌دهنده، یاری‌کننده و اولی به تصرف در کارهای ما هستی، پس ما را بر کافران پیروز فرما، آن‌ها را از ما دور و سرافکننده فرما، تا نتوانند ما را بیازارند و بر ما پیروز شوند.

طبرسی از حضرت موسی بن جعفر، از پدرشان، از پدرانشان، از حضرت حسین بن علی علیه السلام روایت کرده که در ضمن احتجاج طولانی امیرالمؤمنین علیه السلام بر یهود، فرمود:

به محمد صلی الله علیه و آله بهتر از این (معجزات پیامبران گذشته) عطا شد، او را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که مسیر یک ماه بود، به معراج و ملکوت آسمان‌ها که پنجاه هزار سال راه بود، در کمتر از سه شب بردند... از جمله، آیه‌ای که در سوره البقره است به او وحی شد:

آیه ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ



اللَّهُ فَيَعْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۸۲﴾ (بقره / ۲۸۲)

این آیه ای است که بر پیامبران عرضه شده - از آدم عَلَيْهِ السَّلَام به بعد - تا خداوند تبارک و تعالی محمد را فرستاد. آیه بر همه امت ها عرضه شد، آنان نپذیرفتند چون دشوار بود. اما رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را پذیرفت و بر امت خود عرضه کرد و آنان پذیرفتند. هنگامی که خداوند تبارک و تعالی پذیرش آنان را ملاحظه فرمود، دانست که طاقتش را ندارند. وقتی که به ساق عرش رسید این سخن را بر او تکرار فرمود تا آن را بفهمد، و فرمود: ﴿أَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پاسخ، از سوی خود و امتش عرضه داشت: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾.

خداوند عزوجل فرمود: بهشت و مغفرت، از آن ایشان است، به شرطی که آن را انجام دهند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرضه داشت: اگر چنین کنی، پروردگارا! مغفرت تو است و بازگشت به سوی توست، یعنی بازگشت در آخرت است.

خدای عزوجل پاسخ داد: این را درباره ی تو و امت انجام دادم. سپاس خدای عزوجل فرمود: اگر این آیه پذیرفته شود با شدت است و سنگینی از آن چه در آن است، اگر این آیه پذیرفته شود با شدتش و سنگینی آن چه در آن است، - در حالی که آن را بر دیگر امت ها عرضه داشته ام و از پذیرشش امتناع ورزیدند و امت تو آن را پذیرفت - بر من واجب است که آن را از امت تو بردارم. و فرمود: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ﴾ از خیر وَعَلَيْهَا مَا كَسَبَتْ از شر.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنگامی که آن را شنید، عرضه داشت: حال که آن را درباره ی من و امتم انجام دادی، پس بر من افزون فرما. فرمود: درخواست کن.

عرضه داشت: پروردگارا! اگر فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مفرما...

خداوند عزوجل فرمود: امت تو را به فراموشی و خطا بازخواست نمی کنم، به جهت کرامتی که نزد من داری؛ حال آن که امت های پیشین اگر فراموش می کردند آن چه به آنان یادآوری شده بود، درهای عذاب برایشان گشوده می شد و این (کیفر) را از امت تو دور کردم. اگر امت های قبلی خطایی می کردند، نسبت به آن بازخواست و عقوبت

می‌شدند، و آن را از امت تو برداشتم به جهت گرامی بودن تو نزد من.  
پیامبر ﷺ عرضه داشت: بارالها حال که آن را به من عطا فرمودی، پس برای من بیافزای.  
خداوند تبارک و تعالی به او فرمود: درخواست کن.

عرضه داشت: «پروردگارا بر عهده ما مگذار بار گرانی، همان‌گونه که بر پیشینیان ما گذاشتی.» بار گران یعنی: سختی‌هایی که بر دوش افراد پیش از آن بودند.

خداوند عزوجل به او پاسخ داد و فرمود: از امت تو بارهای گرانی که بر امت‌های قبل بود، برداشتم. نمازشان را نمی‌پذیرفتم مگر در جاهای مشخصی از زمین که برایشان برگزیده بودم، گرچه دور می‌بود، ولی تمام زمین را برای امت تو مسجد و پاک قرار دادم، این از بارهای گرانی بود که بر امت‌های پیش از تو بود و آن را از امت تو برداشتم...

امت‌های پیشین قربانی‌های خود را روی گردن‌های خود گذاشته به بیت المقدس می‌آوردند. از هر کسی که پذیرفته می‌شد، آتشی بر آن می‌فرستادم که می‌خوردش و او شادمان باز می‌گشت، و از هر کسی که نمی‌پذیرفتم ناامید برمی‌گشت. ولی قربانی امت تو را در شکم فقیران و مسکینان قرار دادم. از هر کسی پذیرفته شود، آن را چندین برابر می‌کنم و از هر کسی که آن را نپذیرم، عذاب‌های دنیا را از او برمی‌دارم. این دشواری را از امت تو برداشتم و این از بارهای سنگینی بود که بر امت‌های قبل از تو بود.

نمازهای واجب بر امت‌های گذشته، در تاریکی شب و نیمه‌ی روز بود و این از دشواری‌های آنان بود، که از امت تو برداشتم. نماز را پیرامون شب و روز و به هنگام نشاطشان، بر آنان واجب کردم.

بر امت‌های گذشته پنجاه نماز در پنجاه وقت واجب کرده بودم و این از دشواری‌هایی است که بر عهده‌شان بود، آن را از امت تو برداشتم و پنج نماز در پنج وقت قرار دادم که [با مستحبات آن] پنجاه و یک رکعت می‌شود و پاداش پنجاه نماز برایشان گذاردم. در امت‌های پیشین هر نیکی به یک نیکی و کار بدشان به یک کار بد بود. و این از دشواری‌هایی بود که بر آنان بود، آن را از امت تو برداشتم و هر نیکی را به ده نیکی و هر زشتی را به یکی قرار دادم.

در امت‌های پیشین اگر کسی کار نیکی را نیت می‌کرد و انجامش نمی‌داد، برایش نوشته نمی‌شد. اگر انجامش می‌داد، برایش یک حسنه نوشته می‌شد، ولی فردی از امت تو، اگر آهنگ انجام کار نیکی را کرد و انجامش نداد، یک حسنه برایش می‌نویسم و اگر انجام

داد ده تا برایش می نویسم. و این از بارهای سنگینی است که بر عهده ی آنان بود و از امت تو برداشتم.

پیامبر ﷺ عرضه داشت: حال که تمامی آن ها را به من عطا فرمودی، برایم افزون فرما. فرمود: تقاضا کن.

عرضه داشت: پروردگارا آن چه را که طاقتش را نداریم بر عهده ما مگذار. فرمود: آن را برای امت تو انجام دادم؛ بلاهای آن امت ها را از آنان برداشتم آن فرمان من در تمامی امت هاست که بر هیچ آفریده ای بیش از طاقتشان تکلیف نکنم. پیامبر ﷺ عرضه داشت: «ما را عفو فرما و ما را ببخش و مورد رحمت قرار ده، تو مولای ما هستی».

خداوند عزوجل فرمود: در مورد توبه کنندگان امت تو، آن را انجام دادم.

سپس پیامبر ﷺ عرضه داشت: «ما را بر مردمان کافر پیروز فرما».

خداوند جل اسمه فرمود: امت تو در زمین، مانند خال سفیدی بر گاو سیاه می باشند. آنان توانا و چیره شوندگان، به استخدام می گیرند و به استخدام گرفته نمی شوند، به جهت کرامتی که نزد من داری؛ و بر من واجب است که دین تو را بر دیگر دین ها چیره و آشکار کنم، تا در شرق و غرب زمین جز دین تو باقی نماند و به مردمان دین تو جزیه بپردازند...<sup>۱</sup>



# ۳

## سوره مبارکه ی آل عمران

بر اساس روایت ابن عباس این سوره مدنی و سوره هشتاد و هشتم قرآن (به ترتیب نزول) می باشد.<sup>۱</sup>

### سوره ی آل عمران، آیه های ۱-۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿٢﴾ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿٣﴾ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿٤﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٥﴾ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦﴾

به نام خداوند رحمتگر مهربان ۱- الف لام میم

۲- خداست که هیچ معبود [بحقی] جز او نیست و زنده [پاینده] است

۳- این کتاب را در حالی که مؤید آنچه [از کتابهای آسمانی] پیش از خود می باشد به حق [و به تدریج] بر تو نازل کرد و تورات و انجیل را

۴- پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد و فرقان [= جداکننده حق از باطل] را نازل کرد کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند بی تردید عذابی سخت خواهند داشت و خداوند شکست ناپذیر و صاحب انتقام است

۵- در حقیقت هیچ چیز [نه] در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نمی ماند

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۵.

۶- اوست کسی که شما را آن گونه که می خواهد در رحمتها صورتگری می کند هیچ معبودی جز آن توانای حکیم نیست.

### آیهی ﴿الْم﴾

پیش از این در سوره ی مبارکه ی بقره گفتیم که تفسیر حروف مقطعه در آغاز سوره را جز خداوند و حاملان وحیش و امانت داران علمش نمی دانند.

### آیهی ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾

پیش از این در تفسیر سوره ی فاتحه گفته شد که لفظ جلاله «الله» اسم جامد و عَلَم برای ذات مستجمع تمامی صفت های کمال نیست، بلکه از «إِلَه» به معنی متحیر شد، یا «أَلَه» به معنی پرستید، یا «وَلَه» به معنی فزع ورزید، مشتق شده است. این کلمه برای وضع شخصی ویژه ذات مقدس الهی خارج از دو حد تعطیل و تشبیه وضع شده است. با این عنایت که خردها در باره ی خداوند سبحان متحیر گشته، تصویر راه یابی به او امکان پذیر نمی باشد؛ یا به لحاظ این که به هنگام نیازمندی ها، دشواری ها، شادی و اندوه، پناهگاه است؛ یا به این لحاظ که معبود می باشد. پس «الله» نامی گرامی از اسماء الهی، بلکه از بزرگ ترین نام های خدای تعالی است و بیانگر خود ذات است، از این جهت که صفتی از صفت های اوست، گرچه از نظر مصداق یگانه است. اما ضرورتاً از مترادفها نیست، هر یک از نامها بیانگر حیثیت و عنایتی است که دیگر نامها دلالت بر آن ندارند.

لفظ جلاله را در این جایگاه مقدم داشت و در جمله ی آغازین «لا اله الا الله» آورد، تا برساند که «إِلَه» برای استثنا نیست بلکه به معنی «غیر» است، پس وصفی برای قبل از آن می باشد. معنی چنین است: الله، معبودی جز الله موجود نیست.

سیاق آیه و هدف از این سخن، نفی خدایان موهوم و باطل شمردن شریکان، همتایان و اضداد، و محصور کردن الوهیت به او است، نه فقط برای اثبات او، و نه هم برای اثبات و هم منحصر کردن به او. به عبارتی دیگر موضوع قضیه خود ذات است. پس خداوند سبحان، موضوع برای این تقدیس، تنزیه و تهلیل می باشد. بنابراین عقلانی نیست که موضوع در مرتبه ی محمول، و ثابت شده به ثبوت آن، بوده باشد.

### آیه ﴿الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾

خداوند تعالی زنده ای هست که حیات را از زنده ی دیگری به ارث نبرده است. تفسیر «الْحَيُّ» به عنوان درك کننده ی فَعَال و علم و قدرت ابهام و پیچیدگی دارد. پس بهتر آن است که از تفسیر خداوند بدان معنا سکوت کنیم.

رازی گوید: «الْحَيُّ» بسیار درك کننده ی فَعَال است. پس خداوند با کلمه «الْحَيُّ» می رساند عالم تواناست. با کلمه ی «الْقَيُّوم» می رساند که قائم به ذات خویش و پایدارکننده ی هرچه غیر اوست.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: شناخت نام های خداوند تعالی بر اساس مرتبه های ایمان و معرفت مؤمنان است. پس هرکس مقداری از آن ها را شناخت، خداوند را بر آن سپاس گوید و در پی شناخت دیگر نام ها باشد و در انتظار وزش بادهای رحمت بنشیند، خود را به تکلف نیاندازد و چنان چه به آن دست نیافت، بعضی را بر بعضی دیگر ارجاع ندهد. زیرا در سایه ی این نام ها حقیقت هایی برای بازگویی آن ها قرار داده شده ست. این نام ها مترادف نیستند و توصیف آن ها از خداوند گزاف نیست. پیش از این درباره ی معنای این نام گرامی در تفسیر آیه الكرسی سخن گفتیم.

### آیه ﴿نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ﴾

پیش از این در تفسیر آیه ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾ (بقره/۱۸۵) درباره معنی «انزال» و «تنزیل» مطالبی بیان شد.

### آیه ﴿بِالْحَقِّ﴾

ظاهراً قیدی برای کلمه ی «نَزَّلَ» باشد، مانند آیه ﴿وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ﴾.

(اسراء/۱۰۵)

یعنی خداوند این کتاب را بر تو گزاف و بیهوده فرو نفرستاد، بلکه از روی حق نازل کرد، به موجب عنایتی که برای هدایت خلق دارد.

۱. تفسیر رازی، ج ۷، ص ۴.

خدای تعالی فرمود:

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾. (انعام/۷۳)

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾. (تغابن/۳)

﴿وَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾. (جاثیه/۱۲۲)

پس کلمه «بالحق» در این آیه‌ها منزّه دانستن فعل خدای متعال است از بیهودگی و گزاف‌گویی. مراد این است که تمام افعال خدا، از آفرینش آسمان‌ها و زمین و فرو فرستادن کتاب، کاری محکم و حکمی استوار است. پس بزرگداشت، ستایش و سپاس از افعال خدای متعال، واجب است، همان‌گونه که خداوند متعال خود را بر افعالش ستوده است و می‌فرماید:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ﴾. (کهف/۱۰)

### آیه‌ی ﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾

بارها آوردیم که یکی از سنت‌های قرآن کریم، یاد کردن نام‌های پیشوایان توحید، مقام‌های ستوده، جایگاه‌های زیبا، قدردانی از آن‌ها، سپاس از تلاش‌ها و جان‌فشانی و رنج‌های آنان، ستایش از اخلاص و صبر و وفایشان، نمایاندن لطف‌ها و معجزاتشان، آوردن دو صفت تصدیق و تقدیس بر کارها و سنت و دانش‌هایشان است. بدین ترتیب داستان‌ها و جایگاه‌های آنان را زنده کرد.

هم چنین قرآن کریم، عطف و شفقت، مهربانی، گرمی داشت، بزرگداشت خداوند از ایشان را آورده، و ثواب عظیم و زیبایی را که برایشان تدارک دیده توضیح داده است. از دیگر سنت‌های قرآن کریم این است که تمامی آن‌چه را میان ایشان و ملت‌هایشان رخ داده است و ضمن آن لطیفه‌ها و اشاره‌هایی است که پژوهندگان استوار در علوم قرآن آن‌ها را می‌دانند، بیان می‌دارد. هم چنین کلمه‌ی «مصدقاً» با عبارت‌های مختلف و عنایت‌های ویژه و در مورد‌های گوناگون، نزدیک به هفده مورد، وارد شده است.

این وجهی علوم قرآنی از وجوه شگفت است، از آن‌رو که دوست‌داران خداوند و شؤن زندگی سعادت‌مندان آنان، و عدم امکان وجود داشتن اختلاف میان‌شان را یاد



می‌کند، ضمن این‌که تصریح می‌کند که این غیبت‌هایی است که قرآن کریم پرده از آن برداشته است. در آن تنزیه و تقدیس به ساحت اولیای الهی است از آن‌چه نادانان و دیوانگان به ایشان نسبت داده‌اند. و دلالت دارد بر این‌که قرآن کریم بر تمامی کتاب‌های آسمانی نگهبان است، و آن‌چه را که دست‌های جفاکاران و سرکشان تغییر داده‌اند، باطل کرده است.

لذا توصیف قرآن به این‌که تصدیق‌کننده‌ی فرستادگان و کتاب‌هایی است که پیش از آن آمده‌اند، از ستایش‌های ارجمند برای قرآن کریم است. مراد از عبارت «بین یدیه» تمام حقایقی است که از حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ تا زمان نزول قرآن فرو فرستاده شده است، نه آن‌چه در دوران نزول قرآن دایر بوده است. چون اختصاص تصدیق به آن‌چه میان علمای یهود و نصارا در جریان بوده، وجهی ندارد. پس توجه به این‌که قرآن کریم حقایق قبل از خود را تصدیق می‌کند، توجه به تصدیق وحی است که بر پیامبران نازل شده، نه آن‌چه به ایشان نسبت داده شده و نه آن‌چه به آنان افترا زده‌اند.

قرآن کریم در حالی که وحی فرو فرستاده شده بر پیامبران پیشین را تصدیق می‌کند، آن را از تحریف باطل‌کنندگان و تغییر بدعت‌گذاران مراقبت و محافظت می‌کند. لذا قرآن مجید مقام نگاهبانی، مرجعیت و محافظت تمامی کتاب‌های آسمانی را دارد. و این تنها راه دسترسی به دانش و پیامبران پیشین برای مسلمانان و غیرآنان است.

پس مطالبی که به عنوان وحی در کتاب‌های دوران نزول قرآن کریم و نیز در دوران ما وجود دارد و قرآن کریم آن را تصدیق نمی‌کند یا تکذیب می‌کند، در حقیقت افترا زدن به پیامبران گرامی است. بنابراین روشن می‌شود که متعلق به تصدیق، تنها وحی است که بر پیامبران فرو فرستاده شده، نه کتاب‌هایی که در دوران نزول قرآن کریم موجود بوده است.

محمد عبده گوید: ﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ یعنی روشن‌کننده‌ی صداقت کتاب‌هایی است که بر پیامبران فرو فرستاده شده است، یعنی این‌که وحی از سوی خداوند تعالی هستند، چون وحی را اثبات کرده و یادآور می‌شود که خداوند تعالی پیامبرانی فرستاده و با آنان از طریق وحی، سخن گفته است. این تصدیق اجمالی در مورد اهل وحی است، و تصدیق

آن چه نزد امت هاست را در بر نمی‌گیرد. بلکه وحیی است به اصل کتاب‌ها و مسائلی که به آن پیامبران منسوب می‌باشد.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: عبده درست گفته است که قرآن، وحی الهی را تصدیق می‌کند، نه کتاب‌های موجود در دوران نزول قرآن را.

قرآن کریم در برابر پنهان‌کاری، مخفی داشتن و تحریف پیروان تورات و انجیل، شدت به خرج داده است.

خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾. (بقره/۷۹)

﴿قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾. (انعام/۹۱)

﴿فَبِمَا نَفْسِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾. (مائده/۱۳)

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾. (مائده/۱۵)

از آن جا که قرآن کریم نگهبان و مراقب و محافظت آن کتاب‌ها است، در این آیه‌های مبارکه و دیگر آیه‌ها تصریح می‌کند که دست‌های جنایتکاران آن‌ها را به بازی گرفته است.

از آن چه آوردیم، روشن می‌شود که سخن رایج میان مردم که گویند دین اسلام تمامی ادیان پیشین را نسخ کرده، هیچ وجهی ندارد.

دینی که مورد رضایت خداوند است و برای پیامبران و فرستادگانش برگزیده، عبارت است از: معرفت خداوند، کمال‌ها و یگانگیش، پیامبری‌ها و جانشینی‌ها، حقایق‌های

ایمان، مکارم اخلاق، فضیلت ها و زشتی های نفس، شناخت و ایمان به عوالم پس از دنیا؛ برزخ، قیامت و دشواری ها و جایگاه هایش، دوزخ و دردها و عقوبت هایش، بهشت و شادی ها و صفایش، و نیز التزام به احکامی که فرستادگان آورده اند از عبادت ها و حدود.

هیچ یک از این موارد به جز احکام، قابل نسخ نیستند. پس همان گونه که احیاناً نسخ در یک شریعت واقع می شود، ممکن است نسخ نسبت به شریعت گذشته ای در شریعت بعدی انجام پذیرد. البته تشخیص مورد نسخ و اظهار نظر درباره اش را کسی به دست نمی آورد به جز محدودی از عالمان ربانی.

### آیه ی ﴿وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ﴾

ابن منظور گوید: «التوراة» در نظر ابوالعباس بر وزن «تَفْعَلَة» است و در نظر فارسی «فَوْعَلَة»<sup>۱</sup>.

نیز گوید: انجیل - کتاب حضرت عیسی علی نبینا [وآله] و علیه الصلاة والسلام - مؤنث و مذکر به کار برده می شود. کسی که آن را مؤنث بداند، منظورش «الصحيفة» است و کسی که مذکر بداند، منظورش «الكتاب» است... و آن، نامی عبرانی یا سریانی است. و گفته شده عربی است... و گفته شده: اشتقاق آن از «نجل» به معنی اصل است.<sup>۲</sup>

رازی گوید: تورات و انجیل نیز دو نام غیر عربی است یکی عبرانی و دیگری سریانی. چگونه شایسته ی خردمندان است که مشغول تطبیق آن ها بر وزن های زبان عربی شوند؟ پس روشن می شود که بهتر است خردمند به این بحث ها توجه نکند. والله أعلم...<sup>۳</sup>

زمخشری گوید: تورات و انجیل دو اسم غیر عربی هستند. به زحمت انداختن خود که آن ها را از «الوری» و «النجل» مشتق بدانیم، یا بگوییم که بر وزن «تفعلة» و «أفعلیل» هستند، وقتی صحیح خواهد بود که آن دو، عربی باشند.<sup>۴</sup>

عبده گوید: تورات کلمه ای عبرانی و به معنی «شریعت» یا «ناموس» است... اما لفظ

۱. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۸۹.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۶۴۸.

۳. تفسیر رازی، ج ۷، ص ۱۶۰.

۴. کشاف، ج ۱، ص ۳۳۵.

«الإنجیل» اصلش یونانی و معنایش «البشارة» است و گفته شده: آموزش جدید<sup>۱</sup>.  
 مؤلف گوید: جمله‌ی ﴿وَأَنْزَلَ التُّورَةَ...﴾ عطف است بر جمله‌ی ﴿نَزَلَ الْكِتَابَ﴾ و تأکیدی است بر معنای تفضّل و گرامی داشتِ خداوند نسبت به مردم با فرستادن پیامبران و گستراندن دعوت، و اقدام به آن چه امر عموم مردم را سامان می‌دهد، از تثبیت حقیقت‌ها با بیان توحید، و آن چه مربوط است به معاد و معاش آنان، گسترش قانون‌های عدالت، برپا کردن میزان‌های داد.

شاید آوردن نام تورات و انجیل از میان کتاب‌های آسمانی، به جهت اهمیت، نزدیک بودن دوران و روشن بودن حجت‌هایشان باشد یا وجه دیگری داشته باشد. دیدیم که قرآن کریم تصریح می‌کند، تورات و انجیل از سوی خداوند فرو فرستاده شده و قرآن کریم پیامبرانی را که پیش از او بوده‌اند، تصدیق می‌کند، پس التزامی نخواهد داشت که آن چه در میان یهود و نصاری در دوران نزول قرآن کریم بوده، صحیح است نه فی الجمله و نه بالجمله. پس باید به پیامبر و فرستاده‌ای ایمان آورد که از سوی خداوند باشد و هم چنین هر کتابی که از جانب خداوند است، و از کسانی تبری می‌جوییم که کتاب‌ها و شریعت‌های الهی را با دست‌ان خود به بازی گرفته‌اند.

### آیه‌ی ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾

در تفسیر آیه ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (بقره/۱)، آوردیم که این حقیقت که قرآن کریم در حقیقت هدایت‌گر پرهیزکاران است، منافاتی ندارد که برای تمامی مردمان نیز هدایت‌گر و روشن‌گر باشد. تورات و انجیل نیز همین‌گونه‌اند. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التُّورَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ

هُدًى وَنُورًا مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التُّورَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾. (مائده/۴۶)

﴿وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُّوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابِحَ وَفِي نُسُخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ

يَرْهَبُونَ﴾. (اعراف/۱۵۴)

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ﴾. (انبیا/۴۸)

بنابراین منافاتی ندارد که تورات و انجیل به طور مطلق برای مردم هدایتگر باشد، و این که تورات نور و یادآوری برای پرهیزکاران و هدایتگر و نوری باشد که پیامبران به آن حکم می‌کنند، و انجیل نیز هدایتگر و موعظه برای پرهیزکاران باشد. ولی ضرورتاً همه‌ی این صفت‌ها و توصیف‌ها مثبت هستند و میان مثبت‌ها منافاتی وجود ندارد، بلکه منافات میان مثبت و منفی است.

توضیح: تورات و انجیل، به ویژه قرآن مجید با برهان‌ها و دلیل‌هایش برای کافرو مخالف حجت است و با هدایتگری گسترده‌اش، راهنما و نمایانگر انسان‌ها از گمراهی، کفر، گناهان و نافرمانی است و برای هدایت‌شده‌ها، تثبیت و افزایش هدایت، برای علمای ربانی ذکر و یادآوری، برای فروتنان و خاضعان اطمینان و آرامش می‌باشد و به همین ترتیب برای دیگر مؤمنان و پرهیزکاران با توجه به اختلاف درجه‌های ایمان، نورانیت و بصیرت‌هایشان.

پس روشن شد که اختلاف در نورانیت و هدایتگری‌های بهره‌گرفته از قرآن کریم و دیگر کتاب‌های آسمانی، بر پایه‌ی اختلاف درجه‌های ایمان اشخاص است که قابل انکار نمی‌باشد. هرکس به اندازه‌ی فطرت و میزان بصیرتش، در هر مرتبه‌ای که باشد، با اجازه‌ی خداوند سبحان، بهره می‌گیرد.

### آیه‌ی ﴿وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ﴾

شکی نیست که برخلاف دیگر کتاب‌های آسمانی که يك باره (دفعی) فرو فرستاده شد، قرآن کریم از آغاز رسالت تا زمان رحلت پیامبر ﷺ به تدریج نازل شده است.

صدوق مسنداً از یزید بن سلام آورده که از رسول خدا ﷺ پرسید:

چرا فرقان، فرقان نامیده شده است؟

فرمودند: چون آیه‌ها و سوره‌هایش پراکنده است و در غیر الواح نازل نشد. در حالی که

دیگر کتاب‌ها و تورات و انجیل و زبور، تمامش يك باره در الواح و برگه‌ها نازل شده است.<sup>۱</sup>

اشکالی هم ندارد که این پاره‌ها و جزء‌ها که همگی پیش از نزول قرآن کریم بوده، در

مرحله‌ی عمل، هشدار، بشارت دادن و ابلاغ باشد.

خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكُثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾. (اسرا/۱۰۶)

این آیه مبارکه صراحت دارد که نزول تدریجی برای آن است که مردم با درنگ و مهلت و گاه‌گاه آن را قرائت کنند تا در دل‌ها ثابت‌تر و در جان‌ها استوارتر و برای ابلاغ آسان‌تر باشد، به ویژه که بر اساس رخدادها و وقایع جاری نازل شده است. پس به این جهت فرقان، قابل انطباق بر قرآن کریم است. قرآن از لحاظ این‌که متفرق نازل شده، فرقان است. به عبارت دیگر، از لحاظ اجزاء و بخش‌هایش در مقابل مجموعش.

ممکن است از این جهت فرقان خوانده شود که جداکننده‌ی حلال از حرام و حق از باطل است. ظاهراً هم منافاتی ندارد که قرآن، فرقان نامیده شده باشد، به دو جهت: چون آشکار و بخش‌بخش نازل شده، یا این‌که جداکننده‌ی حق از باطل و حرام از حلال. زیرا جایگاه فارق بودن بین حق و باطل، جدا از جایگاه نزول تدریجی نیست.

در دعای عرفه صحیفه‌ی سجادیه حضرت امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

پاک و منزّه‌ی، چه والاست شأن و منزلت، و چه بلند است در همه جا جایگاهت، و چه آشکارکننده‌ی حق است فرقان تو.<sup>۱</sup>

نیز در دعای ختم قرآن می‌فرماید:

بارالها تو مرا بر خواندن کتابت یاریم فرمودی، کتابی که آن را نور نازل کردی، و بر هر کتابی که فرو فرستادی سرآمد و چیره قرار دادی، و بر هر خدای که بازگو فرموده‌ای برتری دادی، و آن را جداکننده‌ی میان حلال و حرامت قرار دادی، قرآنی که احکامت را در آن بیان فرمودی، و آن را برای بندگانت کتابی بسیار روشن قرار دادی.<sup>۲</sup>

علی بن ابراهیم مسنداً از عبداللهبن سنان آورده که از حضرت ابو عبدالله علیه السلام درباره‌ی همین آیات پرسید. فرمودند:

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۴۷.

۲. همان، دعای ۴۲.

فرقان هرامر محکمی است. و کتاب، همه‌ی قرآن است که تمامی پیامبران پیشین آن را تصدیق می‌کنند.<sup>۱</sup>

صدوق روایت کرده که از حضرت ابو عبدالله علیه السلام درباره‌ی قرآن و فرقان سؤال شد که آیا دو حقیقت هستند یا یک حقیقت؟ فرمود:

قرآن تمامی کتاب است، و فرقان فرمانی است که عمل به آن واجب است.<sup>۲</sup> بنابراین به تصریح این روایت‌ها، فرقان فرمان‌های محکم قرآن است که صریح و مفهومی آشکار است، و کاملاً روشن، میان حق و باطل، راستی و دروغ قضاوت می‌کند. از این مطالب نتیجه می‌گیریم که مراد از فرقان در آیه‌ی کریمه، قرآن است به اعتبار این‌که جداکننده‌ی حق از باطل و حرام از حلال است یا به اعتبار نزول تدریجی. یاد شدن از آن در ردیف تورات و انجیل گواه بر این مطلب است. آوردن «الکتاب» در آغاز این آیه با آن چه گفتیم منافاتی ندارد، چون عنایت به کتاب، غیر از عنایت ملاحظه شده در فرقان است.

### آیه‌ی ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾

ظاهراً مراد از کفر، کفرانکار خدا و رسول، برپایه‌ی علم و اتمام حجت باشد، نه کفر نعمت و کفر برائت. همچنین ظاهراً مراد از آیات، آیه‌های تشریحی نازل شده در راستای فراخوانی به دین و تشریح است نه آیه‌های تکوینی.

عذاب نیز همان است که خداوند برای سرکشان و کافران برپایه‌ی سنت عدالت، تدارک دیده است، این برای خداوند عملی خارجی است که در دنیا و آخرت هرکس را که بخواهد، کیفر می‌دهد. خداوند تعالی در قرآن کریم، عذاب را با صفت‌های گوناگونی توصیف فرموده است، مانند: مُهین (خوار کننده)، عظیم (بزرگ)، عذاب الخزی (سرافکنندگی)، عذاب الهون (عذاب خواری)، عذاب النار، عذاب السَّموم (عذاب باد سوزان)، عذاب السعیر (عذاب شعله‌ی آتش)، عذاب الحمیم (عذاب آب جوشان)، عذاب الیم، سوء العذاب (عذاب بسیار بد)، و العذاب الاکبر، و توصیف‌های دیگر.

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۶.

۲. معانی الاخبار، ص ۱۹۰.

### آیهی ﴿وَاللّٰهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ﴾ ﴿۴﴾

ظاهراً، انتقام، کیفر خطاکار در برابر خطای اوست، نه تنها عقوبت او. لذا معنا چنین خواهد بود: خداوند کاملاً مؤاخذه می‌کند و کاملاً قدرت کیفر را دارد. پس منکران را به آیات الهی تهدید می‌کند، و به لحن شدید، وعده‌ی عذاب می‌دهد. خدای تعالی در جایگاه عزت و والایی خود - که هرگز مغلوب و خوار نمی‌شود - قدرت کامل بر مؤاخذه و کیفر را دارد... برای او انتقام گرفتن از آنان، آسان‌ترین کار است، و سرکشان خیلی بی‌ارزش‌تر از آن هستند که بازخواستشان برای خداوند ممتنع باشد.

### آیهی ﴿اِنَّ اللّٰهَ لَا يَخْفٰى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾ ﴿۵﴾

این آیه مبارکه نه در مقام اثبات علم خداوند است و نه در مقام اثبات آگاهی او از نمان‌های دل‌ها و نجوای‌های سینه‌ها. به عبارتی دیگر در جایگاه بزرگداشت او از جهت علم نیست، گرچه حقیقتاً از نظر علم، بزرگ و والاست. بلکه ظاهراً این آیه در مقام تهدید سرکشان است، افزون بر وعده‌ی عذاب و انتقامی که در آیه پیشین به آنان داده شد. همانند این آیه: ﴿ان الذین یلحدون فی ایتنا لا یخفون علینا﴾. (فصلت/۴۰)

ممکن است اختصاص علم خداوند، به آن چه در آسمان و زمین است، بدین روی باشد که زمین و آسمان جای ستمکاران و اطاعت‌کنندگان و در نتیجه، جایگاه تهدید و نوید است.

### آیهی ﴿هُوَ الَّذِیْ یُصَوِّرُکُمْ فِی الْاَرْحَامِ کَیْفَ یَشَاءُ﴾

منظور از «هو»، خداوندی است که از درک فهم‌ها و وهم‌ها و خردها، واز دیدن دیدگان و بصیرت‌ها، غایب و پنهان است. او خود با ظهور ذاتی - خارج از دو حد تشبیه و تعطیل - ظاهراست.

عبارت ﴿الَّذِیْ یُصَوِّرُکُمْ فِی الْاَرْحَامِ کَیْفَ یَشَاءُ﴾ بزرگداشت خداوند سبحان است که صورتگر می‌باشد. این جمله در عین بزرگداشت، یادآوری شگفت‌انگیزترین نشانه از نشانه‌های خداوند است، یعنی: آفریدن جنین‌ها در رحم‌ها به صورت‌های نوآفرین گوناگون، از خوشرو و زشت، کوتاه و بلند، پسریا دختر تا آن‌جا که در خردها اندیشه‌ها



پایانی ندارد. خدای متعال می فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾. (اعراف/۱۱)  
﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ \* خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَالنَّبِيَّ الْمُرْسَلِينَ. (تغابن/۲ و ۳)  
﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ \* الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ \* فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ﴾. (انفطار/۶ و ۸)

علی بن ابراهیم مسنداً از ابوالجارود، آورده که حضرت ابو جعفر علیه السلام درباره ی آیه ی ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ﴾ فرمود:

«خلقناکم» سلام یعنی چند مرحله، به ترتیب: نطفه، مضغه، استخوان و گوشت است. اما «صوّرناکم»، شامل چشم، بینی، دو گوش، دهان، دو دست و دو پا می باشد. اینها را صورت داد، و سپس زشت روی، زیباروی، بلند، کوتاه و مانند آن گردانید.<sup>۱</sup>  
تردیدی نیست که مراد از صورت در این آیه ی مبارکه، صورت دادن انسان در رحم ها به گونه ای نیکو و زیبا است، و پروردگار متعال بر این فعل، مورد تمجید و تحمید قرار می گیرد.

در صحیفه ی سجادیه امام سجاد علیه السلام در دعای پس از فراغت از نماز شب می فرماید: خدایا! مرا آبی پست از ضلّی که استخوان هایش در هم فشرده، بیرون آوردی، از راهی باریک به تنگنای رحم فرو ریختی، که به حجاب ها پنهانش فرمودی، از وضعی به وضع دیگری منتقل کردی تا تمام سیمایم شکل گرفت، اندام هایم را تثبیت کردی همان گونه که در کتاب خود توصیف فرمودی: نطفه، سپس علقه، سپس مضغه و استخوان. آن گاه استخوان ها را گوشت پوشاندی، و آفریده ای دیگر - آن گونه که خواستی - بر پا داشتی.<sup>۲</sup>

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۳۲.

در دعای عرفه نیز امام علیه السلام می فرماید:

و تو آن خدایی که غیر از تو معبودی نیست، اشیا را بدون مشابه آفریدی و بدون نمونه صورت دادی، پدیده های نوین را بی الگو پدید آوردی.<sup>۱</sup>

حضرت امام سجاد علیه السلام تصریح می فرماید: تمامی چهره هایی را که خدای سبحان صورت داده، ابداعی است، و مستند به نمونه ای قبلی نیست، از جمله سیمای انسانی. صورت و شکل دادن به ماده، فعل خداوند تبارک و تعالی است. اختصاص دادن يك صورت و شمایل به ماده ای از مواد به مشیتش، خود نشانه ای برای او است. این گستردگی علم او نسبت به آن و توجهش به تمامی احوال را می رساند، با تمام شئون دقیق و ظریف آن بدون این که درباره اش سستی و بی توجهی شود.

راغب گوید: صورت، چیزی است که بر ظاهر نقش می گیرد، و از دیگران متمایز می شود. و این دو گونه است: یکی: محسوس که عموم و خصوص مردم آن را درک می کنند بلکه همه انسان ها و بسیاری از حیوان ها آن را درک می کنند، مانند دیدن سیمای انسان، اسب و الاغ. دوم: معقول که تنها خواص آن را درک می کنند. مانند صورتی که مخصوص انسان شده، از عقل، چگونگی انجام کار، و معنی هایی که هر شیء نسبت به شیء دیگر به آن اختصاص یافته است. خداوند متعال به هر دو صورت اشاره فرموده است: ﴿ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ﴾ و ﴿وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ﴾ و ﴿فِي صُوْرَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ﴾<sup>۲</sup>

سید علی مدنی در شرح کلام سید الساجدین علیه السلام که فرمود: هر آن چه را به تصویر کشیدی بدون نمونه و مثال بود، پس از نقل سخن راغب گوید: کلام حضرتش علیه السلام انواع صورتگری را شامل می شود، از: نوعی، جسمی، شخصی، عنصری و فلکی.<sup>۳</sup>

مؤلف گوید: بی تردید، صورت نوعی، از مصادیق معنای لغوی برای صورت نیست، بلکه اصطلاحی ویژه است در مقام تعبیر از حقیقت يك شیء، و این از

۱. همان، دعای ۴۷.

۲. مفردات، ص ۲۸۹.

۳. ریاض السالکین، ص ۴۸۰.

معنی‌های پدید آمده‌ی جدید میان مسلمانان می‌باشد. لذا جایز نیست آیه‌های مبارکه قرآن را با معنی‌های اصطلاحی نوآوری شده تفسیر کرد، آن هم بعد از قرن‌ها از نزول قرآن.

کلینی مسنداً از زراره آورده که حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود:

وقتی خداوند متعال اراده فرماید و نطفه‌ای بیافریند که در صلب آدم از آن پیمان گرفته شده و آن چه می‌خواهد و در رحم قرار می‌دهد، مرد را برای هم‌بستری تحریک می‌فرماید. به رحم وحی می‌کند که در خود را بگشای تا آفریده و قضای نافذ و قدّم در تو وارد شود. رحم در خود را می‌گشاید و نطفه به رحم می‌رسد. چهل روز در آن جا می‌ماند، سپس چهل روز علقه می‌شود، سپس چهل روز مضغه می‌شود، بعد از آن گوشت می‌شود که در آن رگ‌های درهم شده جریان پیدا می‌کند.

سپس خداوند دو فرشته‌ی آفریننده می‌فرستد که آن چه خداوند می‌خواهد، می‌آفرینند. آنان از دهان زن به شکم و به رحم می‌رسند. در آن روح قدیمی است که از صلب‌های مردان و رحم‌های زنان به آن جا منتقل شده، روح زندگی و باقی ماندن را در آن می‌دمند و برایش گوش و چشم و همه‌ی اندام‌ها و تمام آن چه را که در شکم است با اجازه خداوند برایش فراهم می‌کنند.

سپس خداوند به آن دو فرشته وحی می‌فرماید، قضا و قدر و فرمان نافذ مرا بر او بنویسید. و در همه‌ی چیزهایی که می‌نویسید، برای من بدا را شرط کنید. عرضه می‌دارند: پروردگارا چه بنویسیم؟ به آن دو وحی می‌رسد: سرهایتان را به طرف سر مادرش بالا برید. سرهایشان را بالا می‌برند. بی‌درنگ لوحی را می‌بینند که به پیشانی مادر نمایان شده است. در آن می‌نگرند. در آن لوح، صورت، زینت، اجل، پلیدی یا سعادت‌مندی و تمامی اوضاع و احوالش را می‌یابند.

یکی بر دوستش املاء می‌کند، هر آن چه را که در لوح است می‌نویسند، و بدا را درباره‌ی آن چه می‌نویسند شرط می‌کنند، سپس آن نوشته را مهر زده و در پیشانی او قرار می‌دهند، سپس در شکم مادرش او را ایستاده نگاه می‌دارند.

گاهی رحم نافرمانی کند که حالش دگرگون می‌شود. این چنین نخواهد شد جز برای هر

نافرمان یا سرکش. وقتی زمان بیرون آمدن فرزند فرارسید - یا غیر کامل باشد - خداوند به رحم و وحی می‌فرماید: در خود را بگشای تا آفریده‌ام بر زمینم بیرون آید و فرمانم را اجرا کند، که اکنون وقت بیرون آمدنش فرا رسیده است.

رحم در را بر روی فرزند می‌گشاید، خداوند فرشته‌ای می‌فرستد به نام (زاجر). بانگی بر او می‌زند که فرزند به شدت از آن می‌ترسد و برمی‌گردد. دو پایش را بالای شکم و سرش در پایین شکم قرار می‌گیرند، تا خداوند، بیرون آمدن را بر مادر و فرزند، آسان گرداند. اگر زندانی شد، فرشته بانگ دیگری براو می‌زند که می‌ترسد و فرزند، گریان و ترسان از آن بانگ، به زمین می‌افتد.<sup>۱</sup>

امام فرمود: خدای عزوجل وقتی اراده کند که آن نطفه را بیافریند که پیشتر، از او پیمان گرفته شده بود. این سخن صریح و روشن است که از نطفه پیمان گرفته شده است و گفته‌هایی را باطل می‌کند که برخی گویند نطفه آغاز بالقوه‌ی انسان است، چون پیمان گرفتن از چیزی که شعور و ادراکی ندارد، عاقلانه و پذیرفتنی نیست. نیز فرمود: و در آن روح قدیمی است.

ظاهراً ضمیر «فیها» به رحم برمی‌گردد، و این روح قدیمی، روح حیات و بقا و حس شعور و ادراک ندارد. و با گذشت چهار ماه دارای روح حیات و شعور می‌شود. این شعور همان صورت تقدیر شده نیست، بلکه ورای حقیقت انسان است که گاهی آن را می‌یابد و گاهی از دست می‌دهد تا به ناتوان‌ترین زمان عمر برسد و پس از دانایی‌هایی، نادان شود. از آن چه آوردیم، روشن می‌شود صورتی که در این آیه مبارکه آمده، همان صورت عادی و مجسم است نه صورت نوعی؛ و مراد از آیه، تقدیر صورت و حتمی بودنش بنا بر نظام علت و معلول نیست.

آیه‌ی ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ ﴿٦﴾

خداوند تعالی در افعالش یگانه است و در تمام کارهایش عزت و حکمت نهفته است؛ یعنی کاری که بخواهد انجام دهد و برایش ممانعتی نیست، چیزی از دست نمی‌دهد

واز بین نمی‌رود. او حکیم است و کاری بیهوده و لغوانجام نمی‌دهد.

### سورهی آل عمران، آیه‌های ۷-۹

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ  
مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ  
وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا  
بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾ رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا  
بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٨﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ  
جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿٩﴾

- ۷- اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره ای از آن آیات محکم  
[=صریح و روشن] است آنها اساس کتابند و [پاره ای] دیگر متشابهاتند [که تاویل پذیرند]  
اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تاویل آن [به دلخواه  
خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند با آنکه تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی  
نمی‌داند [آنان که] می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از  
جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود
- ۸- [می‌گویند] پروردگارا پس از آنکه ما را هدایت کردی دل‌هایمان را دستخوش انحراف  
مگردان و از جانب خود رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری
- ۹- پروردگارا به یقین تو در روزی که هیچ تردیدی در آن نیست گردآورنده [جمله] مردمانی  
قطعا خداوند در وعده [خود] خلاف نمی‌کند

### آیهی ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ﴾

این آیه‌ی مبارکه صراحت دارد که کتاب بر محکم و متشابه تقسیم می‌شود. ضمناً  
تصریح دارد کسانی که به آن عمل کرده و تمسک می‌جویند - به لحاظ باور و عمل به  
آن - دو گونه‌اند: گروهی: مردمان روی گردان از حق، هواپرستان و منحرفان، و گروه دیگر:

پایداران در دانش، روشنی یافتگان به نور عقل.

اما روی گردانان از حق، راه و مسیر حق و راستی را غیر مستقیم می‌خواهند، لذا از متشابه‌های کتاب در راستای فتنه‌انگیزی، پیروی می‌کنند. خواسته‌ی دیگر آن‌ها سرانجامی بدتر و زیانی شدیدتر بر دین و دینداران دارد، و آن تعرض به تأویل کتاب است؛ محکومات، ظاهرش و متشابه‌های آن. کژاندیشان، آن را بر پایه‌ی خواسته‌ها و اندیشه‌های خود تأویل کرده، کلمات را از جایگاه‌هایش منحرف می‌سازند و از مسیر افاده و استفاده‌اش تغییر می‌دهند. برنامه‌های فهمانیدن را با مغالطه‌های خود تغییر می‌دهند تا بر متشابه‌هایی که به کار گرفته‌اند، منطبق شود. بدین ترتیب پایه‌های گمراهی و کفر خود را برپا می‌دارند.

اما پایداران در علم، می‌دانند که سخن بدون علم ضرورتاً جنایت است. بدیهی است که تحریف سخن از جایگاه‌هایش، کفرورزی به نشانه‌های خداوند سبحان می‌باشد. روش آنان در مورد متشابهی که به آن علم ندارند، سکوت است و نسبت به آن چه از دین شناختند و دانستند، عمل کرده، به آن چه دانسته یا ندانسته‌اند ایمان دارند.

ظاهراً این آیه‌ی کریمه در این مقام نیست که علم تأویل را فقط، از آن خداوند بداند. طبق این نظر، علم تأویل مخصوص خداوند است و بر هیچ‌یک از بندگانش، از فرستادگان گرامی و فرشتگان مقرب افاضه نفرموده است، مانند اختصاص علم قیامت که خداوند آن را برای خود، برگزیده است.

ظاهراً چنین هدفی ندارد. بلکه ظاهراً این آیه‌ی مبارکه در مقام بیان این است که علم به تأویل قرآن کریم، برای هر فردی خارج از محدوده‌ی آموزش‌های معمولی است. چنین نیست که همه‌ی مردم در برابر تأویل، مسئول و مکلف باشند.

روشن است که رسول خدا ﷺ علم تأویل را از خداوند سبحان دریافت کرده و پس از او ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام تنها وارث دانش او می‌باشند. بحث در مورد علم تأویل پیامبر ﷺ چندان اهمیتی ندارد که آیا به وسیله‌ی این کلمه‌ها و حروف است یا از مسیر دیگری به غیر از این لفظ‌ها و حروف می‌باشد؟

اما دیگران غیر از آن بزرگوار ﷺ غیر از همین الفاظ و حروف، سند دیگری برای تأویل

ندارند، مگر این که از حضرتش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آموخته باشند. چون علم تأویل، خارج از مرزهای آموزش های معمولی است. بنابراین جز آموختن از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راهی برای کسب علم تأویل وجود ندارد.

در جزء اول در این باره و در مورد معنی محکم، متشابه، تأویل و تفسیر، به تفصیل بحث کردیم.

### آیه ی ﴿وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (۷)

یادآوری، علم صریح و روشن درباره ی واقعیت است، چه در پی غفلت و فراموشی یا وجود ابتدایی علم باشد. مورد تذکر، در زمینه ی دانش های ضروری و مستقلات عقلی و بدیهی است. هدف از این آیه ی مبارکه - چنان که از مسیر سخن برمی آید - گفته ی پایداران در دانش ﴿الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ است که می گویند:

به تمامی این کتاب ایمان آوردیم و میان این آیه و آن آیه جدائی نمی افکنیم، این و آن مقصد را از هم جدا نمی دانیم. این واجب، قاطع و ذاتاً ثابت است و وجوبش بالعیان معلوم می باشد.

اهل باطل، خوشگذرانان و نادانان به شأن و مقام خداوند متعال و حرمت های الهی، از این فریضه غافل شده اند. تنها خردمندان این یادآوری را می شناسانند، و انتقال از دلیل به نتیجه آن گونه که توهم شده، نمی باشد.

### آیه ی ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً﴾

بیش از این آوردیم که ایمان پایداران (راسخان در علم) بر پایه ی حجت آشکار و بصیرتی است نسبت به آن چه ایمان آورده اند، و بر مبنای حقیقتی است که اقرار به آن کرده اند. این باورشان، باوری خشک نیست یعنی ایمان به واقعیت - چنان که هست - در حالی که نسبت به آن، دانایی ندارند. پس افاضه ی رحمت و هدایت خداوند، فضل اوست و قبض او پس از بسطی که داده، از عدالتش می باشد. در کارش وجوبی نیست و از عدالتش ایمنی جز از سوی خودش نمی باشد. لذا همواره او را می خوانند، به درگاهش فروتنی و خاکساری می کنند، از روی خوف، طمع، رغبت و رهبت به درگاهش می روند.

برای امان از انحراف از حق و سلب هدایت به خداوند متعال پناه می‌برند و رحمتِ افرونی از رحمت‌هایش را تقاضا می‌کنند.

ظاهراً تقاضای رحمت الهی به این اشاره دارد که خداوند متعال، مالک آن است و تنها در قبضه‌ی اختیار و مالکیت و سلطنت اوست. این بزرگانِ پایدار در ایمان، با این‌که خداوند را شناخته و هدایت و نور را پذیرفته‌اند، همواره خوف و خشیت ملازم آنان است؛ هر چه ایمان و معرفت‌شان به نشانه‌های خداوند متعال افزایش می‌یابد، خوف و خشیت از او نیز افزون می‌شود. آنان در عینِ دارا بودن نعمت هدایت، می‌بینند که سلطنت از آن خداوند است. یعنی در حقیقت خداوند مالک هدایت است و آنان جز به تملیک و عطایش، مالک چیزی نمی‌شوند. هم‌چنین امیدواری و آزمندی آنان به بخشش‌ها و کرامت‌هایی او گسیخته نمی‌شود؛ برخلاف کسی که خداوند سبحان را نمی‌شناسد، لذا از او خوف ندارد و به قبض و بسطش و منع و عطایش، توجه نمی‌کند. باورش را بر حقیقت پایدار گره نمی‌زند و به ستونی محکم و استوار پناه نمی‌آورد.

### آیه‌ی ﴿إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾

تمجید خداوند سبحان است به هدف يك ضرورت. کسی که وارد حریم اُنس می‌شود و در مجلس قُرب می‌نشیند، به ضرورت عقلی ناگزیر، ادب حضور، بزرگداشت و ستایش خداوند را مراعات می‌کند و خداوند را با صفت‌های بزرگواری و قداستش می‌ستاید. خدای سبحان، بخشنده است، اگر عطا کند یا منع نماید. او بسیار بخشنده است، اگر گشاده‌دستی کند یا تنگ بگیرد.

کلینی از هشام بن حکم آورده که حضرت ابوالحسن امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

ای هشام خداوند از صالحان حکایت فرمود که گفتند:

«پروردگارا، دل‌های ما را پس از این‌که هدایت فرمودی، از حق منحرف مدار، و رحمتی به ما ببخش که تو بسیار بخشنده‌ای» زیرا می‌دانند که دل‌ها از حق منحرف شده و به کوری و زشتی و بدی باز می‌گردد.

کسی که چیزی از خداوند نداند، از او خوف نمی‌یابد، و دلش را به معرفت ثابت گره



نمی‌زند که آن را ببیند و حقیقتش را در دلش بیابد. کسی این چنین نخواهد بود مگر آن که فعلش تصدیق‌کننده گفته‌اش باشد، و نهانش موافق آشکارش باشد، چون خداوند تبارک و تعالی و پنهان بر پنهان از عقل، جز به ظاهرش که بیانگر آن باشد، دلالت نمی‌فرماید.<sup>۱</sup>

عیاشی از سماعه بن مهران روایت کرده که حضرت ابو عبد الله ع فرمود:  
بسیار بگویند ﴿رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا﴾ و از منحرف شدن از حق، ایمن مباشید.<sup>۲</sup>

### آیه ی ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾

این آیه مبارکه برای بیان اعتراف و اقرار آن‌هاست به این‌که خداوند سبحان، تمام آفریده‌ها را، روزی که شكّ و تردیدی در آن نیست گرد می‌آورد. و این از حقیقت‌های پایداری است که قرآن کریم آورده و بر باور داشتن و تصدیق آن، اصرار ورزیده است. لذا هر یکتاپرستی باید به مفاد این آیه ی کریمه اقرار کند.

### آیه ی ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾

تصریح و اعترافی است به این‌که خداوند متعال در وعده و کلامش صادق است و هرگز خُلف وعده نمی‌فرماید.

## سوره ی آل عمران، آیه های ۱۰-۱۸

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا  
وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ﴿۱۰﴾ كَذَّبَ آلُ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا  
بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۱۱﴾ قُلِ لِلَّذِينَ كَفَرُوا  
سُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿۱۲﴾ قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي  
فِتْنِ النَّجْدِ فِتْنَةُ ثَقَاتِلٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۸.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۴.

رَأَى الْعَيْنَ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿١٣﴾  
 زَيْنَ لِلتَّائِسِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ مِنَ التِّسَاءِ وَالْبَيْنِ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ  
 الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْحَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا  
 وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ ﴿١٤﴾ قُلْ أُوْتِيتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَُمْ لِلَّذِينَ  
 اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ  
 وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿١٥﴾ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمَّا فَاغْفِرْ  
 لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٦﴾ الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ  
 وَالْمُسْتَعْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿١٧﴾ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو  
 الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

۱۰- در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند اموال و اولادشان چیزی [از عذاب خدا] را از آنان دور نخواهد کرد و آنان خود هیزم دوزخند

۱۱- [آنان] به شیوه فرعونیان و کسانی که پیش از آنان بودند آیات ما را دروغ شمردند پس خداوند به [سزای] گناهانشان [گریبان] آنان را گرفت و خدا سخت کیفر است

۱۲- به کسانی که کفر ورزیدند بگو به زودی مغلوب خواهید شد و [سپس در روز رستاخیز] در دوزخ محشور می شوید و چه بد بستری است

۱۳- قطعا در برخورد میان دو گروه برای شما نشانه ای [و درس عبرتی] بود گروهی در راه خدا می جنگیدند و دیگر [گروه] کافر بودند که آنان [=مؤمنان] را به چشم دو برابر خود می دیدند و خدا هر که را بخواهد به یاری خود تایید می کند یقینا در این [ماجرا] برای صاحبان بینش عبرتی است

۱۴- دوستی خواستنیها [ی گوناگون] از زنان و پسران و اموال فراوان از زرو و سیم و اسب های نشاندار و دامها و کشتزار [ها] برای مردم آراسته شده [لیکن] این جمله مایه تمتع زندگی دنیاست و [حال آنکه] فرجام نیکو نزد خداست

۱۵- بگو آیا شما را به بهتر از اینها خبر دهم برای کسانی که تقوا پیشه کرده اند نزد پروردگارشان باغهایی است که از زیر [درختان] آنها نهرها روان است در آن جاودانه بمانند و همسرانی پاکیزه و [نیز] خشنودی خدا [را دارند] و خداوند به [امور] بندگان [خود] بیناست  
۱۶- همان کسانی که می گویند پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناهان ما را بر ما ببخش و ما را از عذاب آتش نگاه دار

۱۷- [اینانند] شکیبایان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و آموزش خواهان در سحرگاهان

۱۸- خدا که همواره به عدل قیام دارد گواهی می دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان [او] و دانشوران [نیز گواهی می دهند که] جز او که توانا و حکیم است هیچ معبودی نیست

آیهی ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾

یادآوری و رهنمودی است به این که ثروت ها و فرزندان نمی توانند انسان را از غلبه، چیرگی ها و مؤاخذه خداوند دور کنند که مؤاخذه او با عزت و اقتدار است، بلکه هر کس که خداوند را شناخت، باید خود را برای کارهای صالح و تقوای الهی آماده کند. لیکن کافران برای کار نیکو پرهیزکاری شایستگی ندارند، و تنها به ثروت ها و فرزندانشان می اندیشند، با این که اینها آنان را از عذاب الهی در آخرت نمی رهند.

آیهی ﴿وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ﴾

تهدید و هشدار به این گروه کافران و مجموعه ی تبه کار است که مواد سوخت آتش دوزخ اند. پیش از این ذیل آیهی ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ (بقره/ ۲۴) «وقود»، تفسیر آمد.

آیهی ﴿كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا﴾

«کاف» برای تشبیه است. مشبّه، آنان اند که کفر و ورزیدند، مشبّه به، فرعون و خاندان اویند، یعنی فرعون ها و ستمکارانی که پیش از آنان بودند. وجه تشبیه، انکار خداوند و یگانگی او ادعای استقلال برای خود است.

آیهی ﴿فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ ﴿۱۱﴾

یعنی: خداوند متعال آنان را در پی گناهان، نافرمانی و انکارشان که تکذیب آیات اوست، مورد مؤاخذة و عقاب شدید قرار داد.

آیهی ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتُّغْلَبُونَ وَتُخْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾ ﴿۱۲﴾

خداوند متعال به حبیب و برگزیده اش فرمان داد که به دشمنانش بگوید: به یقین شما با شمشیر مردان اسلام مغلوب و هلاک می شوید، و سرازیر دوزخ می شوید که جایی شز و بدترین جایگاه است.

آیهی ﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَتِي الثَّقَاتِ فَبِمَا تَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ﴾

دو گروهی که در جنگ مقابل هم قرار گرفتند، برایتان نشانه و عبرتی بود: يك گروه در راه خدا و اطاعتش می جنگید که رسول خدا ﷺ و شماری از مؤمنان بودند، و گروه دیگر، کافران و جمعی از ستمکاران سرکش که ابوسفیان از آنان بود و می کوشیدند رسول خدا ﷺ را به قتل برسانند و دین را و احکام و معارف الهی را که پیامبران عظیم الشان و فرستادگان گرامی آورده اند، باطل و انکار کنند.

آیهی ﴿يُرَوُّهُمْ مِثْلَهُمْ رَأْيِ الْعَيْنِ﴾

ظاهراً چنین معنی دارد که کافران با دید ظاهری، تعداد مسلمانان را دو برابر تعداد مشرکان می بینند و بدین ترتیب ناتوانی در آنان ظاهر می شود. این به ظاهر آیه هم تناسب دارد.

فیض گوید: ﴿يُرَوُّهُمْ مِثْلَهُمْ﴾ مشرکین تعداد مسلمانان را دو برابر تعداد مشرکان

می دیدند.<sup>۱</sup>

آیهی ﴿وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ﴾

یعنی: پیروزی جز از سوی خداوند نیست. خداوند تعالی وعده فرموده است کسانی

را که با اطاعت اولیاء پیامبران و جانشینان آنان، از خدا طاعت از خدا اطاعت می کنند پیروزی دهد. و می فرماید:

﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾. (آل عمران / ۱۲۶)  
فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾. (محمد / ۷)

### آیه ی ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾

مسلمانان در برابر کافران، ساز و برگ جنگی و نفرات نداشتند، و با این همه با نصرت و تأییدهای الهی بر کافران قریش پیروز شدند. این برای خردمندان عبرت و اندرز است.

آیه ی ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ﴾

ظاهراً این آیه مبارکه رهنمون شده برای پرهیز دادن مردم است از شیفتگی و دل بستگی به دنیا و زور و زیورهایش. و تصریح دارد که آن چه نزد خداوند است سرانجام و بازگشتی نیکوتر دارد.

این یادآوری و نصیحتی است برای دل بستگان دنیا و زیبایی هایش که سرگرم آن ها شده اند، که مبادا تمام هم و خواسته ی خود و روشنی چشمش را در آن قرار دهد و آن چه را که خداوند برای بندگان پرهیزکارش تدارک دیده، سبک شمارد. بنابراین فاعل زینت دادن، خداوند تعالی نیست، بلکه مردم را از شیفتگی و تمایل به آن، بر حذر می دارد، سر سلسله ی هر گناه و ستون هر فتنه و گمراهی است.

خداوند تعالی می فرماید:

آیه ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (انفال / ۲۸)

پوشیده نیست کسی که آیه ی مبارکه را رهنمون به عدم دل بستگی مردم به موارد یاد شده می داند، در نظر او فاعل زینت دادن، غیر از خداوند سبحان است، چون نفس، خواهش های باطل، شیطان و کارگزارانش.

رازی گوید: اما معتزله، قاضی از آنان سه قول نقل کرده است: ... قول سوم را ابوعلی جبائی و قاضی برگزیده و آن تفصیل است، بدین گونه که هر چه در این باب واجب یا

مستحب باشد، زینت دادن در آن از خداوند تعالی است. و هرچه حرام باشد، زینت دادن آن از شیطان است.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: سخن درباره‌ی حکم شرعی با عنوان اولیه نیست، نه تحریم محبت زنان و فرزندان و نه وجوب آن. بلکه هدف این است که آن را هدف و مطلوب بداند، نه آخرت را. همان‌گونه که اهل دنیا می‌باشد، بلکه آنان دنیا را همتای خدا گرفته‌اند. این کجا و حلال بودن زنان و دیگر پناهگاه‌ها و نعمت‌های دنیا کجا؟ آن‌ها برای بندگان نیکوکار آفریده شده و در آخرت هم ویژه‌ی آنان است.

عبده گوید: همگی غفلت کرده‌اند که سخن چنین است که خداوند، مردم و فطرت‌شان را بر این امر آفرید و چنین چیزی را نباید به شیطان نسبت داد، بلکه چیزهایی به او نسبت داده می‌شود که از اسبابش باشد، مانند وسوسه که کار زشتی را برای انسان می‌آراید. از این رو قرآن کریم فقط آراستن کارها را به او نسبت می‌دهد... اما حقیقت‌ها و سرشت‌های اشیاء فقط به خالق حکیمی که شریک ندارد، نسبت داده می‌شود.<sup>۲</sup>

نیز گوید: آن‌چه شرح دادم، دانسته شد که سخن درباره‌ی این شهوت‌ها بیان طبیعی است که مردم بر آن آفریده شده‌اند که آن‌ها را دوست داشته و آن‌ها را در نفسشان بیاراست. و آماده کردن آنان است برای تذکره آن‌چه بهتر و نیکوتر است، نه برای بیان زشتی آن، بلکه آنان را به بهترین ترکیب و شمایل آفرید و دین خود را نه مخالف فطرت او بلکه موافق آن قرار داد.<sup>۳</sup>

مؤلف گوید: این گوینده پی‌نبرده است که این آیه‌ی مبارکه برای بیان فایده تکوینی آفرینش خداوند نیست، بلکه همان‌گونه که آوردیم - در مقام تشویق به آخرت و نعمت‌هایش و فراخوانی به سوی خداوند و یادآوری کرامت‌هایی است که برای دوستانش فراهم آورده است. دل‌بستگان دنیا و دنیاپرستان را هم رهایی فرا می‌خواند، و هشدار می‌دهد به این‌که آن‌چه دوست داشته‌اند، چون سراب و خانه‌ی عنکبوت است.

۱. تفسیر رازی، ج ۷، ص ۱۹۴.

۲. المنار، ج ۳، ص ۲۳۹.

۳. همان، ص ۲۴۶.

﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾. (نجم/۲۹)

در المیزان گوید: آنان فراموش کردند که اجزای این دنیا با انواع موجودات و مخلوقاتش، به هم مرتبط است و گونه‌هایش هماهنگی دارند. ممکن است اجزایش جابه جا شوند و یکی به یکی تحوّل یابند: روزی انسان و روزی گیاه و روزی جماد... رخدادهای جاری نیز مانند حلقه‌های زنجیر با یکدیگر ارتباط دارند، یعنی وقتی یکی از آن‌ها در وضع خاصی قرار گیرد، در دیگر موارد اثر می‌کند، و هم‌چنین در چیزهایی که در قدیم‌ترین دوران‌های پیش از او که در این جهان طبیعی فرض شده، موثر است؛ مانند زنجیر که اگر یک حلقه آن کشیده شود، همه‌ی حلقه‌هایش کشیده می‌شوند. پس کوچک‌ترین تغییر فرض شده در ذره‌ای از ذره‌های این جهان موجب تغییر وضع همگان می‌شود...

هم‌چنین وصف‌ها و عنوان‌های افعال از هر سو مانند ارتباط امور متقابل مخالف با یکدیگر مرتبط می‌باشند. اگر یکی از دو طرف مخالف نباشد کار دیگری انجام نمی‌پذیرد... و اگر توصیف‌های اعمال یکی از دو طرف محقق نشود، کار دیگری در اثرهای خواسته شده از او در اجتماع طبیعی انسانی، و در اجتماع الهی که همان دین حق است، انجام نمی‌پذیرد.

مثلاً اطاعت حسنه است، چون نافرمانی زشت است، و حسنه موجب ثواب است، چون قبیح موجب عقاب می‌باشد... از آن چه آوردیم روشن می‌شود که از نظر حکمت باید این جهان شامل فساد باشد، همان‌گونه که شامل صلاح است؛ و باید شامل معصیت باشد همان‌گونه که شامل فرمان‌برداری است، به آن اندازه که خداوند نظام پدیدآوری و آفرینش مقدر فرموده است...<sup>۱</sup>

مؤلف در نقد این سخن گوید:

اولاً از این بیان لازم می‌شود که نتیجه‌ی حاکمیت نظام علی و معلولی، و جوب صدور فعل از فاعل است در صورتی که فاعلیت‌ش تحقق یابد. خداوند متعال کامل است و هیچ نقصی در او نیست. بنابراین صدور فعل از او واجب می‌شود و این وجوب با مختار بودن

در افعالش منافات دارد. به همین ترتیب است نسبت به انسان مختار، وقتی مقدمه‌های فعل تحقق یابد، صدور آن هرچند برخلاف میلش باشد، واجب می‌شود. روشن است که این وجوب فعل، منافی با اختیار داشتن اوست.

اگر گفته شود: اراده، از اجزاء علت تامه در افعال است.

گوییم: اراده نیز خود یکی از افعال است و در نظام علت و معلول جای دارد. سبب‌ها هم بر آن حاکم است، پس واجب می‌شود که فعل از فاعل مختار لزوماً صادر شود، مگر این‌که بگویید: اراده معلول علتی نیست که این باعث نقض قانون علیت و معلولیت می‌شود.

دوم: در نظراو، کوچک‌ترین تغییری در ذره‌ای از ذرات این جهان، موجب تغییر حالت در تمام آن‌ها می‌شود. این با مالکیت و قدرت خداوند سبحان منافات دارد. می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ \* إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ

جَدِيدٍ \* وَمَا ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾ (فاطر/ ۱۵ - ۱۷)

نیز فرمود: ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ

قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا

حَمِيدًا \* وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا \* إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ

وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَلِكُمْ قَدِيرًا﴾. (نساء/ ۱۳۱ - ۱۳۳)

این آیه‌های مبارکه دلالت دارد که خداوند، بی‌نیاز از شماست. در آغاز و در ادامه‌ی خلقت شما، وجوبی بر او نبود. او به فضلش بر شما، در آغاز خلقتتان ستوده است. و این نیز اگر با عدالتش شما را ببرد و آفریده‌های نوینی بیاورد، باز هم ستوده است. و این امر او را ناتوان نکرده و برایش منعی ندارد... پس مفاد آیه‌ی مبارکه آن است که آفریدن خلق در آغاز و ادامه‌ی آن بر او واجب نیست، با فعلیت قدرتش بر ایجاد و ابقا... نیز می‌رساند که قدرت و علم او به آفریده‌های موجود و نظام اصلح محدود نیست. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿فَلَا أَفْسِسُ لِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ \* عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا نَحْنُ

بِمُسْتَبِقِينَ﴾. (معارج/ ۴۰ - ۴۱)



به عقیده ی پیروان شریعت های الهی، تبدیل قومی به جای قومی دیگر، از کارهای نوینی است که آن را آغاز می فرماید. خدای تعالی در حقیقت هر روز در شأن جدیدی است، مستکبران را به زمین می زند و مستضعفین را بالا می برد، پادشاه را به هلاکت می رساند و دیگری را جایگزین می فرماید. تفاوتی هم در اجزاء نظام، اندکش یا بسیارش ندارد. آسمان ها و زمین را از روی حق و هدفی که خواسته، آفرید. اگر بخشی از اجزاء و اشخاص آن را تغییر دهد، آن هم برای هدف حکیمانه ای است که از باطل، لغو و بیهودگی منزّه و مقدّس است.

سوم: عقل بالاستقلال، خوبی و وجوب اطاعت را می شناسد، چه در این جهان معصیتی باشد یا نباشد. زشتی معصیت را نیز می شناسد، و هیچ یک از آن ها نیاز به دیگری ندارد.

قنطار، ابزار سنجش است. گفته شده به وزن چهل اوقیه طلاست. نیز گفته اند: مقدار زیاد نامعلومی از ثروت است. الْمُقَنْطَرَةُ: برون مُفْنَعَلَةٌ به معنی متممه است، همان گونه که گفته اند: أَلْفٌ مَوْلَفَةٌ مَتَمَّةٌ<sup>۱</sup>.

ابن منظور گوید: ﴿وَالْحَيْلِ الْمُسَوِّمَةِ﴾ ابوزید گفت: اسب های علامت دار فرستاده شده با سوارکارهایش و گفته شده: «وَالْحَيْلِ الْمَسْوُومَةِ» آن هایی است که داغ علامت دارند. و الخیل المسوّمة: اسبان تربیت شده و والمسوّمة: آموزش داده شده.<sup>۲</sup>

### آیه ی ﴿ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾

آن چه در این آیه ی مبارکه به نام کالای زندگی دنیا خوانده شده، سرچشمه ی هر شرّ و فسادی است که باعث اختلال در صلاح و نظام اجتماع، فروریختن پایه ی دین ها و یگانه پرستی می گردد و از بیماری های اصلی در هر اجتماع و گروه دینی و غیردینی است، منشاء تمام آن ها فقط شیفتگی و غوطه ور شدن در آن ها است. اما کسی که از دنیا چیزی جز آخرت نخواهد و تمام تلاش و قصدش در آن پیروزی و رستگاری در آخرت باشد، به یقین در دنیا و آخرتش پیروز می شود.

۱. لسان العرب، ج ۵، ص ۱۱۸.

۲. همان، ج ۱۲، ص ۳۱۲.

آیهی ﴿وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ﴾ ﴿۱۴﴾

ترغیب و تشویق نیکوکاران است به آن چه بخشش‌ها و کرامت‌هایی که خداوند برای آنان تدارک دیده است، البته نیکوتر از آن، رضوان بزرگتر است. لذا شایسته نیست مؤمنان کالای زندگی دنیا را جایگزین کرامت‌های الهی کنند.

آیهی ﴿قُلْ أَوْبَتُّكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ﴾

خداوند متعال به پیامبرش ﷺ فرمان می‌دهد که به مؤمنان بگوید: آیا شما را خبر دهم از کالایی برتر از آن چه دنیاپرستان در زینت‌ها، شهوت‌ها و آرزوهای آن غوطه‌ور هستند؟

آیهی ﴿لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾

خداوند متعال برای مؤمنانی که برای رعایت حرمت جایگاه خداوند، کمال تقوا و پرهیزکاری را انجام دادند، بهشت‌هایی مهیا فرموده که رودها در آن جاری است و در آن‌ها جاودان و ابدی می‌باشند.

آیهی ﴿وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ﴾

یعنی همسرانی پاکیزه و بی‌آلایش از هر آلودگی و آفت در خود، دین و تمامی شؤونش.

آیهی ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ﴾

یعنی رضایت خدای متعال از آنان و گرامیداشت آنان در جهان جاویدانش، که این نهایت آرزوهای پرهیزکاران و روشنایی چشمان یکتاپرستان است.

آیهی ﴿وَاللَّهُ بِصِيرُ الْعِبَادِ﴾ ﴿۱۵﴾

خداوند سبحان به بندگان پرهیزکارش بیناست، درجه‌ها و مقام‌های آنان را می‌داند.

آیهی ﴿الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ ﴿۱۶﴾

خداوند متعال خبر می‌دهد که گروهی از بندگان پرهیزکارش در حالت‌ها و وقت‌های گوناگون عرضه می‌دارند: پروردگارا ما به راستی ایمان آوردیم، و بدین ترتیب در تمام مدت شبانه‌روز این ایمان خود را تجدید می‌کنند، تا با اقرار و این ایمان به آمرزش الهی

برسند و کوتاهی های خویش در طاعت ها و عبادت هایش را جبران کنند آنان به او پناه می برند و درخواست می کنند که از عذاب جهنم نگاهشان دارد و از آن چه به مؤمنان و پرهیزکاران وعده فرموده محروم نکند.

### آیه ی ﴿وَالصَّابِرِينَ﴾

صبر، از صفات برتر و با فضیلت است. خداوند سبحان در آیه های بسیار صبرکنندگان را ستایش فرموده است، در ذکر صفت های مؤمنان و اخلاق پسندیده شان می فرماید:

﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾.

(بقره/۱۷۷)

﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآَنَفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَ يَدْرَهُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ هُمُ عُقْبَى الدَّارِ﴾. (عد/۲۲)

### آیه ی ﴿وَالصَّادِقِينَ﴾

راستگویان، آنانی هستند که گفتار و کردارشان و نیاتشان با حقّ مبین موافقت دارد.

### آیه ی ﴿وَالْقَانِتِينَ﴾

قنوت، عبارت است از خشوع و اقرار به ربوبیت.

### آیه ی ﴿وَالْمُنْفِقِينَ﴾

یعنی کسانی که از ثروت و منزلت که مالک آن اند، در راه حق می بخشند و از آن برای برآوردن نیازهای مؤمنین هزینه می کنند. مردم در پی اطمینان به گفته هایشان، شفاعت و ضمانت آنان را می پذیرند.

### آیه ی ﴿وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾

از بسترهایشان کنار رفته، به پا می خیزند و با رغبت و رهبت، روی به سوی خداوند آورند. به درگاه پروردگارشان تضرّع می کنند برای آزادی، رهایی و برآورده شدن نیازهایشان.

عیاشی از ابوبصیر آورده که گفت: از حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه السلام درباره آیه **﴿وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾** پرسیدم. فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز وتر خود هفتاد مرتبه استغفار می کردند.<sup>۱</sup>

**آیهی ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾**

مراد از «الشهادة» یا دانش و شناخت واقعی است یا ادای آن چه از حق می داند هنگامی که بدان نیاز دارد. ظاهراً در این آیه مبارکه مراد همان اولی است. خداوند سبحان از روی علم و معرفت بر الوهیت و یکتایی خود گواهی می دهد، فرشتگان و دانیان به حقایق و معارف نیز گواهی می دهند که جز او پروردگاری نیست. و این عین قیام به قسط، عدالت و حق می باشد.

عیاشی از جابر آورده که گفت: از حضرت ابوجعفر علیه السلام درباره ی آیه **﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...﴾** پرسیدم. فرمود:

خداوند گواهی داد که معبودی جز او نیست. خداوند تبارک و تعالی این را برای خود گواهی می دهد، و او همان گونه است که فرمود.

فرمود: **﴿وَالْمَلَائِكَةُ﴾** تا فرشتگان را به جهت تسلیم در برابر پروردگارشان گرامی بدارد. آنان راست گفتند و گواهی دادند همان گونه که به خودش گواهی داد. نیز فرمود: **﴿وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾** زیرا دانشمندان، پیامبران و جانسینان آنان هستند که قیام به قسط می کنند. قسط در ظاهر، عدالت و در باطن امیرالمؤمنین علیه السلام است.

**آیهی ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾**

خدای متعال خود را توصیف می فرماید، به این که هر چه از تنظیم شریعت های حق و قانون های عادلانه انجام می دهد، تنها از روی عزت و اختیار اوست، بدون هرجاباری براو. این کارها، از روی حکمت کامل و بدون بیهودگی و لغواست.

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۵.

### سوره ی آل عمران، آیه های ۱۹-۲۵

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩﴾ فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسَلَمْتُمْ فَإِنْ أَسَلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢١﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٢٢﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْا فَرِيقًا مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾ فَكَيْفَ إِذَا جُمِعْنَا لَهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

۱۹- در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده با یکدیگر به اختلاف نپرداختند مگر پس از آنکه علم برای آنان [حاصل] آمد آن هم به سابقه حسدی که میان آنان وجود داشت و هر کس به آیات خدا کفر ورزد پس [بداند] که خدا زودشمار است

۲۰- پس اگر با تو به محاجه برخاستند بگو من خود را تسلیم خدا نموده ام و هر که مرا پیروی کرده [نیز خود را تسلیم خدا نموده است] و به کسانی که اهل کتابند و به مشرکان بگو آیا اسلام آورده اید پس اگر اسلام آوردند قطعاً هدایت یافته اند و اگر روی برتافتند فقط رساندن پیام بر عهده توست و خداوند به [امور] بندگان بیناست

- ۲۱- کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را بناحق می کشند و دادگستران را به قتل می رسانند آنان را از عذابی دردناک خبر ده
- ۲۲- آنان کسانی اند که در [این] دنیا و [در سرای] آخرت اعمالشان به هدر رفته و برای آنان هیچ یآوری نیست
- ۲۳- آیا داستان کسانی را که بهره ای از کتاب [تورات] یافته اند ندانسته ای که چون به سوی کتاب خدا فرا خوانده می شوند تا میانشان حکم کند آنگه گروهی از آنان به حال اعراض روی برمی تابند
- ۲۴- این بدان سبب بود که آنان [به پندار خود] گفتند هرگز آتش جز چند روزی به ما نخواهد رسید و برساخته هایشان آنان را در دینشان فریفته کرده است
- ۲۵- پس چگونه خواهد بود [حالشان] آنگاه که آنان را در روزی که هیچ شکی در آن نیست گرد آوریم و به هر کس [پاداش] دستاوردش به تمام [و کمال] داده شود و به آنان ستم نرسد.

### آیهی ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾

ابن منظور گوید: الدین یعنی: اطاعت، «دنته و دنت له» یعنی او را اطاعت کردم... «الدین لله» مشتق از آن، به معنی اطاعت و بندگی کردن اوست، «دانه دیناً» یعنی او را خوار کرد و به بندگی گرفت.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: از مصداق های دین، اقرار و فروتنی و فرمان برداری نسبت به شماری از حقیقت های معلوم فطری و عقلی است. نیز از مصداق های آن برخی از حقیقت های تعبیدی است که از درجه حقیقت های فکری عقلی متأخر است. این حقیقت های ثابت که عقل و فطرت آن ها را کشف کرده، عبارت است از: شناخت خدا، توحید او، ایمان و سرسپردگی به او و به صفت ها و آن چه به شؤون الوهیت ثابت بالذات است. از دیگر مصداق هایش، شناخت پیامبر به رسالت، معرفت امام به امامت و شناخت کتاب های الهی و آسمانی است. از دیگر مصداق های آن، نیکویی ها و زشتی های شناخته شده به عقل مانند وجوب ایمان بدون جعل، حرمت انکار بدون جعل، مقدس

۱. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۶۹.

و منزّه دانستن خدای تعالی از هر نقص و عیب مطابق آن چه شناخته و دانسته شده بدون جعل است.

مصادیق دیگر مانند محترم داشتن علم، و تسلیم در برابر آن چه ضرورتاً دانسته شده مانند حرام بودن ظلم و غضب حقوق، زشت بودن فساد، قبح محبت به نادانی و دفاع از آن، دشمنی با علم. و به همین ترتیب تا پایان باب های اطاعت و معصیت. تمام این ها در زبان فقها، مستقلات عقلیه خوانده شده که احکام شرعی وضع شده، به آن ها می رسد.

این همان دینی است که خداوند تعالی برای پیامبران و فرستادگانش پسندیده و آن را اسلام نامیده است. عنایتی که در این نام گذاری لحاظ شده، پی آمدهای این موارد یاد شده است، مثل این است که دین استوار، لیکن مردم می پندارند که دین عبارت از تکلیف هایی است که برای نگه داشتن آنان در نظام اجتماعی وضع شده یا برای بهره هایی در نهاد افراد که بر پایه ی تغییر زمان و اهلش، امکان تحوّل و تبدّل دارد. ممکن است بعضی امت ها از این نگه داری و تربیت بی نیاز باشند، به جهت پیشرفتی که در تمدن و روشن شدن اندیشه هایشان دارند.

آیه ﴿وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾

پایه ی دین الهی برفطرت نهاده شده است، ستون هایش به عقل و هدایت محکم شده، بدون تردید. و برای دانشمندانش موردی برای اختلاف وجود ندارد. لذا می بینید که مردان وحی الهی و پیشوایان یکتاپرستی دین خدا را ابلاغ می کنند، همان دین که برای پیامبران و فرشتگانش پسندیده است، هر حجت قبلی به آمدن حجت بعدی بشارت می دهد و بعدی دعوت قبلی را تصدیق می کند.

قرآن کریم نیز آنان را ستوده و شأنشان را بزرگ می شمارد، مواقف ستوده ی آنان را یادآوری می کند، جان فشانی های حق آنان را سپاس می گوید، شریعت و دانش آنان را تصدیق می فرماید. آنان را نیکوکارانی پرهیزکار، و فاضلان پاک نهاد توصیف می کند، که نزد خداوند جایگاه ها و مقامات والایی دارند، خدای تعالی بر آنان گواهی می دهد که

شاهدان خداوند در زمین و امانت داران خداوند در میان بندگان و سرزمین هایش هستند. این آیه مبارکه تصریح دارد دینی که پیامبران از خداوند گرفته اند، اسلام است. و اختلاف فقط از اهل کتاب آغاز شد. آنان اختلاف کردند و شاخه و شاخه و حزب، حزب شدند، یهودیان حضرت مسیح مقدس را منکر شدند، مسیحیان یهودیان را انکار کردند و هر دو گروه درباره‌ی رسول خدا ﷺ آخرین فرستاده و پیشوای پیشوایان مقرب اختلاف کرده و انکارش نمودند.

شاید رمز بروز اختلاف میان یهودیان و مسیحیان این بود که خداوند متعال برای پیامبران از حضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام، نبوت و سلطنت را جمع فرموده بود و در زمین همان قدرت و توانایی را داشتند که به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام عطا شد. بدین روی، در میان امت هایشان انگیزه‌های پیشرفت و کشمکش خودبزرگ بینی، کسب درآمد از دین و روزی خوری با منصب‌های دینی، ریاست طلبی به عنوان اسقف، جبر و رهبان شدن محقق نشده بود. در دوران یهود، دشمن داشتن و حسدورزی در میان يك ملت وجود نداشت، جز حسد و قتل که میان فرزندان حضرت آدم اتفاق افتاد. مردم يك ملت بودند، لذا خداوند پیامبران را به عنوان بشارت و هشداردهنده برانگیخت، و همراهشان کتاب و میزان فرو فرستاد، در حالی که اختلاف نمی شناختند و اختلاف نمی کردند.

آن گاه نزاع و کشمکش میان کسانی که کتاب آسمانی به آن‌ها رسیده بود، ایجاد شد، آن هم از روی ستم و دشمنی میان خودشان نه برای احقاق حق. به همین ترتیب منشأ اختلاف امت اسلام پس از پیامبرشان ﷺ حسد، سرکشی و دشمنی آشکار بود.

از این رو دین و احکامش با پیدایش پادشاهان به نام اسلام، فرعون‌ها و جبارانی که برصندلی حکومت می نشستند، تغییر می کرد، دین به هر سومی رفت که آنان می رفتند. اطرافیان‌شان هم بی خردان نادان؛ سنگدلان فاسق و علمای خیانت‌کاری بودند که با همدستی آنان دنیا را می خوردند، پایه‌های گمراهی را برایشان برپا می داشتند، رفتارهای ریاستی آنان را ترویج می دادند. بدین گونه دانش‌های دین رازشست و به هم ریخته کردند. دین و دینداران غریب و مظلوم شدند. روش‌ها و سنت‌های کسری و قیصر در خانه‌ی خلافت اسلامی به زشت‌ترین شکل برگشت. فاسقی از فاسقی و کافری از منافقی آن را



به ارث می برد. از آنان گناه آشکار و صریح و لجاجت برضد حق و پیروان حق روی داد.

کلینی مسنداً آورده که امام صادق علیه السلام فرمود:

نام دین خدا، اسلام ست. آن دین خداوند است. پیش از آن که وجود یابید و بعد از آن. پس هرکس به دین خداوند اقرار کند، مسلمان است، و هر کس عمل کند به آن چه خداوند فرمان داده، مؤمن است.<sup>۱</sup>

عیاشی از محمد بن مسلم آورده حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود:

آیه ی «دین نزد خداوند، اسلام است» یعنی: دینی که در آن ایمان است.<sup>۲</sup>

نیز از ابوالعباس آورده که از حضرت ابو عبدالله علیه السلام درباره ی آیه ی ﴿سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا

قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا﴾ (اسرا/۷۷)، پرسیدم. فرمود:

آن سنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و پیامبرانی که پیش از او بودند، و آن اسلام است.<sup>۳</sup>

صفار، مسنداً از مفضل آورده که نامه ای به حضرت ابو عبدالله علیه السلام نوشت. و حضرتش

پاسخی مفصل برایش فرستاد. از جمله این که نوشت:

اما بعد، خودم را و تو را به تقوای خداوند و اطاعتش سفارش می کنم... خداوند

تبارک و تعالی، اسلام را به عنوان دین برای خود برگزید و برای آفریدگانش راضی شد،

جز آن را از کسی نمی پذیرد، پیامبران و فرستادگانش را بدان فرستاد، سپس فرمود:

﴿و بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ﴾. (اسرا / ۱۰۵) پس بر آن و بدان پیامبران و فرستادگانش

و پیامبرش حضرت محمد را فرستاد، پس بهترین دین شناخت فرستادگان و ولایت

آنان است...<sup>۴</sup>

پس آن دینی که از پیامبران و فرستادگانش و تمامی بندگانش می پذیرد و می پسندد،

اسلام است. این از حقیقت های واقعی است، بنابراین واقع ثابت و محقق است و وجودش

نیازمند وجود متدین نیست. بلکه اگر فقط یک انسان یا یک فرشته یا یک جن یا یک فرد

دارای شعور موجود باشد، تدین و سرسپردن در برابر تکلیف های گوناگون شرعی وضع

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۸.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۶.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۰۸.

۴. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۸۶، به نقل از بصائر الدرجات.

شده براو واجب می شود. میان دین و دین داران فاصله ی زمانی و مکانی وجود ندارد بلکه این فاصله، ندانستن آن است که وقتی جهل برطرف شد، تدبیر به آن واجب می شود. و این وجوب نیز از این دین است. پس اسلام دینی است که همواره مورد رضایت خدای سبحان بوده و خواهد بود. این توصیه و پیمان خدای سبحان به همگان - پیشینیان و پسینیان - است. می فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾. (آل عمران / ۸۵)  
 ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.

(مائده / ۳)

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾. (شوری / ۱۳)

﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾. (مائده / ۴۸)

کلینی مسنداً از محمد بن سالم آورده که حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود:

خداوند عزوجل نوح را به سوی قومش فرستاد با این پیام که ﴿أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا﴾. (نوح / ۳) سپس آنان را به سوی خداوند واحد دعوت کرد که او را عبادت کنند و هیچ به او شرک نوزند. آن گاه پیامبران علیهم السلام را بر این سیره فرستاد، تا به محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند، او مردم را دعوت کرد که خداوند را عبادت کنند و هیچ به او شرک نوزند و فرمود: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا...﴾. (شوری / ۱۳) پیامبران را به سوی ملت هایشان فرستاد که گواهی دهند به این که معبودی جز الله نیست و اقرار کنند به آن چه پیامبر از سوی خداوند آورده است، هر کس از روی اخلاص آورد و بر آن عقیده از دنیا برود، خداوند را به سبب آن ایمان وارد بهشت می فرماید...

آن گاه که به هر پیامبری مؤمنانی از قومش آن را پذیرفتند، برای هر یک از فرستادگانشان شریعت، برنامه و روشی قرار داد. شریعت و برنامه، راه و سنت است. خداوند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالتَّيِّبِينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾. (نساء / ۱۶۳) و به هر پیام آوری دستور فرمود که از این راه و سنت پیروی کند. مثلاً در سنت و راهی که

خداوند عزوجل به موسی علیه السلام فرمان داد، این بود که شنبه را برایشان (با احکام ویژه) قرار داد...

سپس عیسی علیه السلام را برانگیخت تا به ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ شهادت دهند و اقرار آورند به آن چه از سوی خداوند آورده است و برایشان راه و سنتی قرار داد. روز شنبه ای را که پیش از آن فرمان داده شده بود تا بزرگ دارند، و عموم راه ها و سنت هایی را که موسی آورده بود، نسخ شد. پس هر کس (در آن زمان) از راه عیسی علیه السلام پیروی نکند، خداوند او را وارد دوزخ می کند. چیزی که تمام پیامبران آوردند، این بود که هیچ به خداوند شرك نوزند.

سپس خداوند، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را فرستاد و ده سال در مکه بود. در آن ده سال هر کس که در مکه از دنیا رفت گواهی می داد که پروردگاری جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خداوند است، خداوند با این قرارش او را وارد بهشت می فرماید و این ایمان تصدیق است. خداوند هر کس را که پیرو محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود و با این پیروی، از دنیا می رفت او را عذاب نمی فرماید، جز آن که به خداوند شرك ورزد...

هنگامی که خداوند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم اجازه ی خروج از مکه به سوی مدینه را داد، اسلام بر پنج پایه بنا شد: گواهی به این که پروردگای جز الله نیست و محمد بنده و پیامبرش است، برپایی نماز، پرداخت زکات، حج خانه ی خدا و روزه ی ماه رمضان، حدود و تقسیم ارث را بر او نازل فرمود و او را از گناهانی خبر داد که خداوند، جهنم را بر کسی که مرتکب آن ها شود واجب فرمود...<sup>۱</sup>

**مؤلف گوید:** این روایت شریف به روشنی دلالت دارد که مراد از شریعت و برنامه ی هر پیامبریا امت، احکامی است که شرع قرار داده و اشاره شد که اختلاف در آن ها، میان امت ها امکان دارد، نه حقیقت های واقعی و فطری که عقل و جوب باور و سرسپردن به آن ها را آشکار کرده است.

به علاوه اسلام نشانه ها و احکامی دارد، مانند توارث، ازدواج، جلوگیری از خون ریزی و دیگر موارد بزرگداشت و گرامیداشت که برای مسلمانان قائل است. آن احکام و آثار را باید اجرا کرد تا نسبت و تحقق قبول اسلام اجرا شود. کمترین درجه ی قبول اسلام و

تحقق این نسبت، برای برپایی این آثار و احکام بسنده است. تنقیح این بحث، و بیان حدود و شرط‌های اسلام از جهت ترتب آثار و احکام بر عهده‌ی فقیه است و بیرون از وظیفه‌ی تفسیر می‌باشد.

از روایت‌های این باب چنین ظاهر می‌شود که برای اسلام، اقرار به شهادتین با التزام و تسلیم ظاهری در برابر احکام و قوانین مقررات آن بسنده است. و هم چنین التزام به آن چه ضرورتاً معلوم است که پیامبر ﷺ آورده است. این قاعده گروه‌هایی هم چون: منافقان، مستضعفان، شک‌کنندگان، گمراهان، فاسقان، گناهکاران را گرد می‌آورد. پس هرکس بندگی به جای آورد و از گناهان پرهیزد و عمل نیکویی را با عمل زشتی بیامیزد، از گروه اول برتر است؛ با این‌که هنوز ایمان در قلبش وارد نشده، لذا به او می‌دهند هرچه به مؤمنان عطا می‌شود، و بر اوست هر آن‌چه بر مؤمنان می‌باشد، و مؤمن به دلیل ایمانش فضیلت دارد.

پس هرکس به اعتراف قلبی آورد به آن چه ایمان آورده و در دلش پابرجا شود و با علم و شناخت، به آن چه اذعان کرده و تسلیم آن شده، اقرار کند و از گناهان بزرگ پرهیزد و واجبات را انجام دهد و بر گناهان کوچک اصرار نرزد، او مؤمن است و در نخستین درجه‌ی ایمان قرار دارد. اگر گناه کبیره‌ای مرتکب شود، روح ایمان از او برگرفته می‌شود، از ایمان فرو می‌افتد و به اسلام وارد می‌شود.

پی آمده‌ها و احکام اسلام، مانند ثبوت توارث و دیگر احکام، برگرفته از روایت‌های ائمه اهل بیت علیهم‌السلام است.

کلینی مسنداً از قاسم صیرفی آورده که حضرت ابو عبد الله علیه‌السلام می‌فرمود:

اسلام عاملی است که جان و خون انسان را نگاه می‌دارد، با آن امانت برگردانده می‌شود؛ و ازدواج را حلال می‌گرداند، ولی ثواب بر اساس ایمان می‌باشد.<sup>۱</sup>

نیز از سماعه آورده که گفت: به حضرت ابو عبد الله علیه‌السلام عرض کردم: به من بفرمایید آیا اسلام و ایمان اختلاف دارند؟ فرمود:

ایمان با اسلام مشارکت دارد، ولی اسلام با ایمان مشارکت ندارد.

عرض کردم: آن‌ها را برایم توصیف بفرمایید.

فرمود، اسلام گواهی دادن است به این‌که پروردگاری جز الله نیست و تصدیق به رسول خدا ﷺ است. به همین عامل، جان فرد محفوظ می‌ماند، ازدواج‌ها و ارث بردن‌ها جاری می‌شود و بیشتر مردم بر ظاهر آن هستند. ولی ایمان هدایت است و آن‌چه از صفت اسلام که در دل ثابت و استوار می‌شود و آن‌چه از عمل بدان آشکار می‌شود.

ایمان درجه‌ای بالاتر از اسلام دارد. ایمان در ظاهر با اسلام مشارکت دارد، اما اسلام در باطن با ایمان مشارکت ندارد، گرچه در گفتار و صفت جمع شوند<sup>۱</sup>.

صدوق از ابومحمد تمیمی آورده که حضرت علی بن موسی الرضا، از پدرانشان، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند:

فرمان داده شدم که با مردم بجنمگ تا بگویند: «لا اله الا الله». هنگامی که آن را گفتند، خون و اموالشان بر من حرام می‌شود.<sup>۲</sup>

ابوبصیر گوید: از حضرت ابوعبدالله علیه السلام پرسیدم. ایمان چیست؟ پاسخم را در دو جمله فرمود:

ایمان به خدا و این‌که نافرمانی خداوند را نکنی.

عرض کردم: اسلام چیست؟ آن را در دو جمله پاسخم داد و فرمود:

کسی که گواهی ما را گواهی دهد، عبادت ما را انجام دهد و ذبیحه را مانند ما ذبح کند.<sup>۳</sup>

صدوق مسنداً از انس بن مالک آورده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند:

هرکس در برابر قبله‌ی ما بایستد، و مانند ما نماز بخواند، و حیوان ذبح شده‌ی ما را

بخورد، آن‌چه برای ما هست، برای اوست و هر چه بر ماست، بر او نیز هست.<sup>۴</sup>

مؤلف گوید: می‌بینید که این روایات در بیان حقیقت اسلام و قیده‌ایش، مختلفند؛

بعضی از آن‌ها به گفتن شهادتین بسنده می‌کنند، در بعضی عبادت‌ها شرط هستند، و بعضی صحیح بودن ذبیحه برپایه‌ی شرط‌های کشتار مسلمانان را دارند.

۱. همان، ص ۲۵.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۴.

۳. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۱.

۴. خصال، ص ۱۷۷.

اما ایمان فراتر از این است: مؤمن بایستی به آن چه ایمان آورده و تسلیم شده دلیل و بصیرت داشته باشد، واجبات را انجام دهد و از گناهان بزرگ اجتناب کند. ترك يك امر واجب یا مرتکب یکی از گناهان بزرگ شدن، یا اصرار بر گناهان کوچک، همگی موجب سلب روح ایمان از مؤمن می‌گردد تا وقتی که توبه کند. زیرا زناکار در حالی که مؤمن است زنا نمی‌کند. دزد نیز در حالی که مؤمن باشد، دزدی نمی‌کند، چون میان او و خداوند حجابی قرار می‌گیرد و روی برگرداندن محقق شود. پس انسان هنگام مرتکب شدن گناه، فرمان بردار و پرهیزکار نیست. روح یقین و نور هدایت را از کف داده تا بعد از توبه که به او افاضه شود.

مراد ما از نور هدایت و روح یقین، شناخت خداوند به خود او است، یعنی این که خداوند خودش را به بنده اش معرفی کند، بر پایه ی شدت و ضعف درجه های معرفت و شناخت. هنگام ارتکاب معصیت، حالت حضور در برابر خدای جل شأنه از او گرفته می‌شود و در شمار غفلت کنندگان جای می‌گیرد، کسانی که حرمت های الهی را دریده اند، و عظمت جایگاه او را سبک شمرده اند. چنین کسی باید رانده، خوار و محتجب شود. این سنت حق و بر اساس عدالت خداوند متعال است، او دستور و حکم کرد که مجرمان را براند و اجازه ندهد به حضورش مشرف شوند. از این رو بر خردمندان و کسانی که آرزومند رسیدن به مقام قرب و شرفیابی به حریم محضر الهی هستند، باید مراقب جلالت خداوند در نهان و آشکار باشند، در خفا و عیان، کبریایت او را به خوبی پاس دارند.

بنابراین، تمام ایمان عمل است، چه اعمال بدنی، چه اعمال درونی. تفاوتی نیست میان این که ایمان کاری ساده و اعمال شرط آن باشد، یا ایمان ترکیبی از اعمال قلبی و قالبی باشد. البته حق و مناسب نظر دوم است، چون تمام ایمان عمل است، آن گونه که در روایت های ائمه اهل البيت عليهم السلام آمده است.

بنابراین هر چه دانش، بود شناخت و بصیرت نسبت به وظیفه های زندگی بالا رود، درجه های ایمان اختلاف آشکاری پیدا می‌کنند بعضی به روشنی کامل و تمام هستند، بعضی به روشنی ناقص اند. در روایت های مبارکه آمده است که اسلام با ایمان مشارکت دارد و در هیچ درجه ای از آن جدا نمی‌شود، اما ایمان در اولین منزل از اسلام جدا می‌شود.

ایمان بر عمل استوار است و تمام ایمان به عمل است، ایمان در تمام عضوهای بدن پراکنده شده و اصل و پایه آن اعمال، عمل قلب می باشد.

از آن چه بیان کردیم، سستی سخنانی آشکار می شود که می گویند، فرق ایمان با اسلام، ولایت است، ولایت خاندان پاک نهاد برتر و پیشوایان از خاندان پیامبر ﷺ. ولایت از واجبات است و در تحقق ایمان میان دو امر واجب فرقی نیست مگر نسبت به درجه ی اهمیت. مثلاً ایمان به خداوند متعال، از شریف ترین و بالاترین واجبات است و پس از آن دیگر واجبات عقلی و شرعی قرار دارند. هم چنین کفر به خداوند تعالی، از بزرگ ترین گناهان است و پایین تر از آن دیگر نافرمانی های عقلی و شرعی جای دارند. روایت ها در این باب بسیار است و ما به نقل از یکی از آن ها بسنده می کنیم که مقصود ما را بیان می کند.

در تحف العقول در توصیف محبت اهل البیت علیهم السلام آمده که راوی می گفت: مردی بر حضرت صادق علیه السلام وارد شد، امام به او فرمود:

از کدام گروهی ای مرد؟ عرض کرد: از دوستان و پیروان شما. امام جعفر علیه السلام به او فرمود: خداوند بنده ای را دوست نمی دارد تا این که خدا را مولی و سرور خود قرار دهد، او را سرپرستی نمی کند تا این که بهشت را بر او واجب فرماید. سپس به او فرمود: تو از کدام گروه دوستان را ما هستی؟ آن مرد ساکت ماند. سدید به حضرتش عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، دوستان شما چند گروه هستند؟ فرمود:

**سه دسته اند:** دسته ای ما را آشکارا دوست دارند، نه در نهان. دسته ای ما را در نهان دوست داشتند نه آشکارا. گروهی ما را در نهان و آشکارا دوست دارند که بهترین گروه هستند. آنان از آب گوارای خوشگوار می نوشند و تأویل کتاب و فصل الخطاب و سبب الاسباب را فرا گرفته اند. آنان بهترین گروه اند، و فقر و تنگدستی و انواع بلاها سریع تر از دویدن اسب، به آنان می رسد، رنج و سختی گریبانگیرشان می شود، گرفتار ترس و بلا و آزمایش می شوند، یا کشته اند یا مجروح، و در سرزمین های دور پراکنده اند. خداوند به وسیله ی آنان بیمار را شفا می دهد، فقیر را ثروتمند می کند، به برکت آنان پیروز می شوید، و باران بر شما می بارد و روزی داده می شوید، تعدادشان کمترین است و نزد خداوند

بالاترین قدر و منزلت را دارند.

گروه دوم، پایین ترین گروه است: آشکارا ما را دوست دارند و به روش پادشاهان حرکت می کنند، زبانشان با ما و شمشیرهایشان بر ماست.

گروه سوم دسته میانی اند که در نهان ما را دوست دارند نه آشکارا. به جان خودم سوگند اگر در نهان ما را دوست داشتند نه آشکارا، آنان روزه داران در روز و برپا ایستادگان در شب هستند. نشانه رهبانیت را در سیمایشان می بینی، اهل صلح و فروتنی اند.

آن مرد عرض کرد: من از دوستداران شما در نهان و آشکارا هستم.

امام جعفر علیه السلام فرمود: دوستداران ما در نهان و آشکارا، نشانه هایی دارند که با آنها شناخته می شوند.

عرض کرد: آن نشانه ها چیست؟

حضرت علیه السلام فرمود: آنها صفت هایی است، نخست این که آنان توحید را به حق معرفتش شناختند و دانش توحید را استوار کردند، پس از آن ایمان را آن گونه که هست و صفت هایی که دارد، سپس حدود ایمان، حقایق، شرطها و تأویل آن را دانستند.

سدیر عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، تاکنون از شما نشنیده بودم که ایمان را به این صفت توصیف فرمایید.

فرمود: آری، ای سدیر، سؤال کننده را نشاید از ایمان بپرسد که چیست، تا این که بداند ایمان به چه کسی؟ سدیر عرض کرد: ای فرزند رسول خدا اگر صلاح دانستید، آن چه را که فرمودید تفسیر بفرمایید.

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس گمان برد که خداوند را با توهم دل ها می شناسد، مشرک است. و هر کسی پندارد که خداوند را با اسم بدون توجه به معنی می شناسد، یقین اقرار به طعن کرده چون اسم حادث است. هر کس گمان برد که اسم و معنی را می پرستد، برای خداوند شریکی قرار داده است. هر کس گمان برد که [معنی] خداوند را به صفت به ادراک می پرستد، توحید را باطل کرده، چون صفت غیر از موصوف است. و هر کس گمان برد که موصوف را به صفت استناد داده، به یقین بزرگ را کوچک دانسته است. و اینان حق حرمت و توانایی خداوند را نگاه نداشتند.

به حضرتش عرض شد: راهیابی به توحید چگونه است؟



ایشان عَلَيْهِ فرمود: باب بحث ممکن است و طلب رهایی موجود می باشد. به درستی شناخت عین شاهد قبل از صفت آن است، و شناخت صفت غایب پیش از خود آن. گفته شد: چگونه عین شاهد را پیش از صفت بشناسیم؟

حضرتش عَلَيْهِ فرمود: او را می شناسی و عملش را می دانی و خودت را به او می شناسی، در حالی که خودت را به خودت، از ناحیه ی خودت نمی شناسی. و می دانی آن چه در اوست، از او و به اوست. همان گونه که به یوسف گفتند: ﴿بِهَ رَاسْتِي يَوسُفٰى؟﴾ گفت: من یوسفم و این برادر من است ﴿﴾. (یوسف / ۹۰) او را به خودش شناختند نه به دیگری، و با توهم دل ها از جانب خود، او را اثبات نکردند، مگر نمی بینی که خداوند می فرماید: ﴿شَمَا نَمِي تَوَاسْتِيْدِ دِرْخَتَش رَا بَرُوِيَانِيْدِ﴾. (نمل / ۶۰) می فرماید شما را نرسد که از پیش خود امامی را منصوب کنید، او را با هوای نفس و اراده تان، حق دار بنامید.

امام صادق عَلَيْهِ فرمود: روز قیامت خداوند با سه گروه سخن نمی گوید، به آنان نظر نمی افکند، آن ها را ترکیه نمی کند و عذابی دردناک دارند: کسی که درختی بکارد که خداوند آن را نکاشته باشد، یعنی امامی را بگمارد که خداوند او را نگمارده است. یا کسی که امامی را که خداوند منصوب کرده، انکار کند. و هرکس گمان برد که این دو گروه، سهمی از اسلام دارند، در حالی که خداوند می فرماید: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾. (قصص / ۶۸)

امام عَلَيْهِ فرمود: معنی صفت ایمان، اقرار و خضوع برای خداوند است؛ اقرار از روی تسلیم، و بدان وسیله تقرب جستن به خداوند و انجام هر فریضه ی کوچک یا بزرگ با دانایی برای او، از حدّ توحید و غیر آن تا آخرین باب از باب های اطاعت، یکی پس از دیگری، که تمام آن ها یکی به دیگری همراه و پیوسته باشد. اگر بنده آن چه را که بر او واجب شده انجام دهد - از آن هایی که به او رسیده و با توصیفی که کردیم - او مؤمن و سزاوار صفت ایمان و مستوجب ثواب است، چون معنی همه ایمان، اقرار است، و معنی اقرار تصدیق با اطاعت است.

لذا ثابت شده که تمام اطاعت کوچک و بزرگش به یکدیگر همراه است. پس از صفت ایمان خارج نمی شود، مگر با ترك کارهایی که با آن ها شایسته ی صفت ایمان شده است. وقتی مستوجب و مستحق نام ایمان و معنایش می شود که واجب های بزرگ را

انجام دهد و گناهان بزرگ را ترك و از آن‌ها دوری جوید. اگر فرمان‌های كوچك را ترك كند و مرتكب گناهان كوچك شود، از ایمان خارج نشده است. اگر مرتكب گناهان بزرگ نشود، ایمان را ترك نکرده و به دلیل کلام الهی مؤمن است: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾. (نساء / ۳۱) یعنی آموزش کارهای غیر از کبائر. ما اگر مرتكب یکی از گناهان کبیره شود، تمام گناهان بزرگ و كوچكش مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد و شکنجه و عذاب می‌شود. این صفت ایمان و مؤمن سزاوار ثواب است.

اما معنی صفت اسلام، اقرار است به همه وظایفی که حکمش روشن است و انجام دادن آن‌ها. اگر اقرارکننده به همه واجبات ظاهری بدون پیمان قلبی بر آن‌ها اقرار کرد، سزاوار نام و معنی اسلام می‌شود. و مستوجب ولایت ظاهری و اجازه شهادت دادن و ارث بردن می‌گردد، و آن چه برای مسلمانان و علیه مسلمانان است، شامل او می‌شود. این است صفت اسلام.

فرق میان مسلمان و مؤمن این است که مسلمان وقتی مؤمن می‌شود که در باطن مانند ظاهر فرمان‌بردار باشد. اگر در ظاهر کارها را انجام دهد، مسلمان است. اگر در ظاهر و باطن با خضوع و تقرب و با آگاهی انجام دهد، مؤمن خواهد بود. گاهی بنده‌ای مسلمان است نه مؤمن، ولی مؤمن نمی‌شود مگر این‌که مسلمان باشد. ممکن است به پنج جهت و عمل مشابه هم که مشهور هستند، از ایمان بیرون رود: کفر، شرك، گمراهی، فسق و انجام گناهان کبیره.

**کفر**، یعنی: هر نافرمانی خداوند از روی انکار، ناسپاسی، كوچك شمردن، خوار و سبک دانستن، كوچك یا بزرگ باشد، فاعلش کافر معنایش کفر است. هرکس، از هر ملت و هر گروهی باشد که چنین نافرمانی‌ها را انجام دهد، کافر است:

**شرك**، یعنی: انجام هر معصیتی که آن را دین خود بداند، آن گناه كوچك یا بزرگ باشد، فاعلش مشرك است.

**گمراهی**، یعنی: نادانی نسبت به واجب است، یعنی یکی از گناهان بزرگی را ترك کند که انسان سزاوار ایمان نمی‌شود جز به ترك آن‌ها، آن هم پس از ورود بیان و احتجاج نسبت

به آن گناه. در آن حال، تارك، گناه را نه از جهت انكار و باور داشتن به انكار و ناسپاسی ترك می‌کند، بلکه از جهت کوتاهی، غفلت و مشغول بودن به کارهای دیگر ترك می‌کند. چنین کسی گمراه و دور شده از راه ایمان، جاهل نسبت به آن، خارج شده از آن است. لذا مستوجب نام گمراهی و معنی آن خواهد بود تا زمانی که در صفتی که توصیف کردیم، باقی بماند. اگر با هوای نفسی به یکی از وجوه معصیت روی آورده باشد، جهت انكار، سبک و کوچک شمردن، این کفر است. اگر با هوای نفسی به آن باور روی آورده باشد، از روی تأویل، تقلید، تسلیم و رضایت به گفته پدران و پیشینیان، شرك ورزیده است. و چه اندك است که انسان بر گمراهی بماند تا این که با هوای نفسش به یکی از اهدافی که وصف کردیم، روی آورد.

**فسق**، یعنی: هر گناه بزرگی را که فاعل انجام دهد، یا واردش شود از روی شهوت، لذت و شوق غالب. چنین کاری فسق و فاعلش فاسق و از ایمان خارج است. اگر در آن مداومت کند تا به درجه سبک و کوچک شمردن برسد، در پی این کوچک و خوار شمردن، ناگزیر کافر باشد.

**مرتکب گناهان کبیره**. یعنی: کسی که گناهی را انجام می‌دهد که باعث فساد ایمانش می‌شود. او بدون انكار، باور داشتن، لذت و شهوت چنین می‌کند. بلکه از جهت غیرت و خشم مرتکب آن‌ها می‌شود بسیار تهمت می‌زند، ناسزا می‌گوید، به قتل می‌رساند، به زور اموال می‌گیرد، از حقوق دیگران مانع می‌شود و گناهان کبیره دیگری که نه از روی لذت، مرتکب می‌شود از جمله سوگندهای دروغ رباخواری و کارهای دیگری که هرکس آن‌ها را بدون لذت بردن انجام می‌دهد، هم چنین شراب، زنا و لهو که باعث فساد ایمان می‌شود و از ایمان بیرون می‌رود. و از این جهت که مرتکب گناهان کبیره شده است، او نه مشرك، نه کافر و نه گمراه است، بلکه جاهل است، آن‌گونه که از جهت نادانی او را توصیف کردیم. روی آورد، از همان‌هایی خواهد بود که نام بردیم.

آیه ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ ﴿۱۹﴾

این تهدید خداوند متعال است که کافران به نشانه‌های او در حالت غرور و غفلت از مجازات و کیفر بسیار سخت الهی هستند. او به زودی آنان را کیفر می‌دهد، و نسبت به

اعمالشان حسابرسی می فرماید و بدون هر مهلت و فرصتی آنان را به جهت کارهایی که انجام داده اند مجازات و نسبت به آن چه کفرورزیدند، تنبیه می فرماید...

آیهی ﴿فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ﴾

یعنی اگر با تو بر مبنای سخنان باطلشان محاجه کردند، بگو: خویشان را به خداوند سپردم و بر او توکل کردم. هم چنین مؤمنانی که از من پیروی کنند، آنان اعتماد کرده و پناه می برند به امان، حفظ و نگاهبان بسیار محکم و استواری که آنان را از شر و مکر ستمکاران ننگه می دارد.

آیهی ﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ﴾

این آیه مبارکه رهنمون است به توییح اهل کتاب و درس ناخوانده های آنان که فرمود: ﴿آیا تسلیم شدید...﴾؟ این استفهام برای توییح و سرزنش شدید آنان است نسبت به کفر، اصرارشان بر روی گردانی و پشت کردن به حق مبین. پس تسلیم شدن و به حق روی آوردند، به تحقیق هدایت یافته اند و با قبول حق و خضوع در برابرش، شرافت و سعادت مندی می یابند، و پیروزی بسیار بزرگی نصیبشان شده است. اگر دوری جستند، کبرورزیدند و به دعوت مبارک تو ایمان نیاوردند، هیچ زیانی برایت ندارد. تو نصیحت و ابلاغ کرده ای و آن چه بر عهده داشتی، رسانده ای، و خداوند سبحان پاداش هدایتگران نیکوکار را به تو عطا می فرماید.

آیهی ﴿وَ اللَّهُ بِصِيرِ الْعِبَادِ﴾

یعنی هر عمل و فضلی که انجام می دهند، در برابر چشم و دید و دیدگان خداوند متعال است و چیزی از او پوشیده نمی ماند. او به مؤمنان عامل، ثواب اطاعت کنندگان نیکوکار را پاداش می دهد. خداوند سبحان بسیار سپاسگزار است و هرگز پاداش نیکوکاران نزد او از بین نمی رود.

آیهی ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ

### بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۱۹﴾

ظاهراً مراد از کفر، در این آیه مبارکه، کفرانکار حق است، چه باورش به دهر و طبیعت باشد بر پایه گمان موهومش، و تعقل و تفکر نکردن در آیه های توحید و برهان هایی که بر آن اقامه شده، یا روی گردانی و کفرورزی به حق آشکار که به یقین بدان رسیده، از روی عناد، خود بزرگ بینی، کبرورزی، اشباع آرزوهای ناپاک و ارضای شهوت هایش باشد.

ظاهراً مراد از این آیه ها، عموم آیه ها - تکوینی و تشریحی - است. چون کفرورزیدن به آیه های خداوند، عناد و لجاجت نسبت آن است، در برابر حق ظاهر و علم تابناک مبین. قتل پیامبران و فرمان دهندگان به قسط، از میوه های این کفر و نتیجه این باور است. کشتن مردان عدالت و اصلاح، بزرگ ترین فساد و شدیدترین جنایت بر عموم افراد بشر است، بنابراین حکم استفاده شده از این آیه کریمه، تنها یک حکم عقلی ضروری است برای یادآوری عقل ها و هشدار مردم. این حکم در آیات مبارکه و بشارت به عذاب دردناک، یک حکم عقلی است که وقتی موضوعش از دست رفت، حکم نیز از بین می رود و بر آن منطبق می شود.

اگر گفته شود: همه ی آیه های مبارکه این چنین اند: زنده ای که مرگ ندارد. آن ها جریان دارند، همان گونه که شب و روز، خورشید و ماه در جریان می باشند. پس فرق میان این آیه و دیگر آیه ها، نسبت به آن چه ذکر گردیده، چیست؟

گویم: مراد، ایجاد فرق میان احکام عقلی ضروری و احکام شرعی وضع شده است. حکم کلی شرعی وضع شده که برای گروهی فرو فرستاده شده است، بر موضوع خاص خودش، به شرطی که نسخ نشده باشد؛ بار می شود و قرار می گیرد.

حکم عقلی ضروری قبل از نزول و بعد از آن، ثابت و پایرجاست. و قابل نسخ و رفع نیست. لذا دستاورد شأن نزولش در این بخش فقط تهدید و احتجاج بر مرتکبین، توییح، یادآوری و نصیحت برای غیر آنان و ایجاد نفرت در عموم بشر از ساحت این پلیدهای آلوده است؛ چه این که یهودیان قاتلین پیامبران باشند یا خاندان جنگ قاتلین مردان خدا و راستگویان باشند. آری، مشخص کردن عذاب و شکنجه ای که خداوند برایشان آماده فرموده و کیفر داده به گونه ای اخذ کسی که توانایی برای اعمال عدالت

و ناخشنودیش باشد، به گونه‌ای که خواسته و اراده می‌فرماید، عقل کشف کننده‌اش نیست، بلکه، عقل فقط سزاوار عقوبت و خوار کردن آنان را کشف می‌کند. آیه ﴿بَغَيْرِ حَقِّ﴾، توصیف و توضیحی برای جمله قبل است، و قید نیست پس مفهومی ندارد. پس کشتن پیامبران تنها از روی دشمنی و ناحقی است.

### آیه‌ی ﴿أَوْلَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾

«الْحَبِطُ» در لغت یعنی باطل شدن. حبط در این آیه مبارکه نسبت به اعمال کافران و قاتلان پیامبران، بطلان فقهی است. یعنی برایشان سرکرده‌ای منعقد نشده است، زیرا شرط صحت که ایمان و تقرب به خداوند سبحان باشد، ندارد. اعمالشان از نیکی‌های اجتماعی مانند دفاع از مرزها، تأمین راه‌ها، تعمیر بیمارستان‌ها و مانند‌هایش، و نیز نیکوکاری‌های فردی آنان مانند نیکی به خویشاوندان، فقیران و نیازمندان، گرچه از اعمال عبادی قرب به خداوند مانند نماز و امثال آن نیستند، اما با انجام آن‌ها به تقرب الهی نمی‌رسند و از آنان عملی برای خداوند سر نمی‌زند، لذا وجهی برای درستی اعمالشان و بهره‌مندی از ثواب‌های دنیایی و آخرتی وجود ندارد. و شاید باطل شدن اعمالشان، بخشی از عقوبت‌ها و خوارکردن و نارضایتی خداوند از آنان باشد. هم‌چنین است اعمال بت‌پرستان و منافقان که بر حسب ظاهر پذیرای اسلام شده‌اند، قاتلان هدایت‌گران حق، مردان دانش، یگانه‌پرستی و اصلاح، که پلیدترین کافران هستند و اعمال تقریبی آنان مانند نماز، زکات، حج و غیره، نیکوکاری‌های اجتماعی مانند بازسازی و غیر آن همه باطل است. و آن‌چه انجام می‌دهند، چون نیت‌هایشان به سوی خداوند متعال نیست، باطل می‌شود و به درگاه الهی نمی‌رسد و آن‌چه را که انجام داده‌اند، نابود می‌شود.

آری، کارهای کافرانی که نسبت به خداوند متعال و اولیایش عالمانه نمی‌پیچند و در زمین فساد می‌کنند مانند کشتن پیامبران و تحریف دین‌ها نکرده‌اند، و مانند کسانی که دست نیکوکاری و خیرات دارند، همسایگان را گرمی می‌دارند و میهمان را پذیرایی می‌کنند و به خویشاوندان و یتیمان احسان می‌کنند، مانند حاتم طایی، از فضل و کرم خداوند

متعالم به دور نیست که پاداش کارهای نیکشان در دنیا به آنان نیکی فرماید و در آخرت هم با کاهش عذابشان به آنان نیکی بفرماید.

روشن است که دوزخ مانند بهشت درجه‌هایی دارد، بنابراین همه کافران در چشیدن عذاب الهی یکسان نیستند، همان‌گونه که مؤمنان برای دریافت نعمت‌های الهی در دنیا و آخرت یکسان نمی‌باشند. عذاب کافران معاندِ جنگنده با خداوند و پیامبران علیهم‌السلام، غضب‌کنندگان حقوق مردم، متکبران در زمین، قاتلان مردان دانش و اصلاح همانند عذاب کافرانی که با خداوند و پیامبران علیهم‌السلام عنادی ندارند، کارهای نیکوانجام می‌دهند و به فقیران و ضعیفان احسان می‌کنند، و از احکام ضروری عقلی تخطی نمی‌کنند، یکسان نیست.

به عبارت دیگر، هر کس تخلف و خطاکاریش بیشتر باشد، عذابش شدیدتر است. ولی در مورد عدم ورود به بهشت یکسانند. آنان تا ابد الابدین در دوزخ جاویدان خواهند بود.

اما مؤمنانی که کاری نیکو و کاری بد انجام داده‌اند، وجهی ندارد که بگوییم کارهای نیک آن‌ها نابود می‌شود، در پی گناهی کوچک یا بزرگ، بعد از انجام یا قبل از انجام کار نیک.

اما بطلان اعمالشان منحصر می‌شود به فقدان شرایط مربوط به صحت عمل و اجزای آن. لذا اگر عمل مطابق دستور باشد، برای سقوط تکلیف بسنده است، به ضرورت فقهی، چه انجام‌دهنده فاسق یا عادل باشد. آری پذیرفته شدن عمل و ترتب ثواب بر آن، مشروط به احراز صحت و اجزا است، در صورتی که انجام‌دهنده پرهیزکار و اجتناب‌کننده از بعضی گناهان باشد، نه مطلق معصیت‌ها، مانند پرداخت نکردن زکات و حقوق مردم، یا روی نیاوردن نمازگزار به نمازش مگر این‌که وارد نفس عبادت باشد.

از آن‌چه بیان کردیم، روشن می‌شود که مردم از این جهت چند گروه هستند:  
اول: کافر معاند که قتل پیامبر و فرمان‌دهندگان به قسط و کسانی را که در این مسیر حرکت می‌کنند، مرتکب شود. این آیه‌های مبارک که در باطل شدن تمام اعمال رسیده،

به بیان اعمال آنان جز آن چه مستثنی می شود، رهنمون هستند. آن ها باطل کننده و باطل هستند و پیامدهای خواسته شده از ثواب ها در دنیا و آخرت بر آن ها مترتب نمی شود. دوم: کافرانی که کفرشان را مخفی داشته و تظاهر به اسلام و پیروی از آن می کنند، این گروه همانند گروه نخست می باشند. اعمالشان اساساً باطل می شود. در نهایت این که این گروه تظاهر به اسلام می کنند و برخلاف گروه اول کارهایی همانند کارهای مسلمانان دارند مانند نماز، روزه و حج، از قبیل بنی امیه و بنی عباس، برخلاف اعمال گروه اول، ولی در اعمالشان مثل اعمال مسلمانان نیست.

**سوم:** کافرانی که معصیتشان چیزی جز کفر ورزیدن به خداوند عظیم نیست و زبانی بردین و دین داران ندارند، و کارهای نیکویی دارند همانند همیاری ضعیفان، حسن خلق، مدارا کردن با مسلمانان، نیکی در همسایگی و انصاف با آنان، مراعات عدالت اجتماعی و همانند آن. از پیش گفتیم که کارهایشان ثواب های دنیایی و آخرتی دارد، اما تا ابد الابدین در آتش جاویدان هستند.

**چهارم:** مؤمنان و مسلمانان که کارهای نیک و زشت را به هم آمیخته اند، اگر کارهای نیکویشان با حرام متحد بود یا التزام آشکار بدیهی با آن داشت؛ چه این که شرعی یا عقلی باشد مانند نماز خواندن در محل غضبی، انفاق با قصد منت گذاری و آزار رساندن، انفاق همراه با ریاکاری، یا جزئی از اجزا یا شرطی از شرط های صحت آن را نداشت، این ها هم به جهت انجام نگرفتن به گونه ای که فرمان داده شده، باطل می باشند. اما کارهایی که دارای شرط های صحت بوده، ولی قبل یا بعدش گناهی انجام داده شده، وجهی برای باطل بودنش نیست چون از شرط های صحت عمل، معصوم و پرهیزکار و عادل بودن، نمی باشد.

سؤال این ست: اگر عمل صحیح انجام شد، آیا میان ثواب آن ها و عقاب گناهی که قبل یا بعد از آن انجام شده، تزاممی پدید نمی آید؟

پاسخ: این محل کشمکش، نقض و ابرام است و چون این مسئله شرعی است نه عقلی، ناگزیر بایستی برای آن، حکم خداوند متعال را از کتاب و سنت پیامبرش ﷺ و خاندانش ائمه معصومین علیهم السلام یافت.



از کتاب و سنت استفاده می شود که بر خداوند متعال حق و واجب نیست که نیکی را به ثمر برساند و نمود دهد و از معصیت درگذرد تا آن جا که مورد عفو قرار دهد. بلکه خداوند به لطف خود چنین می کند. در این گونه اطاعت ها که با گناهای پیش و بعد از آن در آمیخته، خداوند بعضی عبادت ها را به بعضی گناهان نمی پذیرد هرچند که صحیح باشد، بنابراین چه در روایت ها آمده که حبس زکات مانع از قبولی نماز می شود، به همین ترتیب در موارد دیگری که به آن تصریح شده است. سرانجام آن محرومیت، عدالت الهی است که خداوند او را با عدالتش کیفر می دهد و این حبط که جزای عمل اوست، فعل خداوند است. ممکن و جایز است که خداوند متعال از گناه بسیار بزرگ در گذرد و آن را وسیله ای برای باطل شدن عمل صحیح و صالح او قرار ندهد. و جایز است که انسان به درگاهش زاری و فروتنی کند و همان گونه که حضرت امام سجاد علیه السلام در دعای روز عرفه می فرماید، عرضه بدارد:

«نیکی های مرا باطل مفرما به نافرمانی هایی که با آن آمیخته شده است.»<sup>۱</sup>

البته نمی توانیم ملتزم باشیم به این که حبط ثواب از سوی خداوند، در جاهایی که نص بر باطل شدن آن ها نرسیده، از روی عدالتش باشد. ناگزیر در این موردها بایستی به کتاب و سنت مراجعه شود. پیش از این در تفسیر آیه ﴿فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ (بقره/۲۱۷). درباره حبط مطالبی بیان شد.

### آیه ﴿وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾

آیا این آیه مبارکه برای بیان خواری و ذلت آنان و نمایان شدن قهر و مالکیت مطلق خداوند در آخرت است؟ آن جا که چهره ها در برابر خدای تعالی خوار و گردن ستمکاران خاضع می شود، یکدیگر را یاری نمی کنند، توان ذلیل کردن دین داران، اهانت به اطاعت کنندگان و خوار شمردن فرستادگان یگانه پرست را ندارند، آنان را یاری کننده ای نیست غیر از خداوند بر آن گونه که در دنیا داشتند؟ یا آیه مبارکه در مقام بیان این مطلب است که در آن جا جز به اجازه و از سوی خداوند، یاری دهنده ای ندارند. زیرا یاوران و

۱. صحیفه سجاده، دعای ۴۷.

شفاعت کنندگان جز با اجازه خدای تعالی کسی از بندگان نیکوکار را یاری نمی‌دهد. آن هم برای کسانی که خداوند به آن رضایت داده باشد، نه به طور مطلق؟  
ظاهراً وجه اول صحیح است، چون دلالت بیشتری بر خوار شدن دارد، سرافکنندگی و ذلت را، تمام‌ترو کامل‌تر نشان می‌دهد.

آیهی ﴿الَّذِينَ اتُّوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾  
ظاهراً مراد از ﴿الَّذِينَ﴾ عالمان به تورات یا انجیل یا هر دوی آنهاست. آنان بخشی از کتاب را دانسته‌اند یا سهمی از علم به کتاب داشته‌اند. ظاهراً از کسانی نیستند که تمام کتاب را می‌دانسته‌اند.

آیهی ﴿يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ﴾  
یعنی مسلمان یا شخص رسول خدا ﷺ را به کتابی فرا می‌خوانند که به آن ایمان آورده بودند، برای حکومت و قضاوت قطع در محل کشمکش.

آیهی ﴿ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ ﴿۲۳﴾  
یعنی گروهی از آنان، از تحکیم کتابی که در برابر خود دارند روی برمی‌گردانند، کتابی که برای تحکیم آن دعوت شدند، اما به حکم آن رضایت ندادند. این خود دلیلی است بر این‌که آنان به آن ایمان نداشتند و تصدیقش نمی‌کردند و گرنه اجرای قضاوتش را ننگ نمی‌دانستند. آنان از حق دوری می‌جویند و با آن بازی می‌کنند درباره‌اش سهل‌انگاری می‌نمایند.

شاید وجه تعبیر به «ثُمَّ» که دلالت بر تاخیر و درنگ دارد، این باشد که دوری جستن بعد از اندیشه کردن می‌باشد.

آیهی ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ ﴿۲۴﴾

ظاهراً دروغی که بافته‌اند، چیزی نیست جز این‌که خواسته‌اند عذری باشد برای

بی باکی خود در برابر خداوند، روی گردانی از قضاوت کتاب و دوری از حق که دارند؛ چون نزد خود گمان بردند که روزهای اندکی عذاب خواهند داشت و سرانجام کارشان بهشت خواهد بود. این از سخنان بی پایه، باطل، بی خردانه و خرافی آنان است، چه از جهت گمان بردنشان که از دوستان خداوند هستند یا برای شفاعت شفاعت کنندگان است، از آن رو که چهل روز گوساله ای را پرستیدند. تمام این ها تهمت زدن به خداوند، مغرور شدن به خود و اطمینان داشتن به سخنان بی پایه باطالی است که وارد دین الهی کردند.

ممکن است گفته شود این گمان کسانی که در عمل ضعیف و ناتوان بودند و همت مؤمنان عامل را نداشتند، عمرشان را در جنایت ها و لهو و لعب تلف کردند، عذرشان این است که خداوند بسیار بخشنده کریم است، شفاعت شفاعت کنندگانش را می پذیرد، و پیامبران را نفرستاده و گرامی نداشته جز برای این که سرکشان و فاسقان را شفاعت کنند. گروهی هم بر این باورند که ملائکه، بی آلاشی قلب است نه عمل و آرزوهای باطل دیگری، گرامی داشت خداوند را بدون عمل و ادب اطاعت می کنند. این باورها که در بین دین های پاک منزه الهی وارد شده است، به جهت ضعف امر به معروف و نهی از منکر، تعطیل حدود، از بین رفتن مجازات و تعزیرات، و اجرائنشدن احکام وارد شده درباره فاسقان می باشد. نهایت این که نفوذ بدعت ها و فراگیری خرافه ها، از جهت علت ها انگیزه ها و چگونگی سرایت و کیفیت آن ها تفاوت می یابد.

آیه ﴿فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوَقَّيْتُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ﴾

یعنی: چه می کنند آنان که بر خداوند افترا زدند، از حق دوری جسته اند، با افترا بستن به خداوند مغرور شده اند؟ روز قیامت که جمعشان می کنیم برای محاکمه، قضاوت، احقاق حق و رفع اختلاف چه می کنند، در حالی که آرزوهای دروغین آنان فروپاشیده و جزای کامل اعمالشان ادا می شود؟

آیه ﴿وَهُمْ لَا يُظَلَّمُونَ﴾ ﴿۴۵﴾

این، یا تهدیدی است در مورد این که عدالت الهی درباره شان اجرا می شود، یا

بزرگداشت خداوند سبحان است که در این جایگاه، بیش از جنایتی که بر خویشتن کرده‌اند، عذاب تحمیل نمی‌فرماید. در این زمینه در تفسیر آیه ﴿ثُمَّ تُوفِّي كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (بقره/۲۸۱)، بحث شده است.

### سوره‌ی آل عمران، آیه‌های ۲۶ - ۲۷

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾  
 تُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرزُقُ مَن تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٧﴾

۲۶- بگو بار خدایا تویی که فرمانفرمایی هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را بازستانی و هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی همه خوبیها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی

۲۷- شب را به روز در می‌آوری و روز را به شب در می‌آوری و زنده را از مرده بیرون می‌آوری و مرده را از زنده خارج می‌سازی و هر که را خواهی بی‌حساب روزی می‌دهی

### آیه‌ی ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ﴾

خداوند متعال، پیامبر برگزیده‌اش ﷺ را به بزرگداشت ذات خود فرمان می‌دهد، همان‌گونه که در آیه ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ آمده است، بزرگداشت ذات احدیت از مهم‌ترین مقصدهای قرآن کریم است. تاکنون وجه ارتباط این مبارکه با قبلش که محاجه با یهودیان بود، برای ما معلوم نشده است. سزاوارتر سکوت کردن است نسبت به وجه‌هایی که در ارتباط این آیه با آیه‌های قبلی‌اش آورده‌اند و بیشتر آن‌ها خالی از تکلف نمی‌باشد و بیشتر شبیه است به چیزهایی که ادبا در کتاب‌های ادبی آورده‌اند، زیرا علت‌هایی بعد از وقوع می‌باشد.

«الملك» با ضمه، کسره، فتحه و سکون لام، همه به يك معنی است.

ابن منظور گوید: ابن سیده گوید: **الْمَلِكُ** و **الْمُلْكُ** و **الْمَلِكُ**: در برداشتن **يَك** چیزی و توانایی بر استبداد به آن. **مَلِكُهُ**، **مِلْكُهُ** **مِلْكاً** و **مُلْكاً** و **مُلْكاً** و **تَمَلْكاً**: این آخری از لحيانی است که غیر از او نگفته است... **مَا لَهُ مَلِكٌ** و **مَلِكٌ** و **مُلْكٌ** و **مُلْكٌ**: یعنی چیزی که مالکش است... **مَلِكُ الطَّرِيقِ** و **مَلِكُهُ** و **مُلْكُهُ**: میان و بیشترش است. و گفته شده: حد و مرز آن است. و **مَلِكُ الوَادِي** و **مَلِكُهُ** و **مُلْكُهُ**: میانه و حد و مرز آن است. این نیز از لحيانی است.<sup>۱</sup> پس موردی ندارد که گمان رود «**الْمَلِكُ** با کسره» **مَلِكٌ** اعیان و «**الْمُلْكُ** با ضمه» **مَلِكٌ** امر و نهی است، چون نه در لغت و نه در موردهای استعمالش شاهد و گواهی ندارد. ناگزیر باید به ماده یا هیئت مستند شود. در تمام آن‌ها ماده (م-ل-ك) یکی است. در تمام آن‌ها هیئت، هیئت مصدر از آن ماده می‌باشد و در آن‌ها دلالتی بر این معنی وجود ندارد. پس حاکم، موردهای کاربرد این لفظ در آن‌هاست، و از لسان العرب آوردیم که در موردها فرقی میانشان نیست.

مفهوم «**الْمَلِكُ**» از مفهوم‌هایی است که در غیر خدای تعالی معلوم و دانسته شده، و آن عبارت است از کاربرد نامحدود قدرت و سلطنت در هر چیزی که زیر دست و در اختیار اوست. مانند مسلط بودن انسان بر افعالش مانند قبض و بسط، دیدن و چشم‌پوشی، سخن گفتن و خاموشی، و دیگر افعال.

این توانایی و تسلط، کمال وجودی غیر از قیومیت است. آری ممکن است قیومیت فرض شود اگر انسان در کرانه نفس خویش صورت‌ها و نماهایی از دیدگاه و مالکیتش پدید آورد. این‌ها بر نفس انسان پایدار و استوار است نه از روی اکراه و ناپسند داشتنی بر خویشتن، بلکه با مالکیت، آزادی و رهایی کامل. او می‌تواند بعد از تحقق، باقی بدارد و می‌تواند از بین ببردشان. اما مالکیت انسان نسبت به اعیان خارجی، تصرف و مداخله در کارها، شؤون، نظام زندگی و جماعت‌های مردم، به این اندازه از مالکیت تکوینی نیست. مشهود چنین است که مالکیت، اصلیت و واقعیت خارجی ندارد، بلکه از حکم تکلیفی انتزاع شده مانند جواز تصرف. مالکیت نداشتن نیز از حرمت تصرف انتزاع شده است. یا امری اعتباری عقلانی است که خردمندان برای حفظ نظام

۱. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۹۲-۴۹۵.

و جلوگیری از هرج و مرج واجب کرده‌اند.

حق این است که بعضی از انواع این مالکیت‌ها امری واقعی و اصیل و ضرورتاً معلوم می‌باشد مانند فایده‌ها و بهره‌هایی که بر شخص وجود انسان مترتب می‌شود که با دانش و عملش به کار گرفته است. این تولید منشأی جز وجود و شعاع وجودش ندارد. نسبت بهره‌های عمل انسان آزاد از وجود خودش، با وجود دیگری در عرض هم نمی‌باشند. و نمی‌توان گفت که نسبت به این بهره‌ها اولویت ندارد، چون انسان آزاد را جز خداوند مالک نیست، پس سلب اولویت خداوند وجهی ندارد نسبت به بهره‌هایی که خودش به دست آورده است. چگونه می‌توان گفت که این نسبت و رابطه یک امر اعتباری است که نفیاً و اثباتاً بر مدار اعتبار خردمندان می‌چرخد؟ هر نسبت و رابطه‌ای، مستقیم یا غیر مستقیم به آن اولویت می‌رسد که یک نسبت واقعی است، نه این که توهمی اعتباری باشد. بنابراین اگر یک دلیل شرعی بر مالکیت دلالت کند، آن یا راهنمایی به این نسبت واقعی می‌کند یا دستوری تعبدی التزام است که التزام به آن واجب می‌شود.

اما مالک فرمان بودن؛ روشن است که مردم حقیقتاً بندگان خداوند و مملوک او هستند و به او پایدار می‌باشند. پس هیچ‌کس را نشاید که در کارهای مردم مباشرت، تصرف و مداخله کند، استقلال و استبداد در کارهایشان به کار گیرد زیرا این شأن از آن خداوند تبارک و تعالی است که آنان را آفرید، و برای کسی است که خداوند به او اجازه داده و سلطنت را به او عطا فرموده است، که بدین سان، اطاعت و فرمان برداری از او واجب می‌شود. و هم چنین اطاعت اولوالامری که از سوی خداوند متعال در مالکیت فرمان اجازه یافته‌اند.

اما ستمگران و فرعون‌هایی که برگردن مردم مسلط می‌شوند و در امر و نهی، نظم کارها و تشریح قانون‌ها بدون اجازه خداوند تعالی، استبداد می‌یابند، اطاعت و فرمان برداری از آنان واجب نیست. اگر مورد فرمانشان واقعا حلال باشد، گرچه ستم و فساد هم باشد، چون عدالت‌شان را گفتیم، آن نسبت به احکام اولیه است و با وجوب فرمان برداری از آنان نسبت به اعتبارهای ثانوی منافاتی ندارد.

پس گریزی از جواز متصدی امر شدن نیست، بلکه با اذن خداوند و اعطایش واجب است، آن هم به حد و اندازه‌ای از نظر گشادگی و تنگی که خداوند معین فرموده است،

حتی در بخش کودکان و همسران و حتی نسبت به اعضای بدنش که به اذن خداوند مالک آن است، چه رسد به امور آفرینش او، ناگزیر باید مداخله در کار خودش بر قانون تشریح تطبیق شود، نه این که در برابر پروردگار متعال استبداد و استقلال به خرج دهد. این باب ولایت کلیه و شاخه هایش می باشد.

پس آیه ی ﴿مَالِكِ الْمَلِكِ﴾ عمومیت دارد و این نوع از مالکیت را هم شامل می شود. ظاهراً مراد از آن، معنی و اسم مصدری است شأن و جلال، ثروت، قدرت و توان، امامت و رسالت و نبوت، و هرچه را مملوک خداوند باشد، در برمی گیرد. «الملک» در آیه ی ﴿تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾ متعلق به بخشیدن و عطا کردن واقع شده است. و بر حسب ظاهر آیه هم عمومیت دارد. جزاین که عقل، مالکیت ویژه نسبت به مقام الوهیت و ربوبیت را مستثنی می داند. چون درست و خوب نیست که به دیگری بخشیده شود، مانند آفرینش آفریده ها و عاقبت اندیشی و مانند آن.

از این هم مالکیت ستمکاران و دزدان استثنا می شود زیرا قدرت یافتن تکوینی آنان در زمین، مداخله و تصرف آنان در امر تشریح و نظام اجتماعی، گرچه از محدوده مالکیت خدای تعالی بیرون نمی رود و خداوند متعال از آن جدا نمی شود؛ جزاین که می توان گفت: این حقیقت که خدای تعالی آن را به آنان بخشیده، از آن خود اوست و مهلت دادنش به آنان و عقوبت او بر این افراد پست و سنگدل - هرچند آن را به بخشش بنامیم - فقط بر پایه گسترش لغوی است نه بخشش حقیقی... این از سنخ بخششی نیست که خداوند به اولیا و دوستانش عطا فرموده است، که آنان را جانشینان روی زمین قرار داده و کارهای بندگانش را به آنان سپرده است، با حکم او حکم می کنند و به فرمان او حرکت می کنند، و هم چنین دیگر کرامت های خداوند متعال به آنان مانند ویژگی یافتن آنان به نبوت، و برگزیده شدنشان برای بردوش گرفتن وحی و رسالت. و برگزیده شدنشان برای بردوش گرفتن وحی و رسالت.

بدیهی است که مالکیت ستمکاران تجاوز بر حق دیگری و غصب حقی است که خداوند آن را برای او قرار داده است و برای آنان مورد رضایت خداوندی نمی باشد. اما آیه ی ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ﴾ (بقره/۲۵۸) - بر پایه برگشت ضمیر به

غرور - نوعی از گسترش لغوی است و تملیک خداوند از جهت گرامیداشت نمرود و محروم کردن حضرت ابراهیم نمی باشد، زیرا حضرتش ولیّ زمان و جانشین مطلق الهی به اذن و فرمان خداوند سبحان است.

عیاشی از داوود بن فرقد آورده که گفت: به حضرت ابو عبد الله علیه السلام عرض کردم: خداوند فرموده: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾<sup>۱</sup> اما خداوند به بنی امیه سلطنت داد؟ فرمود:

آن گونه نیست که مردم برداشت می کنند. خداوند، سلطنت را به ما عطا فرمود و بنی امیه آن را به دست گرفتند. همانند لباسی که يك نفر مالک آن است، ولی دیگری آن را (به زور) می گیرد، آن پیراهن متعلق به کسی که گرفته، نیست.<sup>۱</sup>

سید ابن طاووس و دیگران روایت کرده اند که حضرت زینب دخت علی بن ابی طالب در مجلس یزید اموی به پا خواست و فرمود: سپاس از آن خداوند پروردگار جهانیان است. و خداوند درود فرستد بر پیامبرش و تمامی خاندانش. راست گفت خداوند که می فرماید ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ ۚ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾<sup>۲</sup> (روم/۱۰)

ای یزید! آیا گمان کردی، چون کرانه های زمین و آسمان را علیه ما به دست گرفتی و ما را می کشانند آن گونه که اسیران را می برند، بدین ترتیب نزد خداوند ذلت و خواری داریم و کرامتی برای تو است؟ و آن به علت مقام بسیار بزرگ تو نزد اوست؟ از این رو تکبر و ورزیدی و به خواسته ات نظر افکندی، شادمان و خوشحال، چون پنداشتی که دنیا بر وفق مراد تو است، و کارها منظم است، و سلطنت و مملکت ما برایت پیراسته شد؟! شتاب مکن، شتاب مکن! آیا کلام خداوند تعالی را فراموش کرده ای: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَلِّي لَهُمْ خَيْرًا لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ هُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾<sup>۳</sup> (آل عمران/۱۷۸)

پس بخشش واقعی و حقیقی، گرامی داشتنی است که خداوند تبارک و تعالی بر بندگان برگزیده اش منت نهاده است، آنان که در زمین مورد ستم قرار گرفته اند. خداوند

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۶.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳.



به آنان اجازه فرمود که با ستمکاران بجنگند، کسانی که می خواهند آنان را کنار بزنند و از حقشان برانند و از زمین و آن چه در آن است با دست خالی بیرون کنند.  
خدای تعالی فرموده:

﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُفَاتِنُونَ بَأْتَمِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ (حج/۳۹)

نعمانی با اسنادش از حضرت علی علیه السلام آورده که فرمود:

... نوع دیگر، آن چه در اصل از آنان برگشت داده شد. خدای متعال: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾. (بقره / ۳۰) تمام زمین برای آدم بود، سپس برای برگزیدگانی که خداوند آنان را برگزید و از گناهان نگاه داشت. آنان جانشینان خدا روی زمین هستند. هنگامی که ستمکاران حقی را که خداوند و پیامبر برایشان قرار داده، غضب کردند و این به دست کافران افتاد و غاصبانه به دستشان افتاد، تا این که خداوند پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را فرستاد، به او و جانشینانش برگشت، آن غضب کرده و در اختیار گرفته بودند، با شمشیر از آنان گرفته می شود و این چیزی که خداوند آن را بازگردانید یعنی خداوند آن را به آنان بازگردانید.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: سخن در امر و نهی و نبوت و رسالت نیز چنین است که خداوند بهره ای برای ستمکاران قرار نداده است. خدای متعال می فرماید:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾. (بقره/۱۲۴)

امامت در این آیه، در خبرهای رسیده از ائمه اهل بیت علیهم السلام به وجوب اطاعت، تفسیر شده است.

صفا مسنداً از عبدالحمید بن نصیر آورده که گفت: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمود: امام واجب الاطاعه را انکار و نسبت به او ناسپاسی می کنند، به خداوند سوگند نزد خداوند در زمین منزلتی بزرگ تر از وجوب اطاعت نیست. يك روزگار، فرمان خداوند بر ابراهیم نازل می شد در حالی که واجب الاطاعه نبود، تا این که خداوند خواست او را گرامی و بزرگ دارد. فرمود:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ ابراهیم برتری آن را دانست، لذا گفت ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾  
 خداوند فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾  
 هم چنین خداوند فرمود: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ  
 الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾. (نساء/۵۴)  
 صفار مسنداً از برید عجلی آورده که خدمت حضرت ابوجعفر علیه السلام درباره معنی این  
 آیه پرسید، فرمود:

**الملك العظيم** این است که در آن امامانی قرار داد، هر کس از آنان اطاعت کرد خداوند  
 را اطاعت کرده و هر کس نافرمانی آنان را کرد، خداوند را نافرمانی کرده است، این است  
 ملك عظيم.<sup>۲</sup>

هم چنین امام باقر علیه السلام در حدیثی «ملك عظيم» را به «اطاعت واجب» تفسیر کرد.<sup>۳</sup>  
 مؤلف گوید: این از والاترین درجه های ولایت الهی و بزرگ ترین منصب و مقام است،  
 که خداوند وجوب اطاعت شان را همانند وجوب اطاعت خود بر تمامی مردم، عطا  
 فرمود. به این اعتبار، خداوند سبحان فرمانشان را فرمان خود، حکمشان را حکم خود و  
 گفته شان را عین شریعت و اصل دین قرار داد. شاهد بر این مطلب بسیار است که اگر  
 بخواهیم تمام آن ها را بررسی کنیم، از مسیر بحث خارج می شویم.  
 روشن شد که متعلق «توتی الملك» غیر از متعلق «مالك الملك» است و ملك  
 غصبی، بخشش الهی نیست و همانند ملکی نیست که خداوند به بندگان برگزیده اش  
 عطا می فرماید.

### آیهی ﴿وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾

روشن شد که متعلق «توتی الملك» در آیه، اخص از متعلق «مالك الملك» است.  
 نباید پنداشت که متعلق «نزع» عینا متعلق در «توتی الملك» باشد، لازم می شود - پناه  
 بر خدا - خداوند متعال اولیای خود را پس از تأیید به وحی و دیگر موهبت های نهان

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۴۲، نقل از بصائر الدرجات.

۲. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۸۷، نقل از بصائر.

۳. همان.

سرافکننده کند و پس از گرامیداشت و بزرگداشت، آنان را براند. پناه بر خداوند سبحان از چنین کارها.

اگر بگویید: «الزَّع» به مشیت وابسته است، پس چه مانعی دارد که متعلق «الزَّع» عین متعلق بخشش باشد؟ اما «الزَّع» وابسته به مشیت خداوند است و اوست که به طور مطلق، از هرکس که بخواهد سلب می‌کند، چه از اولیای برگزیده‌اش باشد یا از دیگر مؤمنان، علما، حاکمان و فقیهان باشند، هرچند که هرگز از برگزیدگان نخواهد بود. چون درستی قضیه شرطیه بر وقوع خارجی متوقف نیست.

گوییم: چنین سخن و مانند آن از فرض‌هایی است که شایسته سخن خدای متعال نیست. سنت حکیمانه و روشن او برای بیان معارف و حقیقت‌ها است، نه سخن گفتن از فرضیه‌های که واقعیتی ندارند.

اگر بگویید: بسا چنین فرضیه‌ها در قرآن کریم آمده است، مانند آیه‌ی ﴿لَوْ كَانَ فِيهَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾. (انبیاء/۲۲)

گوییم: خیر، این یادآوری به امر روشنی است که عقل‌ها از آن غفلت کرده‌اند، و آن این است که تعدد در الوهیت بالاترین دلیل بر باطل بودن صانع دانای حکیم است. تعدد، دلیل قطعی بر مخلوقیت است. دقت آفرینش و بدیع بودن شگفت‌انگیز آن که خرده‌ها را مدهوش می‌کند، یادآوری و هدایتی به سوی خداوند سبحان است. بدین ترتیب غفلت و فراموشی از میان برداشته می‌شود و خدای متعال برای بندگانش شناسایی می‌شود که یگانه و بیرون از حد تعطیل و تشبیه است.

پس روشن شد که آن چه را که خداوند متعال به اولیای خود از انواع ملک، تملیک فرموده - مانند امامت و رسالت، نور و برهان، هدایت و خلافت در ملک زمینش و آن چه بر این موهبت‌های ملکوتی مترتب می‌شود - قابل سلب و برگرفتن نیست، از جهت اعیان، آثار و احکام وضعی آن‌ها. اما نسبت به افراد دیگر مانعی نیست که بر پایه حکمتش، مالکیت آنان را بگیرد و سلب کند، مانند گرفتن علم از بلعم باعورا، و اگر بخواهد از روی حکمت دانش را از فقیهی که از کتاب و سنت آموخته است، بگیرد.

خلاصه بحث چنین شد که برگرفتن و سلب، متوجه ملک ستمکاران و فرعون‌هاست

و مانعی ندارد که ملک پس از پایان مدت و قضای الهی، از آنان گرفته شود. همین گونه است در مورد مؤمنان برگزیده نشده که خدای تعالی مستضعفین را بالا می برد و مستکبرین را فرو می اندازد.

آیهی ﴿وَتُعْزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

تفسیر «العزة» چندین بار آورده شد. و «الذلة» چون در مقابل «العزة» قرار داده شده است، به معنی سلب عزت می باشد.

آیهی ﴿بِيَدِكَ الْخَيْرُ﴾

یعنی: خیر، در قبضه، ملک و سلطنت تو است. امر بخشش و خلق جز به فرمان و اجازه تو نیست. ضمناً تصریح دارد که تنگ گرفتن خدای تعالی، از ناتوانی و نقص او نیست، بلکه از جهت جایگاه مالکیت او نسبت به بخشش و هبه است. خدای تعالی جز با اختیار، بخشنده و فاعل نیست.

این جمله به منزله بیان علت برای بخشیدن ملک و گرامیداشت است. همان گونه که پایهی ﴿إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ بیان علت برای همه‌ی امور: بخشیدن ها و سلب سلطنت ها، گرامی داشتن ها و خوار و ذلیل کردن ها است.

اگر گفته شود: عبارت ﴿بِيَدِكَ الْخَيْرُ﴾ بیان علت برای بخشیدن و بزرگداشت است و عبارت ﴿إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ به منزله بیان علت برای خوار و سلب سلطنت است، بیان نیز خالی از وجه نیست.

در کتاب و سنت، کلمه‌ی «خیر» با عنایت‌های گوناگون به کار برده شده است، به صورت صفت مشبّه، یا مصدر، یا اسم مصدر، یا أفعال تفضیل بوده باشد، منظور بخشش، هبه و احسان است. و ممکن است مراد از آن، انتخاب شدن و برگزیدگی باشد. خدای تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾. (بینه/ ۷) و ممکن است درباره کارهای نیکو به کار رود. خدای تعالی می فرماید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾. (زلزله/ ۷)

به معنی ثروت هم به کار رفته است، خداوند متعال می فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ

أَحَدِكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأُولَادَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿۱۸۰﴾ (بقره/۱۸۰)

بعید نیست که این کاربردها و معنی ها به لحاظ اختیار و انتخاب باشد.

خرد و دانش، انسان را به گزینش هر آن چه در آن نکویی بهتر، سود و مصلحت و حسن است، راه می نماید؛ در برابر هر چه در آن بدی، زیان، مفسده و زشتی باشد. این اختیار و انتخاب و بی‌آلایشی برپایه واقع و ثابت بودن و خردمندی است، نه گمان و طبیعت مردم. ممکن است انسان چیزی برگزیند که برایش شر و زیان آور باشد. به هر حال «خیر» یک امر وجودی است و در برابرش «شر» به مقابله تضاد قرار دارد. «شر» هم مانند «خیر» یک امر وجودی است. گمان نرود که «شر» یک امر عدمی است که فقدان ذات یا فقدان کمال ذات است، مانند بیماری که فقدان عافیت و سلامتی است، چون ممکن است از آن سوی گفته شود که عافیت، فقدان بیماری می باشد. باید دانست که شر مانند بیماری های مُهْلِك، زخم ها، آسیب دیدن ها، غم ها، دردها و اندوه ها است و نیز آن چه خداوند متعال برای انتقام گرفتن از دشمنانش تدارک دیده است، از دوزخ بسیار بزرگ - خداوند ما را از آن دور فرماید - عقرب ها، مارها، آب جوشان، آب چرک، چرک جراحی ها، خون و چرک، زنجیرها و غل ها، نوشیدنی که رودهای ساکنین جهنم را پاره می کند، تمامی این ها امرهای عدمی نیستند، بلکه امر وجودی می باشند.

ظاهراً انگیزه عقیده به این که «شر عدمی است»، این باور باشد که مبدا وجود، خیر محض است و جز خیر از او صادر نمی شود، پس شر در وجود معقول نیست؛ یا مراد از شر، انجام کارهای زشت و ناپسند است که صدور کارهای ناپسند از خدای تعالی محال می باشد و هر چه از او صادر می شود فقط خیر است. لیکن چون افعال خداوند به گونه تراوش، مانند سیل جاری شدن، تولد و جدا شدن، از او صادر نمی شود، به عبارتی دیگر چون افعال او برپایه علت و معلول و تطوّر صادر نمی شود، بنابراین صدور شر از او محال است، چون هر سازنده ای از چیزی می سازد، در حالی که آفریدگار جهان را - نه از شیء - ساخته است. مانعی نیست که خدای تعالی شرّ بیافریند. خدای تعالی می فرماید:

﴿وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ

مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۸۹﴾ (آل

عمران/۱۸۹)

﴿جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ

السَّبِيلِ﴾. (مائده/۶۰)

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾. (انفال/۲۲)

﴿وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا﴾. (اسرا/۸۳)

﴿قُلْ أَفَأَنْتُمْ بَشَرٌ مِثْلُ الذُّلَّةِ الَّتِي كَفَرُوا وَعَدَّهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبَشَرٌ مِثْلُ الْمُنْصِرِينَ﴾. (حج/۷۲)

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ

الْبَرِيَّةِ﴾. (بینه/۶)

گویم: می بینید که مفهوم «الشِّرُّ» که در آیه‌ها آمده، صراحت دارد که «شَرُّ» یک امر وجودی تحت تدبیر خدای دانای حکیم است. شرور در آخرت، بیچارگی، رنج و سختی، عذاب، عقوبت و خواری است که برای کافران و مجرمان آماده شده است. ضروری که در دنیا به اهل ایمان وارد می‌شود، ممکن است برای آزمون، کفاره و پاکیزگی در پی بعضی گناهانشان باشد، و برای دیگران، عذاب دنیا و چندین برابرش در آخرت خواهد بود.

گاهی شَرُّ به طور مطلق به کار برده شده و منظور، گزند، زیان، رنج و آزاری است که از سرکشان، فاسقان، ستمکاران و دیگران به ناتوانان و مظلومان می‌رسد.

پس از تحقق گناهان، انجام کارهای زشت و آشکار شدن فساد و سرکشی، باید به خداوند سبحان پناه برد و برای دور کردن این زیان‌ها و شرور از او جویای پناه شد، چون جز خداوند، کسی رفع‌کننده، نگه‌دارنده از قتل، غارت و تجاوز نیست. لذا گفته می‌شود: به صبح و شب درآمد، در حالی که پناهنده‌ام و پناه آورده‌ام خداوند، از شَرُّ هر جنبنده‌ی فاسق از انس و جن، عرب و عجم و از شَرُّ هر چه می‌شناسم و نمی‌شناسم و می‌دانم و نمی‌دانم از آن چه زمام آن به دست خداست.

﴿مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ أَخَذَ بِنَاصِيَتِهَا﴾. (هود/۵۶)

تعویذها و حرزهایی که در کتاب های دعا در این زمینه روایت شده، بسیار و شمارش آن ها مشکل است. خدای متعال می فرماید:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ \* مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ \* وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ \* وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ \* وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾. (فلق/ ۵- ۱)

تمام این ها بیانگر زیان هایی است که از ستمگران بر مظلومان وارد می شود. لذا عدمی نیستند، بلکه همگی آن ها اموری وجودی است که مردم از آن ها در امان و پوشش و حجاب خداوندی هستند. اگر مردم مبتلا به شرّ اشرار شوند، خداوند، یا در دنیا یا در آخرت یا هر دو عالم، انتقام شان را از آنان می ستاند.

مانعی ندارد که شر بر محرمات هم اطلاق شود، اگر کاربرد کلمه ی «شرّ» را در این مورد ببینیم.

پس روشن شد که «شرور»، گاهی فعل خداوند متعال و و گاهی بازخورد اعمال بندگان نسبت به یکدیگر است. پس هر چه فعلی از افعال بندگان باشد، خداوند متعال از آن و از کارهای زشت و گناهان آفریده های منزه است، اما آن هایی که فعل خداوند و نشان ناخشنودی و نارضایتی اوست، بر پایه ی عدالت و جلالتش مورد ستایش قرار می گیرد.

### آیه ی ﴿إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (۱۶)

پیشتر آوردیم که این جمله در جایگاه بیان علت کارهایی است که انجام می شود، از سلطنت بخشی یا گرفتن آن، گرامیداشت یا خوار کردن هایش، و هم چنین تمام کارهای ویژه مقام الوهیت از ایجاد، فانی کردن و باقی گذاردن. بدیهی است که قدرت و توانایی در مرتبه ای پیش از آفریده ها و نیز بعد از تحقق آفرینش و فعل است. به کار بردن «قدیر» به ویژه پس از تصریح خدای تعالی که فرمود: ﴿عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ عمومیت دارد، و شامل تمام مقدرات می شود. استدلال به محال عقلی بودن به آن، صحیح نیست، مانند آفریدن شریک، یا دگرگونی همانند دگرگونی های آفریده هایش، و پایین آمدن به مرتبه های مقدوراتش، و هم چنین در آفریدن گناهان، معصیت ها و زشتی هایی که از بندگان صادر می شود.

### آیهی ﴿تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾

بیضاوی گوید: ایلاح اللیل والنهار، وارد کردن یکی از آن‌ها در دیگری است در پی هم، یا به افزایش و کاهش.<sup>۱</sup>

در صحیفه مبارکه سجادیه در دعای صبح و عصر، امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: سپاس از آن خدایی است که با قدرت خود شب و روز را آفرید، و با قدرتش آن‌ها را متمایز ساخت، برای هر یک مرز و اندازه‌ای محدود و مدتی طولانی قرار داد. هر یک از آن دو را درون دیگری فرو می‌برد و دیگری را در آن اولی فرو می‌برد، با اندازه‌گیری خود برای بندگان، در آن چه روزی و تغذیه‌شان می‌فرماید و بر آن رشد و نمو عطا می‌کند.<sup>۲</sup>

### آیهی ﴿وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾

عبده گوید: مفسران برای زندگی حسی، خروج درخت خرما را از هسته و برعکس، مثال زده‌اند. هم چنین خروج انسان از نطفه، پرنده و ماندنش از تخم و برعکس. این مثال زدن صحیح است.<sup>۳</sup>

مؤلف گوید: این تمثیل در این جایگاه بر این آیه منطبق نمی‌شود، چون در آن خروج چیزی از چیزی و خروج جان دار از مرده و بالعکس نیست. این مثال‌ها مناسب تحول و تبدل است. نطفه انسان، از مقدمات تولد زنده از مرده است. نیز خروج هسته از درخت خرما، از مقدمه‌های زایش درخت خرما می‌باشد، لذا مثالی برای جدا شدن مرده از زنده نیست، بلکه بیرون آمدن انسان از نطفه تبدل و تحول است.

در المیزان گوید: ممکن است مراد، اعم از آن باشد و گسترده‌تر از خلق زنده‌ها مانند نبات، و حیوان از زمین بی‌شعور، و بازگرداندن زنده‌ها به زمین با میراندن آن‌ها. سخن خدای تعالی صراحت دارد بر این‌که مرده را به زنده و زنده را به مرده تبدیل می‌فرماید. می‌فرماید:

۱. انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۶.

۳. المنار، ج ۳، ص ۲۷۵.



﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ \* ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيْتُونَ﴾.

(مؤمنون/ ۱۴ و ۱۵) آیه های دیگر<sup>۱</sup>.

مؤلف گوید: آوردیم که این آیه مبارکه برای بیان تبدیل مرده به زنده و زنده به مرده نیست، بلکه جدا شدن زنده از مرده بالعکس را بیان می کند. کتاب و سنت ما را به معنی مرگ و زندگی در چنین جایگاهی هدایت می کند که مراد از آن، کفر و ایمان است. خدای متعال می فرماید:

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ

بِحَارِجٍ مِّنْهَا﴾. (انعام/ ۱۲۲)

و فرمود:

﴿لَيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾. (یس/ ۷۰)

این آیه مبارکه صریح است بر خروج چیزی از چیزی نه تبدیل چیزی به چیزی دیگر. لذا مفاد آیه ای که جهت استشهاد برای این مقام و تبدیل آورده اند کاملاً نسبت به این آیه مبارکه بیگانه است.

صدوق از حضرت امام عسکری علیه السلام روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

خداوند عزوجل می فرماید: ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾. (روم / ۱۹)

یعنی: مؤمن از کافر، و کافر از مؤمن<sup>۲</sup>.

طبرسی گوید: گفته اند: معنی آیه، بیرون آمدن مؤمن از کافر و کافر از مؤمن است. این

را حسن گفته و از حضرت ابو جعفر و حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است<sup>۳</sup>.

مؤلف گوید: ظاهراً متصف شدن آن به صف ایمان و کفر، به اعتبار اختیار کردن صفت ایمان و کفر در آینده نیست بلکه ظاهراً به اعتبار آن چه در علمای پیشین قبل از نسل دنیایی در عالم ذر و میثاق گذشته، این صفات را گرفته است. روایت های این باب، بسیار است و بسیاری از آن ها خروج مؤمن از کافر و بالعکس را می رساند.

۱. المیزان، ج ۳، ص ۱۴۴.

۲. معانی الاخبار، ص ۲۹۰.

۳. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۲۸.

کلینی مسنداً از حضرت ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود:  
 ... و خداوند عزوجل فرمود ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مَخْرُجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ﴾. (انعام  
 ۹۵ /

حی، مؤمنی است که طینتش از طینت کافر بیرون آید. و مرده‌ای که از زنده خارج می‌شود،  
 کافری است که از طینت مؤمن بیرون می‌آید. پس حی، یعنی مؤمن و میّت، یعنی کافر.  
 و آن فرموده خدای عزوجل است:  
 ﴿أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ﴾. ۱ (انعام/۱۲۲)

نیز مسنداً از زراره، از حضرت ابو جعفر علیه السلام آورده که فرمود:  
 ... خدای عزوجل پیش از آفریدن خلق فرمود: آب گوارا باش، از تو بهشتم و اهل طاعتم  
 را می‌آفرینم. و [فرمود:] شور و تلخ باش، از تو آتشم و معصیت کارانم را می‌آفرینم. سپس  
 فرمانشان داد، آن‌ها مخلوط شدند. چنین شد که مؤمن کافرا را می‌زاید و کافر مؤمن را.<sup>۲</sup>  
 صدوق مسنداً از عبداللهبن سنان آورده که حضرت ابو عبدالله علیه السلام درباره نخستین  
 آفریده‌ای که خداوند عزوجل آفرید، پرسیدم.  
 عرض کردم: فدایتان شوم، آن چیست؟

فرمود: آب، خدای تبارک و تعالی آب را دو دریا آفرید، یکی گوارا و دیگری شور. هنگامی  
 که آن دو را آفرید، به گوارا نظر افکند و فرمود: ای دریا. عرض کرد: لَبَّيْكَ و سَعْدِيكَ.  
 فرمود: برکت و رحمتم در توست، از تو اهل طاعت و بهشتم را می‌آفرینم. سپس به  
 دیگر نظر افکند و فرمود:

ای دریا. پاسخ نداد. سه مرتبه ندای «ای دریا» را بر آن تکرار فرمود، پاسخ نداد.  
 فرمود: لعنت من بر توست، از تو اهل معصیتم را و هر کس که در آتشم ساکن کردم،  
 می‌آفرینم. سپس فرمانشان داد آن دو مخلوط شدند. امام علیه السلام فرمود: از آن پس مؤمن  
 از کافر و کافر از مؤمن بیرون می‌آید.<sup>۳</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۵.

۲. همان، ص ۶.

۳. علل الشرایع، ص ۸۳.

مؤلف گوید: ما، در کتاب خود «توحید الامامیه» فصل مواقف التعریف، در این باره مفصل بحث کرده‌ایم و هرکس بخواهد به آن رجوع کند.

آیه مبارکه مورد بحث - قطع نظر از ثبوت عوالم گذشته - دلالت دارد بر این که خروج مؤمن از کافر و بالعکس، به اعتبار کفر و ایمانی است که خود برمی‌گزینند. لذا نیازی نیست که این آیه را به تبدیل و تحول تفسیر کنیم، حتی برپایه‌ی نپذیرفتن عوالم قبل از این نسل دنیایی.

### آیه‌ی ﴿وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ﴾

اشکالی ندارد که رزق را بر بخشش‌های معنوی و فضیلت‌های آخرتی اطلاق کنیم. آیا به گونه‌ی حقیقی یا مجازی است؟ پژوهش در این آیه برایمان مهم نیست.

سخنی نیست در این که احکام فرار داده شده بر رزق، یعنی: اندازه‌گیری، محدودیت، تنگ گرفتن و گشاده کردن، حلال و حرام تنها در مرتبه‌ی تحقق روزی‌ها و آفرینش آن است.

اندازه‌گیری روزی مردم از نظر مقدار و کیفیت، زیادی و کمی، تنها از مسیر حلال و مشروع مقدر شده است. روزی مقدر برای هرکس که بخواهد، به هر چه که خواهد و چگونه خواهد، همان روزی مشروع است. اما اکثر افرادی که روزی داده شده‌اند، مومن به خداوند نیستند؛ بلکه بسیاری از اهل ایمان هم حدود احکام را مراعات نمی‌کنند و از آن در می‌گذرند و روزی را از راهی که خداوند حلال فرموده خواستار نیستند. لذا بایستی اندازه‌گیری دومی برای روزی‌ها در مرتبه‌ی نافرمانی و طغیان، انجام گیرد. سنت حکیمانه الهی، بر این است که این جهان و این خلقت را برای مدتی معلوم و اندازه‌گیری شده، باقی بدارد.

خداوند، مواد روزی را از آنان قطع نمی‌فرماید، چه اطاعتش کنند و چه دشمنی ورزند و با او مخالفت کنند. از این سنت مقدس به «رحمانیت عمومی» تعبیر نموده که نیکوکار و گناهکار، مؤمن و کافر را در برمی‌گیرد.

روشن است که در این بخش عمومی تنها مهربانی، عطف و گرامیداشت لحاظ نشده، بلکه شامل خواری و درماندگی، مهلت دادن، به تدریج گرفتن و ذلت نیز هست. پس عبارت «وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ» بزرگداشت خداوند سبحان به رازقیت است. لذا نمی‌توان آن را نسبت به افراد مخدول نیز سریان داد. چون روزی دادن به آن‌ها، از روی عدل الهی و بزرگواری او است به جهت خواری و واماندگی آنان در بارگاه الهی، برخلاف روزی دادن به مؤمنان که مهربانی، عطف و کرامت به آنان است.

خداوند آنان را به حلال خود، حرام، بی‌نیاز ساخت. پس در این جایگاه، بزرگداشت خدای سبحان به فضل و بخشش مناسبت دارد، که این سنت اولیه او و قدر متیقن است، برخلاف سرافکنندگی و خذلان که در مرتبه‌ی متأخری از آن پس از تحقق کفران و نافرمانی است. پس تفسیر این آیه به آن، نیازمند زحمت دیگر و عنایت دیگری است. نیز نیازمند آن است که روزی حلال مشروع اراده نشده باشد. و مطلب، چنین است.

پس به طور خلاصه ظاهراً بر پایه قاعده‌ها و به کمک روایت‌های رسیده از ائمه اهل البیت علیهم‌السلام که به زودی خواهد آمد، رزق مقدر به هر چه خواهد و هرگونه خواهد، در این آیه مبارکه، عبارت است از روزی حلال بدون حساب.

کلینی مسنداً از ابو حمزه ثمالی از حضرت ابو جعفر علیه‌السلام آورده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حجه‌الوداع خطبه خواند و فرمود:

ای مردم! سوگند به خداوند، آن چه شما را به خداوند نزدیک می‌کند و از آتش شما را دور می‌کند، شما را به آن فرمان دادم، و چیزی نیست که شما را به آتش نزدیک و از بهشت دور سازد مگر این که شما را از آن بازداشتم. به راستی، روح‌الامین در قلب من دمید که هیچ کس نمی‌میرد مگر این که روزی خود را به طور کامل دریافت دارد. اینک، از خداوند پروا دارید و در طلب آن افراط نکنید. هیچ یک از شما به دلیل این که بخشی از رزق دیر رسیده، برای دستیابی به آن از غیر حلال اقدام نکنید. یقین بدانید که آن چه نزد خداوند است، جز به اطاعت از او بدست نمی‌آید.<sup>۱</sup>

نیز مسنداً از ابراهیم بن ابی ولّاد، از پدرش آورده که حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود: هیچ نفسی نیست، جز این که خداوند روزی او را حلال و با عافیتی که به او می رسد، برایش واجب فرموده است. البته، از وجه دیگری روزی حرام برایش عرضه کرده است. اگر چیزی از حرام بدست آورد، از حلالی که برایش واجب فرموده، کم می گذارد. و غیر از این دو، نزد خداوند فضل بسیاری وجود دارد.

و این است کلام الهی که فرمود: ﴿وَسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾. (نسا / ۳۲)<sup>۱</sup>

نیز مسنداً از اسحاق بن عمار آورده که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود: خداوند عزوجلّ خلق را آفرید، و همراه آن ها روزی های حلال شان را آفرید. هر کس چیزی از آن را از حرام به دست آورد، از آن حلال کسر می شود.<sup>۲</sup>

محدث عاملی از شیخ مفید در المقنعه آورده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: روزی دو گونه تقسیم شده است: یکی آن است که اگر صاحبش هم آن را طلب نکند، به او می رسد. و دیگری به درخواست او وابسته است. آن چه برای بنده قسمت شده، به هر حال به او می رسد، گر چه تلاشی برایش نکند. و آن چه با تلاش برایش قسمت شده، شایسته است که از راه هایش آن را به دست آورد و آن چیزی است که خداوند برای او حلال فرموده است نه دیگری. اگر از راه حرام آن را پی بگیرد و بیابد، از روزیش حساب می شود و نسبت به آن مؤاخذه می شود.<sup>۳</sup>

**مؤلف گوید:** شاهدها برای آن چه آوردیم، بسیار است و به همین اندازه بسنده است. پوشیده نیست که روزی، قسمت شده از سوی خداوند است. شارع مقدس انواع رزق های حلال را معین کرده است. مقادرها و قسمت های الهی دقیق و معین و از راه های حلال می باشد. به علاوه، خداوند فضل و احسان هم دارد. ممکن است به هر کسی که خواهد، پس از درخواست و اصرار، به هر کس که خواهد و هر چه خواهد ببخشد، و نیز در پی نیکی به خویشاوندان و غیر آن.

لیکن پس از نافرمانی مردم، خداوند، اندازه گیری دومی مقدر فرمود تا آنان را با حرام

۱. همان، ص ۸۰.

۲. همان، ص ۸۱.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۷.

واگذارد. خداوند سبحان تکویناً مانع بندگان از ارتکاب حرام نمی‌شود، همان‌گونه که دیده می‌شود، به جهت آزمایش و امتحان یا استدراج، سرافکنده مردن، مهلت دادن و خوار کردن که تمام این‌ها هم به اندازه‌ی تقدیر شده است.

### آیه‌ی ﴿بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ ﴿۲۷﴾

ظاهراً مراد این است که خداوند، از او حساب نمی‌کشد، بلکه بدون محاسبه او را روزی عطا می‌فرماید. نه این‌که بدون حساب عطا کند و روزی دهد.  
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

چه توصیف کنم خانه‌ای را که آغازش رنج و سختی و پایانش فانی شدن است. در حلالش حساب و در حرامش عقاب است.<sup>۱</sup>

ظاهراً مراد از این کلام، حساب و عقاب به اعمال است نه بر تعداد لقمه‌ها و خوردنی‌ها. زیرا لقمه‌های غذای فرد مؤمن شمارش نمی‌شود، و خداوند آن‌ها را برایش محاسبه نمی‌فرماید، بلکه بدون حساب او را روزی می‌دهد.

صدوق مسنداً از ابراهیم بن عباس صولی کاتب آورده که گفت: روزی در برابر حضرت علی بن موسی علیه السلام بودیم، به من فرمود:

در این دنیا آسایش حقیقی نیست.

یکی از فقهای حاضر عرض کرد: خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾. (تکاثر / ۸) این نعمت در این دنیا آب سرد است.

حضرت رضا علیه السلام صدایش را بلند ساخت و فرمود: شما این‌گونه آن را تفسیر کردید و چند گونه قرار دادید؟ گروهی گفتند: آب سرد است. گروهی دیگر گفتند: غذای پاکیزه است. دیگرانی گفتند: خواب لذت‌بخش است. در حالی که پدرم از پدرش ابوعبدالله صادق علیه السلام حدیث کرد که این گفته‌های شما نزد او یاد شد، درباره کلام الهی: ﴿ثُمَّ لَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ حضرتش علیه السلام خشمگین شد و فرمود: خداوند عزوجل درباره‌ی چیزهایی که بر بندگانش تفضل کرده نمی‌پرسد و نسبت به آن‌ها منت نمی‌نهد. منت‌گذاری بر بخشش، از آفریدگان زشت است، چگونه به آفریدگار عزوجل نسبت داده می‌شود چیزی

که آفریدگان به آن راضی نمی‌شوند؟ لیکن ﴿التَّعِيم﴾ محبت و یاری کردن ما اهل بیت است، که خداوند پس از توحید و نبوت درباره‌اش از بندگانش می‌پرسد...  
 مؤلف گوید: ظاهراً پرسش در مورد ولایت، به سؤال در مورد تسلیم و فرمان برداری نسبت به بزرگترین واجب از واجبات الهی یا سرپیچی و کفرورزی به آن باز می‌گردد.

### سوره ی آل عمران، آیه‌های ۲۸-۳۲

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ الْمَصِيرُ ﴿٢٨﴾ قُلْ إِنْ تُحِبُّوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ بُدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٩﴾ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٣٠﴾ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣١﴾ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾

۲۸- مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند و هر که چنین کند در هیچ چیز [او را] از [دوستی] خدا [بهره‌ای] نیست مگر اینکه از آنان به نوعی تقیه کند و خداوند شما را از [عقوبت] خود می‌ترساند و بازگشت [همه] به سوی خداست  
 ۲۹- بگو اگر آنچه در سینه‌های شماست نهان دارید یا آشکارش کنید خدا آن را می‌داند و [نیز] آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است می‌داند و خداوند بر هر چیزی تواناست  
 ۳۰- روزی که هر کسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده حاضر شده می‌یابد و آرزو می‌کند کاش میان او و آن [کارهای بد] فاصله‌ای دور بود و خداوند شما را از

- [کیفر] خود می ترساند و [در عین حال] خدا به بندگان [خود] مهربان است
- ۳۱- بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است
- ۳۲- بگو خدا و پیامبر [او] را اطاعت کنید پس اگر رویگردان شدند قطعاً خداوند کافران را دوست ندارد

### آیهی ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ﴾

«اتخاذ» اختیار و به دست آوردن است و «الولی» دوستدار و یاری کننده است، وقتی درباره اشخاص به کار رود. اگر درباره خداوند تعالی به کار رود، به معنی دیگری غیر از معنی های تصور شده است.

### آیهی ﴿مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾

در آغاز چنین توهم می شود که «دون» معنی پایین آمدن و فرو افتادن را دارد. بنابراین معنی چنین خواهد بود: مؤمنان و کافران و مؤمنان را ولی برگرفتند، و مؤمنان را پایین تر و فرو افتاده تر از کافران قرار داده اند. لیکن چنین نیست؛ بلکه مراد آن است که آیه کریمه خطاب به کسانی است که دوستی، اخلاص، وفا، محبت نهاد و باطن خود را خالصانه برای کافران قرار داده اند، و مؤمنان را نه اندک و نه بسیار مشارکت نداده اند. آنان کافرانی اند که ولایت خداوند را بر خود نپذیرفته اند. لذا اگر ولایتی غیر از ولایت خدا را همراه با خدا قرار دهند، مشرک می شوند. ولی اگر ولایت خود را برای غیر خدا، بالله و به فرمان او قرار دهند، شؤون ولایت خدای تعالی بدانند، حقیقتاً یکتاپرست خواهند بود. قبول ولایت دشمنان خدا و تبزی از اولیای الهی، از حرام های ضروری عقلی است، پس آیه های رسیده در این باب، یادآوری حکم ضروری عقل خواهد بود. بنابراین بحث در مطلق یا مقید بودن آن برایمان مهم نیست، چون موضوع های احکام عقلی، صریح و متعلقاتش نزد هر خردمندی معلوم است. آیه ها و اخبار ارشادی، پیروی از مورد های فرمان مورد ارشاد است. اگر مقید باشد مقید، و اگر مطلق باشد مطلق.

پس مورد بحث در این آیه کریمه نصیحت به مؤمنان است. آنان بستگان و خویشانی



از کافران در مکه داشتند. با این همه کافران لجاجت و عناد شدیدتری نسبت به مؤمنان دارند. خداوند به مؤمنان هشدار می‌دهد که مودت به کافران جایز نیست و برای مؤمنان سودی ندارد، چون کافران از آن‌ها نمی‌پذیرند و اگر بر آنان مسلط شوند بر آنان می‌پرد و تا آخرین شان را از بین می‌برند.

### آیه ی ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ﴾

یعنی کسی که این جنایت زشت را مرتکب شود، پیوند ولایت میان او و خداوند تعالی قطع می‌شود، لذا مطلقاً از ولایت الهی خارج می‌شود، همان‌گونه که کلام الهی به این کلیت راهنمایی می‌کند که فرمود: «فی شیء» که این سخن، نکره‌ای در سیاق نفی است. خداوند سبحان در سوره مائده نیز مؤمنان را از انتخاب یهود و نصاری به عنوان ولی نهی کرده و می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾. (مائده/۵۱)

و خدای تعالی از حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می‌فرماید:

﴿رَبِّ اِنَّهُمْ اَضَلُّنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِىْ فَاِنَّهٗ مِنِّىْ وَمَنْ عَصَانِىْ فَاِنَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ﴾.

(ابراهیم/۳۶)

### آیه ی ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾

پس اشکالی ندارد که تقیه با مراعات شرط‌هایش که برای جواز آن در نظر گرفته شده است، در جایگاه‌های خاص خود اعمال شود.

عیاشی از حضرت جعفرین محمد، از پدرش علیه السلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا می‌فرمودند: کسی که تقیه ندارد ایمان ندارد. و می‌فرمودند: خداوند فرمود

﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾

### آیه ی ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾

خطاب به تمامی اهل ایمان، هشدار و تذکر جدی به آنان است که در رعایت حریم

جلالت و کبریائی خداوند متعال هیچ سهل انگاری و کوتاهی نکنند.

### آیهی ﴿وَاللّٰهُ الْمَصِيْرُ﴾ (۲۸)

یعنی پایان راه به سوی خداوند است، و قضای حق و حکم عادلانه در تشخیص حق و باطل در جانب اوست.

### آیهی ﴿قُلْ اِنْ تَخْضَعُوْا لِمَا فِیْ صُدُوْرِكُمْ اَوْ تُبْذَرُوْهُ یَعْلَمْهُ اللّٰهُ﴾

یادآوری و راهنمایی خداوند است به این که عملش در تمام چیزهایی که دانسته می شود، نافذ است، چه آن ها که در سینه ها پنهان باشد یا آن ها که از اعمال ظاهر می شود.

### آیهی ﴿وَّیَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ﴾

علم خدای سبحان منحصر به کارهای ظاهری و باطنی بندگان نیست، بلکه علم و احاطه او عیناً شامل همه آفریده ها است، در آسمان ها و زمین و آن چه در آن ها و میان آن ها است.

### آیهی ﴿وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِيْرٌ﴾ (۲۹)

بیان صریح است که خداوند تعالی بر هر کاری - چه در ایجاد و چه در باقی نگهداشتن آن - توانا است.

### آیهی ﴿یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ اَنَّ بَیْنَهَا وَ بَیْنَهُ اَمَدًا بَعِيْدًا﴾

ظاهراً «یوم» در کلام الهی، ظرف برای یافتن کار خیر یا بدی است که انجام شده است. در کلام الهی: «مُحَضَّرًا» به صیغه مفعول، این عنایت است که فاقد بوده، سپس برایش حاضر شده، نه این که از پیش نزد او حاضر بوده است. این اطلاع دادن خداوند سبحان است به بخشی از خبرهای قیامت و دشواری هایش، و این که هر کسی کارهای نیکی را که انجام داده، می بیند که حاضر است. حاضر، یعنی احضار آن نزد کسی که انجامش داده است، پس عامل کارهای بد و اخلاق ناشایست با کردار و رفتار خود مواجه

می‌شود، و نمی‌تواند آن را از خود دور کند تا از ننگ و کیفر آن رهایی یابد. لذا دوست می‌دارد و آرزو می‌کند که میان او و این کارها فاصله‌ی بسیار دوری می‌بود. دریغا، دریغا، که این کار در اختیار او نیست. پس بدون شك، به سبب هر چه انجام داده، عذاب می‌شود، و به ننگ و عقوبت آن گرفتار می‌آید.

### آیه ی ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾

هشدار و تهدید شدیدی است برای غفلت‌کنندگان و کسانی که خود را به نادانی می‌زنند، نسبت به ساحت مقدس الهی، آنان که جایگاه کریمانه‌ی بزرگوارانه‌ی او را پاس نمی‌دارند.

### آیه ی ﴿وَ اللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾

ظاهراً منظور، آگاه کردن و بیان خدای متعال است به این حقیقت که شأن خدای توانای بسیار دانا این نیست که کسانی را که خود را همواره به نادانی می‌زنند و آنان که نافرمانی می‌کنند، در مورد مؤاخذه قرار دهد، بلکه او بسیار توبه‌پذیر نسبت به گناهکاران و مهربان نسبت به خطاکاران نیز هست. بنابراین بدون تردید باید ساحت مقدس او را پاس داشت، و نسبت به مقام جلالت و کبریایی او به شدت مراقب بود. هم‌چنین باید همواره به درگاهش توبه و استغفار کرد، تا خدای متعال توبه ما را بپذیرد و با کرامت‌ها، لطف‌ها و مغفرت‌هایش به ما نظر افکند.

### آیه ی ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾

شرح: این آیه مبارکه خطاب به مؤمنانی است که به درجه‌هایی از ایمان دست یافته‌اند، و با اختلاف درجه‌ها و مقاماتشان، توانسته‌اند به آن مقام‌ها برسند. خداوند متعال آنان را به پیروی از پیامبر ﷺ در همه موارد فرا می‌خواند که او امام واجب‌الاطاعه است و این از بزرگ‌ترین واجب‌های خداوند بر بندگان مؤمن خود است.

پیامبر ﷺ مردم را به دین خداوند و یکتایی و اطاعتش فرا می‌خواند. از این‌رو، مبلغ از سوی خداوند و بیان‌کننده به فرمان او است. پس اطاعت او چیزی جز اطاعت خداوند نیست، و ردّ فرمانش نپذیرفتن خداوند عظیم و کفرورزی به او است. از جهت

و جوب اطاعت مردم از او، نسبت به آن چه امر و نهی می فرماید، به فرمان خداوند، اطاعت، پیروی و فرمانبری از فرمان هایش و عمل به نهی های او، نمایانگر کسانى است که از او پیروی می کنند. آنان به مرتبه والایى از ایمان رسیده اند، که خداوند متعال را دوست دارند، و خداوند نیز آنان را دوست می دارد، و گناهانشان را می آمرزد.

مورد خطاب، کافرانی نیستند که به ایمان به خداوند متعال و پیامبرش ﷺ فراخوانده می شوند، ولی اقرار و اعتراف به آن نمی کنند، چه رسد به ادعای دوست داشتن خداوند متعال. آنان به محض اقرار و اعتراف مستوجب دوستی خداوند متعال نمی باشند، بلکه محبت آنان به خداوند و محبت خداوند به آنان بر شرط هایی از اخلاص، وفا، راستی و صبر در کنار خداوند و انجام فرمان هایش، استوار است. آغاز و پایان این آیه کریمه با روشن ترین بیان، ندا می دهد به این حقیقت که خداوند، پیروان پیامبر ﷺ را دوست می دارد و آنان هم خداوند را دوست می دارند، و با فضل و وعده ی نافذش مستوجب کرامت های مکنون و رحمت های ویژه ی بندگان نیکوکارش هستند. از این رو مفاد این آیه مبارکه فراخوانی به پیروی از پیامبر ﷺ است، از این جهت که امام واجب الاطاعه می باشد.

خدای تعالی می فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا﴾. (نساء/ ۱۰۵)

پس رأی حضرتش ﷺ درست است، و نظر غیر او، در مقابلش خطاست. خدای تعالی می فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾. (نساء/ ۶۵)

و فرمود: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾. (حشر/ ۷)

اطاعت هیچ کس بر هیچ کس واجب نیست، جز اطاعت خداوند سبحان که او مالک بالذات همه چیز - غیر از خودش - است. نیز اطاعت کسی که خداوند تعالی به او منصب خلافت و مقام امامت عطا فرموده واجب است، از آن روی که خدای متعال، آن را واجب می داند. خداوند برتر و بالاتر از خلافت چیزی به کسی عطا فرموده است. و خداوند کسی را گرامی نداشته به اندازه گرامی داشتن برخی اولیایش که مقام

خلافت، یعنی مقام واجب‌الاطاعه بودن بخشیده است. این مقام عظیم را خداوند برای هیچ‌کس به اندازه‌ی محمد ﷺ عطا نفرموده است. پس شناخت حضرتش ﷺ به مقام امامت کبری و ولایت عظمایش از گرانبهاترین دانش‌های قرآن است. محدوده‌ی امامت حضرتش ﷺ گسترده‌تر از امامت پیامبرانی است که امام بودند و نیز گسترده‌تر از مقام جانشینانش ائمه معصومین علیهم‌السلام است.

نتیجه این‌که بر پایه‌ی این آیه، درجه‌های پیروی و آثار نیکوی که بر آن مترتب می‌شود، بعد از مرتبه ایمان به خداوند و یگانگی او و انجام واجب‌ها و دوری از نهی‌های اوست.

کلینی مسنداً از جابر بن یزید از حضرت ابوجعفر علیهما السلام روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام در خطبه «الوسیله» فرمود:

... مصیبتی بزرگ‌تر و بلایی سخت‌تر از مصیبت رسول خدا ﷺ روی نداده است. چون خداوند، هشدار و عذرپذیری را به او پایان داد، و به سبب او احتجاج و عذرآوری میان خود و خلقش را قطع فرمود، او را در میان خود و خلقش باب وصول به خود قرار داد، و نگهبانی که جز به او نمی‌پذیرد، و جز به اطاعتش نمی‌توان به خدا نزدیک شد. در کتاب محکم خود فرمود:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾. (نساء / ۸۰)

طاعت و معصیت او را قرین طاعت و معصیت خود قرار داد. و این دلیلی بود بر آن‌چه به او تفویض شد، و گواهی برایش بود نسبت به کسی که او را پیروی یا نافرمانی کرد. این حقیقت را در چندین جای کتاب عظیم بیان فرمود. خدای تبارک و تعالی در باب برانگیختن به پیروی از او و ترغیب به تصدیق او و پذیرش فراخوانی‌اش فرمود:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾. (آل عمران / ۳۱)

پس پیروی از حضرتش ﷺ محبت خداوند است؛ رضایت او، مغفرت گناهان و کمال پیروزی و وجوب بهشت است. نیز در روی‌گردانی و دوری جستن از او، مخالفت خدا و خشم و نارضایتی الهی، دوری از خداوند و سکونت در آتش است.

و این است کلام الهی:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ﴾. (هود / ۱۷)

یعنی انکار او نافرمانی او.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «فقرن طاعته بطاعته» توضیح می دهد به این که از آیه مبارکه استفاده می شود که اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرین و معادل اطاعت خدا است، جز این که اطاعت خدای تعالی واجب بالذات است که انسان بدون نیاز به جعل و تشریح الهی، آن را به عقلش درک می کند؛ ولی اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با واجب کردن و تشریح خداوند تعالی واجب می شود.

نیز امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «وكان ذلك دليلاً على ما فوض الله اليه» ظاهراً اشاره ای است به مقارنه ذکر شده، به ضرورت این که استقلال حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم به امر و نهی، البته به فرمان خدای متعال، دلیل قاطعی است که از سوی خدای تعالی دارد، آن هم در مورد هایی که خداوند به آن فرمان داده، و به ایشان اجازه فرموده است.

سپس به کلام الهی استدلال کرده که فرمود: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ...﴾ و تصریح فرموده که پیروی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محبت و رضای خداوند، مغفرت گناهان، کمال پیروزی و واجب شدن بهشت است.

کلینی هم چنین مسنداً از حفص آورده که حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام در نامه شان به گروه شیعیان فرمود:

هرکس شادمان شود که بداند خداوند او را دوست می دارد، حتماً اطاعت خداوند را کند و از ما پیروی کند. آیا نشنیده است که خدای عزوجل به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي...﴾ به خداوند سوگند هیچ بنده ای نیست که اطاعت خداوند را بکند، جز این که خداوند در اطاعتش نسبت خدا او را وارد پیروی ما می فرماید. نه، به خداوند سوگند، بنده ای نیست که همیشه ما را پیروی کند، جزء این که خداوند او را دوست می دارد. نه، به خداوند سوگند هیچ کس پیروی از ما را رها نمی کند، جز این که ما را خشمناک می دارد. نه، به خدا سوگند، کسی ما را به خشم نمی آورد، جزء این که نافرمانی خداوند را می کند. و هرکس در حال نافرمانی خداوند بمیرد، خداوند

او را سرافکننده کرده و با صورت در آتش فرو می‌کوبد. و سپاس، از آن خداوند پروردگار جهانیان است.<sup>۱</sup>

گوییم: امام صادق علیه السلام فرمود: «ولیتبعنا» - حتماً از ما پیروی کند - این جمله عطف است بر کلامش که فرمود: «فلیعمل بطاعة الله»: - حتماً به اطاعت خداوند عمل کند - . و آن عطف خاص بر عام است، و این ویژگی پیروی را روشن می‌سازد، که اطاعت ویژه خداوند است. سپس حضرتش علیه السلام تصریح می‌فرماید درباره تفاوت اطاعت خداوند بدون پیروی از آنان، و اطاعتی که مقرون به پیروی از آنان است. و این که هر بنده‌ای خداوند سبحان را اطاعت کند، به این اطاعتش خداوند او را وارد پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش می‌فرماید. سنت حکیمانه الهی بر این امر جاری است که دوست بدارد هر کسی را که اولیایش را دوست می‌دارد و از آنان پیروی کند، و به همین ترتیب نافرمانی از آنان را نافرمانی خود قرار داده است.

عیاشی از بشیر دهان آورده که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود:

بسیاری از انکارکنندگان مرا به رسمیت شناخته‌اید، و بسیاری از افرادی را که بر من خشمناکند دوست داشته‌اید. دوستی (اهل بیت) گاهی برای دوستی خداوند، و در راه خداوند و پیامبر اوست، و گاهی دوستی برای دنیا باشد. محبت اهل بیت که در راه دوستی خداوند و پیامبرش باشد، ثوابش بر خداوند است، اما آن چه برای دنیا باشد، چیزی در بر ندارد. سپس حضرتش دستش را تکان داد و فرمود: این مُرَجَّه‌اند، این قدریّه و این خوارج. هیچ‌یک از آنان نیست جز این که خود را بر حق می‌داند. اما شما ما را برای خداوند دوست داشته‌اید. سپس تلاوت فرمود: ﴿وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾. (نساء / ۵۹)

و ﴿وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾. (حشر / ۷)

و ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾. (نساء / ۸۰)

و ﴿إِنْ كُنْتُمْ تَحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي...﴾<sup>۲</sup>

گوییم: حضرتش علیه السلام به این چهار آیه مبارکه - که پایه و اساس آن‌ها بر اطاعت و پیروی

۱. روضه کافی، ص ۱۴.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۷.

است - درباره دوستی متمسک شده‌اند؛ زیرا از ظاهر سخنان برمی‌آید که اطاعت و پیروی ایشان، از دوست داشتن آنان جدایی پذیر نیست. دوست داشتن همراه با اطاعت و پیروی است، یا این که دوست داشتن آنان، اطاعت و پیروی شان را به ارمغان می‌آورد، یا اطاعت و پیروی از آنان، دوست داشتن آنان را به دنبال دارد.

این روایت - و روایت‌های دیگری که در این زمینه است - دلالت دارد که وجوب پیروی رسول خدا ﷺ واجب بودن اطاعت از اهل بیت را فرا می‌گیرد و آیه **﴿اتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾** شامل پیروی از اهل بیت نیز می‌شود. پیروی از این خاندان، همان نتیجه‌ای را دارد که پیروی از رسول خدا دارد. امامتی که برای رسول خدا قرار داده شد، برای خاندان حضرتش نیز قرار داده شده است. و مراد از آیه **﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾** فرمان‌هایی است که از سوی حضرتش از جهت مقام خلافت و امامت صادر شده است، نه احکام شرعی که برایشان نازل و وحی می‌شود. اطاعت از پیامبر ﷺ در آن دو آیه و اطاعت از اولی الامر در یکی از آن دو آیه، از لحاظ مقام امامت است که برای پیامبر ﷺ و اولیایش **﴿إِلَيْهِ﴾** قرار داده شده است.

اما سخن درباره تعیین موردهای تفویض - و به عبارتی دیگر بیان موردهای وجوب اطاعتش و اطاعت جانشینان و پیروی از آنان - می‌بایست از جای ویژه خودش خواسته شود. در این جا بحث چنین است که تمامی آنان با اختلاف مقام‌ها و درجه‌ها که دارند، پیروی از فرمان‌ها و نهی‌های ایشان بر پایه مقام امامتشان واجب است، علاوه بر مقام تبلیغ فرمان‌های الهی و احکام حلال و حرام و واجباتی که دارند.

روایت‌های رسیده از طریق شیعه درباره وجوب اطاعت شان به لحاظ مقام خلافت شان متواتر است. بسیاری از آن‌ها در تفسیر این آیه است:

**﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾**

کلینی مسنداً از اسحاق بن عمار روایت کرده که حضرت ابو عبد الله **﴿عَلَيْهِ﴾** فرمود:

خداوند تبارک و تعالی پیامبرش **﴿صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ﴾** را تربیت فرمود. هنگامی که به درجه‌ای رسید که می‌خواست، به او فرمود:

**﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾**. (قلم / ۴)



پس دین خود را به او تفویض کرد و فرمود:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾

خداوند تعالی احکام ارث را واجب ساخت، ولی برای پدربزرگ سهمی قرار نداد، اما رسول خدا یک ششم (از ارث) را روزی او قرار داد، خداوند جلّ ذکرة اجازه آن را داد، در آن جا که فرمود:

﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾. (ص / ۳۹)

نیز مسنداً از عبداللهبن سنان آورده که گفت: حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمود:

نه، به خداوند سوگند، خداوند بر هیچ کس از خلقش جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام تفویض نفرمود. خدای عزوجل فرمود:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً﴾. (نساء / ۱۰۵)

و این در جانشینان علیهم السلام جاری است.<sup>۲</sup>

نیز مسنداً از زراره آورده که گفت: شنیدم حضرت ابو جعفر و ابو عبدالله علیهم السلام می فرمودند:

خداوند عزوجل امر خلقش را به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم تفویض فرمود. تا چگونگی فرمان برداری آنان را زیر نظر داشته باشد، سپس این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾<sup>۳</sup>

طبرسی از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که در احتجاج بر ابوحنیفه فرمود:

گمان می بری که به کتاب خداوند فتوا می دهی، در حالی که از کسانی نیستی که آن را به ارث برده‌اند. و گمان می بری که صاحب قیاس هستی، در حالی که اولین کسی که قیاس کرد ابلیس است که لعنت خداوند بر او. دین اسلام بر قیاس پایه گذاری نشده است. گمان می بری دارای رأی هستی، در حالی که رأی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درست است و از غیر او خطاست، چون خداوند تعالی فرمود: ﴿فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾. (مائده

/ ۴۸) و این را به دیگری نفرمود.<sup>۴</sup>

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۶۷.

۲. همان.

۳. همان.

۴. احتجاج، ج ۲، ص ۱۱۷.

مؤلف گوید: آیه سوره مائده این است: ﴿وَأَن اخْكُم بَيْنَهُمْ﴾، و ممکن است مراد در کلام امام، آیهی ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ (نساء/۱۰۵) باشد.

### معنای محبت

محبت بندگان به پروردگارشان و محبت خداوند سبحان به بندگانش در کتاب و سنت فراوان آمده است. ثبوت این حقیقت قرآنی بدیهی است. و نیز بحثی ندارد که رسیدن و دستیابی به این مقام از والاترین مرتبه‌های ایمان باشد.

خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾. (بقره/۱۶۵)

فرمود: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾.

(مائده/۵۴)

و فرمود: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾. (توبه/۱۰۸)

دوست داشتن در مخلوقات، با همه اقسام و انواعش بر اساس جایگاه‌های اشخاص و گوناگونی اندیشه‌های آنان، مانند حب ریاست، دانش، سلطنت، زعامت، جاه، مال، فرزندان، زنان، شهوت‌ها و فساد. همه آن‌ها اموری اختیاری و وجودی است، برخی از آن‌ها نکوهیده و زشت است که باید نفس را از آن‌ها پاک و تطهیر کرد، و بخشی از آن‌ها نیکو و پسندیده است که باید به دست آورد و نفس را به آن‌ها آراست. تمامی این‌ها برای انسان، اموری اکتسابی اختیاری است که بدون واسطه یا با واسطه‌هایی آشکاری یا پنهان به دست می‌آید. بر انسان واجب است که خود را از بندهای خواسته‌های نفسانی رها سازد و پاکیزه دارد، و کارهایی را که پسندیده و برپایه عقل و شرع مجاز است برگزیند.

دوست داشتن با دیگر فعل‌های بدنی که اصول اخلاق است، تفاوتی ندارد، مانند: شکیبایی، فروتنی، خودبزرگ‌بینی، انکار، ایمان، آز، مناعت طبع، دوری از بدی و غیر این‌ها که تمامشان افعال اختیاری انسان و مقدم بر افعال بدنی می‌باشند و برانگیخته از شعور و ادراک‌اند، فعل باشند یا انفعال که مرجع انفعال نیز فعل است.

آن چه برای همگان قابل درك است، همانی است که با وجدان مشهود می‌شود که این‌ها افعال اختیاری نیکو یا زشتی است که انسان برای خودش قصد می‌کند، مقصود و هدف هم به خودش برمی‌گردد. فاعل قصد آن را می‌کند، برای رسیدن به کمال، جبران کمبودی، دور کردن آن یا به دست آوردن نیرو و توان یا هدف‌های دیگر.

میان این خواسته‌های نفسانی و محبت بنده به خداوند سبحان، هیچ‌گونه مشابهت و اشتراکی نیست. چون متعلق دوستی در گروه اول، امور مادی یا معنوی است که انسان آن‌ها را درك می‌کند و به آن‌ها متمایل می‌شود. آن‌ها را برای آرزوها و هدف‌هایش دوست می‌دارد، بر خلاف دوست داشتن پروردگار تعالی. زیرا نفس ذات خداوند سبحان و علم و شناخت به او در عین حقانیت و آشکاری به گونه‌ای است که هیچ مناسبتی میان او و غیره او وجود ندارد. به همین‌گونه است محبت خداوند نسبت به بندگانش، که هیچ‌گونه شك و تردیدی در آن ممکن نیست، و آن چه در این باره تفسیر کرده‌اند از گزینش اطاعت و غیر آن، تفسیری به لوازم و آثار آن است.

تفسیر دوست‌دار به مطیع و مشتاق، با توجه به وضوح معنی و حقیقت هر دو لفظ، تهی کردن لفظ «حب» از معنی حقیقی آن است، یا التزام به این که اطاعت، شوق و حب لفظ‌های مترادفی هستند.

عبده به نقل از غزالی آورده که او در معنی محبت خداوند نسبت به بنده در کتاب احیاء العلوم گوید: آوردیم که محبت خداوند، يك حقیقت است و مجاز نیست. چون «المحبه» در قرارداد زبان، میل نفس به يك امر موافق است... اما دوست داشتن خداوند به بنده، هرگز نمی‌تواند به این معنی باشد، حتی نام «وجود» که عمومی‌ترین مشترك است، خالق و خلق را به طور یکسان در بر نمی‌گیرد؛ بلکه وجود همه چیزها غیر از خداوند تعالی، از وجود خدای متعال مستفاد است. پس وجود تابع نمی‌تواند مساوی وجود متبوع باشد، و یکسانی تنها بر اطلاق اسم است... وضع‌کننده لغت، نخست این نام‌ها را برای خلق وضع کرده است، چون خلق، به عقل‌ها و فهم‌ها پیش از خالق می‌رسد. لذا استعمال آن‌ها برای خالق، به گونه‌ی استعاره، مجاز و نقل است.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: او، درست گفته که اطلاق لفظها با معنیهای موجودش در خلق، بر خالق روا نیست، ساخت خدای تعالی از این معنیها منزّه است. اما ملتزم شدن او به استعاره و مجازی بودن، ویران کردن مطلبی است که نخست بنا نمود. استعاره و تجوّز، بر مبنای تشبیه و عنایت قرار دارند، که این سست تراز عقیده به تشکیک در حقیقت اسماء و اوصاف خدای تعالی است. برای تشکیک بر تقدیس خدای متعال است، از هرآنچه در خلق است، با باقی گذاشتن و حفظ کردن سنخیت؛ هم چنین بنای مجاز و استعاره بر تشبیه مطلق و تناسب میان معنی حقیقی و مجازی است.

چند تن دیگر از بزرگان نیز در مورد محبت، سخن گفته اند.

در المیزان گوید: دوست داشتن، يك وابستگی وجودی و جذب شدن ویژه ای میان علت مکمله یا مشابه آن، با معلول مستکمل یا مشابه آن است... داشتن مراتب مختلفی از شدت و ضعف دارد، زیرا يك رابطه وجودی است و وجود در مرتبه های خودش مشکک است... خداوند سبحان سزاوار دوست داشتن است به هر جهتی که فرض شود. خدای تعالی در نفس خودش، موجودی دارای کمال غیر متناهی است. هر کمالی برای دیگری فرض شود، او آن را غیر متناهی دارد و وجود متناهی به غیر متناهی متعلق است و این دوست داشتن ذاتی است که از بین رفتن آن محال می باشد... دوست داشتن رابطه ای وجودی است و وجود رابطه های وجودی از وجود موضوع هایش تنزلات آن خارج نیست. نتیجه گرفته می شود که هر چیزی ذات خودش را دارد پیش از این گفته شد که او دوست می دارد هرآنچه متعلق است به آن چه دوست می دارد، پس آثار وجودش را هم دوست دارد. از این جا روشن می شود که خداوند سبحان به جهت دوست داشتن ذاتش، خلقش را دوست می دارد.<sup>۱</sup>

فیض گوید: چون ابتهاج خداوند سبحان به ذاتش ثابت شد، ثابت می شود که او به لوازم و آثارش نیز ابتهاج دارد که تمامی موجودات جهان است. زیرا هرکس ذاتی را

دوست بدارد که متّصف به عظمت و کمال است، ناگزیر هرآن‌چه را که از او صادر می‌شود نیز دوست می‌دارد، سپس به ذاتش آثار و لوازمی از او پدید می‌آید، از آن جهت که از او صادر و برانگیخته می‌شود.

و چون مخلوقات حیثیتی ندارند، جزاین‌که اثری از آثار ذاتش و تراوشی از تراوش‌های فیض و بخشش اویند، ابتهاج و محبتی از خدای سبحان به آن‌ها تعلق نمی‌گیرد جز از جهت ابتهاج و محبت او به ذاتش. پس ابتهاج او به آن‌ها در ضمن ابتهاج او به ذاتش است بلکه عیناً خودش است.

از این‌رو، بعضی از اهل معرفت هنگام شنیدن آیه‌ی ﴿مُحِبُّهُمْ وَ مَحِبُّونَهُ﴾ گفته‌اند: واقعاً آنان را دوست می‌دارد، چون خدا چیزی جز خودش، افعال خودش و ساخته‌های خودش را دوست ندارد. پس دوست داشتن نسبت به خود و وابستگان به ذاتش، از جهت تعلق به ذاتش تجاوز نمی‌کند. پس او جز خودش را دوست نمی‌دارد.

بر کلام آن عارف می‌افزاییم: چون ابتهاج، عبارت است از نفس ادراک؛ و ادراک خدای سبحان از اشیاء و عملش به آن‌ها و صدور آن‌ها از او بر اساس نوعی ترتیب است. پس هر چه به او نزدیک‌تر و در سلسله‌های آغاز و بازگشت، با شرافت‌تر و کامل‌تر باشد، نزد او دوست داشتنی‌تر است.<sup>۱</sup>

ملاصدرا گوید: پس دانسته شد که عشق جامع برای تمامی معشوقه‌های اشیاء بر سه گونه است: اکبر، اوسط، اصغر. عشق اکبر، عشق پروردگار جلّ ذکره است که تنها برای خداشناسان کامل روی می‌دهد، آنان که فنای کلی برایشان حاصل شده و در آیه‌ی ﴿مُحِبُّهُمْ وَ مَحِبُّونَهُ﴾ به آنان اشاره شده است. در حقیقت، تنها خودش و نه دیگری را دوست می‌دارد. پس محبّ و محبوب در هر دو طرف یک چیز است...<sup>۲</sup>

مؤلف گوید: آن‌چه از گفته‌های آنان به دست می‌آید، این است که خداوند تعالی، درک فرموده که خودش مبدأ هر کمال، زینت و زیبایی، منشأ حُسن و نظامی است، آن‌گاه با ادراک ذاتش به ابتهاج رسید. روشن است که هر چه مُدرک زیباتر و باشکوه‌تر باشد،

۱. اصول المعارف، ص ۳۴.

۲. الاسفار، ج ۷، ص ۱۸۳.

ابتهاج شدیدتر و بالاتر است. وقتی ابتهاج او به ذاتش ثابت شود، ابتهاج و دوست داشتن او به لوازم و آثار ذاتش ثابت می‌شود. چون ابتهاج ذاتش تنها از جهت درک کردن این نکته است که او مبدأً تمامی این آثار است. ناگزیر دوست داشتن ذاتش، عیناً دوست داشتن لوازم و آثار ذاتش است که از خودش صادر شده است. و ابتهاج و دوست داشتن خدای تعالی دارای مرتبه‌های تشکیکی است، به اعتبار مرتبه‌هایی که آثار الهی در زیبایی و شکوه دارد. پس هرچه مرتبه‌اش به خدای تعالی نزدیک‌تر باشد، محبت خداوند نسبت به او شدیدتر است، و صادر شدنش از خدای تعالی نیز چنین است.

تا آن‌جا که گفته‌اند: اگر عشقی نمی‌بود، موجودی، موجود نمی‌شد. و نیز در مورد انسان گفته‌اند: اگر در انسان شوقی ایجاد نشود، از او هیچ فعلی صادر نمی‌شود. این خلاصه گفته‌های آنان است درباره‌ی محبت خدای تعالی به بندگان و محبت بندگان به پروردگارشان. نیازی نیست که سخن را در بحث تفسیر، در این زمینه، به درازا بکشانیم.

هدف از نقل آن‌ها در این جایگاه، تنها یادآوری به پژوهشگران است که مواظب و مراقب باشند که در این شبهه‌های تاریک موهوم نیفتند، و از تصور خداوند سبحان به این فرضیه‌ها دوری کنند که راهی برای اثباتش وجود ندارد. می‌بینید که دوست داشتن خدا را نسبت به همه موجودات این جهان ثابت کرده‌اند حتی شیطان، ستمکاران، سرکشان، نافرمان و معاندان، در صورتی که کتاب و سنت، دوست داشتن خدای تعالی را جز نسبت به بندگان مطیع نفی می‌کنند.

اما در باب تفسیر محبت خدای سبحان به بندگان بر پایه کتاب و سنت؛ او نه کافران را دوست نمی‌دارد نه فساد. پس واجب است پروردگار را از دوست داشتن کافران، مفسدان، کفر و فساد، منزه و مقدس دانست. ضمناً راهی برای تعقل و تصور محبت خدای تعالی وجود ندارد و جایز نیست آن را به ابتهاج، اراده، علم و مانند آن، تفسیر کرد. آری، دوست داشتن خدا فعلی از افعال اوست و به نفس مقدسش نسبت داده که نیکوکاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد و در آیات محکم کتابش به آن تصریح فرموده و به کسانی که از رسولش پیروی کنند دوستی خود را وعده داده است. پس یگانه برای

معرفت محبت خدای تعالی، استدلال به آیه‌ها و نشانه‌هایی است که بر آن دلالت دارند و خارج از حدّ تشبیه و تعطیل و بدون هرگونه تصور، توهم، فرض، مثال، تشبیه، سنخیت آن را اثبات کرد. آیه‌های محبت خدای تعالی نسبت به بندگان، همان بخشش‌ها، نعمت‌ها و نیکی‌های اوست بر سبیل بزرگواری نه استدراج و املاء.

در مناجاتی از حضرت امام سجاد علیه السلام آمده است که می‌فرماید:

... خدایا! چه بسیار با نعمت‌ها به من دوستی می‌فرمایی در حالی که از من بی‌نیاز

هستی، و من با گناهان به تو دشمنی می‌ورزم در حالی که نیازمند تو هستم...<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: بخشش‌ها، کرامت‌ها و گرمی‌داشت‌های اعطایی خداوند، دلیل قطعی بر محبت او است. او با نعمت‌ها و بخشش‌هایش خود را به خردمندان معرفی می‌فرماید، و این خود دلیل روشن است بر این‌که او بسیار بخشنده، بسیار دوست‌دار، مهربان و مهرگستر است.

صدوق مسنداً از جابر، از حضرت ابو جعفر علیه السلام آورده که فرمود:

خداوند تعالی به موسی علیه السلام وحی فرستاد: مرا دوست بدار و نزد آفریده‌هایم محبوب گردان.

موسی علیه السلام عرضه داشت: پروردگارا خوب می‌دانی که کسی محبوب‌تر از تو نزد من نیست، من با دل‌های بندگان چه کنم؟

خداوند به او وحی فرستاد: نعمت‌ها و بخشش‌های مرا به مردم یادآوری کن، که آنان جز خیر، از من یاد نکنند.<sup>۲</sup>

از حنان بن سدیر روایت شده که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمودند: خداوند فرمود:

بندهام به کاری به من دوستی نوززیده، که آن را بیشتر دوست داشته باشم از واجباتی که برایش قرار دادم. او با نافله به من اظهار دوستی می‌کند تا من او را دوست بدارم. وقتی او را دوست داشتم، برایش خواهم بود شنوایی که با آن می‌شنود، دیده‌اش که با آن می‌بیند، زبانش که با آن سخن می‌گوید، دستش که با آن قدرت خود را نشان

۱. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۳۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۲.

می‌دهد، و پایش که با آن راه می‌رود. وقتی مرا بخواند پاسخش می‌دهم، و چون از من درخواست کند، به او عطا می‌کنم...<sup>۱</sup>

این نسبت به راه معرفتِ محبت پروردگارت تعالی است نسبت به بندگانش. اما در مورد دوست داشتنِ بندگان نسبت به خداوند سبحان باید گفت: چه بسیارند مدعیان دوستی، از بدعت‌گذاران، بت‌پرستان و منحرفان از رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام به ویژه صوفی‌ها که کلمه حب و عشق را زباز خود کرده‌اند و در وجد و سماع فرو رفته‌اند، اما ائمه اهل‌البیت علیهم‌السلام پایه و اساس این توهم‌ها و خرافه‌ها را برکنند، و روشن فرموده‌اند که برای دوست داشتن خدای تعالی راهی جز اطاعت و پرهیزکاری براساس علم و واجب شده از کتاب و سنت و فقه شرعی از راه دین نیست. نشانه محبت بنده نسبت به پروردگارش، گزینش طاعت و تقوی و مقدم داشتن رضای الهی بر آرزوها و خواسته‌های خویش می‌باشد.

صدوق، مسنداً از مفضل از حضرت ابوعبدالله علیهما السلام آورده که فرمود:

در مناجات‌هایی که حضرت موسی بن عمران علیهما السلام با خداوند متعال داشت، خداوند به او فرمود: ای پسر عمران! دروغ می‌گویدی کسی که گمان برد مرا دوست می‌دارد، در حالی که وقتی شب فرا رسید، بدون توجه به من می‌خوابد. مگر چنین نیست که هر دوست‌داری، خلوت محبوبش را می‌دارد؟ ای پسر عمران اینک منم.

وقتی شب بر کسانی که دوستشان دارم فرا می‌رسد، از آنان آگاهی دارم، چشمانشان را برمی‌گردانم و عقوبتم را میان دیدگان‌شان می‌نمایانم. به گونه‌ی مشاهده مرا می‌خوانند و به گونه‌ی حضور با من سخن می‌گویند ای پسر عمران! در تاریکی شامگاه، از قلبت خشوع و از بدنت خضوع و از دیده‌ات اشک‌ها به من ببخش، و مرا بخوان، که مرا نزدیک و پاسخگو می‌یابی.<sup>۲</sup>

سیدبن طاووس روایت کرده که حضرت ابوعبدالله علیهما السلام می‌فرمود:

هیچ‌کس ایمان خالصانه به خداوند ندارد مگر این‌که خداوند را از خودش، پدرش،

۱. همان.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۴.



مادرش، فرزندان‌ش، خانواده‌اش و ثروتش و تمامی مردم، بیشتر دوست بدارد.<sup>۱</sup>  
صدوق، روایت کرده که حضرت ابو عبدالله علیه السلام می فرمود:  
خداوند را دوست نمی دارد آن کس که نافرمانیش کند، سپس مثال زد و فرمود:  
نافرمانی پروردگار و اظهار دوستی او را می کنی،  
این در کردار، محال است و شگفت!  
اگر دوستیت صادقانه می بود، او را اطاعت می کردی،  
زیرا که دوست دار مطیع کسی است که دوست می دارد.<sup>۲</sup>  
امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای فرمود:  
از پیامبر پاك و پاکیزه ات پیروی کن، که در او برای کسی که پیروی کند، اسوه ای است.  
و شکیبایی است برای کسی که شکیبایی کند.  
خداوند بنده ای را بیشتر دوست می دارد که پیرو پیامبرش باشد و در جای پای او گام  
نهد. دنیا را کاملا با دندان شکسته ببیند و ارزشی برایش قائل نباشد.<sup>۳</sup>  
نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:  
بندگان خداوند! دوست داشتنی ترین بندگان نزد خداوند، بنده ای است که خداوند  
او را به نفس او یاری کرده باشد، احساس اندوه کند، و خوف را بر خود پیچید. پس  
چراغ هدایت در قلبش روشن شود، و توشه برای روزی (قیامت) تدارک می بیند که بدان  
می رسد. آن گاه دور را بر خود نزدیک سازد و شدت را بر خود آسان داند. نگریست، پس  
دید (پس کوتاه کرد) و یاد آورد پس افزونی کرد.  
از آب گوارایی سیراب شد که چشمه هایش برای او آسان گردانیده شد، تا سیرابی نوشید،  
راه صاف و همواری را پیمود، جامه های شهوت را از تن بیرون کرد، از غم ها جز يك غم  
که تنها آن بود، خود را رها کرد، اینک از صفت کوری و مشارکت با هواپرستان بیرون آمد،  
و یکی از کلیدهای درهای هدایت و قفل های درهای تباهی شد.  
با بصیرت راه خود را دید و آن را پیمود، نشانه ی راه را شناخت و سختی هایش را درنوردید،

۱. همان، ص ۲۴.

۲. همان، ص ۱۵.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

به محکم‌ترین گره‌ها و ریسمان‌ها بیاویخت. پس او در یقین همانند نور خورشید است، خود را در بالاترین کارها برای خداوند نصب کرد، از صادر کردن هرچه بر او وارد می‌شود، و هر شاخه را به اصلش رساندن، چراغ تاریکی‌ها، بسیار آشکارکننده‌ی تاریکی‌ها (غشوه‌ها)، کلید مطالب مبهم، بسیار رفع‌کننده گرفتاری‌ها، راهنمای بیابان‌ها. سخن می‌گوید و می‌فهماند، سکوت می‌کند و سلامتی می‌یابد. به راستی برای خداوند اخلاص ورزیده و خداوند او را برای خود برگزید، پس او از معدن‌های دین خداوند و پایه‌های محکم زمین اوست. عدالت را بر جان خود واجب کرد، اولین عدالتش نفی هواهای نفسانی از خویشتن است، حق را توصیف و به آن عمل می‌کند. منظوری از نیکی و انمی‌گذارد، جز این‌که به سواش می‌رود، و گمان به جایی نمی‌برد، جز این‌که قصد آن می‌کند. کتاب خدا را بر فرجام کارهایش توانا کرده است و کتاب، فرمانده و پیشوای اوست، بار می‌گشاید هر جا که بارگانش فرود آید، و فرود می‌آید هر جا که منزلش باشد.<sup>۱</sup>

### خلاصه مطلب در این جایگاه چنین است:

اول: محبت خداوند متعال ویژه‌ی بندگان مؤمن مطیع اوست. و این آیه مبارکه مورد بحث، اطلاق دوست داشتن را به پیروی از پیامبر ﷺ مقید می‌کند. این پیروی از لحاظ مقام خلافت، از شؤون شخص آن حضرت ﷺ است، لذا جانشینان آن بزرگوار ضمن دیگر شؤون ویژه خلافت، این شأن را هم به ارث می‌برند. نهایت این‌که تعیین این پیروی را می‌بایست با دلیل‌های مربوط به این موضوع اثبات کرد.

دوم: محبت خداوند تعالی به بندگان صالحش، از جمله افعال و شؤون رحمت خاصه اوست به اولیایش، و برای دیگران بهره‌ای از آن نیست، بر خلاف گفته اهل تصوف که هرچه معلوم اوست، به ترتیب صادر شدنش، محبوب او هم هست. پس آفریدگان خود را به ترتیب مرتبه‌های صادر شدن نزد او دوست می‌دارد، الاحبّ فالاحبّ. سوم: راه شناخت دوست داشتن خداوند نسبت به اولیا و گرامیان نزد او، به آیه‌ها و نشانه‌هاست که این از والاترین مقام‌های ایمان است. این به شناخت حق متعال به

نیکی و رأفت، مهربانی و بخشایش برمی گردد، به ویژه آشکار شدن مهربانی و بخشایش الهی که با حبیب و پیامبرش به گونه های گرمی داشت و شرافت بخشیدن سخن گفته و از داستان های محبوبان برگزیده اش برای او حکایت می فرماید، و آنان را گرمی داشته و شرافت می بخشد، و جایگاه والایی که برایشان تخصیص فرمود. این از نواحی شگفت انگیز دانش های قرآنی است. خدای متعال می فرماید:

﴿أَنْ أَذْفَبِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَذْفَبِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوِّي وَعَدُوْلُهُ وَ  
الْقَيْثُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِّمِّي وَلِثُضَنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي... وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾. (طه/۳۹ و ۴۱)

و فرمود:

﴿وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾. (طور/۴۷)

قاری قرآن هنگام تلاوت این آیه ها، باید به اندیشیدن، تدبر و فروتنی روی آورد تا شیرینی سخن گفتن خداوند تعالی با بندگان نیکوکارش و لطف و گرمی داشت فزاینده آن را بیابد. آن گاه است که سینه اش برای ایمان گسترش یافته و آرامش بر او فرو می ریزد. و در پیشگاه الهی اذعان می کند که تنها خداوند نیکوکار بسیار بخشنده مهربان است، و این عین شناخت خداوند متعال به لحاظ محبت و مهرورزی اوست. این آرامش الهی برای خواننده شدت می یابد؛ خداوند بر هدایت او می افزاید و قلب مؤمن را به آن چه می خواهد تغییر می دهد و با افزایش نعمت هایش بر او گرمایش می دارد. آن گاه امید می رود که خداوند با فضلش محبت خود را در قلب او بیافکند.

بسیار به دور است که هنگام برقراری دوستی خداوند به بنده اش، که خود را به او معرفی می کند، با آیه های لطف و مهربانی و گرمی داشت به او محبت می ورزد؛ سینه بنده اش را به دوستی با خود گسترش ندهد. آن گاه است که این دو دوستی با یکدیگر تلاقی پیدا می کنند. و چه بسیار اندک است که یکی از دو طرف دوستی، از دیگری جدا شود.

آنان که با حریم قدس مأنوس گشت و در جایگاه انس جای گرفت، اموری مانند مؤانست با دیگری، بازیگری، عشق ورزی، وجد و سماع که برنامه بدعت گذاری شده صوفیه است، بر او روا نیست. و این کار صوفیه دلیلی بر احتجاج، درماندگی، شدت

حماقت، نادانی و ابله‌ی آنان است. بدیهی است که این برخلاف روش مسلم جانشینان پیامبران علیهم‌السلام بوده و اهانت به مقام عظیم و بلندای جایگاه آنان است، به بهانه‌ی فانی شدن در خداوند، غفلت از دنیای پست و هرآن چه در آن است، که زشت‌تر از گناهانشان می‌باشد. به این‌گونه آرامش به قساوت، و ادب به بازی تغییر پیدا می‌کند.

لذا به ضرورت عقلی و بدیهی بر کسانی که خداوند تعالی آنان را با اجازه دادن شرفیابی به محضرش گرامی داشته و به حریم قدسش نزدیک فرموده، واجب است که مراقب جلالت خداوند باشند، در برابر کبریائیت او فروتنی و اظهار خواری کنند چونان فروتنی افراد ترسان پرهیزکار؛ و نیز آداب حضور را هم چون تسیح، تقدیس و تمجید بسیار مراعات کنند.

نتیجه این‌که محبت خدای تعالی به بندگانش، و محبت بندگان به پروردگارشان، موکول است به پایداری کامل، و در آویختن تمام که در مقام اطاعت و پرهیزکاری داشته باشند. این آیه مبارکه در جایگاه مقید کردن اطاعت و پرهیزکاری به پیروی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاندان پاکیزه‌اش علیهم‌السلام است. پس ادعای دوست داشتن خداوند، بدون پیروی از آن معصومان علیهم‌السلام گرامی ادعایی ناصحیح است بلکه واپس زدن و انکار خداوند درباره بزرگ‌ترین واجب از واجبات اوست.

**چهارم:** از آن‌چه بیان کردیم، روشن شد که معنی دلیل‌ها، ثابت کردن محبت خداوند با آیه‌ها و نشانه‌هایی است که دلالت بر آن دارد، خارج از دو حد و بدون تصور، تشبیه و تحدید. مرجع آن معرفی است که خداوند متعال خودش را می‌شناساند، و دوست داشتنش به اعمال نیکی، بخشش‌ها و احسان اوست. به همین ترتیب، محبت بندگان به پروردگارشان، به شناخت بنده نسبت به پروردگارش بازمی‌گردد که خداوند را گرامی می‌دارد، شرافت می‌دهد و برمی‌گزیندش با بخشش‌ها و عطایایی ویژه و فراوان، قلب مؤمن را با اندیشه‌هایی دگرگون می‌فرماید که موجب بزرگداشت، روی آوردن و آرامش ویژه می‌گردد که بیان، توانایی شرحش را ندارد.

این دو شناخت - چه با یکدیگر تلاقی پیدا کنند یا نکنند - در شدت شناخت و یقین، در واقع‌طور و کیفیت ندارند و هرگز قابل توصیف نمی‌باشند، زیرا قلب مؤمن

میان دو انگشت پروردگار رحمان است. معرفت بنده نسبت به خداوند، به اولو هیتش، کبریائیش، جلالت و عظمتش قابل توصیف نیست، چون این فعلی از افعال او است که بر بندگانش تفضّل فرموده است.

فعل او هم کیف و طور ندارد، همان‌گونه که ذات و اسماء و صفاتش کیف و طور ندارند. ذات، صفت‌ها و افعالش هم پایانی ندارد. از این جا روشن می‌شود که عقیده به سنخیت میان محبت انسان به کارهای مادی دنیوی تحت اختیار و عملش و دیگر کارهای معلوم برای او، و میان محبت آن‌ها به خداوند تعالی، نادرست است و به جایی نمی‌رسد.

### آیه ﴿وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾

هدفی که در این آیه دنبال می‌شود، بیان منشأ دوست داشتن مغفرت و خشنودی خدای تعالی است. خداوند، محبت و مغفرت خود را برای کسی قرار داده که با پیروی از پیامبر ﷺ او را اطاعت کند. پیش از این، به روایت از حضرت امیرالمؤمنین ع در خطبه «الوسیله» نقل شد که درباره آیه ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾ فرمود: پیروی از پیامبر ﷺ محبت خداوند، رضایت، مغفرت گناهان، کمال پیروزی و واجب شدن بهشت است ...

### آیه ﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

ظاهراً مغفرت و رحمت، از يك جایگاه متفرع شده و رحمت را به دنبال مغفرت آوردن، قرینه‌ای است برای این که رحمت در غیر مورد غفران، اطلاق ندارد. لذا متعلق رحمت فقط اهل ایمان هستند، یعنی آنان که مورد رحمت قرار گرفته‌اند کسانی نیستند جز آنان که آمرزیده شده‌اند. پیش از این در تفسیر سوره مبارکه فاتحه گفته شد که «الرحیم» از نام‌های خدای تعالی است که در آن عنایت الهی به بندگان مؤمنش لحاظ شده است و به لحاظ ایمان و اسلام‌شان، مرحمت‌های ویژه‌ای در دنیا و آخرت شاملشان می‌شود. اما رحمتی که شامل نیکوکار و نابکار می‌شود، يك باره یا به دفعات و یا به دیگر جهات، متکفل آن، نام «الرحمن» است.

### آیهی ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾

آغاز سخن با کلمه‌ی «قل» برای آگاهی دادن و اشاره است به این‌که این آیه مبارکه در حد خودش مستقل می‌باشد، و از قبلی‌هایش جداست. مورد فراخوانی و متعلق آن، عمومی است و شامل هرکسی در این عالم می‌شود که حاضر و غایب بوده و به او برسد، بت پرست یا اهل کتاب باشد، موضوع فراخوانی اعم از احکام ضروری عقلی و از واجب‌های اساسی و اصول شریعت‌ها است.

کلام الهی: «الرسول» یعنی: از پیامبر اطاعت کنید. فرمان به اطاعت از پیامبر ﷺ فرمانی مولوی است. وجهی ندارد که گفته شود فرمان به اطاعت پیامبر ﷺ فرمان به اطاعت از خدای تعالی است فقط در مواردی که رسول خدا ﷺ احکام خداوند را ابلاغ فرموده تا فرمان به اطاعت از او فرمانی ارشادی باشد. به ضرورت این‌که عبارت «أَطِيعُوا اللَّهَ» از جهت ارشاد، تمام موردهای وجوب اطاعت الهی را در بر می‌گیرد، چه از مستقلات عقلی باشد یا احکام مولوی که رسول خدا ﷺ آن‌ها را ابلاغ می‌فرماید. ناگزیر باید ملتزم شویم به این‌که فرمان به اطاعت پیامبر ﷺ فرمانی مولوی است در مورد آن چه رسول خدا ﷺ به اجازه خداوند، امر و نهی می‌فرماید.

اگر گوئید: آیه قبلی دلالت دارد بر وجوب پیروی از پیامبر ﷺ در مورد امر و نهی‌هایی که با اجازه خداوند تعالی می‌فرماید. پس اگر اطاعت از پیامبر ﷺ در این آیه مبارکه هم به گونه آیه قبلی است، تکرار یا تاکید لازم می‌آید.

گوئیم: اگر این دو آیه در حدّ خودشان مستقل باشند، مانعی ندارد که گفته شود فرمان به اطاعت پیامبر ﷺ فرمانی مولوی است. در قرآن کریم در جاهای دیگری فرمان به وجوب پیروی از پیامبر ﷺ آمده است، بدون این‌که حتی یکی از مفسران به تکرار کلمه‌ای یا مورد تاکید قرار گرفتن آن ملتزم شود، بنابراین بر عهده‌ی مفسر است که در هر یک از آیه‌های مبارکه، عنایت و مربوطه را تشخیص دهد.

### آیهی ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾ ﴿۳۶﴾

اگر مراد از رو برگرداندن و دوری جستن از اطاعت خداوند تعالی و پیامبرش ﷺ بر

پایه انکار کردن و تکذیب حق باشد، مراد کافرانی هستند که نسبت به آن چه پیامبر ﷺ آورده است، کفر می ورزند. اما اگر مراد، دوری جستن از عمل و فرمان برداری باشد، مراد بی ایمانی به اطاعت است، همان گونه که در این آیه آمده است.

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾

(آل عمران/۹۷)

وجه دوم که به این جایگاه شبیه تر است، این که وجوب اطاعت پیامبر ﷺ بعد از ایمان به خداوند تعالی و تصدیق به پیامبرش و آن چه از سوی خداوند آورده، بیان شده است؛ چنان که یادآوری به اطاعت خداوند برای وجوب اطاعت از پیامبر ﷺ آورده شده است.

بنابراین مراد از نفی دوستی در ﴿لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾ محرومیت آنان از رحمت و گرامی داشتِ خدای سبحان است.

طبرسی گوید: معنی این است که او دشمنشان می دارد و خواهان ثوابشان نیست.<sup>۱</sup> مؤلف گوید: این معنی تایید می شود با کلام حضرت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام در خطبه «الوسیله» که پیش از این نقل شد، آن جا که می فرماید: روی گردانی و دوری جستن، مخالفت با خداوند است، و باعث خشم، نارضایتی است. دور شدن از پروردگار انسان را در دوزخ جای می دهد. و این است کلام الهی: ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ﴾ یعنی روی گردانی و سرپیچی.

### سوره ی آل عمران، آیه های ۳۳ - ۳۴

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ ﴿۳۳﴾

ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۴﴾

۳۳ - به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است

۳۴ - فرزندان که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست

### آیهی ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا﴾

«اصطفاء» در لغت به معنی اختیار و برگزیدن است. پس «اصطفاهم» یعنی آنان را پاک و بی‌آلایش قرار داد. در کتاب و سنت هم با «لام» متعددی به مفعول دوم به کار رفته است. مانند کلام حضرت امام زین العابدین علیه السلام در دعای روز عرفه:

بحق من اتتجبت من خلقك و بمن اصطفيته لنفسك<sup>۱</sup>

و مانند آیهی:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ﴾. (بقره/۱۳۲)

ممکن است بدون مفعول دوم هم به کار رود.

خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ﴾. (آل عمران/۴۲)

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ

لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾. (بقره/۱۳۰)

گاهی با «علی» مانند آیه مورد بحث، متعدی به مفعول دوم می‌شود مانند آیهی ﴿اصْطَفَىٰ

الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ﴾. (صافات/۱۵۳)

ممکن است علت برگزیدگی هم ذکر شود، مانند آیهی ﴿إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ

بِرِسَالَتِي وَبِكَلامِي﴾. (اعراف/۱۴۴)

ظاهراً «اصطفاء» در همه این موردها به يك معنی است و مراد از آن در چنین مقامی،

آن است که خداوند تعالی یکی از بندگان را برگزیند، با دست ولایت خود، او را تربیت کند، پایداری دهد، و با کرامت‌های ویژه‌اش و موهبت‌های نهانی خود او را یاری دهد.

پس این‌که خداوند اولیای گرامی خود را به نبوت و رسالت اختصاص داده، همان برگزیدن علمی و خارجی است و عین کرامت و توان بخشی و استوار کردن بنده‌اش در

مقام ولایت است. خداوند تعالی او را تا رسیدن به مقام ولایت کبری بالا می‌برد.

پس برگزیدگی در نخستین مرتبه از مقام ولایت با عصمت محقق می‌شود و پی در

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۴۷.



پی برپاکیزگی و کرامت او افزوده می‌شود. به همین گونه هنگام استعمالش با حرف «ب» محقق نمی‌شود، جز با موهبت ویژه، عملاً و خارجاً. وقتی خداوند بنده‌اش را ترجیح داد، و به نبوت و سپس به رسالت و سپس به کتاب و شریعت برگزید، کرامتی فوق کرامتی و فضیلتی فوق فضیلتی است.

پس برگزیدن در تمامی این موردها از مصداق‌های برگزیدگی مطلق و از نمونه‌های نمایانش و عین برگزیدن عملی است. نهایت این‌که باید عنایت‌های گوناگونش را شناخت، نه این‌که آن را از معنای لغوی خارج کرد. گزیدگی با مرتبه‌های متفاوت خود - الأعلی فالأعلی - شامل مؤمنان، پرهیزکاران، پیامبران و فروفرستادگان می‌شود تا به مقام امامت - که والاترین مقام‌های ولایت است - برسد. برگزیدگی - آن‌گونه که از موردهایش می‌شناسیم - تنها به عمل و کار خداوند جمیل حکیم است.

پس باید در مواردش کاملاً تدبر کنید تا مفهوم و مصداق بر شما مشتبه نشود. در این صورت «ما به الاصطفاء»، عین چیزی است که مقدم داشتن و برتر دانستن به آن است. چون بخشش‌های الهی بر پایه مرتبه‌های متفاوت است، لذا مرتبه پیشین و باقی ماندن در آن و انجام وظیفه‌هایش با عطای الهی، مقدمه دست‌یابی به مرتبه بالاتر آن است. وقتی خداوند بنده‌ای را پیامبر قرار داد، به نبوت برمی‌گزیند، سپس به رسالت، سپس دوست ویژه و سپس به امامت برمی‌گزیند. و به همین ترتیب است مرتبه‌های پایین‌تر پیش از نبوت. وقتی «اصطفاء» با حرف «ب» به کار رود، اطلاق و عمومیت ندارد، بلکه تصریح دارد به جهت برگزیدگی مانند آیه‌ی ﴿إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلَامِي﴾ و اگر بدون حرف «ب» به کار رود، پژوهنده ناگزیر باید جهت برگزیدگی را شناسایی کند، بر پایه قرینه‌ها و مقام‌هایی که باعث برگزیدگی است.

آیه‌ی ﴿وَآلِ إِبْرَاهِيمَ وَآلِ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ ﴿۳۳﴾

طبرسی ذیل این آیه گوید:

گفته شده که مرادش شخص ابراهیم و شخص عمران است، مانند: آیه‌ی «و بقیة مما ترك آل موسى و آل هارون» (بقره/۲۴) یعنی موسی و هارون.

در نقد این سخن می‌گوییم: چیزی که با آن مقایسه شده، مسلم نیست. تابوت، همان‌گونه که میراث حضرت موسی و حضرت هارون علیہ السلام است، هم چنین میراث برگزیدگان از خاندان آنان نیز هست. ظاهراً مراد از آیه مبارکه‌ی مورد بحث، حضرت ابراهیم علیہ السلام و خاندانش و حضرت عمران علیہ السلام و خاندان او است که در آن با کمک دلالت مقام، مراعات خلاصه‌گویی بلیغ شده است. زیرا خاندان ابراهیم و عمران علیہ السلام به تنهایی پیرو آن دو گرامی نیستند. بلکه در میان خاندان حضرت ابراهیم و حضرت عمران علیہ السلام فرستادگان، پیامبران، جانشینان و برگزیدگان هستند. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ﴾. (عنکبوت/ ۲۷)

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ﴾ (حدید/ ۲۶)

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ الْيَسَى كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ، وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَضَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (انعام/ ۸۶ - ۸۴)

پس وجهی ندارد که گفته شود مراد از خاندان ابراهیم علیہ السلام، شخص او است و خاندانش را از عموم آیه خارج کنیم. به همین‌گونه وجهی ندارد که گمان رود این آیه شامل ابراهیم و عمران نمی‌شود. و عمران چه پدر حضرت موسی یا پدر مریم مقدس باشد، از خاندان حضرت ابراهیم است. وجه توجه و تعرض ویژه به آن، شاید از جهت اهمیت مقام حضرت موسی، یا عیسی فرزند حضرت مریم باکره پاکدامن در خاندان حضرت ابراهیم باشد. سلام الله علیهم

هم چنین مناقشه درباره ورود حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان برگزیده پاکیزه‌اش در خاندان حضرت ابراهیم علیہ السلام جایی ندارد. بر خردمندان پوشیده نیست که در خاندان حضرت ابراهیم و حضرت عمران و فرزندان آن که به هم پیوسته‌اند، پیامبران بزرگ مانند حضرت موسی و حضرت عیسی و پیامبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان گرامی هستند، نیز برگزیدگانی که پیامبران و فرستادگان نیستند. پس عامل برگزیدگی در

پیامبران و فرستادگان، برعهده داشتن کتاب و نبوت است.

در جانشینان هم حکمت و نوری است که در آنان به ودیعت نهاده شده است. در میان آنان کسانی بودند که وارث امامت کبری هستند، مانند حضرت امام الموحیدین علی بن ابی طالب و خاندان پاکش علیهم السلام. آنان همان گونه که تمامی آثار علم، حکمت، روشنایی و نور را به ارث می برند، مقام جانشینی والای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نیز به ارث می برند.

اما در مورد افرادی غیر از پیامبران و جانشینان برگزیده از خاندان ابراهیم و عمران می توان گفت: برگزیدگی بعضی از آنان به تطهیر و معصومیت از گناهان و کارهای ناروا است، ضمن این که هرکدام برتری و فضیلت ویژه خودش را دارد. جزاین که نمی توان به غیر حجت های برگزیده، آن را عمومیت و اطلاق داد. چون آنان در درجه ی حجت هایی نیستند که دارای منقبت ها و کرامت های ویژه باشند. در عرض کرامت هایی که ویژه ی پیامبران و رسولان است، چون آنان پیامبر نیستند. بلکه بعید نیست ادعای برگزیدگی خاندان، حجت های برگزیده را نیز در بر گیرد، چه پیامبر یا جانشین باشند، همان گونه که در آیه دیگر می فرماید:

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾. (نساء/ ۵۴)

### آیه ی ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾

بیضاوی ذیل آیه گوید: حال یا بدل از دو «آل» ﴿آلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ﴾ است؛ یا این که حال یا بدل از آن دو و نوح. «الذریة» فرزند است، یکی یا جمع باشند. برون «فعلیه» از «ذر» یا «فعوله» از «الذرع» است که همزه اش به «ی» ابدال شده، سپس «و» به «ی» قلب شده و ادغام شده است.<sup>۱</sup>

گوییم: چون تابع و پیرو است، در عموم و اطلاق نیز تابع متبوعش می باشد. پیش از این روشن شد که مراد از «آل»، پیامبران و جانشینان برگزیده اند. لذا این قید دیگری است،

۱. انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۷.

یعنی پیامبران و جانشینان آنان که خداوند سبحان آنان را از نابکاری پدران جاهلی و از آلودگی رحم‌های خبیث نگاهداشت و از نسل برگزیدگان قرارداد، و در جایگاه‌های رویش پاکیزه رویاند و آن‌ها را در دامن‌های پاک و پاکیزه کفالت داد و جان‌های پاک پارسا در خانه‌های بزرگواری و فضیلت آنان را پرورش دادند.

عیاشی از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود:

هر کسی گمان برد که خداوند، کار را به پایان برده، دروغ گفته است، چون مشیت از آن خداوند درباره آفریده‌هایش است، هر آن چه خواهد اراده می‌فرماید و هر آن چه خواهد انجام می‌دهد. خداوند فرمود: ﴿ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ پایانش از آغازش و آغازش از پایانش است. اگر چیزی از آن را عیناً مطلع شدید که انجام می‌شود و از او در دیگری بود، خبر آن‌گونه که از او باخبر شدید واقع شده است.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: امام علیه السلام بیان فرمود که اطلاق «ذریة» فقط افراد یک خاندان صحیح است، به لحاظ کردن یگانگی میان این افراد.

### آیهی ﴿وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

یعنی: به درستی که خداوند سبحان با علم عیانی حقیقی نامتناهی، درک می‌کند و می‌داند آن چه را که مردم با گوش‌های خود می‌دانند.

### سوره‌ی آل عمران، آیه‌های ۳۵-۴۱

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي  
إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۳۵﴾ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا  
أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ  
وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِنِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿۳۶﴾ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ  
حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۹.

الْمِحْرَابِ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ  
 اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ وَقَالَ  
 رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٨﴾ فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ  
 وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ  
 مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٣٩﴾ قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي  
 غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿٤٠﴾  
 قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ الْأَنْتُكُمُ النَّاسُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرَمًا  
 وَادْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ﴿٤١﴾

- ۳۵- چون زن عمران گفت پروردگارا آنچه در شکم خود دارم نذر تو کردم تا آزاد شده [از  
 مشاغل دنیا و پرستشگر تو] باشد پس از من بپذیر که تو خود شنوای دانایی
- ۳۶- پس چون فرزندش را بزاد گفت پروردگارا من دختر زاده ام و خدا به آنچه او زاید  
 داناتر بود و پسر چون دختر نیست و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندان او را از شیطان  
 رانده شده به تو پناه می دهم
- ۳۷- پس پروردگارش وی [=مریم] را با حسن قبول پذیرا شد و او را نیکو بار آورد و زکریا را  
 سرپرست وی قرار داد زکریا هر بار که در محراب بر او وارد می شد نزد او [نوعی] خوراکی  
 می یافت [می]گفت ای مریم این از کجا برای تو [آمده است او در پاسخ می]گفت این از  
 جانب خداست که خدا به هر کس بخواهد بی شمار روزی می دهد
- ۳۸- آنجا [بود که] زکریا پروردگارش را خواند [و] گفت پروردگارا از جانب خود فرزندی پاک  
 و پسندیده به من عطا کن که تو شنونده دعایی
- ۳۹- پس در حالی که وی ایستاده [و] در محراب [خود] دعا میکرد فرشتگان او را ندا دردادند که  
 خداوند تو را به [ولادت] یحیی که تصدیق کننده [حقانیت] کلمه الله [=عیسی] است و بزرگوار  
 و خویشتندار [=پرهیزنده از آنان] و پیامبری از شایستگان است مؤده می دهد
- ۴۰- گفت پروردگارا چگونه مرا فرزندی خواهد بود در حالی که پیری من بالا گرفته است و  
 زخم نازا است [فرشته] گفت [کار پروردگارا] چنین است خدا هر چه بخواهد می کند

۴۱- گفت پروردگارا برای من نشانه ای قرار ده فرمود نشانه ات این است که سه روز با مردم جز به اشاره سخن نگویی و پروردگارت را بسیار یاد کن و شبانگاه و بامدادان [او را] تسبیح گوی.

آیهی ﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا﴾

خداوند سبحان داستان حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را با گواراترین بیان آغاز فرمود. خداوند، برگزیده و پیامبرش حضرت عیسی را با بخشش‌ها، عنایت‌های ویژه و کرامت‌هایی که به او بخشید، گرامی داشته است، چون نژاد و تبار او را از خاندان برگزیدگان معصوم حفاظت شده‌ی تحت ولایت خود قرار داد که به دیدگاه‌های مهربانانه‌ی او تأیید شده‌اند.

عمران که در این آیه مبارکه یاد شده، از خاندان حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و پدر حضرت مریم صدیقه است.

از بعضی روایت‌ها چنین برمی‌آید که عمران، پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل بوده است. چون شأن و مقام والای عمران در هدف مورد نظر آیه دخالت نداشته، خداوند سبحان از او یاد نکرد تا آن‌جا که روشن نیست هنگام نذر عمران زنده بوده یا خیر. از آیه هم نمی‌توان به روشنی متوجه شد که عمران هنگامه نذر، از دنیا رفته بوده است که در غیر این صورت، مادرش ولایتی بر نذر نمی‌داشت. چون این آیه در جایگاه تشریح شرایط و احکام نذر نیست. از سوی دیگر صحیح نیست که با احکام شریعت اسلام بر آنان استدلال کنیم، و نیز ممکن است همه آن‌ها با اجازه او باشد.

از ظاهر آیه‌ی مبارکه برمی‌آید که مادر حضرت مریم امیدوار بود که کودکش پسر باشد، لذا نذر کرد که برای خدمت در کلیسا، «محرّر» باشد. ممکن است مراد از آزاد «محرّر» بودنش، رها بودن او از یاری پدر و مادر و قبول مسئولیت نفقه آنان باشد، یا این‌که به طور خالص به عبادت پروردگارش بپردازد. این باور از مادر حضرت مریم آرزویی عادی و گزاف نبود. خداوند سبحان در مقام مهربانی و نمایاندن کرامت‌های خود به دوستانش امور عادی را بازگونمی‌فرماید و آرزوهای غیر حقیقی را به آنان نسبت

نمی دهد. در روایت ها آمده است که آرزوی او از سوی عمران شوهرش بود که از آن چه به او وحی شده، خبر داده بود، که خداوند فرزندی به او عطا می فرماید که کور مادرزاد و پیس را درمان می کند.

صدوق مسنداً از ابوبصیر آورده که حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمود:

خداوند تعالی، جل و جلاله به عمران وحی فرستاد که پسری مبارک به تو می بخشیم که با اجازه ی خداوند، کور مادرزاد و شخص پیس را درمان می بخشد و مردگان را زنده می کند و من او را پیامبری به سوی بنی اسرائیل قرار می دهم. امام علیه السلام فرمود: عمران به همسرش حنه این مطلب را باز گفت و او مادر مریم بود. هنگامی که باردار شد، خودش بر آن بود که فرزندش پسر است. عرضه داشت: ﴿رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا﴾ پس دختری زایید و عرضه داشت ﴿وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثَى﴾ به راستی که دختر، پیامبر نخواهد بود. هنگامی که خداوند بعد از آن به حضرت مریم، حضرت عیسی علیه السلام را بخشید، او بود که خداوند بشارتش را به عمران داده بود.<sup>۱</sup>

نیز مسنداً از محمد بن ابی طلحه آورده که گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم:

آیا مطلبی از سوی خداوند به فرستادگان می رسد، آن گاه خلاف آن برسد؟ فرمود: آری، اگر خواهی برایت می گویم، و اگر خواهی از کتاب خداوند تعالی جلت عظمته برایت می آورم. ﴿ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾. (مائده / ۲۱)

هنگامی که آنان و فرزندان فرزندان شان وارد آن شدند. عمران گفت: خداوند به من وعده فرمود که در این سال و این ماه پسری پیامبر به من ببخشد. سپس از دنیا رفت، همسرش مریم را زایید و زکریا علیه السلام او را کفالت کرد. گروهی گفتند: دروغ گفت. هنگامی که مریم عیسی علیه السلام را زایید، گروهی که به راستگویی عمران عقیده داشتند، گفتند: این چیزی است که خداوند به ما وعده داد.<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۰۳ نقل از قصص الانبیاء راوندی.

۲. همان.

آیهی ﴿فَتَقَبَّلَ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ ﴿۳۵﴾

دعای او بود که خداوند تعالی نذرش را بپذیرد. و ستایش خداوند سبحان به شنوا و دانا بودن است.

ظاهراً مراد، شنوایی نیست که به علم خدای سبحان به شنیده‌ها شده‌ها، تفسیر می‌شود، بلکه مراد آن است که خدای متعال دعای دعاکننده را اجابت کند. این در دعاها بسیار شایع است که خدای تعالی تمامی دعاهای دعاکنندگان را می‌شنود و اجابت می‌فرماید و پنهانی‌های دل‌ها، رازهای سینه‌ها، گوشه‌های چشم‌ها و زمزمه‌های زبان‌ها را می‌داند.

آیهی ﴿فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ انِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ﴾

هنگامی که کودکش را زایید و آشکار شد که دختر است، برخلاف آن چه امید و آرزو داشت که پسر باشد و از سوی خداوند پیامبری شود که کور مادرزاد و شخص پیس را درمان کند، پروردگارش را با اندوه و غم ندا داد و شکایت کرد که چرا بخشش و کرامتی را که از پروردگارش درخواست کرده، به دست نیاورده است.

بدین‌روی عرضه داشت: پسر وعده داده شده مانند دختر بخشیده شده نیست، وزن صلاحیت ندارد بارهای گران نبوت و رسالت و عبادت خالص دائمی را بردوش کشد. بلکه ناگزیر باید چند روزی عبادت را ترک کند. و جمله‌ی ﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ﴾ کلامی معترضه از خدای سبحان است میان سخن مادر حضرت مریم عَلِیَّا درباره آن چه قرآن کریم از حضرت مریم حکایت می‌کند.

محمد عبده گوید: خدای تعالی فرمود: ﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ﴾ یعنی خداوند دانا است به جایگاه دختری که زایید، که بهتر از بسیاری از پسران است. این سخن از گفته مادر مریم این توهّم را دفع می‌کند که دختری زائیده خوار و از مرتبه‌ی پسران پایین‌تر است. اما با جمله‌ی ﴿وَلَيْسَ الذَّكَرُ﴾ آن را بیان فرمود، یعنی پسری را درخواست و آرزو کرده است ﴿كَالْأُنْثَىٰ﴾ مانند دختری نیست که زاییده، بلکه این دختر نیکوتر است از



آن چه امید به پسر بودنش داشته است.<sup>۱</sup>

گویم: از سخنش چنین برمی آید که کلام الهی ﴿وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى﴾ پاسخی به گفته ی مادر حضرت مریم نیست، بلکه فرموده خدای تعالی است. لیکن برپایه ی قرینه های موجود در این جایگاه، مراد از این آیه مبارکه، برتر داشتن مرد بر زن است در موردهایی که یاد کردیم یعنی قبول مسئولیت بار گران نبوت و رسالت و عبادت همیشگی، و تعقیب آن چه آرزو داشت نوزادش پسر باشد.

اما فرق میان تعبیر و بین این که بگویید: «ولیس الذکر کالأنثی کالذکر»، این است که در دومی تصریحی است به خواری دختر متولد شده و روی گرداندن از او و ناامیدی از آن چه خداوند تعالی به او وعده ی گرمی داشت داده بود. لیکن تعبیر اول فقط بر صلاحیت داشتن دختر برای نذری که کرده بود، و آرزویی که داشت از رسالت و کرامت، دلالت دارد. وی حسرت و اندوه خود را ضمن مناجات با پروردگارش با تحفظ شدید بر ادب لایق این جایگاه نسبت به مقام پروردگار تعالی و شأن مولود اظهار کرد، و لحن اعتراض به کار نبرد، در عین آن که رضایت و تسلیم به قضای نافذ حکیم را ابراز داشت.

تفسیر که در روایت های ائمه علیهم السلام - تصریحاً و تلویحاً - رسیده، بیان می دارد که این جمله از سخن مادر حضرت مریم است در مقام مناجات با پروردگارش؛ از جمله روایت ابوبصیر از حضرت ابوعبدالله علیه السلام که فرمود:

پس دختر زایید و گفت: ﴿وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى﴾ که دختر، پیامبر نخواهد بود...<sup>۲</sup>

و از جمله روایت عیاشی از حفص بختری، که حضرت ابوعبدالله علیه السلام درباره آیه ﴿إِنِّي

نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا﴾ فرمود.

محّرّر در کنیسه است و از آن خارج نمی شود. وقتی دختر زائید، ﴿قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى﴾ گفت: زن حایض می شود و از مسجد

بیرون می رود، در حالی که «محّرّر» از مسجد بیرون نمی رود.<sup>۳</sup>

۱. المنار، ج ۳، ص ۲۸۹.

۲. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۰۳.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۰.

### آیهی ﴿وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ﴾

در المیزان گوید: «مریم» در زبانشان - آن گونه که گفته شده - به معنی عبادت کننده و خدمتکار است... پس جمله ﴿وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ﴾ مانند آن است که بگوید: نوزادم را خدمتکار توقرار دادم. و دلیل بر این که گفته اش به معنی نذر است، کلام الهی است: ﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ﴾...

مؤلف گوید: چه «مریم» در زبانشان به معنی عبادت کننده یا خدمتکار کنیسه باشد، این نذر برای نوزاد دختر است بعد از تخلف از نذر اول. بلکه نذر، همان طور که برپسر منطبق است، بر دختر هم انطباق دارد. زیرا سخن صراحت دارد که متعلق به نذر، جملهی ﴿مَا فِي بَطْنِي﴾ است نه خصوص پسر. نهایت این که آرزوی او یک پسر باشد، بر پایه ظاهر سخن نمی تواند قید متعلق نذر باشد، منفی یا مثبت.

### آیهی ﴿وَإِنِّي أَعِذُّهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ (۳۶)

پناه بردن خودش و فرزندانش به خداوند سبحان از شیطان رجیم، به منزلهی دعا برای خودش و فرزندانش است. این دعا و آرزوی تمام خیرات و پناه بردن از هرزشتی و آفت، از امور جاری و سیرهی مسلم نزدیک یکتاپرستان است درباره فرزندانش و دودمانشان. مهربانی و بخشندگی آنان به فرزندانشان، باعث جدیت آنان در تربیت، سلامت، اصلاح و ساماندهی کارهای خانه آنان بوده است؛ تا پرتویگانه پرستی و فضیلت اسلامی که خداوند به آن گرامیشان داشته، باقی نگهدارند. آنان تنها به خداوند روی می آورند و برای تمام درخواست ها به درگاهش زاری و فروتنی می کنند.

خداوند تعالی می فرماید:

﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾. (فرقان/۷۴)

در صحیفه سجاده، امام سجاد علیه السلام در دعا برای فرزندانشان، پس از دعا به نیکی ها و کرامت ها برای فرزندان حاضرشان می فرماید:

(پروردگارا)... از سوی خود فرزندان پسری همراه با آنان به من ببخش، و آن را برای

من خیر قرار ده، و آنان را نسبت به آن چه از تو تقاضا کردم، پشتیبان من قرار ده، و مرا و خاندانم را از شر شیطان رانده شده پناه ده...<sup>۱</sup>

خداوند متعال فرمود:

﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ﴾ (ابراهیم/۴۰)

در المیزان گوید: سخن در گفته‌ی حضرت مریم (ذریّتها) از آن جهت که گفته‌ای مطلق و بدون قید و شرط است، بر زبان آوردنش به هنگام گفتگوی رودر رو برای کسی که از آن آگاهی ندارد، صحیح نیست. این فقط از آن جهت است که می‌دانست به زودی از عمران پسری صالح روزیش خواهد شد.

سپس هنگامی که باردار شد و عمران از دنیا رفت، شك نکرد که در شکمش همان پسر موعود است. سپس وقتی آن را به دنیا آورد و نادرستی حدس خود را آشکارا دید، یقین کرد که به زودی آن پسر از نسل این نوزاد دختر خواهد بود. لذا نذر خود را از پسر به دختر تغییر داد و او را مریم (مبادرت کننده خدمتکار) نامید...<sup>۲</sup>

گویم: راه و روش دعا، پناه خواستن از خدا، آرزو کردن نیکی‌ها و دوری جستن از آفت‌ها، راه و روش هر مسلمان یکتاپرست است. آن‌گونه که مشهور است، این از سنت‌های راستین خداوند حکیم در راستای نگه‌داری و باقی گذاشتن نسل می‌باشد. لذا نمی‌توان با ادعای علم غیب داشتن پدران و مادران، به آن استدلال کرد. گرچه بعضی از آنان به دلیلی دیگر، از آن آگاهند. ولی این از مفاد این آیه بیرون است.

معنی پناه بردن خودش و خاندانش به خداوند از شیطان، این است که خودش و خاندانش را از مکر و فریب‌های شیطان - وسوسه‌ها، بدگویی‌ها، همه دام‌هایش - در دژ محکم خود محفوظ و مصون دارد؛ همان جایی که هر یک از بندگان مخلص و اولیای صالح خود را که خواهد، وارد می‌فرماید، و نسبت به کارها، دانش‌ها و خرده‌های آنان شیطان فرمان‌روایی نداشته باشد. پناه بردن و مصون بودن به این معنی، در فرهنگ آیه‌های مبارکه، روایت‌ها و دعاهای شریف، مسلم و یقینی است. مولایمان حضرت امام

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۲۵.

۲. المیزان، ج ۳، ص ۱۸۷.

سجاده عَلَيْهِ در دعا برای فرزندشان می فرماید:

من و خاندانم را از شیطان رانده شده نگهدار... برایمان دشمنی قرار دادی که با ما دشمنی کند، او را بر چیزی از ما مسلط فرمودی که ما را بر آن، نسبت به او سلطه ندادی او را در سینه هایمان جای دادی، مانند خون در رگ های ما او را به جریان انداختی، اگر غفلت کنیم غفلت نمی کند، و اگر فراموش کردیم او فراموش نمی کند، از عقاب تو ما را ایمن می دارد و از غیر تو ما را می ترساند، اگر قصد کار زشتی کنیم ما را بر آن تشویق و جرات می دهد و اگر قصد کار نیکی کنیم ما را آن باز می دارد، خواهش های نفسانی را بر ما عرضه می دارد، شبهه ها را برایمان در کمین می گذارد، اگر وعده مان دهد، به ما دروغ می گوید و اگر به بر آوردن آرزویی وعده مان دهد، وفا نمی کند. اگر مکر و حيله اش را از ما منصرف و دور فرمایی، ما را گمراه می کند و اگر ما را از تباهی حفظ فرمایی، ما را می لغزاند. بارالها با قدرت و سلطنت خود، قدرت او را بر ما چیره مفرما تا او را از ما باز داری و دور فرمایی، با درخواست و تقاضای فراوان که از تو داریم، تا از مکر و حيله ی او در گروه پناه آوردگان به تو بشویم.<sup>۱</sup>

آیه ی ﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ﴾

این جمله پذیرفتن دعای اوست که گفته بود: ﴿فَتَقَبَّلَ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾، و پذیرش نذر او است که آن چه در شکم دارد، همواره در کنیسه باشد. بدیهی است که این پذیرش با پذیرش نذر هماهنگی ندارد، آن جهت که عملی از مادر حضرت مریم است، بلکه پذیرشی برای دختر نذر شده می باشد. نزد خردمندان نیز بدیهی است که پذیرش خداوند سبحان تنها به لفظ و سخن نیست، بلکه پذیرش عملی و فعل خارجی است. خدای سبحان گناهکاران را با بخشش گناهانشان، می پذیرد و عبادت کنندگان را با بخشش ها و هدیه ها گرامی و عزیز می دارد. خدای سبحان کسی را می پذیرد که شهرها او را نمی پذیرند. و کسی را که مردم بر او رحم نمی کنند، مورد رحم و عطوفت قرار می دهد. لذا خداوند تعالی گناهکاران را با مغفرت می پذیرد، و نیکوکاران را با

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۲۵.

گرامی داشت، پاکیزه کردن، تأیید، استواری و عصمت قبول می فرماید. هرکس به سوی خدای سبحان رود، به اندازه ی مقامش از گرامی داشت و بخشش های الهی به پذیرش الهی بهره مند می شود.

«تَقْبَلُ»، پذیرش با رضایت و رغبت است. توصیف پذیرش (قبول)، به نیکویی، به این عنایت است که رغبت الهی به بخشش تمام و کمال، افزون تر از پذیرش برای بخشیدن است، بالاتر از چیزی که او آرزو و امید داشت. پذیرش الهی چون با بخشش و گرامی داشت است، احسانی از سوی اوست. او بالذات نیکومی باشد و توصیف او به نیکویی، افزونی بر نیکویی اوست. بارالها من از نیکویی تو، نیکوترینش را تقاضا می کنم، در حالی که تمام نیکویی های تو، نیکوست. بارالها تمامی نیکویی های تو را تقاضا می کنم.

### آیه ﴿وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا﴾

مانعی ندارد که آن را عطف تفسیری قرار دهیم بر جمله ی ﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ﴾ زیرا رویاندن او به تربیت الهی، مراقبت از او زیر ولایت الهی، تزکیه، تأیید و پاکیزه داشتن او از آلوده شدن به افسون، سخن چینی و عیب کنندگی شیطان، خود مصداق پذیرش نیکو است. ولی انصاف این است که رشد و نمو، فراگیرتر، شامل تر، بالاتر و والاتر می باشد. البته با چشم پوشی از بخشش های افزون الهی به جهت پذیرش نیکو، وجهی ندارد که ویژگی های رشد و نمو به بعد از نذر مقید شود، بلکه عنایت های بزرگوارانه ای که شامل او شده، شامل قبل و بعد از نذر می شود.

در نگاه اول گمان می رود که رشد و نمو به بعد از نذر و بعد از پذیرش منصرف می شود، این رویکردی آغازین عامی است که با تدبر و اندیشه زایل و مرتفع می شود. زیرا جایگاه پذیرش و جایگاه رشد و نمو جایگاه کفالت پیامبران و کاهنان، هر یک از آن ها منقبت و گرامی داشت ویژه خود را دارد که ناگزیر بایستی هر اندازه که ممکن است، ملاحظه و دانسته شود. روشن ترین مصداق های رشد و نمو نیکو این است که خداوند، او را از بالاترین خانواده ها قرار داد، یعنی خانواده های پیامبران و برگزیدگان. گذشتگان او دچار پلیدی های جاهلیت، کفر و بت پرستی دوران جاهلیت نشده اند. خداوند تعالی

اورا در جایی نگهداری شده، استوار و پاکیزه قرار داد، او را به مادری حجت و پیامبرش حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ برگزید. این رشد و نمو می تواند بر مقام های بلند منطبق شود، مانند مقام پاکیزگی و عصمت او. درخت مبارکی که در زمین های پاك با خاکی صالح بروید، میوه های نیکوی گوارا می دهد.

نیکویی او چه حیرت انگیز و شگفت آور است!

### آیهی ﴿وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا﴾

ابن منظور گوید: ﴿وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا﴾ یعنی به او ضمانت داد که کفالت سرپرستی او را بر عهده گیرد. برخی بدون تشدید خوانده اند: ﴿وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا﴾ به این معنی که: به انجام کارهای او ضمانت داد. و «كفل المال بالمال» آن را ضمانت کرد. و «كفل بالرجل، يكفل، و يكفل كفلا و كفولا و كفاله، و كفل و كفل و تكفل به» همه این ها یعنی: ضمانت کرد. و «اکفله اياه و كفله»: ضمانت داد.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: شاید تصریح به نام «زکریا» آگاهی دادن به بزرگواری و شرافت اوست، از آن جهت که زکریا کفالت او را به عهده گرفت. او پیامبر ربانی و نزد خداوند گرامی بود. خداوند او را برای تربیت بندگان و اصلاح شهرها قرار داده بود.

عیاشی از اسماعیل جعفی روایت کرده که حضرت ابو جعفر عَلَيْهِ فرمود:

وقتی همسر عمران نذر کرد آن چه در شکم دارد، خدمتکار در مسجد باشد، فرمود: «محرّر» برای مسجد باشد، هنگام ولادت (یا) وارد مسجد که شد، هرگز از مسجد بیرون نیاید. وقتی مریم را زایید ﴿قَالَتْ رَبِّ اِنِّي وَضَعْتُهَا اُنْتَىٰ وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْاُنْثَىٰ وَ اِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ...﴾ پیامبران درباره اش قرعه زدند، قرعه به نام زکریا افتاد، او که شوهر خواهرش بود، کفالتش کرد و وارد مسجد ساخت. وقتی مانند زنان حایض شد، در حالی که زیباترین زن بود، نماز که می خواند، محراب از نورش روشن می شد. زکریا که به او وارد می شد، در تابستان میوه های زمستان دید. بار دیگر بر او وارد شد میوه های تابستانی در زمستان نزدش دید. گفت ﴿اَنۡتَىٰ لَكَ هٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنۡدِ اللّٰهِ﴾<sup>۲</sup>

۱. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۵۹۰.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۰.

آیهی ﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾

در این آیه مبارکه تصریح شده که جایگاه، جایگاه اشتغال او به خدمت کردن عابدان و عالمان نیست، زیرا مسکن و مأوایی به او اختصاص یافته بود که ناگزیر برای ملاقات می بایست وارد آن جا شد.

عیاشی از حریر روایت کرده که یکی از آن دو امام همام (امام باقری صادق علیه السلام)

فرمود:

فرزندی که در شکم داشت، برای خدمت عابدان در کنیسه نذر کرد، در حالی که در این مورد، پسر مانند دختر نیست. فرمود: پس جوان شد و خدمت آنان می کرد و با ایشان غذا می خورد. تا این که بالغ شد، زکریا فرمان داد که از عابدان حجابی برگیرد، بر او وارد می شد، میوه زمستانی در تابستان و میوه تابستانی در زمستان می دید. آن جا بود که دعا کرد و از پروردگارش خواست که به او پسری عطا فرماید و خداوند به او یحیی را عطا فرمود.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: از این جا دانسته می شود که مراد از محراب، مکان متعارف امروزه نیست، بلکه ظاهر آیه دلالت دارد بر این که محراب، جای خلوت به دور از مردم و مسجد است. آیه ﴿وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا﴾ یعنی نزدش در محراب مخصوص خودش روزی یافت. خداوند این روزی را یاد فرموده و متعرض شأن او شده است.

نقل آن چه میان قدیس و زکریای پیامبر علیه السلام جریان یافته، - پس از تدبر و کنکاش - ما را راهنمایی می کند به این که خدای تعالی این موعوده را به پذیرش نیکوگرایی داشته است. سپس گرمی داشتن او به نیکو را یاد فرموده، سپس به کفالت زکریا علیه السلام، سپس به کرامتی که زکریا از آن به شگفت آمده شده است، تا آن جا که مورد غبطه قرار گرفت و زکریا از پروردگارش تقاضا کرد که او را به ذریه ای پاک گرمی دارد، همان گونه که مریم را چنان کرامتی عطا فرموده که خردها را سرگشته و حیران می کند.

پوشیده نیست که «رزقاً» در جایگاه خودش، نکره است و مطلق و عموم بودن در

آن نیست. روایت‌ها - همان‌گونه که از پیش آورده شد - همگی دلالت دارند که روزی یادشده، از گونه‌های روزی غیرعادی است و تعیین ویژگی این روزی بیرون از هدف این آیه است و برای اثبات این‌که این روزی کرامتی از سوی خداست، نیازی نیست که مصداق روزی را معین کنیم.

محمد عبده گوید: گفته‌اند: نزد او میوه تابستانی در زمستان و میوه زمستانی در تابستان می‌یافت. حال آن‌که خداوند و پیامبرش چنین چیزی نفرموده‌اند و چیزی نیست که با رأی دانسته شود. و تاریخ قابل اعتمادی هم آن را ثبت نکرده است. روایت‌های گذشتگان هم تعارض و مشکل فراوان دارند، از آن جمله گفته ابن جریر (طبرسی) در این باره است: بنی اسرائیل دچار خشکسالی و قحطی شد تا آن‌جا که زکریا از تحمل آن ناتوان شد، آنان قرعه زدند که چه کسی آن را برمی‌دارد. قرعه به نام فردی نجار از آن جمع افتاد. او هرروز از کاسبی خود چیزی که برایش خوب بود، می‌آورد. خداوند آن را رشد و افزایش می‌داد. زکریا بر او وارد می‌شود و باقیمانده‌ای از آن روزی می‌یافت. وقتی آن را می‌دید ﴿قال یا مریم انی لک هذا﴾ یعنی این را از کجا آورده‌ای در حالی که روزها، روزهای قحطی است؟... عبده (پس از نقل روایت طبرسی) می‌افزاید: می‌بینید که در این آیه مبارکه دلیلی نیست که آن روزی، از خارق‌العاده‌ها باشد... بنابراین نبایستی از سنتش خارج شویم، و نبایست داستان‌های اسرائیلی یا غیراسرائیلی به آن بیافزاییم تا این داستان را از جمله خارق‌العاده‌ها قرار دهیم.<sup>۱</sup>

گوییم: این آیه مبارکه را از مسیر و ظاهرش خارج کرده است، آیه مبارکه در پی ثابت کردن مهربانی و کرامت خدای متعال بر مریم پاکیزه است، که روزی غیرعادی به او عطا فرموده است. اما عبده فقط به نقل خرافات ابن جریر در تفسیر این آیه به ثابت کردن قحطی اهتمام ورزیده است، و نیز بر کنار کردن زکریا از کفالت مریم که برخلاف مطلق ظاهر آیه است و خواسته ثابت کند یک نجار کفیل مریم شده است، در حالی که عالمان و عبادت‌کنندگان بر کفالت او کشمکش داشتند و در این میان قرعه به یک نجار رسید. در صورتی که خداوند زکریا را با اصابت قرعه به او به این موهبت اختصاص داد. آیا



اثبات رشد و افزایش دادن خداوند به آن چه نجار می آورد، خارق عادت نیست؟ آیا آن چه که ابن جریر حکایت کرده، داستانی دروغ نیست که منشأیی در کتاب و سنت و تاریخ معتبری ندارد؟ به هر حال، خداوند در آغاز نیازش به اوزکریا را کفیل او قرار داده است؟ و اوست که شاهد استمرار آن کرامت بوده و از آن شگفت زده شده و درباره اش از مریم پرسیده، همین برایش یادآوری و یادبودی شده است که خداوند سبحان آرزوهای تقاضاکنندگان از درگاهش را تحقق می بخشد.

### آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾

تفسیر این آیه، در ضمن آیه ﴿وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (آل عمران/۲۷)، پیش از این آمد.

### آیه ﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ﴾

نزد خردمندان پوشیده نیست که یکی از راه های معرفت به خداوند و صفت های ذات و کمال های او، تدبیر در نشانه ها و اندیشیدن در علامت های اوست. بلکه این از شریف ترین و استوارترین راه ها در شرع و خرد می باشد که به آن دستور داده شده است. در این باره تفاوتی میان مؤمن و غیرمؤمن و میان مؤمنان کامل و غیر آنان نیست. داناترین آنان به آیات، داناترین به خداوند و نورانی ترین در ایمان اند. زیرا بدیهی است که معرفت به آیات و معارفی که از آن دستیاب می شود، محدود به حدود اشخاص نیست. هر چه فرد متدبّر، از درجه فقاہت و حکمت و بصیرت بیشتر برخوردار باشد، معرفت نورانی تر و تابناک تر خواهد بود. این راهی است که مؤمنان، پیامبران و مقربان درگاه الهی پیموده اند. خدای متعال می فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ مَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِبُ الرِّيحُ وَالسَّحَابُ الْمُسَخَّرِينَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾

(بقره/۱۶۴)

هم چنین هر چه آیه ها عظیم تر و زیبایی های صنع و نشانه های قدرت و حکمت

استوارتر و شگفت‌آورتر باشد، معرفت به خدای تعالی و صفت‌های ذاتی و کمال‌های او والاتر و تابناک‌تر خواهد بود. از این مطالب دانسته می‌شود که زکریا علیه السلام حضرت مریم را با کرامت‌های درخشان، بخشش‌های شگفت‌آور، رشد و نمو نیکو در نهایت نیکویی و زیبایی، عظمت و روشنایی دید و مشاهده کرد که خداوند او را در مسیر صدیقین قرار داده، و ولایت پرهیزکاران را بر عهده‌اش نهاده و به تربیت پرهیزکاران او را تربیت فرموده است. با دیدن این نشانه‌های عظیم، قلبش مالمال از آرامش، اطمینان، نور، عرفان و سکون شد، و متوجه شد که کرامت خداوند محدودیت ندارد و وقف گروهی ویژه نیست. لذا از پروردگارش تقاضا کرد که پسری صالح و با کرامت و دارای مکانت و قرب نزد خداوند سبحان به او عطا فرماید.

اگر بگویید: لازمه‌اش این است که حضرت زکریا علیه السلام دانا و عارف باشد که خداوند تعالی می‌توانند و کارهای خارق‌العاده انجام می‌دهد.

گویم: مفسر باید جایگاه‌هایی را که مخلصان و یکتاپرستان در آن‌ها از پروردگارشان تقاضا کردند، بشناسد و بفهمد. مثلاً حضرت ابراهیم علیه السلام که گفت: ﴿رَبِّ اٰرْبِي كَيْفَ تُخَيِّ الْمُوْتٰى﴾. (بقره/۲۶۰) مفسر باید جایگاهی را که حضرت ابراهیم علیه السلام ایستاد، بشناسد نه این‌که حضرتش را غیر عارف و غیر مؤمن به زنده کردن مردگان توسط خداوند بداند. به علاوه بحث درباره ﴿هُنَالِكَ﴾ که آیا مربوط به مکان است یا زمان، مهم نیست، بلکه اشاره‌ای به جایگاه تابناکی است که حضرت زکریا ایستاد، ولی در نهایت از زمان و مکان جدا پذیر نیست.

پوشیده نیست آن‌چه حضرت زکریا را برانگیخت که از پروردگارش تقاضا کند آن‌چه را که درخواست کرد، مشاهده‌ی این آیه‌های شگفت و کرامت‌های تابناکی است که بر حضرت مریم افاضه شده است؛ به گونه‌ای که خودش از آیه‌ها شد، پس در محرابش می‌ایستاد در حالی که محراب به نورش روشن می‌شد.

آیه‌ی ﴿قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً﴾

تفسیر «الذریه» تفسیر پیش از این آمد. این کلمه بريك نفرو بر چند نفر اطلاق

می شود، معنای طیب هم نزدیک به «طهاره» است. و در بسیاری موردها طیب همراه با «طهاره» به کار رفته است. خدای تعالی می فرماید:

﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا، يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّي رَضِيًّا﴾. (مریم/ ۵ و ۶)

کلمه ی «رضیا» بازگویی از درخواست زکریاست و نزدیک به درخواست او در آن جایگاه است، به علاوه مهربانی و پاکی از سوی خداوند، متوجه یحیی است.

در تفسیر «الطیب»، نزدیک تر و سزاوارتر این است که زکریا از پروردگارش خواست پسری به او ببخشد که از کرامت های او بهره مند باشد، و معصوم به عصمت او و در حصار دژ و ولایتش باشد، نیز کریم نزد خداوند و دارای جایگاهی در پیشگاه او باشد. خداوند تقاضایش را اجابت فرمود و خواسته و آرزویش را افزون تر از آن چه دوست داشت، به او بخشید. یحیی را به او عطا فرمود که پیامبر، صدیق، شبیه ترین مردم به حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و تصدیق کننده، سرور، پارسا و خویشان دار بود.

### آیه ی ﴿إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ (۳۸)

پیش از این در تفسیر آیه ی ﴿إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ گفته شد که ظاهراً «السمیع» چنان نیست که دانش او به شنیدنی ها باشد؛ بلکه ظاهراً ستایش اوست به اجابت درخواست تقاضاکنندگان، لیکن در این جایگاه ممکن است ستایش خداوند به علمش نسبت به درخواست های تقاضاکننده ها باشد.

### آیه ی ﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ﴾

صریح آیه ی کریمه است که خواندن از فرشتگان بود، و آیه نمی رساند که منادی جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد. جایگاهی که فرشتگان او را ندا دادند، شریف ترین جایگاهی است که خداوند افراد یکتاپرست و مطیع را گرامی بدارد. و آن نمازی است که شیوه ی همیشگی پیامبران و معراج مقربان و روشنی چشم سید المرسلین است.

عبده گوید: معنای ظاهری که به ذهنم می رسد، این است: در حالی که برپا ایستاده و آن تقاضا را درخواست می کرد، خوانده شود... پس صلاة، دعا و دعا، صلاة است.<sup>۱</sup>

در نقد این کلام باید گفت که صلاة به معنی دعا نیست - همان گونه که شهرت دارد - بلکه صلاة به معنی توجه، نرمی دل و خشوع است. صلاة با دعا محقق می شود، لذا دعا از مصداق های صلاة است؛ صلاة و دعا مترادف نیستند و جایز نیست یکی را به دیگری تفسیر کرد.

از آیه مبارکه ظاهر می شود که بشارت خدای تعالی با واسطه فرشتگان بوده لیکن آیهی ﴿يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ﴾. (مریم/۷) دلالت دارد که بشارت مستقیم به او بدون واسطه، از سوی خداوند تعالی بوده و ممکن است ندا و بشارت در دو جایگاه بوده، گاهی با وحی مستقیم و گاهی به وسیله فرشتگان. سنت قرآن کریم - در غیر کارها، گناهان و جنایت های بندگان - نسبت دادن همه ی رخداد های جهان به خدای قدوس است چه رخ دادن آن ها به واسطه ی سبب ها باشد یا نباشد. افعال صادر شده از خداوند تعالی به وسیله ی فرشتگان مدبر است که جز به فرمان و اجازه او انجام نمی پذیرد، لذا نسبت دادن آن ها به خدای تعالی صحیح است. این افعال، در حقیقت فعل خدای تعالی است. و نسبت دادن آن افعال به فرشتگان مدبر با عنایت هایی است که آن ها را صحت آن ها را نشان دهد. اما آن چه خداوند تعالی به خود نسبت داده، روا نیست که به فرشتگان مدبر نسبت داده شود، مگر بعد از قرینه ی قطعی که نشان دهد این فعل از فرشتگان مدبر تسخیر شده و برای انجام فرمان الهی است. لذا تا وقتی قرینه قطعی بر آن اقامه نشود، وجهی ندارد که آن را بر مجاز حمل کنیم.

آیهی ﴿أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ مَوْلَاكَ مَكْرُومًا ۚ لَمْ نَجْعَلْ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ كَلِمَةً مِّن شَيْءٍ ۚ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (مریم/۱۶)

خداوند سبحان از غیب ها خبر داده، به زکریا بشارت فرزندى داد، او را یحیی نامید و اطلاع داد که او را به نبوت، و برگزیدنش برای کرامت ها و بخشش هایش بزرگ می دارد. دعایش را پاسخ گفت و خواسته و آرزویش را افزون بر تقاضایش عطا فرمود.

ظاهرا مراد از «کلمه» حضرت عیسی بن مریم علیه السلام است و تصدیق حضرت یحیی به حضرت عیسی علیه السلام، و این که از دعوت کنندگان به حضرت عیسی و مروجین شریعت

انجیل است. همان گونه که پیامبران بعد از حضرت موسی تا حضرت عیسی علیه السلام بر شریعت تورات بودند و احکام آن را ترویج و منتشر می کردند و حضرت عیسی علیه السلام خود نیز به تورات عمل می کرد. و فرمان می داد که از آن پیروی کنند، مگر در مورد هایی که در آن، احکام و بارهای سنگینی بود که شرح آن در تفسیر آیه ی ﴿وَلِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي خُرِمَ عَلَيْكُمْ﴾ (آل عمران / ۵۰)، خواهد آمد.

طبرسی گوید: یحیی شش ماه از عیسی بزرگ تر بود و مکلف شد که او را تصدیق کند. او نخستین کسی بود که عیسی را تصدیق کرد و گواهی داد که او کلمه الله و روح الله است. و این یکی از معجزه های حضرت عیسی علیه السلام و قوی ترین وسیله برای اظهار امرش بود، چون مردم گفته ی یحیی را می پذیرفتند و راستگویی و پارسایی او را می دانستند.<sup>۱</sup> کلینی مسنداً از یزید کناسی آورده که گفت: از حضرت ابو جعفر علیه السلام پرسیدم:

آیا هنگامی که عیسی بن مریم در گهواره سخن گفت، حجت خدا بر مردم زمانش بود؟ فرمود: آن روز پیامبر و حجت خدا بود، ولی مرسل نبود. آیا نمی شنوی گفته اش را هنگامی که گفت:

﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا، وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾ (مریم / ۳۰ و ۳۱)

عرض کردم: آن روز و بر آن حال در گهواره حجت خدا بر زکریا بود؟

فرمود: در آن حالت عیسی آیه ای برای مردم و رحمتی از خداوند برای مریم بود، هنگامی که سخن گفت و امر دشواری (نسبت های ناروا) را از او بر طرف کرد. او در آن حال، پیامبر و حجت بر مردمی بود که سخنش را شنیدند. سپس سکوت کرد، تا دو سال گذشت. در این مدت زکریا حجت خدای عزوجل بر مردم بود. زکریا که درگذشت، فرزندش یحیی وارث او شد، کتاب و حکمت را دریافت در حالی که کودکی خردسال بود. آیا گفته ی خدای عزوجل را نمی شنوی ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾. (مریم / ۱۲)

هنگامی که حضرت عیسی علیه السلام هفت ساله شد، و خداوند تعالی به او وحی فرستاد، از نبوت و رسالت سخن گفت. آن گاه حضرت عیسی علیه السلام بر یحیی و همه مردم حجت بود.

ای ابو خالد! زمین يك روز بدون حجت خدا بر مردم باقی نمانده و نمی ماند، از روزی که خداوند آدم را آفرید و در زمین ساکن فرمود.<sup>۱</sup>

آیهی ﴿قَالَ رَبِّ اَنْىٰ يَكُونُ لِىْ غُلَامٌ وَّ قَدْ بَلَغَنِى الْكِبَرُ وَاَمْرَاتِى عَاقِرٌ﴾

پس از این که خداوند دعای زکریا را در مورد تقاضای فرزند مستجاب فرمود، خواست بداند که چگونه او را فرزندى خواهد بود، در حالى که به پیری رسیده و شرایط فرزند داشتن را از دست داده و همسرش نیز نازا بود؟

آیهی ﴿قَالَ كَذٰلِكَ اَللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ﴾ ﴿۵۱﴾

پاسخی است به شگفتی و استبعاد او که خداوند، توانا است و هر آن چه خواهد انجام می دهد.

آیهی ﴿قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّىْ اٰیَةً﴾

درخواست حضرت زکریا علیه السلام از پروردگارش که برایش نشانه ای قرار دهد، برای رفع شك و تردید در مورد وعده ی خدای سبحان نبود. بلکه ظاهراً پس از ایمان به تحقق قضیه و شادمانی و خوشحالی او از این امر و گردن نهادن به تحقق وعده الهی، خواست که عارف و دانا به حقیقت قضیه و تشخیص این کرامت شود، با اسرار و رمزهایی که در بردارد.

آیهی ﴿قَالَ اٰیٰتُكَ اِلَّا تَكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ اَیَّامٍ اِلَّا رَمَزًا﴾

یعنی: نشانه ی تو در این موضوع، آن است که با زبان نمی توانی سخن گویی جز خدا و تسبیح و تقدیس الهی. از شگفتی های این قضیه، ناتوانی زکریا از سخن گفتن درباره این قضیه است، در حالى که بر تسبیح و تحلیل و تقدیس خداوند توانایی داشت.

آیهی ﴿وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِیْرًا وَّ سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَاَلْبَكْرِ﴾ ﴿۵۱﴾

ظاهراً خداوند تعالی به زکریا فرمان داد که شب و روز او را تسبیح و تقدیس کند، به جهت سپاس از این نعمت کریمانه و کرامت تابناک.

### سوره ی آل عمران، آیه های ۴۲ - ۵۱

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ﴿٤٢﴾ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَقْلَامُهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٤﴾ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٥﴾ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٤٦﴾ قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسَّسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾ وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿٤٨﴾ وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَنَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَحْلَلْ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿٥٠﴾ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٥١﴾

۴۲- و [یاد کن] هنگامی را که فرشتگان گفتند ای مریم خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است

۴۳- ای مریم فرمانبر پروردگار خود باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما

۴۴- این [جمله] از اخبار غیب است که به تو وحی می کنیم و [گرنه] وقتی که آنان قلمهای

خود را [برای قرعه کشی به آب] می افکندند تا کدام يك سرپرستی مریم را به عهده گیرد نزد آنان نبودی و [نیز] وقتی با یکدیگر کشمکش میکردند نزدشان نبودی  
 ۴۵- [یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند ای مریم خداوند تو را به کلمه ای از جانب خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می دهد در حالی که [او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است

۴۶- و در گهواره [به اعجاز] و در میانسالی [به وحی] با مردم سخن می گوید و از شایستگان است  
 ۴۷- [مریم] گفت پروردگارا چگونه مرا فرزندی خواهد بود با آنکه بشری به من دست نزنده است گفت چنین است [کار] پروردگار خدا هر چه بخواهد می آفریند چون به کاری فرمان دهد فقط به آن می گوید باش پس می باشد

۴۸ و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد

۴۹ و [او را به عنوان] پیامبری به سوی بنی اسرائیل [می فرستد که او به آنان می گوید] در حقیقت من از جانب پروردگارتان برایتان معجزه ای آورده ام من از گل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می سازم آنگاه در آن می دمم پس به اذن خدا پرنده ای می شود و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می بخشم و مردگان را زنده می گردانم و شما را از آنچه می خورید و در خانه هایتان ذخیره می کنید خبر می دهم مسلما در این [معجزات] برای شما اگر مؤمن باشید عبرت است

۵۰- [می گوید آمده ام تا] تورات را که پیش از من [نازل شده] است تصدیق کننده باشم و تا پاره ای از آنچه را که بر شما حرام گردیده برای شما حلال کنم و از جانب پروردگارتان برای شما نشانه ای آورده ام پس از خدا پروا دارید و مرا اطاعت کنید

۵۱- در حقیقت خداوند پروردگار من و پروردگار شماست پس او را بپرستید [که] راه راست این است

آیه ی ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ

نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ﴿۴۲﴾

این آیه کریمه رهنمون است به بیان مقام مربوط به حضرت مریم. فرشتگان به او گفتند: ای مریم! خداوند تو را برای این کرامت بزرگ برگزید و از نسل پیامبران قرار داد، و با



عصمت والای خود تورا از هرزشتی - خرد و کلان - نگاه داشت، و برزنان دو جهان برتری داد که بدون شوهر فرزند آوری.

علی بن ابراهیم مسنداً از ابوبصیر آورده که حضرت ابوعبدالله علیه السلام در بیان این آیه فرمود:

خداوند، دو بار او را برگزید: بار اول برگزید، و بار دوم بدون مرد باردار شد، پس به این امر او را برزنان دو جهان برگزید.<sup>۱</sup>

طبرسی گوید: حضرت ابوجعفر فرمود: «معنی آیه این است: تورا از خاندان پیامبران برگزید و از زنا پاکیزه داشت و برای ولادت حضرت عیسی علیه السلام بدون مرد برگزید.» بدین ترتیب فعل اصطفاء، از حالت تکرار، بیرون می آید چون برگزیدن به دو معنی متفاوت است.<sup>۲</sup>

گویم: ظاهراً تکرار برگزیدن در این آیه کریمه، از آن رو است که برگزیدن مریم برزنان دو جهان، برگزیدن مطلق نیست. بدین ترتیب این آیه کریمه دلالت دارد که او به فضیلت ویژه ای اختصاص یافته که به دیگر زنان نداده اند. و دلالت ندارد که از همه زنان در تمامی فضیلت ها و بزرگی ها برتر باشد.

آیه ﴿يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ ﴿۴۳﴾

ابن منظور، رکوع را به معنای خضوع می داند.<sup>۳</sup>

مؤلف گوید: این آیه کریمه دلالت دارد که حضرت مریم محدّثه بوده، فرشتگان با او سخن می گفتند و به فروتنی، تواضع، خشوع و سجود در برابر خدای تعالی فرمانش می دادند، همراه با افراد خاضع که به خداوند تعالی و یگانگی او ایمان دارند. هم چنان که سرورمان حضرت زهرا ی طاهره صلوات الله علیها، محدّثه بود، حضرت جبرئیل علیه السلام (روح الامین) ایشان را مخاطب قرار می داد و از پس حجاب با او سخن می گفت. حضرتش را کتابی به نام «مصحف فاطمه» است که از مفاخر مواریث امامت و نزد حضرت حجت بن

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۴۰.

۳. لسان العرب، ج ۸، ص ۱۳۳.

الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد. در این مصحف، کلامی از شرعیات، حلال و حرام و مطالب دیگر همانند قرآن کریم نیست، بلکه مطالبی در آن است مانند بشارت‌ها، احوال شخصیه، خبر دادن از غیب‌ها و همانند آن.

### آیهی ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ﴾

ظاهراً اشاره‌ای است به داستان حضرت مریم علیها السلام آن گونه که شرح دادیم توضیح کلمه‌ی «الغیب» را هم در تفسیر آیه‌ی ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ (بقره/۳)، آوردیم. داستان حضرت مریم علیها السلام، از این جهت غیب است که آگاهی یافتن از آن محال است، جز به وسیله‌ی وحی خداوند متعال به یکی از فرستادگان و پیامبرانش.

### آیهی ﴿وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلقُونَ أَفْلامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾

خدای تعالی خطاب به رسول خود صلی الله علیه و آله می فرماید:

نزد خادمان کنیسه نبودی، هنگامی که برای دستیابی به کفالت حضرت مریم علیها السلام قرعه می زدند. کنار آنان نبودی که کشمکش و اختلاف آنان را در دستیابی به کفالت ببینی، که چگونه این منصب به زکریا رسید.

### آیهی ﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ﴾

از ظاهر این آیه برمی آید که این بشارت، به وسیله‌ی گروهی از فرشتگان بود نه تنها حضرت جبرئیل علیه السلام. در این آیه‌ی کریمه گواهی نیست که بشارت دهنده حضرت جبرئیل علیه السلام بود یا روحی که بر حضرت مریم نمایان شد. هم چنین دلیلی نیست که جایگاه این بشارت، جایگاه تمثیل روح برای آن بانو باشد که به اجازه خداوند به او پسری پاکیزه بخشید. و نیز دلیلی نیست که مناجات حضرت مریم علیها السلام که گفت: ﴿رَبِّ أَنْتَ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَمْ يَنْسَسْنِي بِشَرٍّ﴾ این همانی باشد که در پاسخ به روز هنگام تماس و گفته است. چون گفت: ﴿أَنْتَ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ لَمْ يَنْسَسْنِي بِشَرٍّ وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾. (مریم/۲۰)

پس فرشتگان بشارت دهنده غیر از جبرئیل هستند، و جایگاه بشارت غیر از جایگاه

تمثّل روح می باشد. و بنا بر نص صریح آیه، مناجات حضرت مریم با خداوند سبحان بوده نه با فرشتگان بشارت دهنده.

«الكلمة» و «الكلام» که در کتاب و سنت به کار می رود، اطلاق های متفاوتی بر پایه مورد استعمال دارد. «الكلمة» براموری عینی خارجی و حکم و قضای الهی به کار برده شده است.

خدای متعال می فرماید:

﴿وَمَثَلُ كَلِمَتٍ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَيْنِ سَائِرِهَا صَبْرًا﴾. (اعراف/۱۳۷)

﴿كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾. (یونس/۳۳)

و نیز اطلاق می شود بر ظهور معرفت خدای تعالی بر قلب های بندگان صالحش. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

خداوند - که نعمت هایش عزیز است - در یک برهه پس از یک برهه و در زمان های فترت دور نشده است، در اندیشه های بعضی بندگان با آن ها نجوا نموده و با ذات خردهایشان با آن ها سخن گفته.

پس چراغی روشن به نور بیداری در دیدگان، گوش ها و دل ها بر گرفتند.<sup>۱</sup>

بروحی صادر شده از خداوند سبحان با لفظها و حروف به پیامبرانش نیز «کلمة» اطلاق شده است. پس اطلاق «الكلمة» منحصر به امور عینی خارجی نیست؛ بلکه ظاهر اطلاقها به اولیّت و اولویت به سخن لفظی باز می گردد. و «المتکلم» از نام های خدای تعالی است، به اعتبار نسبت دادن تکلم به خدای سبحان، به گونه اشتراك لفظی، در حالی که به هیچ وجه میان سخن خدای تعالی و سخن بندگان وجه مشترك نیست. پس تاویل کلام لفظی به اعیان خارجی وجهی ندارد.

دور نیست که عنایت به اطلاق «الكلمة» بر آفریده ها، به لحاظ پیروی از کلمه «كُن» باشد، از جهت اطلاق سبب بر مسبب، و اطلاق «الكلمة» بر ملفوظها به این عنایت نیاز ندارد، گرچه اطلاقش به این عنایت نیز صحیح است. به علاوه چون آفریده ها و

عنايات الهی از جهت شرافت و منزلت مختلفند، «الكلمة» با صفت تامّه یا «عالية» توصیف می شود.

صدوق مسنداً روایت کرده که حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمود: عربی را بیاموزید، که سخن خداوند است که با آفریده هایش با آن زبان سخن می گوید.<sup>۱</sup>

### آیهی ﴿اِسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾

مورد اشتقاق «المسیح» و وجه نام گذاری آن به این لفظ، وجوهی آورده اند که ذکر آن ها سودی ندارد، چون هیچ کدام صلاحیت استناد را ندارند. ولی شباهت دارد که در آن معنی وصفی باشد، که «عیسی» عطف بیان از آن است.

### آیهی ﴿وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾

ابن منظور گوید: الوجه: الجاه... ورجل وجیه: مردی دارای قدر و جاه. و قد وَجَّه الرجل - با ضمّه - وجیه شد، یعنی دارای مقام و منزلت شد. و «أوجهه الله» یعنی خداوند او را دارای قدر و منزلت فرمود.<sup>۲</sup>

مؤلف گوید: قدر و منزلت حضرت عیسی علیه السلام در دنیا ضرورتاً معلوم است، که خدای تعالی او را به نبوت و شریعت و رسالت برگزید، و به نشانه های روشن تابناک گرامی داشت، و اسم اعظم را به او آموخت که با آن مردگان را زنده می کرد... اما در آخرت، خداوند او را به کرامت ها و مقام هایی که برای دوستانش آماده فرموده و به شفاعت، شرافت بخشیده است. او دعا می کند و شفاعتش را بر نمی گردانند، و درخواستش برآورده می شود.

### آیهی ﴿وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾ ﴿٤٥﴾

یعنی حضرت عیسی علیه السلام از این گروه است، آنان کسانی هستند که به مقام قرب و منزلت الهی رسیده اند. با تحلیل مطلب دریافت می شود این مقام ها به عنایت های ویژه، بخشش ها و کرامت های نهانی خدای متعال در دنیا و آخرت بر می گردد. توهم

۱. خصال، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۵۷.

نزدیکی مکانی جایی ندارد، همان گونه که توهم نزدیکی برپایه رشته آغاز و بازگشت محلی ندارد، چون براساس آن اصل فرض از جهت صدور موجودات از خدای متعال است به حسب ذات، الأول فالأول. و تقدم ذاتی واقعی است. در حالی که قرب یاد شده اکتسابی است و پس از آن که نبود، به دست می آید، نه این که خدای متعال او را مقرب به وجود آورده باشد.

سید علی مدنی در شرح دعای امام سجاد علیه السلام درباره حاملان عرش گوید: امام فرمود: (و جبرئیل امین بروحی تو... مقرب درگاه تو) توضیح این که: مقرب، قرب نزدیکی منزلت و رتبه است نه نزدیکی مکانی، و نزد خداوند بودن، گرمی داشت و شرافت بخشیدن است.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: قرب به خدای - تعالی - چه نسبت به پیامبران باشد یا فرشتگان، بخششی گزاف یا کمالی ذاتی نیست، بلکه منزلت و بلندمرتبگی و گرمی داشت خداوند تعالی نسبت به افراد مطیع مخلص است. هرچه تلاش و کوشش دشوارتر، و تحمل در راه فرمان خدای کریم سنگین تر باشد، نزدیک بودن تمام تر و کامل تر است. خدای تعالی می فرماید:

﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾. (نساء/۱۷۲)

این آیه کریمه به روشنی و صراحت بیان می کند که بندگی تکلیفی عبارت است از فروتنی و رام کردن خود در پیشگاه الهی. در این حکم واقعی تفاوتی میان فرشتگان و دیگر عالمان خردمند نیست. این قرب، قرب گرمی داشت است نه سبقت برپایه مرتبه وجودی واقعی یا برخاسته از آن.

طبرسی ضمن احتجاج حضرت امام رضا علیه السلام بر ابوقره، آورده که ابوقره عرض کرد:

چه کسی به خداوند نزدیک تر است، فرشتگان یا مردم زمین؟ حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: اگر به وجب و ذراع گویی، همه اشیاء یک باب هستند، آن فعل اوست، به هیچ کدام از دیگری باز نمی ماند. بالاترین فرد را همان گونه تدبیر می کند که

پایین ترین را، اولین را همان گونه که آخری را، بدون هر سختی، تکلف، هزینه، مشاوره و زحمتی.

و اگر بگویی: در وسیله بودن چه کسی به او نزدیک تر است؟ فرمان بردارترین نسبت به او، شما می بینید که نزدیک ترین حالت بنده به خداوند وقتی است که در سجده باشد...<sup>۱</sup>

شیخ طوسی از حضرت جعفر بن محمد، از پدرش از جدش عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده که فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

فردا نزدیک ترین شما در آن جایگاه به من، راستگوترین شما در سخن و ادای امانت، وفادارترین به پیمان، نیکوترین در اخلاق و نزدیک ترین شما به مردم است.<sup>۲</sup>

مؤلف گوید: نزدیک بودن به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرینه ای است بر این که نزدیک بودن به خداوند تعالی و مراد از آن، بودن در گرمی داشت است نه نزدیک بودن ذاتی.

خلاصه این که پیامبران، فرشتگان و برگزیدگان را خداوند به نزدیک بودن تشریفی و والایی عظمت و مقام گرمی داشته است. نزدیک بودن فرشتگان با اختلاف مقام ها و کارهایی که به آن فرمان داده شده اند، چیزی جز نزدیک بودن پیامبران با شرافت و تکریم نیست، در پی مراقبت شدیدشان در حریم ملکوت و کمال خلوص و کوشش بی پایان در ذکر خداوند سبحان و خودداری نکردن از اجرای فرمان های پروردگارشان، و وظیفه ای که به هنگام حضورشان در محفل های قدس و مجلس های انس بر عهده دارند.

### آیهی ﴿وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا﴾

شیخ طوسی گوید: **الکهل**: کسی است که بالاتراز جوانی و پایین تر از کهنسالی است. گویند: **اکتهل الثبت**: چون بزرگ و قوی شود. و از آن است «**الکاهل فوق الظهر**» ما یلی **العنق**...» بخشی که بالای پشت تا گردن انسان است. و گفته اند «**الکھولة**» رسیدن به سن سی و چهار سالگی است.<sup>۳</sup>

۱. احتجاج، ج ۲، ص ۱۸۸.

۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۷۵، نقل از امالی طوسی.

۳. تبیان، ج ۲، ص ۴۶۳.

در المیزان گوید: سخن گفتن کودک در گهواره، اگرچه فی نفسه خارق العاده نباشد، لیکن از ظاهر آیه برمی آید که در گهواره به کلام کامل تمام سخن می فرموده که مردم خردمند به آن توجه می کنند همان گونه که به سخن فرد میانسال «کهل» توجه می کنند. به عبارتی دیگر، همان گونه که فرد میانسال سخن می گوید، او در گهواره با آنان سخن می گفت. و سخن گفتن کودک با این صفت نشانه ای خارق عادت است.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: ظاهر آیه سخن گفتن به نبوت در گهواره است. و این قرینه ای است که سخن گفتن در میانسالی نیز به نبوت بوده است. پس نبوت در گهواره خارق عادت است، و ادعای نبوت با سخن گفتن در گهواره، برهانی در مقام اثبات است.

حضرت عیسی علیه السلام می فرمود: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا\* وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾. (مریم/ ۳۲-۳۰)

این سخن گفتن گرچه در آغاز تولدش باشد لیکن اگر آن را به هنگام دو سالگی یا بیشتر بدانیم، باز هم آیت (معجزه ای) است. به عبارتی دیگر مورد بشارت این است که حضرت مریم علیها السلام به زودی کودک مبارکی به دنیا می آورد که از وقت ولادت تا میانسالی سخن از نبوت می گوید. در حقیقت قید گهواره و میانسالی برای اثبات آیه (معجزه) نبوت است. بنابراین سؤال به این سونمی رود که سخن گفتن در گهواره ممکن است خارق العاده و نشانه نبوت باشد، لیکن سخن گفتن در میانسالی امر خارق العاده ای نیست که نشانه نبوت باشد. پاسخ این است که سخن گفتن در گهواره برهانی بر نبوت حضرت عیسی علیه السلام است، با عنایت و حکمت بالغه خداوند که برای ساحت مقدس حضرت مریم علیها السلام از گناه و نافرمانی در این کلام است.

عطف سخن گفتن در میانسالی بر گهواره، برای این مطلب نیست که سخن گفتن در کودکی مانند سخن گفتن در میانسالی است، بلکه عطف معجزه ای به جای معجزه ای دیگر است، چون هر یک از آن ها امری خارق العاده و آیتی ویژه خودش است. سخن گفتن به نبوت، نشانه نبوت در کودکی است همان گونه که نشانه ای در میانسالی

است. هم چنین عطف میانسالی بر کودکی برای بیان و تعیین عمر حضرت مسیح علیه السلام و نیز در سیاق آن نیست.

طبرسی گوید: در مورد ظهور معجزه در گهواره، دو قول است: یکی این که همراه با نبوت حضرت مسیح بوده، چون خدای تعالی در آن حالت عقل او را کامل فرموده و او را پیامبر قرار داد و آن چه را که سخن گفته به او وحی فرموده. این سخن جبائی است و گفته شده: بر مبنای تاسیس است و امری خارق العاده پیش از نبوتش بود. این نظر ابن اخشید است. از نظر ما هر دو وجه جایز است. نیز جایز است که برای مریم معجزه ای باشد که بر طهارت و بری بودن ساحتش دلالت می کند، چون از این جهت مانعی وجود ندارد و دلیل های روشنی بر جواز آن دلالت دارد.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: هر خارق العاده ای معجزه نیست، بلکه کاری غیر معمول وقتی معجزه است که در جهت تحدی باشد. پس اثبات ادعا و ناتوان کردن دشمن رویرو، از نظر لغت و اصطلاح حقیقتاً معجزه است. اگر آن کار غیر معمول برای هدفی دیگر باشد، گرامی داشت است. برای این که کار خارق عادت معجزه باشد، نیازی نیست که پس از ادعا انجام شود.

بلکه گاهی نفس ادعا خود معجزه است، مانند قرآن کریم که در حقیقت مصداق نبوت و رسالت و نیز مصداق معجزه است.

مورد بحث ما نیز، همین گونه است. حضرت مسیح علیه السلام در آغاز سخن گفتنش فرمود: «به درستی که من بنده ی خداوندم، به من کتاب عطا فرمود و مرا پیامبر قرار داد» پس سخن گفتنش عین ادعای نبوت است و ادعای نبوتش عین ثابت کردن آن است.

ممکن است سخن گفتن حضرتش علیه السلام در گهواره، اطلاع رسانی از نبوتی باشد که درباره اش به طور قطعی قرار داده شده است و کلام او که فرمود: ﴿وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾ دلالت بر آن دارد.



### آیه ﴿وَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ ﴿۴۶﴾

یعنی: از گروه نیکوکار، که این جمله حال است از کلمه، که عیسی بن مریم علیه السلام باشد.

### آیه ﴿قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ﴾

ظاهراً خطاب به خداوند تبارک و تعالی است و نه فرشتگان بشارت دهنده، آن گونه که بیان کردیم. پاسخ نیز از خدای تعالی است برخلاف آیه هایی که در سوره مبارکه مریم در بیان داستانش آمده است. از آیات سوره مریم ظاهر می شود که سخن از روح ممثل است نه از خداوند و نه فرشتگان بشارت دهنده. پاسخ نیز، از روح ممثل می باشد. روح در پاسخ حضرت مریم علیه السلام گفت: ﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ﴾ (مریم/۲۱) «گفت این چنین است، پروردگارت فرمود این برای من آسان است.» پاسخ را به خداوند تعالی نسبت داد نه به خودش. و این سخن صریح است در آن که مخاطب، روح است و سخن با اوست.

این پرسش، برای توضیح خواهی و بصیرت طلبی است نه خودداری و انکار کردن، زیرا او بسیار راستگو و دانا به مقام ربوبیت و مقام الوهیت بود. البته مقایسه کردن جایگاه و اهمیت این آیه بسیار بزرگ نسبت به جایگاه زکریا و بشارت دادن به او درباره فرزند پوشیده نیست. زکریا آیتی درخواست کرد برای بصیرت خواهی و دستیابی به اطمینان و آرامش الهی، برخلاف حضرت مریم علیه السلام که او از تائید و تسدید الهی برخوردار بود، او از درگاه پروردگارش فریادرسی طلبید و برای وضع شگفت خود توضیح خواست. شرافت یافتن او به خطاب پروردگارش و حل الهی مشکلاتش بر او، و نیز تثبیت کرامت و مکانتش در برابر خداوند سبحان بر او گوارا باد. چون خداوند تعالی او را با کلام خود مورد خطاب قرار داد:

### آیه ﴿قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ﴾ ﴿۱۷﴾

یعنی جریان کار آفرینش از راه اسباب و عمل، آن گونه نیست که واجب باشد تحقق امر مشیت شده و قضا شده به وسیله اسباب و علل زیر سلطه ی قانون علیت و معلولیت باشد. بلکه حقیقت امر چنین است که اسباب و علل و اعیان و حقایق که

نسبت به مشیت و قضا وجود دارد، همگی در یک عرض هستند و تنظیم امور جهان به علل و اسباب، بر پایه حکمتی است که اقتضا دارد و ترجیح و خواست خدای سبحان است که آن را برگزید.

واضح است که حکمت و ترجیح آن به یک گونه و یک برنامه‌ی یگانه، متعین و منحصر نیست، چون قدرت و علم نسبت به آن‌ها و غیر آن‌ها مطلق است. و هیچ یک از آن دو متعین به چیزی از معلوم نمی‌باشد. بلکه آن چه ناگزیر است، پیدایی و تحقق امور به مشیت و قضا است. انس ما به آفرینش اعیان از مسیر اسباب و علل، دیدگاهی عامیانه‌ی نشأت گرفته از غفلت و بی‌توجه به گستردگی قدرت و علم الهی است. حکم کردن به این که نظام علل و اسباب، عین نظام علم الهی و معلول علم خدا است ایجاب می‌کند که علم و قدرت الهی، متعین و محدود به دست آوردهایی از مسیر علل و اسباب باشد، لیکن خداوند تعالی تصریح فرمود که آن چه می‌آفریند ناگزیر باید به مشیت و قضا باشد، هر چه باشد چه از سببی مستند به مشیت یا از مشیتی بدون سبب باشد.

تفاوتی هست میان این آیه و آیه ﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلِيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا﴾. (مریم/۲۱)

آیه‌ی مورد بحث در مقام شرح سنت حکیمانه ارزشمند خداوند درباره‌ی صنوع و ایجاد است. و نیز توضیح مسئله‌ای پیچیده از معارف الهی، بیان حدوث مشیت، بطلان ازلی بودن مشیت، مصداقی برای علم بودنش، بیان این که پس از مشیت حادث ناگزیر باید قضا باشد. مشیت به جای قضا تاثیری بر وقوع فعل پیش از قضا ندارد. هم چنین ناگزیر باید در قضا امر، اذن و امضا باشد به این که به او بفرماید: «کن» پس آن چه او به آن ملحق نشود، در خارج روی نمی‌دهد، و کار آفرینش به پایان نمی‌رسد. ناگزیر می‌بایست اطلاق آیه در امر آفرینش نیز به اراده و تقدیر مقید شود. زیرا علم پایان ندارد و ناگزیر باید در آن مشیت باشد، یعنی یک نوع تعین، و پس از آن به ترتیب: اراده، تقدیر، قضا، امضا. قرآن کریم در بیان این مطلب تکیه بر بیان منفصل کرده همان گونه که در دیگر موارد چنین می‌کند.

خدای تعالی می فرماید:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾. (یس/ ۸۲)

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾. (قمر/ ۴۹)

پس آیه های مبارکه و روایت ها انباشته از مشیت، اراده، قدر، قضا، امضا و امر است. اما آن چه در سوره مبارکه مریم است، اطلاع دادن از يك امر قضا شده و اطلاع دادن از سوی خداوند سبحان است که این قضیه نزد او بسیار آسان و بدون تعرّض به جهات فعل می باشد. هم چنین راز تغییر مسیر آفرینش از مسیر عادی خودش را خبر می دهد، و بخشی از حکمت های نهفته در آن را بیان می دارد تا آن را نشانه ای برای مردم قرار دهد.

آیه ی ﴿وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ﴾ <sup>(۴۸)</sup>

نوید دیگری به حضرت مریم علیها السلام است که خداوند تعالی به حضرت مسیح علیه السلام آن کتاب را می آموزد. مراد از آن در این مقام، کتاب هایی است که بر پیامبران پیشین فرو فرستاده شده است. بدین ترتیب حرف لام، برای استغراق است. ذکر کردن تورات و انجیل بر این امر گواهی می دهد. ظاهراً ذکر این دو کتاب برای تخصیص بعد از تعمیم است که با این مقام تناسب دارد.

صدوق مسنداً از ابورافع آورده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

جبرئیل علیه السلام بر من کتابی آورد خبر پادشاهان - پادشاهان پیش از من در زمین - و خبر پیامبران و فرستادگان پیش از من، در آن بود... در سال پنجاه و یک از حکومت (أصبح بن أشجان) خداوند عزوجل عیسی بن مریم علیه السلام را برانگیخت. نور، دانش، حکمت و تمامی دانش های پیامبران قبل از او را، و افزون بر آن انجیل را به او آموخت. او را به بیت المقدس برای بنی اسرائیل فرستاد تا آنان را به کتاب حکمتش و ایمان به خداوند و پیامبرش فراخواند...<sup>۱</sup>

توضیح «حکمت» پیش از این در تفسیر آیه ی ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ (بقره/ ۲۶۹)، آورده شد. آن جا گفتیم: حکمت عبارت است از همان دانش های حق که

دانش‌های ضروری فطری است و فقیهان به عنوان مستقلات عقلی از آن تعبیر می‌کنند. اطلاق حکمت بر این معارف و دانش‌ها، از جهت توجه به پایداری و استواری آن‌ها است. بر این اساس، حکمت اخص از کتاب می‌باشد.

«التوراة والانجیل» مفسران گویند که آوردنشان بعد از کتاب، تخصیص بعد از تعمیم است.

گویم: این چنین هم هست، به ویژه که حرف «لام» در «الکتاب» را لام استغراق برگزیدیم. ذکر این دو عنایت خاص دارد. تورات به جهت اهمیت آن و تماس مستقیم به آن برای حلال کردن بعضی محرماتش و کاهش بعضی بارهای سنگین آن است. انجیل نیز نسبت به شریعت‌هایی که در آن است و قانون‌گذارهای نوین که دارد.

### آیهی ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾

کلمه‌ی «رسولاً» منصوب به عامل مقدر است. یعنی او را فرستاده قرار می‌دهد یا می‌فرستند یا برمی‌انگیزد. حرف جار «الی» متعلق به «رسولاً» نیست، زیرا مرتبه‌ی رسول قرار دادن او، و رسالت را به عهده او گذاردن، کاری به مرتبه‌ی فرستادن ندارد. این روشن است و پوشیده نیست. پس فرستادن او به سوی مردم متعلق به عامل مقدری غیر از عامل در «رسولاً» است. جار و مجرور نیز توصیفی برای «رسولاً» است. پس این آیه کریمه دلالتی بر اختصاص نبوت حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام به بنی اسرائیل ندارد، چون وصف، دلالت بر نفی حکم در غیر مورد خود ندارد، به جهت عدم وجود مفهوم در توصیف. عقیده عمومی بودن رسالت آن حضرت بر دیگر امت‌ها غیر بنی اسرائیل نیازمند دلیل است.

در المیزان گوید: سخن درباره نبوت، ذیل آیهی ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ﴾ (بقره/۲۱۳) آمد که حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام مانند حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام از (پیامبران) اولی العزم است و بر همه مردم دنیا برانگیخته شده‌اند... به عبارت دیگر: پیامبر همان انسان برانگیخته‌ای است که دین را برای مردم بیان کند. و رسول همان فرستاده‌ای است برای انتقال بیان ویژه‌ای که پذیرفتن آن هلاکت و پذیرشش بقا و سعادت باشد...

چون چنین است، لازم نیست که لازمه‌ی رسالت برای قومی ویژه، بعثت به سوی آن‌ها باشد و ممکن است که رسول برای قومی خاص، نبیّ مبعوث برای آنان و نیز برای دیگران باشد مانند حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام... و همانند آن، ایمان مردم به حضرت عیسی است که پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رومیان و امت‌های بزرگی از غربی‌ها و امت‌هایی از شرقی‌ها مانند نجران که همگی از بنی اسرائیل نبودند، به او ایمان آوردند...!

مؤلف گوید: دلیلی که آورده است، به مدعی کمکی نمی‌کند. مدعی این است که پیامبری که از سوی خداوند مسئول فراخوانی قومی مخصوص است، آیا جایز است که از محدوده‌ی مأموریتش پا فراتر نهد و فراخوانی خود را به دیگران گسترش دهد، یا خیر؟ ممکن است گفته شود جایز نیست. این که (پیامبران) اولی العزم و صاحبان شریعت‌ها باشند، بر عمومیت نبوتشان دلالت ندارد. اما خردمندان امت‌ها، بعد از پی‌جویی و دستیابی به حقیقت امر که حقانیت دعوت را دانستند، آیا می‌توان گفت پیروی و پذیرش دعوت حرام است یا خیر؟

ظاهراً از دانش و نور تابناک، هرکس که خواستار روشنی باشد بهره می‌برد، چه عنایت ویژه به آن داشته باشد یا نداشته باشد. لیکن این دلالت بر وجوب دعوت همگانی ندارد. از این مطلب به دست می‌آید که آیه مبارکه اختصاص رسالت حضرت عیسی علیه السلام به بنی اسرائیل را نمی‌رساند. هم چنین دلیلی ندارد بر عمومی بودن دعوت که شامل عموم مردم دنیا شود. از سوی دیگر، بعضی روایت‌ها دلالت دارد که فراخوانی او فقط برای بنی اسرائیل است.

صدوق محمّد بن ابراهیم آورده، مسنداً از حضرت محمّد بن علی امام باقر علیه السلام که فرمود:

سپس خداوند - عزّوجلّ - عیسی علیه السلام را فقط برای بنی اسرائیل فرستاد، و نبوتش در بیت المقدس بود.<sup>۲</sup>

۱. المیزان، ج ۳، ص ۲۱۶.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۰.

قطب راوندی گوید: در روایتی آمده است: بانویی از کنعان نزد عیسی آمد با پسرش که دردی مزمن داشت و گفت: ای پیامبر خدا این پسرم بیماری مزمن دارد. خداوند را برای او بخوان. فرمود: به من فرمان داده‌اند که فقط بیماران مزمن بنی اسرائیل را شفا دهم. عرض کرد: ای روح الله سگ‌ها از بازمانده‌های سفره‌های ارباب‌هایشان بهره می‌برند هنگامی که سفره‌هایشان را برمی‌چینند. اینک، از حکمتت چیزی به ما برسان که از آن بهره ببریم. حضرت عیسی در دعا از خداوند اجازه طلبید، به او اجازه داد، و او را شفا داد.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: استناد به این‌گونه روایت‌ها در چنین موارد خالی از اشکال نیست. چون در این مقام، دلیلی که موجب آرامش دل و اعتماد باشد، وجود ندارد، بهتر سکوت در اظهار نظر است.

### آیهی ﴿أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾

این جمله، یا حال برای «رسولاً» یا مقول برای «قال» حذف شده بر سبیل استیناف است. این جایگاه، جایگاه دعوت نبوت در حالت تحدی با معجزه است و این آیه از خداوند سبحان است. خداوند به او پنج نشانه روشن داد. تردیدی نیست که این نشانه‌ها حقیقتاً از سوی خداوند است که هنگام دعای حضرتش در مقام اثبات نبوتش آشکار شد. و عیسی جز دعا و درخواست، دخالتی در آن نداشت.

### آیهی ﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾

ابن منظور گوید: أصل «الخلق» تقدیر است... و «الخلق» در سخن عرب، ابداع چیزی است که پیش از آن نمونه‌ای نداشته است. و هر چیزی که خداوند بیافریند، آغازش بر چیزی است که سابقه نداشته است... ابوبکر بن انباری گفت: «الخلق» در سخن عرب دو وجه دارد: یکی آفریدن بر مثالی است که ابداعش فرموده، و دیگری تقدیر است.

خداوند فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾. (مؤمنون/۱۴)

یعنی: بهترین تقدیرکنندگان... و در آیهی ﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ﴾ آفرینش همان

۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۵۳، نقل از قصص الانبیاء.

تقدیر است، و وارد نشده که او معدومی را احداث نماید.<sup>۱</sup>

محمد عبده گوید: «الخلق» تقدیر و ترتیب است نه آفریدن و اختراع. و این تقریباً اجماع مفسران است، جلال در این جا به «التصویر» تفسیر کرده، چون از «التقدیر» است... نهایت چیزی که از آن فهمیده می شود، این است که خداوند - تعالی - این رمز را در آن قرار داده، لیکن نفرموده که آن را بالفعل آفریده است. از معصوم هم چیزی وارد نشده که چیزی از آن روی داده است. سنت خداوند - تعالی - هم بر این جاری شده که نشانه ها به دست پیامبران جریان یابد، وقتی قومشان آن را بخواهند، و ایمان را موقوف به آن قرار داده است. اگر چیزی از آن، از او درخواست می کردند، آن را مهیا می فرمود.<sup>۲</sup>

مؤلف گوید: ظاهراً گِل به فرمان خداوند، تبدیل به گوشت، استخوان، خون، اعصاب و رگ ها شد، سپس به اجازه خداوند حیات را در آن دمید. در این آیه مبارکه کلمه اذن در خلقت و اذن در نفخ روح نیامده است. پس در آغاز این توهّم به وجود می آید که وقتی حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام گفت: «أَخْلَقُ وَأَنْفِخُ (می آفرینم و می دمم) آیت و معجزه نیست. بلکه آیت، کلام الهی است: ﴿فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ اما دقت در این آیه ما را به این مطلب می رساند که در مورد آیت، تمام مرتبه ها به اجازه خداوند متعال است. و در تمام این مرتبه ها، هنگام پایان آفرینش به کلمه ی «باذن الله» بسنده کرده است.

گواه بر آن، این آیه است: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرِي نِعْمَتِيَ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَبَدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفِخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي﴾. (مائده/۱۱۰)

از این آیه مبارکه به دست می آید که ذکر نشدن لفظ «اذن» در آیه مورد بحث و دیگر آیه ها، به این اعتبار نیست که آیت «معجزه» نباشد بلکه به اعتبار اعتماد بر مطالبی است که در بعضی از آیات است و نیز با تکیه بر دلیل های توحید است که در آیه های دیگری است.

۱. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۸۵.

۲. المنار، ج ۳، ص ۳۱۱.

نتیجه این که «الخلق» در معنی متعارف در مورد پرنده، از آغاز آفرینش تا پایانش که پرنده ای می شود و به پرواز در می آید، نشانه ای از خداوند متعال است، و به معنی تقدیر و تصویر نیست.

البته بر ما پوشیده نمی ماند که ظاهر این آیه مبارکه و صریح آیه سوره مبارکه مائده آیاتی است که با این نشانه ها خداوند تعالی، حضرت عیسی علیه السلام را به اذن و فرمان خودش تایید فرموده است. نه مدّعی المنار که در این باره مطلبی از معصوم علیه السلام نرسیده است. او از کلام الهی ﴿أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ﴾ که بیانگر تحقق و وقوع است، و نیز از کلام الهی ﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ در ذیل آن آیه مبارکه، غفلت کرده است که سرزنش و توبیخ انکارکنندگان نشانه ها، از آن ظاهر است.

علی بن ابراهیم مسنداً از ابوالجارود، از حضرت ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام آورده که درباره «وَأَنْتُمْ كَمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ» فرموده است:

عیسی علیه السلام به بنی اسرائیل می گفت: من فرستاده ی خدایم به سوی شما؛ از گل برایتان شکل پرنده ای می آفرینم، و در آن می دمم، به اجازه خداوند پرنده می شود، و کور مادرزاد و مبتلا به پیسی را شفا می دهم. «اکمه» نابیناست، گفتند: کارهای تو را جز جادو چیزی نمی دانیم، نشانه ای به ما بنمایان تا بدانیم راستگو هستی. گفت: می خواهید شما را آگاه کنم از آن چه می خورید و می اندوزید می گوید: می خواهید آن چه در خانه هایتان پیش از آمدنتان خوردید و آن چه برای شب اندوخته اید، به شما خبر دهم، تا بدانید که من راستگو هستم؟ گفتند: آری. به هر يك می گفت: چنین و چنان خوردی، چنین و چنان آشامیدی، و چنین و چنان را بلند کردی. بعضی از آنان می پذیرفتند و ایمان می آوردند، و بعضی انکار می کردند و کفر می ورزیدند، در این امور برایشان نشانه ای بود، اگر مؤمن می بودند.<sup>۱</sup>

امام علیه السلام تصریح به تحقق نشانه ها فرموده اند و این که مقام، مقام تحدی به آیه هاست و ذیل آیه مقام توبیخ و سرزنش است.

کلینی از ابویعقوب بغدادی روایت کرده که گفت:

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۲.



ابن سگیت به حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کرد: چرا خداوند موسی بن عمران علیه السلام را با چوب دستی و ید بیضا و ابطال جادو فرستاد؟ و عیسی را با معجزه ی طب و محمد صلی الله علیه و آله را به گفتار و خطبه ها فرستاد؟

حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند موسی علیه السلام را برانگیخت، بر مردم آن دوره جادو غلبه داشت، از سوی خداوند چیزی آورد که مانندش در توان آنان نبود و چیزی که آن جادوی آنان را باطل می کرد و حجت را بر آنان ثابت کرد. وقتی خداوند عیسی علیه السلام را فرستاد که بیماری های مزمن فراگیر شده بود و مردم به پزشکی نیازمند بودند، از سوی خداوند چیزی برایشان آورد که مانندش را نداشتند و چیزی که مرده هایشان را زنده کرد و نابینای مادرزاد و بیماری پیسی را به اذن خداوند شفا داد و حجت را بر آنان ثابت کرد...<sup>۲</sup>

در این حدیث شریف به تحقق نشانه ها و اتمام حجت بر آن ها تصریح شده است. چون ایمان و کفرورزی ناگزیر نیازمند بینه و برهان است، پس باید نشانه ها محقق شود، چه پیش از آن نشانه، مؤمن یا منکر باشند.

طبرسی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که حضرت علی علیه السلام با یهودیان احتجاج فرمود. در ضمن حدیث آمده است:

... یهودی عرض کرد: می گویند: عیسی به اجازه خداوند مردگان را زنده کرد. حضرت علی علیه السلام به او فرمود: به تحقیق چنین بود.

در دست محمد صلی الله علیه و آله هفت عدد ریگ تسییح گفتند که در عین جامد بودن صدایشان شنیده می شد، در حالی که روحی در آن ها نبود، تا حجت نبوتش را تمام کند. مردگان پس از مرگشان با او سخن گفتند و از او فریادری کردند نسبت به آن چه از پی آمدهایش می ترسیدند. یک روز هم با یارانش نماز خواند و گفت: در این جا کسی از بنی نجار نیست. یکی از افراد آن قبیله که شهید شده بود، بر در بهشت زندانی بود، چون سه درهم به فلان یهودی بدهکار بود. و اگر گمان کنی که عیسی با مردگان سخن می گفت، محمد صلی الله علیه و آله [صلی الله علیه و آله] شگفت انگیزتر از این را آورد.

۱. مراد، امام هادی یا امام رضا علیه السلام است. مترجم

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۴.

پیامبر وقتی وارد طائف شد و مردمش را محاصره کرد، گوسفندی آغشته به زهر برایش آوردند. دست آن گوسفند به سخن آمد و گفت: ای رسول خدا مرا نخور، که من زهرآلود هستم. اگر چهارپایی زنده با او سخن می‌گفت، از بزرگ‌ترین حجت‌های الهی بر انکارکنندگان نبوتش می‌بود. چه رسد به این‌که پس از کشته شدن، پوست کنده شدن و بریان شدن با او سخن گفته است! رسول خدا ﷺ درخت را فرا می‌خواند، و درخت به او پاسخ می‌داد. چهارپایان و درندگان با او سخن می‌گفتند و به نبوت او گواهی می‌دادند و مردم را از نافرمانی او بر حذر می‌داشتند، این بیشتر از چیزی بود که به عیسی عَلَيْهِ السَّلَام عطا شده بود...

یهودی عرض کرد: گویند عیسی از گِل به شکل پرنده ساخت، در آن دمید، به اذن خداوند پرنده‌ای شد. حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام به او فرمود: این چنین بود. محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشابه آن را انجام داد. روز جنگ حنین سنگی را برداشت، از آن صدای تسبیح و تقدیس را شنیدیم، سپس به سنگ فرمود: بشکاف. (سنگ) سه قسمت شد، از هر کدام تسبیحی غیر از تسبیح دیگری شنیده می‌شد. در رویداد بطحاء درختی را فراخواند، به او پاسخ داد در حالی که هر شاخه‌اش تسبیح، تهلیل و تقدیسی داشت، سپس به آن فرمود: بشکاف. به دو قسمت شکافته شد، سپس به آن فرمود: به هم بچسب. به هم چسبید. سپس به آن فرمود: به نبوت من گواهی ده. گواهی داد. سپس فرمود: با تسبیح و تهلیل و تقدیس به جای خود باز گرد. چنین کرد. جایش در حیث الجزارین مکه بود<sup>۱</sup>.

**مؤلف گوید:** در این‌که چنین روایت‌هایی با ظاهر این آیه کریمه موافق است، اشکالی نیست که این معجزه‌ها و نشانه‌ها به اذن خداوند رخ داده است. گواه بر این امر بسیار است، روایت‌ها دلالت دارند که معجزه‌ها و این نشانه‌ها فعل پیامبران و جانشینان نیست، بلکه خداوند با اجابت درخواست آنان، این کارها را انجام می‌دهد.

طبرسی ضمن توقیع صادر شده از ناحیه مقدسه آورده که حضرت بقیه الله عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: خداوند - تعالی - جسم را آفرید و روزی‌ها را تقسیم فرمود. چون او نه جسم است و نه در جسمی وارد شده است. چیزی مانند او نیست، و او شنوا و بیناست. ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام از خداوند

درخواست می‌کنند، او می‌آفریند. از او درخواست می‌کنند، روزی می‌دهد، در پاسخ مثبت به تقاضایشان، تاحق آنان را بزرگ دارد.<sup>۱</sup>

نیز از امام ابومحمد عسکری علیه السلام آورده که امام ابوالحسن الرضا علیه السلام فرمود:

هرکس در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام از حدّ بندگی درگذرد، در شمار کسانی است مورد خشم قرار گرفته و از گمراهان است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از بنده بودن ما تجاوز نکنید، سپس هر چه خواستید درباره ما بگویید و هرگز (به توصیف مقام ما) نمی‌رسید، و از غلّو بهره‌یزید، آن‌گونه که مسیحیان غلّو کردند، راستی که من از غلّو بیزارم.

در این هنگام مردی به پا خاست و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، پروردگارت را برایمان توصیف فرما، که پیشینیان ما اختلاف کرده‌اند. حضرت رضا علیه السلام به بهترین وصف او را توصیف فرمود و او را بزرگ و منزه داشت از آن‌چه شایسته خدای تعالی نیست.

آن مرد عرض کرد: پدر و مادرم فدایتان ای فرزند رسول خدا، همراه من کسی است که پیروی از شما را ادعا می‌کند، گمان می‌برد که همه این‌ها از صفت‌های علی علیه السلام است و او معبود راستین و پروردگار جهانیان است.

هنگامی که حضرت رضا علیه السلام این سخن را شنید، بدنشان به لرزه افتاد و عرق‌ریزان شدند و فرمود: سبحان الله عما یقول الکافرون علوا کبیرا، علی علیه السلام در شمار غذاخوران، نوشندگان، ازدواج‌کنندگان، و آفریدگان نبود؟ و مگر با این همه، نمازگزاری فروتن و در برابر خداوند، رام، شکیبیا و زاری‌کننده نبود؟ آیا کسی که این صفت‌ها را داشته باشد پروردگار است؟! اگر چنین کسی پروردگار است، پس هر یک از شما پروردگار است، چون در این صفت‌ها اشتراک دارد؛ در حالی که این‌ها دلالت بر حدوث دارند، برای هر کس که موصوف به این صفت‌ها باشد.

آن مرد عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، آنان گمان دارند هنگامی که علی علیه السلام چنین معجزه‌هایی را از خود آشکار کرد، در حالی که غیر از خداوند توانایی آن‌ها را ندارد، دلیل شد که او پروردگار است، و هنگامی که صفت‌های مخلوقات ناتوان را برایشان آشکار فرمود، آنان را آزمود تا او را بشناسند و ایمانشان بر پایه گزینش خودشان باشد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: نخستین مطلب در این جا این است که آنان از کسی که این را بر آنان دگرگون کرد، جدا نمی‌شوند. فرمود: هنگامی که تنگدستی و فقر از او آشکار شد، دلیل شد که این همه صفت‌های اوست، و ناتوانان نیازمند با او مشارکت دارند و معجزه‌ها فعل او نیست. از این جا دانسته شد که معجزه‌هایی را که آشکار کرده، فعل قادر متعال است که با آفریدگان شباهت ندارد، نه فعل حادث شده‌ای که با ناتوانان در صفت‌های ناتوانی مشارکت دارد.<sup>۱</sup>

### آیه‌ی ﴿وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾

زنده کردن مردگان در معجزه‌های پیامبران، ویژه‌ی این مورد نیست، پس شگفتی و تعجبی در آن زمینه نیست، خداوند - تعالی - کشته‌ی بنی اسرائیل را برای حضرت موسی علیه السلام زنده فرمود. و هزاران نفر را برای کسی که از آن شهرگذشت، حیات بخشید، در حالی که خانه‌ها از مردمانش خالی بود، خداوند او را در صد سال میراند، سپس او و الاغش را زنده فرمود، و نیز پرنده‌گان را برای (حضرت) ابراهیم علیه السلام زندگی داد.

ضمناً این آیه اطلاق دارد، از این جهت که آیا مرده تازه بود که زنده‌اش فرمود، یا بعد از این که استخوان‌ها پوسیده بود یا دفن شده بود یا دفن نشده بود؟ صریح کلام الهی ﴿وَإِذْ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي﴾ (مائده/۱۱۰)، این است که مردگان دفن شده بودند. ظاهر آیه مورد بحث و آیه سوره مائده بیانگر است که زنده کردن مرده را بارها انجام داده بود، چون «الموتی» در هر دو سوره با لفظ جمع آمده نه مفرد.

پوشیده نیست که این نشانه‌ها و معجزه‌ها دعای حضرت عیسی علیه السلام بوده نه از فعل خودش؛ به این که علتی نزدیک به زنده کردن به اجازه خداوند - تعالی - باشد که خداوند به اراده‌ی عیسی، مردگان را زنده فرموده باشد. در این مطلب هیچ علیت و معلولیتی نیست، بلکه درخواست و اجابتی است.

عیاشی از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت:

از حضرت ابو عبد الله علیه السلام پرسیدند: آیا عیسی بن مریم کسی را پس از مرگش زنده کرد که

خوردن، روزی، مدت و فرزند داشته باشد؟ فرمود: آری، او را دوستی بود که برادر او در راه خداوند (پرستی) بود. عیسی بر او می‌گذشت و نزدش فرود می‌آمد. عیسی مدتی از او غایب شد، سپس بر او گذشت تا سلامش گوید. مادر او بیرون آمد، درباره اش پرسید. مادرش گفت: ای رسول خدا، او از دنیا رفت. عیسی به او گفت: آیا دوست داری که او را ببینی؟ گفت: آری. به او فرمود: فردا که فرا رسید نزد تو می‌آیم که با اجازه ی خداوند، او را برایت زنده کنم.

فردا که شد، نزد او آمد و به او گفت: با من به طرف قبرش بیا. آن دو رفتند تا به قبرش رسیدند. عیسی ﷺ ایستاد. سپس از خداوند تقاضا کرد، قبر شکافت و پسرش زنده بیرون آمد. مادر که او را دید گریست، او را مورد رحمت قرار داد و به فرزند گفت: آیا دوست داری با مادرت در دنیا بمانی؟ گفت: ای پیامبر خدا با خوردن، روزی، مدت یا بدون مدت و روزی و خوردن؟ عیسی به او فرمود بلکه با روزی خوردن و مدت، بیست سال عمر می‌کنی، ازدواج می‌کنی و فرزند برایت متولد می‌شود. گفت: آری. عیسی او را به مادرش داد، بیست سال زندگی کرد و برایش فرزند متولد شد.<sup>۱</sup>

کلینی مسنداً از عبداللہبن سلیم عامری آورده که حضرت ابو عبد اللہ ﷺ فرمود:

عیسی بن مریم ﷺ کنار قبر یحیی بن زکریا ﷺ آمد، از پروردگارش تقاضا کرد که او را برایش زنده کند. او را خواند، پاسخش داد و از قبر به نزد او بیرون آمد. به او گفت: از من چه می‌خواهی؟ گفت: می‌خواهم همان‌گونه که در دنیا بودی، مونسم باشی. یحیی گفت: ای عیسی، گرمی مرگ هنوز بر من آرام نیافته، با این حال تو می‌خواهی مرا به دنیا برگردانی و گرمی مرگ بر من باز گردد؟ پس او را رها کرد و به قبرش بازگشت.<sup>۲</sup>

مؤلف گوید: باید دانست که کلمه ی «اذن» هم براموری اطلاق می‌شود که با سبب‌های عادی با اذن و خواست خدای تعالی محقق می‌شود، و هم بر کارهایی که بر پایه سنت تکوینی و بدون واسطه اسباب عادی تحقق می‌یابد، مانند شفا دادن نابینای مادرزاد، زنده کردن مردگان و آفریدن پرنده از گِل. پس نمی‌توان با استشهاد به کلمه «اذن»

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۴.

۲. کافی، ج ۳، ص ۷۲.

وجود اسباب عادی برای انجام و تحقق امری پذیرفت، و برپایه دلیل‌های دیگری باید آن مورد را تشخیص داد. مثلاً مغفرت گناهان به شفاعت. در این مورد هم کلمه «اذن» بر آن اطلاق می‌شود، در حالی که در حقیقت مغفرت کننده خداوند است، و شفاعت از شفاعت کننده و اجابت و تقاضایش ترجیح برای آن فعل می‌باشد. پس خداوند - تعالی - گناهان گناهکاران را به هنگام شفاعت می‌بخشاید، و این - به عنوان نمونه - برخلاف اثر داروست که خدای - تعالی - بیمار را با دارو شفا می‌دهد. در هر دو کلمه «اذن» به کار می‌رود، بر اساس توحید با وجود تفاوتی که آن دو دارند. فعل خدای - تعالی - از مجراهای اسباب و علت‌های عادی، فعل خود اوست با نفی استقلال از اسباب، خداوند سبحان خود مسبب‌الاسباب و عطاکننده اثر است هنگام اثرگذاری آن. اما این معجزه نیست، و کرامتی به شمار نمی‌آید، چون سنت همیشگی الهی است، برخلاف آن چه بدون واسطه بوده باشد.

### آیهی ﴿وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾

عبده گوید: غیب‌گویی‌ها را بسیاری از پیامبران و غیر پیامبران انجام داده‌اند.<sup>۱</sup>  
مؤلف گوید: اگر منظورش از غیر پیامبران، افراد عادی است مانند: مرتاض‌ها، ستاره‌شناسان، کاهنان، احضارکنندگان ارواح، و حاضرشوندگان در رویداد - همه این‌ها کارهایی عادی است ضمن این‌که برخی از آن‌ها عقلاً و شرعاً ممنوع هم می‌باشد. و اگر منظورش غیر پیامبران، اولیا و برگزیدگان دارای عصمت باشد، کشمکشی در میان نیست. گرچه این از مذهب او به دور است.

به هر حال، نشانه و معجزه تنها علم به غیب است، علمی عیانی و جدای از سنت اسباب و علت‌ها و اختیار، در حالی که سنخ و ذات علمی که مرتاض و ساحر به دست می‌آورد، مخالف علومی است که بر پیامبران افاضه شده است.

انواعی از سحر و ریاضت و ستاره‌شناسی، اساساً علم نیست، بلکه حکمی است بر پایه اسباب و محاسبه‌های دقیق علمی و تجرید و حضور به هنگام رخداد از رشته علم

به محسوسات است. این يك عمل طبیعی عادی است که در اثر آن می تواند هنگام وقوع رخداد حاضر شود. با این همه توانایی دیدن امور غیبی را آن گونه که هستند، ندارند، به عنوان مثال نمی توانند حقیقت های عالم برزخ و احوال مردگان را مشاهده کنند، چنان که نمی توانند ببینند که در عالم برزخ بر آنان چه می گذرد، و نمی توانند کارهایی را که در آینده اتفاق می افتد ببینند، مگر از راه حکم، که ممکن است تصادفاً درست باشد یا تخلف ورزد و برخلاف وجدان نور صریح و دیدن واقعی باشد.

این امر در حقیقت به دست خدا و اذن و رأی و رضایت الهی است، و این نور صریح و حمل عرش دانش برخلاف قطع و حکم است، خداوند به هر کس خواهد، آن چه که خواهد و به هر گونه خواهد، عطا می فرماید.

### آیه ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ﴿۱۹﴾

شرط برای افاده ی ثبوت معجزه بودن تنها برای مؤمنین، نیست. زیرا به طور بدیهی، نشانه ی معجزه برای معاند حجت، برای منصفِ هدایت خواه، هدایت و راهنمایی، برای مؤمن، استواری و بینایی و افزایش دانش و ایمان است. پس این آیه کریمه آشکارا آنان را مورد سرزنش و ملامت قرار می دهد و در مقابل حجت روشن و برهان الهی آنان را ملزم به ایمان آوردن می کند. بدین روی، پیامبران با معجزه بر مردم تحدی می کنند. دلیلی نیست که معجزه به دعوت کسانی اختصاص یابد که به خداوند ایمان آورند و پیامبر را انکار کردند.

طبرسی گوید: «الآیة» یعنی حجت و معجزه و دلالت. ﴿لَكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ یعنی مؤمنان به خدا، چون آگاهی به مدلول معجزه فقط برای کسی که به خداوند ایمان آورده، صحیح است، زیرا آگاهی به فرستنده ناگزیر می بایست پیش از آگاهی به فرستاده باشد<sup>۱</sup>.

مؤلف گوید: تقدم معرفت و علم به خداوند بر معرفت پیامبر، با یقین مورد معجزه ها ارتباطی ندارد. پیامبران در برابر کافران معجزه می آوردند، مانند فرعون، نمرود و امثال

آن‌ها، برای ثابت کردن ادعایشان که دعوت به سوی خداوند و روز رستاخیز است و از جمله ادعاهایشان، رسالتشان است.

### آیهی ﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ﴾

حضرت عیسیٰ علیه السلام تمام کتاب‌ها و رسولان پیش از خود را - همان‌گونه که شأن همه‌ی پیامبران است - تصدیق می‌کرد. چون همه آن‌ها بر سخن حق و عصمت دانش‌هایشان از خطا اتفاق داشتند، بنابراین اختلاف فقط میان نادانان و گمراهان روی می‌دهد. اختلاف آنان تنها در مورد منسوخ شدن بعضی احکام پیشین به شریعت نوین است. اما این‌که حضرتش علیه السلام تورات را تصدیق می‌کرد، چون مأمور به انجام احکام آن بود، به استثنای احکام سنگین و دشوار که در آن بود.

عیاشی از محمد حلبی روایت کرده که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود:

شریعت عیسی این بود که برای یگانه‌پرستی و اخلاص فرستاده شد، یعنی به آن‌چه حضرت نوح، ابراهیم، و موسی علیهم السلام توصیه کرده بودند. خداوند، انجیل براو فرستاد و از او پیمانی گرفت که از پیامبران گرفته بود، و برایش تشریح کرد. در این کتاب است برپا داشتن نماز با دین، امر به معروف و نهی از منکر، حرام دانستن حرام و حلال شمردن حلال. در انجیل موعظه‌ها و مثال‌ها (و حدود) را که قصاص ندارد، براو فرو فرستاد و احکام حدود و واجب‌های ارثیه را نفرستاد. نیز تخفیف نسبت به آن‌چه در تورات بر موسی علیه السلام فرستاده بود، بر عیسی علیه السلام فرستاد و آن است کلام الهی که عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: ﴿وَلَا جَلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ﴾ عیسی به همراهانش - مؤمنانی که از او پیروی کردند - فرمان داد که به شریعت تورات و انجیل ایمان بیاورند.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: امام علیه السلام در پایان حدیث تصریح فرمود که عیسی علیه السلام به امتش فرمان داد به شریعت تورات و انجیل ایمان بیاورند. در این فرمان، آگاهی و توجه دادن است به این‌که جایگاه تورات نزد حضرت مسیح علیه السلام و امتش به گونه متعارف نیست که هر پیامبر بعدی تمام احکامی را که پیامبر قبلی آورده، تصدیق کند. زیرا تصدیق، از ناحیه‌ی قرآن



برای آن چه پیامبران قبلی و کتاب هایشان آورده اند، تنها برای اثبات، تأیید و تثبیت آنان است نه برای عمل، و نه جهت نیاز امت قرآن به بعضی از علوم، شریعت ها، حقیقت ها و باورهایی که در آن کتاب ها است.

بدان روی که قرآن برخلاف کتاب های پیشین، همه ی افراد، زمان ها، اوضاع و احوال تا روز قیامت را گرد آورده است. کتاب نوح علیه السلام نسبت به دیگر کتاب های آسمانی از نظر زمانی سبقت داشت، پیامبران بعد از او ترویج کننده و عمل کننده به آن بودند. هم چنین تورات رایج و متداول میان پیامبران بنی اسرائیل بود. و می بایست به دستوره های آن عمل کنند، چه این که کتابی مانند زبور داوود داشتند یا نداشتند. عیسی علیه السلام از پیامبران بنی اسرائیل بود و کتابش انجیل بی نیاز از تورات نبود. بلکه به صریح روایت، در آن قصاص، احکام حدود و واجبات ارث وجود ندارد. آن چه از تورات که در انجیل نسخ شد فقط احکام دشوار و بارهای گران بود، نه تمامی آن ها، از ظاهر این آیه مبارکه چنین بر می آید که می فرماید: ﴿وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ... وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ﴾ در آغاز این آیه که تورات را ذکر فرموده، در مقام امتنان خداوند - سبحان - نسبت به عیسی است که خداوند متعال آن کتاب را به او می آموزد. بار دوم از میان همه کتاب ها نام تورات را آورده که در مقام تصدیق آن است و از دیگر کتاب ها نامی نبرده است، و حال آن که حضرت عیسی علیه السلام تصدیق کننده ی تمام کتاب های پیش از خود بود. پس آوردن نام آن به تنهایی، به دلیل توجه ویژه ای است و آگاهی دادن است به این که تورات برای عیسی علیه السلام و امتش، کتاب عمل است.

برقی از سماعه روایت کرده که گفت:

به حضرت ابو عبدالله علیه السلام درباره ی آیه ی ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ (احقاف / ۳۵)، گفتم. فرمود: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم و علی جمیع انبیاء الله و رسله. عرض کردم: چگونه اولوالعزم شدند؟ فرمود: چون نوح با يك کتاب و شریعت فرستاده شد. هر که بعد از نوح آمد، به کتاب و شریعت و برنامه نوحه عمل کرد تا این که ابراهیم صُحْف را آورد برای رها کردن کتاب نوح نه کفرورزی به آن، پس هر پیامبری که پس از ابراهیم آمد، شریعت و شیوه و صحف ابراهیم را پیش

رو داشت. تا این که موسی با تورات به قصد رها کردن صحف آمد. هر پیامبری که بعد از موسی آمد، به تورات و شریعتش و برنامه اش عمل کرد، تا این که مسیح با انجیل و اراده رها کردن شریعت و برنامه موسی آمد. هر پیامبری که بعد از مسیح آمد، به شریعت و برنامه او عمل کرد تا این که محمد با قرآن و شریعت و برنامه اش آمد. پس حلال او تا روز قیامت حلال، و حرامش تا روز قیامت حرام است. اینان پیامبران اولوالعزم هستند.<sup>۱</sup>

آیهی ﴿وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ﴾

بیضاوی گوید: ﴿وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ﴾ یعنی در شریعت موسی ﷺ مانند احکام مربوط به پیه ها، چربی های پیرامون معده و روده ها، ماهی، گوشت شتر، و کار کردن در روز شنبه.<sup>۲</sup>

مؤلف گوید: آن چه از تورات نسخ شده گرچه قابل انطباق بر گوشت ها و چربی هاست، ولی شرعا دلیلی نیست که این آیه بدین گونه تفسیر شود. نیز دلیلی نیست بر این که مورد حلال کردن در این آیه همان باشد که در این آیه است: ﴿فَظَلَمَ مَنَ الَّذِيْنَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ﴾ (نساء/۱۶۰) پس به مجرد این که قابل انطباق باشد، کافی نیست. مگر این که ادعا شود آن چه در تورات حرام شده، منحصر به گوشت ها، چربی ها و روز شنبه است. و این برخلاف صریح این آیه است، چون می فرماید: آن چه حلال شده بخشی از چیزهایی است که بر آنان حرام شده بود، نه تمامی آن ها.

آیهی ﴿وَ جِئْتُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾

یعنی حجت قاطع و صادق بر نبوت من.

آیهی ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا﴾ ﷻ

چون عیسی ﷺ حقانیت دعوت خود را با برهان های ارزشمند ثابت کرد، به یاد آنان می آورد که تقوای الهی بر شما واجب است و به شما روا نیست که در این باره سهل انگاری و کم توجهی کنید. و خداوند اطاعت از مرا بر شما واجب کرده است.

۱. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۵۶، نقل از محاسن برقی.

۲. انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۶۲.

آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ﴾

جایگاه این آیه مبارکه و هدف مورد نظر این کلام، یادآوری است به این که خداوند سبحان پروردگار من و شما است، پس بر من و شما واجب ذاتی است که به او ایمان آورده و نهی های او را اطاعت کنیم.

آیه ﴿هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ ﴿۵۱﴾

اطاعت از خداوند تعالی و انجام امر و نهی هایش راه اوست که با ضرورت عقلی برهانش را بیان فرموده و مفادش را روشن کرده است. پس کسی را نرسد که نسبت به وجوب فرمان برداری و خضوع در برابر حق، خدشه ای وارد آورد و بایستد.

### سوره ی آل عمران، آیه های ۵۲ - ۵۸

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ  
نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۵۲﴾ رَبَّنَا ءَامَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ  
وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿۵۳﴾ وَمَكْرُوهًا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ  
الْمَاكِرِينَ ﴿۵۴﴾ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ اقْبُلِي إِلَيْنَا الْكِتَابَ  
الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ  
ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُم بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿۵۵﴾ فَأَمَّا  
الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعْدَبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ  
نَاصِرِينَ ﴿۵۶﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ  
لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿۵۷﴾ ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ﴿۵۸﴾

۵۲- چون عیسی از آنان احساس کفر کرد گفت یاران من در راه خدا چه کسانیست گفتند حواریون گفتند

ما یاران [دین] خداییم به خدا ایمان آورده ایم و گواه باش که ما تسلیم [او] هستیم

۵۳- پروردگارا به آنچه نازل کردی گرویدیم و فرستاده [ات] را پیروی کردیم پس ما را در

زمره گواهان بنویس

۵۴- و [دشمنان] مکر ورزیدند و خدا [در پاسخشان] مکر در میان آورد و خداوند بهترین مکرانگیزان است

۵۵- [یاد کن] هنگامی را که خدا گفت ای عیسی من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می برم و تو را از [آلایش] کسانی که کفر ورزیده اند پاک می گردانم و تا روز رستاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده اند فوق کسانی که کافر شده اند قرار خواهم داد آنگاه فرجام شما به سوی من است پس در آنچه بر سر آن اختلاف میکردید میان شما داوری خواهم کرد  
۵۶- اما کسانی که کفر ورزیدند در دنیا و آخرت به سختی عذابشان کنم و یاورانی نخواهند داشت

۵۷- و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند [خداوند] مزدشان را به تمامی به آنان می دهد و خداوند بیدادگران را دوست نمی دارد

۵۸- اینهاست که ما آن را از آیات و قرآن حکمت آمیز بر تو می خوانیم

آیهی ﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ﴾

هنگامی که گفته عیسی کفرورزی قومش را دید و آگاه شد گفت: پیروان من در جهت پیروی از دین، رضایت، تصدیق و ایمان به خداوند و یگانگی چه کسانی هستند؟

آیهی ﴿قَالَ الْخَوَارِثُونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ﴾

ابن منظور گوید: الخواریون: الانصار، آنان یاران ویژه او بودند.<sup>۱</sup>  
خواریون گفتند: ماییم یاران خداوند، به خداوند ایمان آوردیم و به تمامی آن چه فرستادگان خداوند سبحان و پیامبران او آورده اند تصدیق می کنیم.

آیهی ﴿وَ أَشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ﴾ ﴿۵۴﴾

گفتند: ما تو را آگاه می گیریم که مسلمان و مؤمن به خداوند هستیم، به او و به یگانگی اش و فرمان برداری از او جل ثناؤه، اقرار آورده ایم. پس به این ها بر ما گواهی ده. صدوق مسنداً از علی بن الحسن بن علی بن فضال از پدرش آورده که گفت:

۱. لسان العرب، ج ۴، ص ۲۲۰.

به حضرت ابوالحسن رضا علیه السلام عرض کردم: برای چه حواریون به این‌گونه نامیده شدند؟ فرمود: نزد مردم، حواریون نامیده شدند چون قصار بودند و لباس‌هایشان را با شستن چرک زدایی می‌کردند. و این اسم، مشتق از (خبز الحوار) می‌باشد. اما نزد ما حواریون، حواری نامیده شدند، چون در درون خود با اخلاص بودند و برای دیگران با موعظه و یادآوری، چرک گناهان آنان را می‌زدودند.<sup>۱</sup>

### آیه‌ی ﴿رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ﴾

در واقع این گفته‌ی حواریون، تجدید اقرار و تأکید بر ایمان به خداوند سبحان و پیروی از دین او است با کوشش والا و اخلاص کامل.

### آیه‌ی ﴿فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾ ﴿۵۳﴾

از پروردگارشان تقاضا کردند که ایمانشان را بپذیرد و نامشان را در زمره‌ی مؤمنان شاهدهی ثبت فرماید که از روی حق، یقین و شناخت، گواهی داده‌اند که خداوند سبحان آفریننده، روزی دهنده، برپادارنده آنان و یگانه و بی‌شریک است.

### آیه‌ی ﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ﴾

پوشیده نیست که خداوند سبحان، از فریب دادن منزه و بی‌نیاز است. خداوند، نافرمانان و گناهکاران را از روی ناخوشنودی بازخواست می‌کند، در حالی که مشغول به شهوت‌ها و لذت‌های دنیایی هستند، بازخواستی بزرگوارانه و قدرتمند. مراد از فریب‌دهندگان در این آیه، کسانی است که به حضرت عیسی علیه السلام ایمان نیاوردند، با او معارضه و تکذیبش کردند، و در جهت باطل کردن دعوت و پرتوهای ابلاغش، تلاش کردند، آن هم با انواع حيله‌ها و فریب‌ها.

### آیه‌ی ﴿وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ ﴿۵۴﴾

یعنی این‌که خداوند متعال، افراد سرکش ستمکار را بازخواست می‌کند، و خشم و عذاب خود را بر آنان فرود می‌آورد تا پندگیران، پند گیرند و موعظه‌پذیران، موعظه‌پذیرند.

صدوق مسنداً از علی بن حسن بن علی بن فضال، از پدرش آورده که از حضرت رضا علیه السلام درباره آیهی ﴿سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ﴾ (توبه/۷۹)، و آیهی ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾ (بقره/۱۵)، و آیهی ﴿وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ﴾ و آیهی ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ﴾ (نساء/۱۴۲)، پرسیدم. فرمود: خداوند تبارک و تعالی، مسخره و استهزاء نمی‌کند، و فریب نمی‌دهد و نیرنگ نمی‌زند، لیکن آنان را به عذاب مسخره کردن و فریب دادن و نیرنگ زدن مجازات می‌فرماید. خداوند تعالی، از آن‌چه ستمکاران می‌گویند، بسی والاتر و بزرگ‌تر است.<sup>۱</sup>

آیهی ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ﴾

بلاغی گوید: یعنی تو را از میان مردم و از جهان زمینی برمی‌گیریم.<sup>۲</sup>

آیهی ﴿وَرَافِعَكَ إِلَيْنَا وَ مَطَهَّرَكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾

وعده و کرامتی از سوی خداوند تعالی به حضرت عیسی علیه السلام که او را مشرف به لقاء خود می‌دارد، و از افترا و خرافاتی که یهودیان و دیگر نادانان فرومایه به او نسبت دادند، مظهر می‌دارد.

آیهی ﴿وَجَاعِلِ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾

آگاهی دادن از خبری در آینده است که به زودی محقق می‌شود. دور نیست که قضیه‌ای شخصی و ویژه‌ی کسانی باشد که به حضرت عیسی علیه السلام ایمان آورده و از او در تمام احکام و آموزه‌ها اطاعت کرده و در هیچ دعوتی با او مخالفت نمودند و آنان همان حواریون بودند.

آیهی ﴿ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ ﴿٥٥﴾

فرجام شما - پس از بلاها و گرفتاری‌های بزرگ و کوچک - به روز قیامت است. با حق آشکار و قضاوت روشن، میان شما قضاوت می‌کنم نسبت به آن‌چه اختلاف کردید. چون به حضرت عیسی علیه السلام و دعوت حق او، افترا بستید، شما را مؤاخذه و مجازات می‌کنم.

۱. توحید، ص ۱۶۳.

۲. آلاء الرحمن، ص ۲۸۸.

آیه‌ی ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذِبْنَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾

آنان نسبت به حضرت مسیح ﷺ کفرورزیدند و حجت‌های واضح قاهر و دلیل‌های قاطع او را انکار کردند، مانند شفای کور مادرزاد، زنده کردن مردگان و غیر این‌ها. بدین‌روی سزاوار عذاب و جزای دشوار کشنده و مصیبت‌های سهمگین در دنیا و آخرت شدند.

آیه‌ی ﴿وَمَا لَهُمْ مِّن نَّاصِرِينَ﴾ ۵۶

یعنی: آنان یآوری ندارند که مجازات‌های حق و انتقامی که درباره‌شان حکم کردیم، از ایشان دور کنند.

آیه‌ی ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ﴾

اما کسانی که ایمان آوردند به فضیلت‌های نیکو و کارهای صالح که فرستادگان و پیامبران خداوند تعالی آوردند و از کارهای ناشایست افراد فاسد و نادان دوری جستند، خداوند کارها و سرانجام امرشان را در دنیا و آخرت اصلاح می‌فرماید، زیرا پاداش نیکوکاران نزد خداوند، از بین نمی‌رود.

آیه‌ی ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ ۵۷

این کلام، پس از بیان عنایت و گرمی داشت خداوند نسبت به افراد پرهیزکار و صالح آمده تا یادآوری کند که خداوند متعال، از کارهای ستمکاران خوشنود نمی‌شود و آنان را دوست نمی‌دارد. لذا آنان را به جهت عملکردها و ستم‌هایشان در دنیا و آخرت، با قدرت و عزت بازخواست می‌کند.

آیه‌ی ﴿ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ﴾

اشاره‌ای است به نشانه‌هایی که از پیش آمد. خداوند تلاوت را به خود نسبت داده - در حالی که به وسیله‌ی فرشته وحی بود - به این اعتبار که خداوند سبحان خود نخستین تلاوت‌کننده آن آیه‌هاست و جبرئیل واسطه میان او و پیامبرش ﷺ می‌باشد.

### آیهی ﴿وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ﴾ ﴿۵۸﴾

«الذِّكْر» از نام‌های قرآن کریم است. این نام‌گذاری از این رو است که قرآن یادآور و راهنمایی است به سوی حقیقت‌های روشن و مستقلات عقلی که خواننده و شنونده متذکر آن‌ها می‌شود. هر کدام به معارف و حقیقت‌های اصیل آشکاری که می‌یابد، روشنی می‌گیرد.

این است معنای این عبارت که: قرآن ذکر و نور است. قرآن حکیم است، به این اعتبار که حقیقت‌ها و معارف استوار در بردارد.

### سوره‌ی آل عمران، آیه‌های ۵۹ - ۶۳

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ  
 كُنْ فَيَكُونُ ﴿۵۹﴾ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۶۰﴾ فَمَنْ حَاجَّكَ  
 فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَآبَاءَكُمْ  
 وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ  
 عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿۶۱﴾ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ  
 لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۶۲﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿۶۳﴾

۵۹- در واقع مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید

سپس بدو گفت باش پس وجود یافت

۶۰- [آنچه درباره عیسی گفته شد] حق [و] از جانب پروردگار تو است پس از تردیدکنندگان مباش

۶۱- پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده با تو محاجه کند بگو

بیایید پسرانمان و پسرانمان و زنانمان و زنانمان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک

خود را فرا خوانیم سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم

۶۲- آری داستان درست [مسیح] همین است و معبودی جز خدا نیست و خداست که در

واقع همان شکست ناپذیر حکیم است

۶۳- پس اگر رویگردان شدند همانا خداوند به [حال] مفسدان داناست



آیهی ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>۶۳</sup> این پاسخی است به آن چه ممکن است گفته شود که: حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام را پدری نیست، پس چگونه انسانی بدون واسطه پدر موجود می شود؟ خداوند متعال پاسخ می فرماید: برای تحقّق انسان، نیازی به پدر نیست، همان گونه که خداوند تعالی، حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام را، از خاك بدون پدر و مادر آفرید. خداوند هر آن چه را که ایجاد می فرماید، طبق سنت کریمانه اش با کلمه ایجاد، پدید می آورد. او برای پدید آوردن چیزی، نیاز به اسباب، علل و واسطه ندارد.

علی بن ابراهیم، مسنداً از ابن سنان آورده که حضرت ابو عبد الله عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: هنگامی که نصرانی های نجران به عنوان نماینده خدمت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیدند، بزرگان شان اهتم، عاقب و سیّد بودند... زمان نمازشان فرا رسید، شروع کردند به نواختن ناقوس و نماز خواندند. هنگامی که نماز را به پایان بردند، به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزدیک شدند و گفتند: به چه چیز فرا می خوانید؟ فرمود: به گواهی دادن این که خدایی جز الله نیست و این که من پیامبر خداوندم. عیسی بنده ای آفریده شده است، می خورد و می آشامید و دفع فضولات داشت. گفتند: پس پدرش کیست؟ وحی به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید که: به آنان بگو: درباره آدم عَلَيْهِ السَّلَام چه می گوئید؟ آیا بنده ای آفریده شده بود، که می خورد، می آشامید و زناشوئی داشت؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آنان پرسید. گفتند: آری. فرمود: پس پدرش کیست؟ آنان بهت زده و خاموش شدند. و خداوند فرو فرستاد: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ...﴾<sup>۶۴</sup>

آیهی ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾<sup>۶۴</sup> این آیه مبارکه در مقام تثبیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و راهنمایی و یادآوری آن گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است تا به هیچ یک از توهم ها و یاوه گویی ها درباره حضرت مسیح توجه و اعتنا نفرمایند. و هیچ دلالتی ندارد بر این که پیامبر در حق حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام، شك و شبهه ای داشته است.

البته بعید نیست که این آیه مبارکه از جهت يك قضیه حقیقی نه شخصی

باشد، یعنی جایز نیست هیچ کس در مورد بطلان اوہام و یاوہ گویی هایی که به حضرت مسیح علیہ السلام نسبت داده شده، شک و تردید کند.

آیہی ﴿مَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ  
أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى  
الْكَاذِبِينَ﴾ ﴿٦٦﴾

فخر رازی گوید: روایت شده است هنگامی که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم دلیل ها را برای مسیحیان  
نجران بیان فرمود، آنان بر نادانی خود اصرار ورزیدند، پیامبر فرمود: خداوند فرمانم داده که  
اگر حجت را نپذیرید، با شما مباحله کنم.

گفتند: ای ابوالقاسم! ما باز می گردیم، کارمان را بررسی می کنیم، سپس نزد شما  
می آییم.

هنگامی که بازگشتند، به عاقب - که صاحب نظرشان بود - گفتند: ای بنده مسیح نظر  
چیست؟ گفت: به خداوند سوگند، ای گروه نصرانی ها، دانستید که محمد پیامبر فرستاده  
شده است و به تحقیق سخن حق درباره صاحب شما (حضرت مسیح) بیان کرد.

به خدا سوگند هرگز گروهی با پیامبری مباحله نکرده اند که بزرگشان زنده بماند و  
کوچکشان به جوانی رسیده باشد. اگر چنین کنید، نابودی و برکنند از بنیاد خواهد بود.  
اگر نپذیرفتید و فقط اصرار بردینتان و پایبندی داشتید بر آن چه هستید، با این مرد وداع  
کنید و به شهرهای خود بروید.

پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم آمده بود، در حالی که پارچه ای از موی سیاه به خود پیچیده بود، حسین علیہ السلام  
رادر بغل و دست حسن علیہ السلام رادر دست داشت، (حضرت) فاطمه علیہا السلام پشت سرش و علی علیہ السلام  
پشت سراو (فاطمه)، و می گفت: وقتی دعا کردم، آمین بگوئید.

اسقف نجران گفت: ای گروه نصرانی! من چهره هایی می بینم که اگر از خداوند  
درخواست کنند که کوهی را از جای برکنند، خداوند آن را از جای برمی کند، مباحله نکنید  
که به هلاکت می رسید، و تا روز قیامت هیچ نصرانی روی زمین باقی نمی ماند...

فخر رازی می افزاید: صحت این روایت میان اهل تفسیر و حدیث مورد اتفاق است...

به علاوه این آیه دلالت دارد بر این که حسن و حسین علیہما السلام دو فرزند رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم

هستند... و آیه ی سوره ی انعام بر آن تأکید می کند: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ﴾ تا آن جا که می فرماید ﴿وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ﴾ روشن است که عیسی علیه السلام از جهت مادری به ابراهیم علیه السلام منتسب است نه پدری پس ثابت شد که فرزند دختر یک فرد هم فرزند او نامیده می شود. والله اعلم.<sup>۱</sup>

زمخشری گوید: اگر گویی: دعوت او برای انجام مباهله فقط برای روشن شدن دروغگویی خود و دشمنش بود. این امر ویژه خود او و کسی است که او را دروغگو می شمارد، پس چرا فرزندان و زنان را همراه خود کرد؟

گویم: این امر، به تأکید دلالت می کند. بر این که او نسبت به وضع خود اطمینان دارد و بر راستگویی خود یقین دارد. چون جرأت یافت که عزیزان، جگرگوشگان، و محبوب ترین مردم نزد خود را در معرض خطر قرار دهد. نه تنها آنان را در معرض خطر قرار داد، و به دروغ طرف مقابل مطمئن داشت، تا آن جا که حاضر شد در صورت اجرای مباهله، خود و عزیزانش به هلاکت برسند، اگر باطل باشد. فرزندان و زنان را به طور خاص در این ماجرا وارد کرد، چون آنان عزیزترین افراد خانواده و پیوسته ترین افراد به دل هستند و چه بسا که یک مرد جانش را فدای آنان کند و برای حفظشان تا کشته شدن بجنگد... دلیلی قوی تر از این، بر فضیلت اصحاب کساء وجود ندارد.<sup>۲</sup>

عبده گوید: در روایتی از مسلم و ترمذی و دیگران به نقل از سعد آمده است که گفت: هنگامی که آیه ﴿قُلْ تَعَالَوْا﴾ نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام را فراخواند و فرمود: بارالها اینان خانواده من هستند. ابن عساکره سند خود آورده که ابوبکر و فرزندان او، عمرو و فرزندان او، عثمان و فرزندان او و علی و فرزندان او آورد.

ظاهراً سخن درباره گروه مؤمنان است. روایت های اتفاق دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی و فاطمه و دو فرزندش را برای مباهله برگزید، کلمه «نساءنا» را بر فاطمه و کلمه «انفسنا» را فقط بر علی حمل می کنند. مصدر این روایت ها هم شیعیان هستند، که منظورشان شناخته شده است. هر آن چه توانستند در ترویج آن تلاش کردند تا این که در

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۰.

۲. کشف، ج ۱، ص ۳۶۹.

میان بسیاری از اهل سنت نیز رایج شده است. ولی کسانی که این حدیث ساختگی را درست کردند، در تطبیق آن بر این آیه نیکویی به خرج ندادند. زیرا کلمه‌ی «نساءنا» را عرب‌زبانان برای دخترش نمی‌گویند، به ویژه اگر همسر داشته باشند. و این از گفته‌شان مفهوم نمی‌شود. از این بدیع‌تر آن که منظور از «انفسنا» علی، علیه‌الرضوان باشد.

به علاوه نمایندگان نجران که گفتند: این آیه درباره‌شان نازل شد، زنان و فرزندان‌شان را همراه نداشتند. همه‌ی آن چه از این آیه فهمیده می‌شود، این است که به پیامبر ﷺ فرمان داده شد که احتجاج و مجادله‌کنندگان درباره‌ی عیسی، از اهل کتاب، مردان، زنان و کودکان مؤمن را گرد آورد و به (درگاه) خدای تعالی ناله و زاری کنند تا دروغگو درباره‌ی حضرت عیسی مشخص شود.<sup>۱</sup>

ابن منظور گوید: **بَاهِلُ الْقَوْمِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَتِبَاهَلُوا وَابْتِهَلُوا**: یکدیگر را لعنت کردند. و **المباهله**: یعنی: لعنت کردن. گفته می‌شود: **بَاهَلْتُ فَلَانًا** یعنی او را لعنت کردم. معنی **مباهله** این است که اگر در چیزی اختلاف کردند، دور هم جمع شوند و بگویند: لعنت خدا بر هر فردی از ما که ستمکار است.<sup>۲</sup>

**مؤلف گوید**: خداوند تعالی تصریح فرمود که رسول خدا ﷺ حقیقت امر را می‌دانست. روشن است که دانش پیامبر ﷺ از دانش‌های معمولی نیست که خطا در آن ممتنع نباشد، بلکه علم آن گرامی ﷺ وحی، رسالت و بیّناتی است که خداوند ایشان را به آن گرامی داشته است. بنابراین خودشان مأمور به **مباهله** با نمایندگان نجران بودند و معنا نداشت که غیر خود از اصحاب را در این **مباهله**، شرکت دهد. شأن نزول قطعی این آیه بر اساس دلیل‌های قطعی روایت‌ها و نیز تاریخ، این چنین است. درباره‌ی مورد نزول، بارها آوردیم که درست نیست **مخصّص** برای عموم آیه باشد. اما گفتیم که این درباره‌ی شأن نزول‌هایی است که دلیلی قابل اعتماد نداشته باشد. ولی در این جا روشن است که قضیه‌ای شخصی و مخصوص به حضرتش ﷺ بوده که قطعی و متواتر است و جایز نیست خصوصیت در آن لغو شود. نمایندگان نجران کوشیدند

۱. المنار، ج ۳، ص ۳۲۲.

۲. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۲.

نبوت حضرتش ﷺ را انکار کنند. و دعوتش را باطل بدانند؛ ولی پیامبر ﷺ الوهیت حضرت عیسیٰ علیه السلام را انکار فرمود و خواست مخلوقیت او را ثابت فرماید. بنابراین مباحله برای مشخص شدن محقّ از مبطل و راستگواز دروغگو بود تا دروغ‌گویان را مورد لعن قرار دهد.

لذا احتمال این‌که مأمور به مباحله از سوی خداوند، رسول خدا ﷺ و دیگر مؤمنان به طور همگانی باشد - آن‌گونه که صریح گفته المنار است - از پایه ساقط است. چون واضح است که تکلیف به مباحله فقط به اعتبار آگاهی داشتن پیامبر ﷺ است که با علم الهی، حقانیت خود و بطلان دشمنش را می‌دانت و این شامل عموم مسلمانان نمی‌شود، که در میانشان منافقین، تردیدکنندگان و مستضعفین و تقلیدکنندگان وجود دارد، کسانی که به نور علم روشنایی نیافته‌اند و در دین به استوانه‌ای استوار و برهان الهی پناه نبرده‌اند. به علاوه گفتیم که هدف نمایندگان نجران، مجادله و جنگیدن با رسول خدا ﷺ در امر رسالت حضرتش بود و آن گرامی خواست ادعایشان را باطل کند. این چه ربطی به مسلمانان و مؤمنین دارد؟

در حقیقت این آیه مبارکه درباره‌ی يك قضیه‌ی شخصی مربوط به شخص پیامبر ﷺ است. خداوند تعالی فرمان داد که هر يك از دو طرف خانواده‌ی خود را - که به منزله‌ی جانسان، زنان و فرزندانسان است - فراخواند و این فراخوان، به دیگران نرسد. پس عمومیتی ندارد تا این‌که نیازمند دلیل برای تخصیص باشد. حال، اگر شخصی فقط يك جان و يك دختر و دو فرزند داشته باشد ضرری ندارد که با لفظ جمع بیان شوند، و اگر هر يك از دو طرف متخاصم فرزندان یا تنها يك پسر و يك دختر داشته باشد، مصداق با افراد موجود متعیّن می‌شود و متعلق فراخوانی خودش خواهد بود. از این مطالب روشن شد که راهی برای دعوت عمومی برای دو طرف مباحله‌کننده و ستیزکننده و نیز فراخوانده‌ها وجود ندارد، و جایز نیست که فراخوانی به کسانی سرایت کند که از فرزندان، جان‌ها و زنان دو طرف نیستند، پس این آیه مبارکه استوارترین سند بر مشروع بودن مباحله پیامبر ﷺ است، به همان‌گونه که در آیه ذکر شده است. بنابراین وجهی ندارد که برای بیان ملاک‌ها و نسبت‌های کار حضرتش ﷺ خود را

به رنج و مشقت اندازیم. پیامبر ﷺ، جز اجرای فرمان خدای تعالی یعنی فراخوانی فرزندان، جان‌ها و زنان، راهی نداشت. کاملاً به دور است از عصمت و قداست آن گرامی که فرمان پروردگارش را به کار نبرد، یا کسی را در آن امر وارد کند که مأمور به فراخوانی و احضار او نیست.

اگر گفته شود: پذیرفتیم آن چه را از متن صریح آیه مبارکه آوردید که در طرف اسلام، فرزندان، جان‌ها و زنان رسول خدا ﷺ باشند، پس در مقام امتثال فرمان ناگزیر از دعوت تمامی کسانی است که به عنوان‌های ذکر شده با حضرتش نسبت دارند.

گویم: چون مورد تکلیف و مأمور به آن پیامبری معصوم است، پس فعل او در مقام فرمان برداری خود شرح و تفسیر این آیه مبارکه است. بنابراین وقتی پیامبر، تمامی زنان، فرزندان و دوستان مؤمن خود را احضار نمی‌فرماید، نمایانگر قطعی است از کاری که بدان مأمور بوده، یا به جهت صلاحیت نداشتن دیگران، یا بدان روی که اینان برترین نزدیکان و محارم ویژه ایشان بودند.

بنابراین محقق شد که جایگاه مطلب آن است که هر یک از دو طرف متخاصم، خاصان خانواده‌اش را فراخواند. رسول خدا ﷺ برای فرمان برداری و اجرای امر الهی، علی و حسنین و فاطمه علیهم‌السلام را آورد، اما نصرانی‌ها از مباحله بازگشتند. آوردن لفظ جمع هم منافاتی با آن ندارد.  
خدای متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً﴾ (نور/۶۱)

هرچند که در خانه فقط یکی از افراد خانواده موجود باشد، امر به سلام کردن صحیح است، و سلام کردن بر افراد خانواده، سلام بر جان‌ها (انفس) است.  
صدوق مسنداً از ریان بن صلت آورده که حضرت رضا علیه‌السلام با مأمون درباره‌ی تفاوت میان عترت و امت سخن گفت.

... حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند، راز برگزیدن را در ظاهر، غیر از باطن بیان فرمود، درباره‌ی دوازده موطن و جایگاه... سومین مورد هنگامی بود که خداوند پاکیزگان از آفریده‌هایش را متمایز و جدا فرمود. به پیامبرش در آیه مباحله فرمان داد با آنان مباحله

کند. خدای عزوجل فرمود: ای محمد ﴿فَنَنْحَبِكَ فَإِنَّهَا مِنْ أُولِي الْأَرْحَامِ﴾ **فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ** ﴿پیامبر ﷺ علی و حسن و حسین و فاطمه: را نمایان فرمود، و ﴿انفسهم﴾ را با جان پیامبر همراه کرد. آیا معنی ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ را می دانید؟ علما گفتند: منظورش خود پیامبر بود.

حضرت ابوالحسن ﷺ فرمود: اشتباه کردید. منظورش فقط علی بن ابی طالب ﷺ بود. کلام پیامبر ﷺ بر آن دلالت دارد که فرمود: یا بنو ولیعہ دست از کارهایشان بردارند، یا سوگند، کسی را مانند خودم به سویشان می فرستم. یعنی علی بن ابی طالب ﷺ. منظورش از فرزندان، حسن و حسین ﷺ و منظورش از زنان فاطمه ﷺ بود. این ویژگی است که هیچ کس بر آنان تقدم نگرفته است. برتری ای است که هیچ بشری به آنان نمی رسد، و شرافتی است که هیچ آفریده ای از آنان سبقت نمی گیرد. زیرا جان علی ﷺ را مانند جان خود قرار داد.<sup>۱</sup>

طبرسی در ضمن مناظره ی موسی بن جعفر ﷺ به هارون الرشید و پاسخ به پرسش های او آورده است:

سپس (رشید) گفت: چگونه گفته اید: ما فرزندان پیامبر هستیم، در حالی که پیامبر فرزندی نداشت زیرا دودمان، از فرزند پسر می رسد نه دختر. و شما فرزندان دختر می باشید و فرزندان دختر کسی فرزند و نسل او نمی شوند. گفتیم: به حق خویشاوندی و قبر (مطهر پیامبر) و کسی که در آن است، خواهش می کنم مرا از این مسئله معاف داری.

گفت: نه، ای فرزند علی! باید از حجت خود در این موضوع مرا آگاه کنی! تو - ای موسی - بزرگ و امام زمان آنان هستی. این چنین مرا از آن آگاه کن. در مورد آن چه از تو می پرسم، تو را رها نمی کنم تا این که از کتاب خدا دلیلی بر آن بیاوری. شما - گروه فرزندان علی - ادعا می کنید که علمی از دست شما نمی رود، از حرف الف تا واو، جز این که تأویلش نزد شماست و به کلام الهی احتجاج کرده اید که فرمود: ﴿مَا فَرَضْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (انعام / ۳۸) و از رای و قیاس علما بی نیاز شده اید.

۱. عیون اخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۲۳۱.

گفتم: اجازه جواب به من می دهی؟

گفت: بگو

گفتم: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم: ﴿وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ الْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾. (انعام/ ۸۴ و ۸۵)

پدر عیسی کیست؟

گفت: عیسی پدری ندارد.

گفتم: او را فقط از راه مریم علیها السلام به فرزندان پیامبران علیهم السلام ملحق کردیم. ما هم بدین سان، از سوی مادرمان فاطمه علیها السلام، به فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ملحق شده ایم. افزون تر می خواهی برایت بگویم؟

گفت: بگو.

گفتم: خداوند عزوجل فرمود: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ و هیچ کس ادعا نکرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی را هنگام مباہله با نصرانی ها به زیر کسا وارد کرده است جز علی بن ابی طالب فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام. ابنائنا، یعنی: حسن و حسین، نسائنا یعنی: فاطمه، و انفسنا، علی بن ابی طالب علیهم السلام. به علاوه علما اجماع کرده اند که جبرئیل روز اُحد گفت: ای محمّد! این دلداری و یاری دادن (مواسات) از علی است. گفت: چون او از من است و من از او هستم...<sup>۱</sup>

نویسنده‌ی المنار گفته که منشأ این روایت‌ها شیعیان هستند. این سخن فقط یک ادعای بدون دلیل است، بلکه دلیل بر خلافش موجود است. بلاغی پس از گستردن سخن در نقل این حدیث از مصدرهای اهل سنت و شیعه، گوید: این حدیث با اسنادهای متعدد از نه نفر از اصحاب و پنج تن از تابعین و شش تن از ائمه علیهم السلام روایت شده است.<sup>۲</sup>

۱. احتجاج، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲. آلاء الرحمن، ص ۲۹۱.



### آیه‌ی ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ﴾

اشاره‌ای است به داستان همسر عمران و چگونگی ولادت حضرت عیسی علیه السلام بدون مرد. و نیز اشاره‌ای است به داستان ولادت حضرت یحیی با دعای حضرت زکریا علیه السلام، به همان تفصیلی که در آن آیه‌های مبارکه از پیش آمد.

### آیه‌ی ﴿وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ﴾

در این مقام از حضرت عیسی علیه السلام یاد شد و نسبت‌های باطل که نصرانی‌ها درباره‌اش توهم کردند که مخالف توحید است. اینک خدای تعالی ابطال این توهم‌ها و خرافه‌ها تصریح فرمود و آگاه کرد که پروردگاری جز خداوند واحد حق مبین نیست.

### آیه‌ی ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ ﴿۶۲﴾

روشن است که این داستان‌ها از افعال حق، حکیمانه و ارزشمند خدای تعالی است. جز از روی عزت و حکمت نبوده و مصلحت‌ها و فایده‌هایی در بردارد.

### آیه‌ی ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ﴾ ﴿۶۳﴾

اگر از ایمان آوردن به آن حقی که در داستان‌ها آورده شده دوری جستند و حقیقت‌ها و معارف آن‌ها را انکار کردند، خداوند سبحان، تباه‌کنندگان را می‌شناسد، آنان را مجازات می‌کند و نسبت به تباہکاری‌ها و گناہانی که مرتکب می‌شوند، مؤاخذه می‌کند.

## سوره‌ی آل عمران، آیه‌های ۶۴ - ۶۸

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۶۴﴾ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۶۵﴾ هَآأَنْتُمْ هَآؤُلَآءِ حَآجُّجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۶۶﴾ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا

وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٦٧﴾  
 إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ  
 الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٨﴾

۶۴- بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند بگویید شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما]

۶۵- ای اهل کتاب چرا در باره ابراهیم محاجه می کنید با آنکه تورات و انجیل بعد از او نازل شده است آیا تعقل نمی کنید

۶۶- هان شما [اهل کتاب] همانان هستید که در باره آنچه نسبت به آن دانشی داشتید محاجه کردید پس چرا در مورد چیزی که بدان دانشی ندارید محاجه می کنید با آنکه خدا می داند و شما نمیدانید

۶۷ ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه حق گرایی فرمانبردار بود و از مشرکان نبود

۶۸- در حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده اند و خدا سرور مؤمنان است

آیهی ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ  
 لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا﴾

فرمان دادن به مسیحیان است که برحق آشکار گرد آیند، همانی که پیامبران بر آن اتفاق کرده اند، و محور دعوت برگزیدگان، حجت ها و فرستادگان است؛ یعنی: یگانگی خداوند جل ثناؤه، که شریک و انباز را از او نفی کنیم، نیت بی آلایش در فرمانبری از خداوند داشته باشیم، بدانیم که قدرت و حق ثابت تشریح و امر و نهی ضرورتاً از آن مالک آفریدگان است، او در ربوبیت یگانه و در کارهای آفریدگانش از نظر تشریح و تکوین اختیار تصرف دارد. بدین ترتیب کارشان را به سامان می آورد، و آنان را نگاه می دارد و از عواملی که آنان را فاسد و موجب اهمال آن ها می شود حفظ می فرماید.

واژه‌ی «السواء» کلمه‌ی حق و جداکننده‌ی حق از باطل است. «السواء» در لغت به معنی «المعتدل» است. براین اساس، مراد، میانه‌ی راهی است که از کجی و انحراف مصون است. دعوت به این عقیده و برانگیختن مردم به سوی آن، فراخوانی به مفاد و مدلول آن است. مدلول آن، کلام الهی است: ﴿الَا نَعْبُدُ اِلَّا اللّٰهَ...﴾ این به حقیقت تفسیر این واژه است. از این جهت «سواء» است، چون مفاد و مدلولش در نزد همگان بدیهی و بدون اختلاف است. منشاء اختلافی که در آن به نظر می‌رسد، نافرمانی و مخالفت با حق آشکار حاملان کتاب است.

خدای تعالی می‌فرماید:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾. (بقره/۲۱۳)

و فرمود:

﴿وَأْتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾. (جاثیه/۱۷)

آنان گمراه نشدند و گمراه نکردند مگر بر اساس دلیل، و اختلاف نکردند و به هلاکت نیفتادند مگر بر اساس دلیل آشکار. پس رد و نپذیرفتن هوای نفس و پرهیز از کتمان و مخالفت با حق، و دوری از اختلاف کردن در آن، ضرورتاً یک واجب عقلی است. پس دعوت به این واژه‌ی مبارک و اجتماع بر آن، برپایی، وفا، پایداری و دفاع از آن، یک دعوت خطابی و اقناعی نیست. موضعی نظری هم نیست که نیازمند اثبات باشد. بلکه راهنمایی و یادآوری موضوعی است که ضرورتاً واجب است و راهنمایی است به این‌که اختلاف کردن در آن و پنهان داشتنش جنایتی زشت است که توبه کردن از آن و عذرخواهی از خداوند تعالی و دعوت‌کنندگان به سوی او و حجت‌های او واجب می‌شود.

عبادت به معنی اطاعت، فروتنی و رام شدن است. گفته می‌شود: «ارض معبده» یعنی رام شده. ظاهراین است که سیاق آیهی ﴿أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ﴾ حصر عبادت برای خداوند حق و نفی آن از غیر او، و اثبات کردن آن برایش از راه، استثناء نیست؛ بلکه مراد نفی هر معبودی غیر از او می‌باشد.

در توضیح این مطلب گفته می‌شود که «الّا» در کلمه‌ی اخلاص به معنی استثناء نیست تا اثبات بعد از نفی باشد. ثبوت خدای سبحان، روشن و بدیهی، و براساس دعوت قرآن ضروری است. لذا سخن در نفی پروردگاری غیر از او و مقدس داشتنش از اضداد و انبازان است. پس «الّا» به معنی «الغیر» است و معنی چنین می‌شود: معبودی غیر خداوند نیست. سخن در این مقام هم این‌گونه است. پس معنی «أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ» نفی معبودهای پرستش شده در مرحله اول و استثنای معبود حق از نفی شده در مرحله دوم نیست. بلکه مراد، پس از بداهت ثبوت تعالی، مقدم داشتن او - سبحانه - و نفی معبودی غیر از اوست. آنچه بیان کردیم براین اساس است که معبودی که «الله» از آن مستثنی شده است، شمول ندارد.

پس «الّا» در کلمه‌ی اخلاص به معنی «الغیر» است. و در موضوع مورد بحث ما چون استثناء مفرغ است، عامل در بعد از «الّا» است، مگر ما قبل آن و آنچه بعد از «الّا» است، در ما قبلش وارد نیست تا با «الّا» خارج شود.

خلاصه این‌که این آیه مبارکه برای بیان یگانگی خدای تعالی در معبودیت است و ابطال هر معبودی غیر از او در برابر کسی که پروردگاری غیر «الله» پرستد. به عبارتی دیگر ابطال عقیده‌ی هرکسی غیر از «الله» معبودی برگزیند. و انکار بر او و کفر نسبت به هر اطاعت شونده‌ای غیر از خدای سبحان و نیز هر پرستش شده‌ای غیر از او. بنابراین آیهی ﴿وَلَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا﴾ جمله‌ای مستقل در ابطال شریکانی در طول و عرض خدای تعالی است.

آیهی ﴿وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾

تفسیر «الرب» در سوره فاتحه بیان شد. ربوبیت مطلق خدای تعالی اعمال تدبیر

عمدی در کارهای کلی و جزئی خلقت است. و این به لحاظ مالکیت ذاتی خدای تعالی بر آفریدگان است. او در آفریدگان خود بر اساس حکمت والای خود، هرگونه که خواهد تصرف و دخالت می‌فرماید، و این حق ثابت اوست که شریک و ضد و انبازی ندارد و بر همه چیز سلطنت و تصرف دارد، هرگونه که ملاحظه کرده و می‌خواهد. از جمله این تدبیرها، تصرف در امور تشریح و قانون‌گذاری آفریده‌هایش و وضع حدود و احکام برایشان است. خدای تعالی دارای سلطنت تکوینی و تشریحی، ولیّ امر و نهی و مالک قبض و بسط در آفریده‌هایش می‌باشد. تمامی آفریده‌ها، بندگان مملوک هستند که اجازه تصرف در کارهای خود و دیگران را جز با اجازه‌ی خدای سبحان ندارند.

هیچ‌کس حق تصرف در قدرت و سلطنت مولی و غضب مقام تشریح را ندارد. اگر حرامی را مرتکب شد و کار زشت انجام داد و بدعتی ایجاد کرد، به خودش باز می‌گردد و به صورتش زده می‌شود. نیز هیچ‌کس نباید به حکم متجاوزان و فرمانبری به فرمانشان و دوری از نهی آنان اذعان کند، که اگر چنین کرد و فرمان بُرد، هوای نفس خود را پروردگار خود برگرفته و بت پرستیده است نه خدا را.

خدای تعالی فرمود:

﴿أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾. (نمل/۶۱)

﴿أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. (نمل/۶۴)

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾. (مائده/۵۰)

پس روشن شد که به ضرورت عقلی صحیح نیست که گروهی از مردم افرادی غیر از خداوند را پروردگار برگزینند. هم‌چنین برایشان صحیح نیست که خود را «من دون الله» پروردگار قرار دهند. خدای تعالی فرمود:

﴿اتَّخَذُوا أَعْبَادَهُمْ وَ رُءُوبًا لَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا

وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾. (توبه/۳۱)

علی بن ابراهیم از ابوالجارود روایت کرده که حضرت ابو جعفر علیه السلام درباره‌ی این آیه

فرمود:

آن‌ها نافرمانی مسیح کردند؛ او را در درون خود داشتند تا آن‌جا که به او گمان پروردگاری

بردند و فرزند خداوند دانستند. گروهی هم گفتند سومین از سه تن است. و گروهی هم گفتند او همان خداوند می باشد. اما نسبت به پیشوایان روحانی و پارسایان اطاعت کردند و به گفته هایشان عمل کردند و از آن چه فرمانشان دادند پیروی کردند، به آنان نزدیک شدند و حضرت مسیح را به پشت سرشان انداختند، فرمان های روحانیون و پارسایان را اطاعت کرده و خداوند را نافرمانی کردند. آن چه در کتاب ما (قرآن) در این باره ذکر شده، تنها برای پندگیری از آنان است، خداوند، در پی آن چه عمل کردند، بنی اسرائیل را تغییر داد. خداوند می فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا إِلَّا إِلَٰهَ الْأَلَاءِ هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾. (توبه / ۳۱)<sup>۱</sup>

عیاشی از جابر، آورده که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره ی این آیه پرسیدم:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُءْبَاءَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾

فرمود: آنان پروردگاری برنگزیدند، اما دانشمندان و عابدان آن ها حرامی را حلال دانستند و مردم به آن عمل کردند؛ نیز حلالی را حرام کردند و مردم به آن عمل کردند، پس پروردگارشان غیر خداوند بود.<sup>۲</sup>

نیز از ابوبصیر آورده که گفت: حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود:

(احبار و رهبان) آنان را به پرستیدن خود دعوت نکردند، که اگر به پرستش خود می خواندند، مردم پاسخشان نمی دادند، لیکن حرامی را برایشان حلال دانستند و حلالی را حرام کردند، پس آنان را می پرستیدند، بدون این که خود بدانند.<sup>۳</sup>

ظاهر این روایت ها مانند ظاهر آیات، سرزنش و توبیخ اهل کتاب است به جهت فروتنی و تسلیم آنان در برابر بدعت های باطل علما و دانشمندانشان که حریم تشریح را دریدند و در برابر خداوند بی باکی کردند. هم چنین آیه مورد بحث برگرفتن پروردگار غیر از خداوند را نهی می کند، و بر آنان جایز نیست که از دانشمندان و پارسایان فرمان برند که به حریم تشریح تجاوز کرده اند. این نادانان چون غوطه ور در شهوت ها و گناهان بودند، میان خود رضایت دادند که در برابر علما و پارسایان در معصیت خداوند، فروتنی و

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۹.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۶.

۳. همان، ص ۸۷.

خواری کنند. مردم خواستند فرمان بر تعدادی افراد پست و بی‌خرد دانشمندنا شدند. بدین ترتیب حق و جایگاه پروردگار مولای کریم را رایگان به آنان تقدیم کردند. پس روشن شد که این آیه مبارکه، یادآور و راهنماست به حرمت خواری و فروتنی کردن در برابر متجاوزان به شریعت‌گزاری و پرده‌دران مقام ربوبیت. آیه به نهی از بدعت‌های نادانان غافل هدایت نمی‌کند، آنان که آزادگان را خوار کردند و به بندگی گرفتند، پس بندگان خدا را خدمتکار خود گرفتند و ثروت الهی را در گردش میان این و آن دانستند. سخن راست و هموار این است که منکر ذات خداوند نشده و غیر او را عبادت نکند، به او شرک نوزند، از افراد پست و فرومایه پیروی نکرده، آن‌ها را سوار برگردن خود نکنند تا هر چه خواستند درباره‌شان انجام دهند و هر آن چه اراده کردند درباره‌ی جان، ناموس و ثروتشان قضاوت کنند.

این گفته مبارک پاکیزه حق بی‌چون و چرای خداوند سبحان و ثابتی برای خدای به ثبوت ضروری و ذاتی است، به علاوه به اجتماع هم‌زندگی سعادت‌مند گوارا می‌بخشد و مردم در سایه امنیت و سعادت زندگی می‌کنند.

### آیه‌ی ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعُولُوا أَشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ ۶۵

یعنی: اگر از این فراخوانی مبارک روی گردانند، به زیان درون و ذلت بندگی گرفتن و استعمار رضایت دادند، همین بی‌خردی و گمراهی برایشان بسنده است. «فَعُولُوا» بگویید شما ای گروه مسلمانان، کسانی که از خواری بندگی مردم، به عزت عبادت خداوند رسیده‌اید «اشهدوا» گواهی دهید، ای اهل کتاب «بانا مسلمون» که ما تسلیم در برابر خداوند حق جلّ سلطانه هستیم، و غیر از او را به پروردگاری نمی‌گیریم و در پروردگاری و بندگیش به هیچ اندازه شرک نمی‌ورزیم و از هیچ‌کس در معصیت خداوند اطاعت نمی‌کنیم.

ظاهراً عنایت در کلام «اشهدوا» این است که آفتاب هدایت برآمده و پرتوهایش در سراسر زمین گسترده شده، امت‌ها را از تاریکی‌های نادانی و خرافه‌ها بیرون آورده است، که این در دیدگاه شماست و آن را می‌بینید. حجت‌ها و برهان‌های تابناکی برایتان اقامه

شده و پیغام نزد شما روشن شده، ولی شما در مستی خود گم شده اید و در غفلت های خود سرگردانید.

نزدیک به سیاق این آیه در حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شان در ذی قار است که فرمود:

اما بعد خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت تا بندگان را از پرستش بندگان به پرستش خودش بیرون آورد. و از پیمان های بندگان به پیمان های خودش، با اجازه او بشارت و هشدار دهند و دعوت کننده به سوی خداوند باشند، چراغی تابان در رفت و برگشت، از روی عذرخواهی و سرزنش، برای حکمی که آن را تفصیل داد، تفصیلی که استوارش کرد، و فرقان که حق و باطل را از هم جدا کرد، و قرآنی که روشن و آشکار فرمود تا بندگان پروردگارشان را که نمی شناختند، بشناسند و پس از انکارش به او اقرار کنند، و آن را ثابت دارند پس از روی گردانی از او، پس خدای سبحان در کتابش بر آنان تجلی کرد بدون این که او را ببینند...<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: امام علیه السلام فرمود: تا بندگان بدانند... این جمله صراحت دارد که خروج مردم از بندگی بندگان، به پرستش خداوند و... فقط نتیجه ی شناخت به الله و اقرار به او و به مقام ها، و حقوق الهی جل ثناؤه می باشد، تا آن جا که پرستش مردم برای مردم، وا گذاشته شده و دور افتاده شد.

آیه ی ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ ﴿٦٥﴾

حضرت ابراهیم علیه السلام نزد عموم مردم دارای عزت و احترام بود، تا آن جا که بت پرستان و مشرکان قریش، خود را حنیف نامیدند، و مدعی بودند که از خاندان حضرت ابراهیم علیه السلام و بر طریقه ی او هستند. یهودیان و مسیحیان نیز درباره حضرت ابراهیم علیه السلام مجادله کردند. یهودیان گفتند: حضرت ابراهیم علیه السلام یهودی بود. مسیحیان گفتند: او مسیحی بود. خداوند پاسخشان داد که یهودیت و مسیحیت بعد از تورات و انجیل پدید آمد، در



حالی که حضرت ابراهیم علیه السلام قرن ها پیش از آن بود، پس چگونه حضرت ابراهیم علیه السلام یهودی یا مسیحی می شود؟ چگونه خردورزی و قضاوت می کنید؟!

آیه ی ﴿هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجِبْتُمْ فِيْمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّوْنَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ ۶۶

ظاهرا بعضی از آنان نسبت به آن چه می دانستند، دشمنی می کردند و گروهی هم خصومت می ورزیدند نسبت به چیزی که از آن اطلاعی نداشتند.

بیضاوی گوید: یعنی شما ای بی خردان، بیان بی خبری شما این است که درباره ی چیزی مجادله و عناد کردید که به آن دانا هستید، و در تورات و انجیل آن را یافته اید، یا ادعا می کنید که در آن چنین آمده است، پس چرا در مورد چیزی که از آن آگاهی ندارید در کتابتان یادی از دین ابراهیم نشده، دشمنی و مجادله می ورزید؟<sup>۱</sup>

شیخ طوسی گوید: اگر گفته شود: چه چیزی را محاجّه کردند که از آن آگاه بودند؟ گوییم: آن چه را که از آن آگاهی داشتند، در کتاب هایشان پیدا نکردند، چون می دانستند که آن را در کتاب ها یافته اند. اما آن چه از آن اطلاع نداشتند، شأن ابراهیم بود.<sup>۲</sup>

آیه ی ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ ۱۶۵

ابن منظور گوید: الحنيف، یعنی: مسلمانی که از بت پرستی کناره گرفته و به حق تمایل یافته است... ابو عبیده در بیان آیه ی ﴿قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾ گوید: کسی که بر دین ابراهیم باشد، نزد عرب، «حنیف» است. بت پرستان دوران جاهلیت می گفتند: ما بردین ابراهیم «حنیف» هستیم.

هنگامی که اسلام آمد، مسلمان را «حنیف» نامیدند. آخفش گفت: الحنيف یعنی مسلمان. در دوران جاهلیت هم کسی که ختنه می شد و حج خانه را به جا می آورد

۱. انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲. تبیان، ج ۲، ص ۴۹۱.

«حَنِيفٌ» گفته می‌شد، چون عرب در دوره‌ی جاهلیت به غیر از ختنه و حج خانه کعبه به چیزی از دین ابراهیم چنگ نمی‌زدند.

«حنفاء» جمع حنیف است، کسی که میل به اسلام دارد و بر آن پایدار است.<sup>۱</sup>

گویم: ظاهراً «الْحَنِيفُ» گرایش فطری به حق می‌باشد.

کلینی مسنداً از زراره آورده که از امام باقر علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی ﴿حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ﴾ (حج / ۳۱) پرسیدم. فرمود:

«الْحَنِيفِيَّةُ» از فطرتی است که خداوند مردم را بر آن آفریده است. آفریده‌های خداوند تبدیل و تغییری ندارند. فرمود: خداوند، آنان را بر شناخت خود آفرید...<sup>۲</sup>

آیه‌ی ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۶۸)

این آیه، ابطال ادعای یهودی و مسیحی دانستن حضرت ابراهیم علیه السلام است، و بیان این‌که نزدیک‌ترین مردم به او و بر سنت و برنامه‌ی او است.

وزان این اولویت، وزان کلام الهی است: ﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾. (انفال / ۷۵)

پس هرکسی در خویشاوندی نزدیک‌تر و تماس بیشتر داشته باشد، در میراث سزاوارتر است. لذا نزدیک‌ترین و پیوسته‌ترین مردم به ابراهیم علیه السلام، کسی است که در اطاعت از او عامل‌ترو به برنامه‌اش پایدارتر و به راهش هدایت یافته‌تر باشد. آنان کسانی هستند که از ابراهیم و این پیامبر معظم و ستوده شده و اولیای پاکیزه و مؤمنان پیروی کرده‌اند.

طبرسی در ضمن احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ به نامه‌ای به معاویه می‌فرماید:

کتاب خداوند، آن‌چه را که از ما دور شود گرد آورده، در آیه‌ی:

﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ و آیه‌ی ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

۱. لسان العرب، ج ۹، ص ۵۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۲.

پس ما گاهی به خویشاوندی سزاوارتریم و گاهی به اطاعت سزاوارتر.<sup>۱</sup>  
 صدوق مسنداً از عبدالعزیز بن مسلم آورده که حضرت رضا علیه السلام فرمود:  
 خدای تبارک و تعالی فرمود ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾. این آیه تا روز قیامت امامت هر  
 ستمگری را باطل نمود و در برگزیدگان قرار گرفت... و همیشه در فرزندانش دودمان حضرت  
 ابراهیم علیه السلام است که یکی از دیگری آن را به ارث بردند تا پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به ارث برد.  
 خداوند جلاله فرمود: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ  
 وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ و مخصوص او بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر خداوند عزوجل و به نشانه  
 روشنی که خداوند واجب فرمود، آن را به علی واگذاشت، آن گاه در دودمان برگزیده‌ای  
 قرار گرفت که خداوند، علم و ایمان به آنان عطا فرمود.<sup>۲</sup>  
 عیاشی از علی بن نعمان، آورده که حضرت ابو عبدالله علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی ﴿إِنَّ أَوْلَى  
 النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ فرمود:  
 آنان ائمه و پیروانشان هستند.<sup>۳</sup>

### سوره ی آل عمران، آیه های ۶۹ - ۷۸

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَو يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ  
 وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٩﴾ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ  
 تَشْهَدُونَ ﴿٧٠﴾ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ  
 وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٧١﴾ وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَأَمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ  
 عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا ءَأَخِرُهُمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٧٢﴾ وَلَا  
 تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا

۱. احتجاج، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲. معانی الاخبار، ص ۹۷.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۷.

أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ  
 وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ  
 ﴿٧٤﴾ وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ  
 تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ  
 عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ بَلَىٰ  
 مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ  
 اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ  
 اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٧﴾ وَإِنَّ  
 مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُنَ السِّنَّةَ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ  
 مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى  
 اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٨﴾

- ۶۹- گروهی از اهل کتاب آرزو می کنند کاش شما را گمراه میکردند در صورتی که جز  
 خودشان [کسی] را گمراه نمی کنند و نمی فهمند
- ۷۰- ای اهل کتاب چرا به آیات خدا کفر می ورزید با آنکه خود [به درستی آن] گواهی می دهید
- ۷۱- ای اهل کتاب چرا حق را به باطل درمی آمیزید و حقیقت را کتمان می کنید با اینکه  
 خود میدانید
- ۷۲- و جماعتی از اهل کتاب گفتند در آغاز روز به آنچه بر مؤمنان نازل شد ایمان بیاورید و  
 در پایان [روز] انکار کنید شاید آنان [از اسلام] برگردند
- ۷۳- و [گفتند] جز به کسی که دین شما را پیروی کند ایمان نیاورید بگو هدایت هدایت  
 خداست مبادا به کسی نظیر آنچه به شما داده شده داده شود یا در پیشگاه پروردگارتان با  
 شما محاجه کنند بگو [این] تفضل به دست خداست آن را به هر کس که بخواهد می دهد  
 و خداوند گشایشگر دانا است

۷۴- رحمت خود را به هر کس که بخواهد مخصوص می گرداند و خداوند دارای بخشش بزرگ است

۷۵- و از اهل کتاب کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین شمردی آن را به تو برگرداند و از آنان کسی است که اگر او را بر دیناری امین شمردی آن را به تو نمی پردازد مگر آنکه دایماً بر [سر] وی به پایداری این بدان سبب است که آنان [به پندار خود] گفتند در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند برزبان ما راهی نیست و بر خدا دروغ می بندند با اینکه خودشان [هم] می دانند

۷۶- آری هر که به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری نماید بی تردید خداوند پرهیزگاران را دوست دارد

۷۷- کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می فروشند آنان را در آخرت بهره ای نیست و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و به ایشان نمی نگرد و پاکشان نمی گرداند و عذابی دردناک خواهند داشت

۷۸- و از میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به [خواندن] کتاب [تحریف شده ای] می پیچانند تا آن [برافته] را از [مطالب] کتاب [آسمانی] پندارید با اینکه آن از کتاب [آسمانی] نیست و می گویند آن از جانب خداست در صورتی که از جانب خدا نیست و بر خدا دروغ می بندند با اینکه خودشان [هم] می دانند

### آیه ی ﴿وَدَّتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ﴾

آیه از حال، آرزوها و آزمندی آنان به اغوای مسلمانان و سرزنش شدید علمای آنان خبر می دهد. ظاهراً این آیه کریمه شامل یهودیان و مسیحیان می شود، چون آیه های پیشین، هر چند در پی شأن حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و مادرش بود، اما سخن به کشمکش آنان درباره ی حضرت ابراهیم و ادعای یهودی و مسیحی بودن ایشان کشیده شد. قرآن بر آنان حُکم کرد و ساحت حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ را از یهودی و مسیحی و مشرک بودن منزه دانست.

### آیه ی ﴿وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ﴾

پس با ناامیدی و زیان کاری مواجه می شوند. ظاهراً مراد، ناتوانی بنیادی آنان از گمراه کردن مؤمنان است.

در المیزان گوید: گمراه شدن کسی که به گمراه کردن آنان گمراه شود، در پی اثرگذاری آنان نیست، من که بدی رفتار گمراه هوی پرست و نحسی اراده اش به اجازه خداوند متعال می باشد... آن چه از معارف قرآن که یاد کردیم، نتیجه‌ی توحید افعالی و تضرع در راستای ربوبیت و سلطنت، را شامل می شود و کلام خدای تعالی ﴿وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ منحصر بودن را توجیه می کند.<sup>۱</sup>

**مؤلف گوید:** عقیده به توحید افعالی در حقیقت به معنی نسبت دادن فعل انسان مختار به خدای تعالی است. (در این مورد، گفته اند:) جهت نسبت دادن فعل به بنده عیناً سمت و سوی نسبت دادنش به پروردگار است و فعل بنده از همان وجهی است که از پروردگار صدور یافته<sup>۲</sup> و خداوند سبحان در نزدیک بودنش والا و در والا بودنش نزدیک؛ و رحمتش گسترده است. هیچ ذاتی از ذات او، هیچ فعلی از فعل او و هیچ شأنی از شأن او خالی نمی شود. و نیز هیچ اراده و مشیتی از اراده و مشیت او.<sup>۳</sup>

به ضرورت عقل و دین بطلان این عقیده آشکار و روشن است. هدف این آیه، تنها سرزنش گمراهان و دشواری جنایت زشتی است که متصدی آن شده اند. کاش می دانستند گمراهی کسانی را که گمراه کرده اند از جنایت های خودشان است و مورد مؤاخذه قرار می گیرند. هم چنین است اگر نتوانند کسی را گمراه کنند. در این آیه نشان و اثری از گمراهی گمراهان وجود ندارد و بحث تنها در مورد اضلال گمراهان است. این آیه مبارکه تصریح می کند که آنان جز خودشان کسان دیگری را گمراه نمی کنند.

### آیه‌ی ﴿وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ ﴿۶۹﴾

یعنی آنان زشتی و مجازات این جنایت ها را نمی دانند.

### آیه‌ی ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ﴾ ﴿۷۰﴾

ای اهل کتاب! چه چیزی شما را اغوا می کند و به کفرورزی نسبت به آیات خداوند و ارتکاب این کار بسیار زشت، آن هم از روی علم و معرفت و ادا می کند؟

۱. المیزان، ج ۳، ص ۲۷۹.

۲. اسفار، ج ۶، ص ۳۸۷.

۳. همان، ص ۳۷۶.

آیهی ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (۷۱)  
یعنی: چرا حق را با دلیل‌های نادرست و سخنان باطل، امری متشابه و مشکوک می‌نمایانید؟ برای پوشاندن حق و نمایش باطل به صورت حق به آن متوسل می‌شوید، در حالی که می‌دانید این گناه بزرگی است که مرتکب آن می‌شوید و از خداوند شرم و حیا نمی‌کنید و از چشم نمی‌ترسید؟

آیهی ﴿وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَآكُفِرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (۷۲)

این تلبیس از ناحیه‌ی اهل کتاب است؛ زیرا تصدیق مطلبی در آغاز روز و تکذیب آن در پایان روز، پنهان داشتن حق است با باطل. این زیان‌بارترین کار و بزرگ‌ترین جنایت نسبت به مردم ضعیف است تا آن‌ها را از رسیدن به حق محروم دارد. این کار، موجب آشفتگی در دستیابی به حق می‌شود و چیزی باقی نمی‌ماند تا مردم در دین و دنیای خود به آن اعتماد کنند.

آیهی ﴿وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ﴾

یعنی: همین گروه نیز گفتند: چیزی از کسی نپذیرید مگر آن‌که از دین شما پیروی کند.

آیهی ﴿قُلْ إِنْ أُلْهِدِيَ اللَّهُ هُدًى﴾

خطاب به پیامبر ﷺ خدا می‌فرماید که هدایت تنها منحصر به خداوند است که به هر یک از بندگانش بخواهد عطا می‌کند.

آیهی ﴿أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ﴾

تفضیل و تفسیری از هدایت است. خداوند هدایتی، مانند هدایتی که به شما بخشید و پایدارش فرموده به کسی عطا نکرده است.

آیهی ﴿أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ﴾

یعنی کافران در پیشگاه پروردگارتان نیز، از روی عناد و انکار بر شما و خداوند، با شما مغالطه و کشمکش می‌کنند.

آیهی ﴿قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾

راهنمایی و یادآوری است به این که خداوند سبحان، مالک ذاتی همه ما سوی به ویژه فضل و کرامت است، و از روی فضل و احسان، به هر کدام از بندگان نیکوکارش که خواهد عطا می فرماید.

آیهی ﴿وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (۷۳)

یعنی دارای گستردگی است از جهت مالکیت نسبت به همه ما سواه، و کاملاً می داند فضل را کجا قرار دهد و به چه کسی عطا کند.

آیهی ﴿يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ (۷۴)

رحمتش فراگیر است و بر همه چیز گسترش یافته است، اما خداوند برپایه حکمت ارزشمند و مصالح نیکوی خود، به هر یک از بندگان که خواهد، عطا می فرماید.

آیهی ﴿وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ﴾

یعنی گروهی از اهل کتاب، امین اند. حتی اگر ثروت کلانی به امانت به چنین کسی بدهید، بدون ادعای حقی آن را به شما باز می گرداند.

آیهی ﴿وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ﴾

گروهی از آنان هستند که گمان می برند برای بی سوادانی که زیر دست کسی نیاموخته اند، و یا کتاب و شریعتی فرا نگرفته اند حقی نیست، پس برای این مدعیان رواست که آن گونه که خواهند و بدون منعی از سوی خداوند، در ثروت دیگران تصرف کنند. از این جهت اگر دیناری به امانت به آنان بدهید، آن را به شما باز نمی گردانند، مگر این که مراقب و ملازم آن ها باشی و از آن ها بخواهی.

آیهی ﴿وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (۷۵)

یعنی در آن چه گمان می برند و می گویند، دروغ گفته اند. قرآن کریم - که همه اهل لغت و فصاحت و بلاغت به آن اعتراف کرده و از معارضه و آوردن آن ناتوان شده اند



- وحی الهی است، شامل شریعت‌های استوار و احکام برتر تا روز قیامت می‌باشد و این مطلب را خود می‌دانند.

علی بن ابراهیم درباره‌ی آیه ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنُهُ بِقَنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ﴾ گوید: یهودیان گفتند: بر ما حلال است که ثروت درس ناخواندگان را بگیریم. درس ناخواندگان کسانی هستند که کتابی (آسمانی) ندارند. خداوند پاسخشان داده می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾

### آیه‌ی ﴿بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ (۷۶)

عهد و پیمان خدای تعالی، ایمان به خداوندی است که شریک ندارد و در این مطلب یگانه است. مراد از وفای به عهد، تسلیم و فرمانبری نسبت به همه آموزه‌هایی از شریعت‌ها و احکام است که فرستادگان خدا و پیامبران علیهم‌السلام آورده‌اند، قلباً و قالباً. خویشنداری از خداوند و غفلت نورزیدن از ساحت حساب یا خوار و بی‌ارزش داشتن آن‌ها، واجب می‌باشد. پرهیزکاری در ساحت مقدس او، از بهترین اخلاق و شریف‌ترین حُسن‌ها نزد خدای سبحان است. خدای متعال پرهیزکاران را دوست می‌دارد. هر آن کس که خداوند او را دوست بدارد، او را تایید و پشتیبانی می‌فرماید به کرامت‌های نیکو و زیبا، به محضرو ساحت مقدسش می‌پذیرد.

### آیه‌ی ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُرْكَبُهُمْ وَلَا يُعَدِّبُهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الَّذِينَ هُمْ يُرْكَبُونَ﴾ (۷۷)

این آیه کریمه برای سرزنش و پاسخ به کسی است که به دروغ سوگند به خداوند می‌خورد، تا به این وسیله اندکی از ثروت مردم را بگیرد. آنان در آخرت بهره‌ای از خیر ندارند، نه اندک نه بسیار. خداوند سبحان هم با آنان سخن نمی‌گوید و نگاه رحمت‌آمیزی به آنان نمی‌افکند. خداوند سبحان او را پشتیبانی نمی‌فرماید تا خویشتن را از کارهای فاسد و خواسته‌های باطل ترکیه کند، او را در سرکشی و نافرمانی رها می‌کند و در آخرت عذابی دردناک خواهد داشت.

آیهی ﴿وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (۷۸)

ابن منظور گوید: لَوَيْتُ الحبل أَلويه لَيْتاً: آن را تافتم... و التوى الماء فى مجراه و تلوى: خم و كج شد و به طور مستقیم جاری نشد... و أولى بالكلام: از سو و جهت خودش مخالفت كرد... و لَوَيْت عنه الخبر او را به غير وجه خود خبر دادم. و لوى فلان خبره وقتى آن را مخفى داشت.<sup>۱</sup>

شگفت انگیز است که گروهی از اهل کتاب، کتاب را تحریف کنند و به گونه‌ای دیگر برمی گردانند، تا در نظر مردم بنمایانند که آن از کتاب است ولی در حقیقت از کتاب نباشد. و از روی افترا و دروغ به خداوند، می‌گویند که از سوی خداوند است، در حالی که در واقع، از خداوند نیست و با آگاهی از حقیقت، عمداً این کار را می‌کنند.

### سوره‌ی آل عمران، آیه‌های ۷۹ - ۸۵

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾ فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٨٢﴾ أَفَعَيَّرْتُمْ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ

وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾ قُلْ  
 ءَأَمْتًا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ  
 وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ  
 بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٨٤﴾ وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ  
 يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٨٥﴾

- ۷۹- هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد سپس او به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید بلکه [باید بگوید] به سبب آنکه کتاب [آسمانی] تعلیم می‌دادید و از آن رو که درس می‌خواندید علمای دین باشید
- ۸۰- و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید آیا پس از آنکه سر به فرمان [خدا] نهاده‌اید [باز] شما را به کفر و اومی دارد
- ۸۱- و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم سپس شما را فرستاده ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد البته به او ایمان بیاورید و حتما یاریش کنید آنگاه فرمود آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید گفتند آری اقرار کردیم فرمود پس گواه باشید و من با شما از گواهانم
- ۸۲- پس کسانی که بعد از این [پیمان] روی برتابند آنان خود نافرمانانند
- ۸۳- آیا جز دین خدا را می‌جویند با آنکه هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می‌شوید
- ۸۴- بگو به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آنچه به موسی و عیسی و انبیای [دیگر] از جانب پروردگارشان داده شده گرویدیم و میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما او را فرمانبرداریم
- ۸۵- و هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّبُوتَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ

كُونُوا عِبَادًا لِّي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٦﴾

هیچ بشری را نرسد که خداوند فرمان، نبوت و کتاب شامل شریعت‌ها، احکام و معارف و حقایق عطا فرموده باشد، اما او به دروغ و دشمنی ادعای الوهیت کند و مردم را به اطاعت و بندگی خودش فراخواند. خداوند تعالی به مردم فرمان می‌دهد که خداشناس، فرمان‌بردار و فروتن به درگاه مقدسش باشند در پی توفیق و تاثیری از آموختن و آموزش کتاب که به آنان عطا فرموده.

خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّيِ الْهَبِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مِمَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾. (مائده/ ۱۱۶ و ۱۱۷)

آیهی ﴿وَ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَوْلِيَاءِ﴾

یعنی عاقلانه نیست که مردم، فرشتگان و پیامبران را پروردگاران برگزینند و آن‌ها را بپرستند. بدان روی که هر کس غیر از خداوند سبحان، بدون استثنا در حاق بندگی است و نمی‌تواند و محال است که معبود باشد.

آیهی ﴿أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ ﴿٨٠﴾

خداوند سبحان بر سبیل انکار، خود را مقدس داشته است. چگونه به کفرورزی فرمانتان دهد، پس از آن‌که مسلمان و قائل به خداوند و یگانگی او بودید؟

آیهی ﴿وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ ﴿٨١﴾

شرح: دینی که مورد رضایت خداوند برای پیامبرش، یکی است. و هریک از آنان بر

اساس محدوده‌ای برایش ترسیم شده، مأمور به ابلاغ آن است، برآیین و راهی که برای هر یک از آنان معین فرموده است. و هم چنین احکام مشترك میان آنان. آنان امت‌های خود را وحدت دین و وحدت هدفی که موجب فرستادن پیامبران و سامان دادن برهان‌ها و ثابت کردن حجت‌ها شده، می‌آموزند این مردان پرهیزکار مطهر بتبلیغ دین و کامل کردن هدف، همکار و پشتیبان یکدیگرند. پس بر امت‌هایشان روانیست میان فرستادگان جدایی قائل شوند، به برخی ایمان آورده و به برخی دیگر کفرورزند. کفرورزی به یکی از آنان، کفرورزی به تمامی آنان است.

این بزرگواران پاکیزه، چنان‌اند که پیامبر پیشین، صداقت پیامبر بعدی را خبر داده است. و هم چنین بعدی از صداقت پیشین خبر داده و او را بزرگ داشته و مقدس دانسته و به شخص او و آن چه آورده، ایمان داشته است، جز آن چه نسخ شده، و این در راستای حفظ یگانگی کلمه و هدف بوده است. این مطلب را به امت‌های خود ابلاغ کرده و وفای به آن را و انجام آن چه به آنان ابلاغ شده، شرط قرار داده‌اند. به فرمان خداوند، پیمان‌های مورد تاکید و میثاق‌های سخت از آنان گرفته شده است.

پیامبران به امت‌هایشان گفته‌اند که اگر بعد از من پیامبری با کتاب و حکمت آمد و برهان‌ها و حجت‌هایی که از پیامبر موعود دارید، اقامه شد، هم چنین کتاب و حکمش موافق پیامبران پیشین بود، و علوم الهی و همه‌ی پیامبران پیشین را تصدیق کرد، ایمان به او و یاریش بر شما واجب است. هر کس که بعد از اقامه‌ی حجت، روی گرداند و عهد و پیمان پیشین را که از آنان گرفته شده انکار کند، نافرمانی پیامبر قبلی را کرده و به بعدی کفرورزیده و در شمار گناهکاران است.

خداوند به واسطه‌ی پیامبران، بر امت‌هایشان برای پیامبر بعدی پیمان گرفته است. اطلاق خطاب و سوق آن به امت‌ها، اطلاق شایعی است، گرچه خود پیامبر، مواجه با این خطاب است. خدای تعالی می‌فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ (یس/۶۰)

و فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا». (نساء/۱۷۴)

### آیهی ﴿لَمَّا آتَيْنٰكُمْ مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ﴾

یعنی: با فرستادن پیامبران و برانگیختن فرستادگان، کتاب و حکمت به دستتان  
رسد.

### آیهی ﴿ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ﴾

یعنی موافق بودن و تصدیق کردنشان نزد شما محقق شد. ناگزیر باید به او ایمان آورد  
و او را یاری کرد. گواه ما براین بیان در تفسیر این آیه، این است که آمدن رسول برای گروه  
پیامبران فرض باطلی است، لذا مردمان که رسول برایشان آمده، امت پیامبر پیشین هستند  
که به کتاب و شریعت او ایمان آورده بودند.

خداوند تعالی با ابلاغ کردن پیامبران به آنان می فرماید ﴿أَقْرَبُّكُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلٰی ذٰلِكُمْ  
اِصْرِيْ قَالُوْا اَقْرَبْنَا قَالَ فَاشْهَدُوْا وَاَنَا مَعَكُمْ مِّنَ الشّٰهِدِيْنَ﴾ آن‌ها در پاسخ به پیامبرشان  
گفتند: «اقرننا» خداوند به آنان فرمود: نسبت به این پیمان گرفته شده، بر خود گواه باشید  
و آن را به یاد آورید و نسبت به آن کفر نوزید و من با شما از گواهان هستم.

### آیهی ﴿فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ﴾ ﴿۸۸﴾

این يك قرینه‌ی قطعی است نسبت به آن چه گفتیم، یعنی پیمان گرفتن پیامبران  
از امت‌های خود نسبت به پیامبر بعدی. هر کسی پس از این پیمان دادن و گواه شدن  
بر خود، روی برگرداند، خداوند هم برگناهکار بودنش گواهی دهد. این سرزنش سخت،  
مناسب مقام فرستادگان معصوم پاکیزه نیست.

روایت‌های رسیده درباره‌ی این آیه تعارض و تناقضی ندارند. آن چه در بیشتر این روایت‌ها  
آمده است، از ایمان پیامبران عليه السلام به حضرت علی عليه السلام در رجعت، از باب تأویل و باطن  
است نه از باب تفسیر، و هر يك از این تفسیر و تأویل‌ها در جای خودش حق و صحیح  
است. و پوشیده نیست که آن‌ها در يك جایگاه نیستند.

گفته‌ی ناب در این مقام چنین است، که پیمان اضافه شده به پیامبران، از باب اضافه‌ی  
مصدر به فاعل آن است. این پیمان در ظاهر قرآن کریم دعوت پیامبران می باشد. آنان  
صلوات الله علیهم پیغام‌ها و فرمان‌های پروردگارش را در مهم‌ترین مسائل شریعت‌ها و

ریشه‌های ادیان ابلاغ کردند، و پیمان اطاعت را برای خداوند عزوجل استوار نمودند که مردم خداوند را بپرستند و هیچ‌گونه به او شرک نورزند، تا پایان ابواب اطاعت. با ابلاغ آنان حجت تمام شده است پس اطلاق پیمان براین احکام، اطلاق شایعی است. خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾. (یس/۶۰)

پس جایگاه والای این پیمان و مقام نورانی آن به وجوب ضروری عقلی، همان جایگاه ایمان، تسلیم و فرمان برداری پس از اتمام ابلاغ است. از جمله‌ی این پیمان‌ها، قیام به یاری اولیای او و هر پیامبر و جانشینی است که حکمت و شریعتی آورده یا وظیفه‌ای را انجام داده و روشی را اصلاح فرموده باشد.

ما، هنگام تسلیم در برابر خداوند سبحان به آن اقرار کرده‌ایم، و هر صبح و شام این پیمان را در برابر پروردگاران تجدید می‌کنیم. هر کس پیمان شکند و اطاعت خداوند را نقض کند و دریاری و ایمان به اولیایش درنگ نماید، از گناهکاران است که از حریم یگانه‌پرستی و تسلیم در برابر خداوند، بیرون رفته است.

این پیمان منافی تفسیر قرآن و محکمت و ظاهرهایش نسبت به پیمان قبلی میان بندگان و خداوند نیست.

بنابراین اثبات مطلبی از ظاهر قرآن، منافاتی با اثبات مطلب دیگری در باب تأویل و بطون آن نیست. اگر دلیل مورد اطمینانی بر تأویل و باطن آن اقامه شد، آن را نیز می‌پذیریم، همان‌گونه که از ظاهر قرآن پذیرا هستیم.

عیاشی از سلام بن مستنیر آورده که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود:

شما به نامی نامیده شده‌اید که خداوند کسی را به آن ننماید، جز علی بن ابی طالب علیه السلام و تأویل آن هنوز فرا نرسیده است.

عرض کردم: فدایتان شوم، تأویل آن چه وقت خواهد آمد؟

فرمود: وقتی آمد، خداوند در مقابلش پیامبران و مؤمنان را گرد می‌آورد تا او را یاری کنند.

و آن است کلام الهی: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ﴾ و

فرمود: ﴿وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾

آن روز پرچم رسول خدا ﷺ به علی بن ابی طالب علیه السلام داده می شود و ایشان امیر همه ی آفریدگان است که تمام آفریدگان در زیر پرچم او هستند و ایشان امیر آن هاست. این است تأویل آیه ۱.

مؤلف گوید: این روایت شرح و تفسیر کننده ی همه ی روایت هایی است به این مضمون که در تفسیر این آیه مبارکه رسیده است روشن شد که به بطن و تأویل باز می گردد.

علی بن ابراهیم از ابن مسکان روایت کرده که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود: خداوند، هیچ پیامبری از آدم تا به آخر بر نیانگیخته، جزء این که به دنیا باز می گردد و امیر المؤمنین علیه السلام را یاری می کند. و آن از کلام الهی: ﴿لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ﴾ یعنی به رسول الله صلی الله علیه و آله ایمان می آورید ﴿وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾ یعنی امیر المؤمنین علیه السلام را یاری می کنید. سپس در عالم ذر به آنان فرمود: ﴿أَقْرَبْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي﴾ یعنی پیمانم. ﴿قَالُوا أَفَرَأَيْنَا قَالَ﴾ خداوند به فرشتگان فرمود: ﴿فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ این آیه همراه با آیه ای که در سوره احزاب است در کلام الهی: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ﴾ (احزاب / ۷) و آیه ای که در سوره اعراف است و می فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ (اعراف / ۱۷۲) این سه آیه، در سه سوره نوشته شده است.<sup>۲</sup>

نیز مسنداً از ابن سنان آورده که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود:

نخستین پیامبری که به گفتن «بلی» سبقت گرفت، محمد صلی الله علیه و آله بود، چون نزدیک ترین آفریده به خداوند تبارک و تعالی بود... نخستین گروهی که خداوند عزوجل، از آن ها بر پروردگاری خود پیمان گرفت، پیامبران بودند. و این است کلام الهی: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ﴾. (احزاب / ۷)

خداوند گروهی از پیامبران را نام برد، سپس برترین آنان را به نام نمایان کرده و فرمود ﴿وَمِنْكَ يَا مُحَمَّد﴾ رسول خدا صلی الله علیه و آله را مقدم داشت، چون برترین آنان بود، آن گاه از نوح

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۱.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۶.



و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم علیهم‌السلام یاد کرد. این پنج تن برترین پیامبران‌اند... سپس از پیامبران، برای ایمان به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و یاری امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیمان گرفت و فرمود: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ﴾ یعنی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یعنی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ﴿لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾ یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام (که به او ایمان آورید و او را یاری کنید) نیز امت‌های خودتان را از این خبر ولی او از ائمه علیهم‌السلام آگاه کنید.<sup>۱</sup>

عیاشی از فیض بن ابی شیبه آورده که گفت: از حضرت ابو عبدالله علیه‌السلام شنیدم که پس از تلاوت آیه ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ﴾ فرمود:

حتماً باید به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ایمان بیاورید و حتماً باید امیرالمؤمنین علیه‌السلام را یاری کنید.

عرض کردم: و حتماً باید امیرالمؤمنین علیه‌السلام را یاری کنیم؟

فرمود: آری، از آدم به بعد، خداوند پیامبر و فرستاده‌ای بر نمی‌انگیزد، مگر این‌که به دنیا

بازگردانده می‌شود تا پیشاپیش امیرالمؤمنین علیه‌السلام بجنگد.<sup>۲</sup>

تمام این روایت‌ها در تأویل این آیه مبارکه رسیده است.

هم چنین در تفسیر این آیه، به روایتی در تفسیر عیاشی از حبیب سجستانی آمده که گفت: از حضرت ابو جعفر علیه‌السلام درباره‌ی آیه‌ی ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾ پرسیدم. گفتم: پس چگونه موسی به عیسی ایمان آورده و او را یاری می‌دهد، در حالی که او را درک نکرده است؟ و چگونه عیسی به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ایمان می‌آورد، در حالی که ایشان را درک نکرده است؟

فرمود: ای حبیب... ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ...﴾... ای حبیب به خداوند سوگند،

هیچ امتی از امت‌های پیش از موسی به پیمانی که خداوند از آنان گرفته نسبت به

هر پیامبری که خداوند پس از پیامبرشان بفرستد، وفا نکرده است. آن امت که موسی

برایشان آمد، زمان آمدن موسی او را تکذیب کردند، و جز اندکی از آنان به او ایمان

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۱.

نیاوردند و یاریش نکردند. امت عیسی نیز محمد ﷺ را تکذیب کرده و به او ایمان نیاوردند و وقتی آمد جزاندکی از آنان او را یاری نمودند. این امت نیز، پیمانی را که رسول خدا ﷺ درباره‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام از آنان گرفت، انکار کردند، در روزی که او را برای مردم اقامه و منصوب فرمود و به ولایت و اطاعت از او در زمان حیاتش فراخواند و آنان را بر خویشتن در این باره گواه گرفت. پس چه پیمانی مؤکدتر از کلام رسول خدا ﷺ درباره‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام؟ به خدا سوگند وفا نکردند، بلکه انکار و تکذیب نمودند.<sup>۱</sup>

طبرسی گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: تقدیر آن چنین است: چون خداوند از امت‌های پیامبران پیمان گرفت که پیامبرشان را تصدیق کرده و به آن چه برایشان آورده عمل کنند. ولی آنان پس از آن با او مخالفت کرده و به او وفاداری ننمودند و بیشتر شریعت و احکام او را رها کرده و بسیاری از آن‌ها را تحریف نمودند.<sup>۲</sup>

محمد عبده گوید: در کلام الهی: «مِثَاقُ النَّبِيِّينَ» دو وجه است: یکی این که معنایش پیمان گرفتن از پیامبران است. پیامبران همان کسانی هستند که از آنان پیمان گرفته شد... دوم این که اضافه شدن پیمان به پیامبران، به این جهت است که آنان اهل آن هستند، پس آن مضاعف به موثق است نه موثق علیه، همان گونه که می‌گویند: عهد الله و میثاق الله. آن‌گاه درباره کسی که از او پیمان گرفته شده، در آیه سخن نمی‌گوید، زیرا مطلب روشن است. و تقدیرش چنین است: چون خداوند از پیامبران پیمان بر امت‌هایشان گرفت... یا تقدیرش چنین باشد: پیمان امت‌های پیامبران. و این هر دو قول، از پیشینیان روایت شده است. از کسانی که قول دوم را گفته‌اند از اهل بیت جعفر الصادق علیه السلام است که گفت: آن بر حدّ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ﴾ (طلاق/۱) است که خطاب به پیامبر ﷺ است، ولی مراد، عموم امت ایشان است.<sup>۳</sup>

نیز در آن است که در تفسیر آیه ﴿فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ گوید: گفته شده

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۶۸.

۳. المنار، ج ۳، ص ۳۵۰.

معنایش چنین است: پس آن را بدانید با علم یقین، مانند علم به چیزی که با چشم دیده شده باشد.

این فرمان به دیدن، دلیلی است بر ترجیح گفته‌ی جعفر الصادق علیه السلام که فرمود: پیمان از پیامبران بر امت‌هایشان گرفته شده است. و معنی چنین است: خداوند تعالی به پیامبرانش فرمان داد که بر امت‌هایشان گواهی دهند و او خود سبحانه با آنان گواه و شاهد است.<sup>۱</sup>

### آیه ی ﴿أَفَغَيْرِ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ﴾

این آیه با آیات پیشین ارتباط دارد. خدای تعالی یگانه‌پرستی، اخلاص و تسلیم در برابر خود را بیان فرمود و از امت‌ها بر آن پیمان گرفت و روشن فرمود که دین خداوند، تسلیم در برابر خداوند یگانه است که دین پیامبران، فرستادگان و فرشتگان مقرب درگاه الهی است؛ اینک چگونه سزاوار است که فردی غیر آن را برای خود دین برگزیند؟ چگونه رواست که به جای او جایگزینی انتخاب کند؟ در این آیه، استعجاب است از حال کسی که غیر از دین خداوند، دین دیگر برگزیده باشد.

### آیه ی ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ ﴿۸۳﴾

آیا این آیه کریمه، ستایش از خداوند تعالی است که قدرت، سلطنت و فرمانش بر هر کسی در آسمان‌ها و زمین نافذ است و بازگشت و فرجام امر همگان به سوی او تعالی است؟ پس سرپیچی از فرمانش و منحرف شدن از برنامه و روش فرستادگانش شایسته نیست یا این که سیاق آیه در مقام ستایش و بزرگداشت نیست؟

ظاهراً این آیه مبارکه در مقام بیان پیشین و اشباع کلام در شرح دین اسلام است، و این که آن، در حقیقت، پیوند موجودهای زنده‌ای است که نسبت به خدای سبحان شعور دارند، به گونه‌ای که از او جداشدنی نیستند، به جهت حکم‌فرمایی نور فطرت و سلطنتش بر دل‌ها و جان‌ها، و نفوذ پرتوهایش که بر آنان دارد، حتی هنگامی که اسیر هواهای نفسانی خودشان باشند.

آنان هرگز نمی‌توانند فطرت خویش را عوض کنند، چون بر آنان چیره و بردل هایشان غالب است. گاهی برقی می‌زند که در لحظه‌ای از زندگانی و دمی از عمرشان بر آنان حجت است. آنان در هر حال، عیناً و ضرورتاً محکوم به فرمان برداری، تسلیم و احترام به مقام مولایشان هستند، البته هر کدام بر پایه‌ی مرتبه‌ی عملشان و اخلاصشان. بعضی از آنان به ایمان و یقین و عیان نسبت به خداوند اقرار می‌کند، و بعضی از روی استدلال اعتراف می‌کند، و تعدادی از روی اضطرار به معرفت دل هایشان اعتراف می‌کنند مانند معاندان.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

او همانی است که اعلام وجود بر او گواهی می‌دهند بنا بر اقرار دل انکار کننده و ناسپاس<sup>۱</sup>.  
ظاهراً تسلیم در برابر خداوند، تسلیم عبادی و خضوع تکلیفی است.  
هرآن چه در آسمان‌ها و زمین است، در مقابل او پاک و بی‌آلایش و از روی فرمان برداری و فروتنی و یگانه پرستی تسلیم شده و اسلام آورده‌اند. پس وجهی ندارد که این گروه‌ها را از هم جدا بدانیم: گروهی که عناد می‌ورزند و با حجت آشکار به هلاکت رسیدند و با وجود دلیل و برهان کفر ورزیدند، و مستضعفانی که شناخت ساده و اولیه‌ای بدون شعور خاصی نسبت به آن دارند و به سوی خدای تعالی به اندازه‌ی معرفت ساده‌شان روی می‌آورند به همان مقدار شناخت فطری که از اولیای نیکوکار و پیامبران عارف و بندگان مؤمن خدای تعالی دارند.

اینان حقیقتاً از روی تواضع و فرمان برداری برای خداوند تسلیم شدند، پس وجهی ندارد که ظاهر این آیه را نسبت به آنان تأویل کنیم. نهایت این که بندگان پرهیزکار فرمان بردار به لقاء خداوند ابتهاج می‌کنند و با اظهار خواری و فروتنی در برابر او خوشحال و خواستار آنند، در حالی که دیگران از آن کراهت دارند و ناراضی هستند چون هلاکت معبود هایشان و قطع دنباله‌ی اربابان‌شان را به دنبال دارد، همان کسانی که به غیر خداوند آنان را معبود و ارباب خود برگزیده بودند.

خلاصه این که ظاهر آیه دلالت دارد بر اسلام و تسلیم در برابر خداوند بر پایه اطاعت

وانجام تکلیف، نه از باب تکوین و چیرگی به دلیل نفوذ قضا و فرمانش. این آیه کریمه به منزله‌ی کلام الهی است که فرمود: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَن خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾. (زمر/۳۸)

کلینی مسنداً از زراره از حضرت ابوجعفر علیه السلام آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کل مولود یولد علی الفطرة» یعنی معرفت به این‌که خداوند عزوجل، آفریدگار اوست. و این است کلام الهی: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَن خَلَقَ السَّمَاوَاتِ﴾<sup>۱</sup>.  
صدوق مسنداً از ابوهاشم جعفری آورده که از حضرت ابوجعفر ثانی (امام جواد علیه السلام) معنی «الواحد» را پرسید.

فرمود: کسی که همه‌ی زبان‌ها به یگانگی بر او اجتماع دارند، همان‌گونه که خداوند عزوجل فرمود: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَن خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾<sup>۲</sup>  
عیاشی از عماربن ابوالأحوص آورده که حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمود:  
خداوند - تبارک و تعالی - در آغاز آفرینش خلق، دو دریا آفرید: یکی از آن دو، گوارا و شیرین، دیگری شور و تلخ. سپس آدم را از خاک دریای شیرین که بسیار گوارا بود آفرید، آن را بردریای تلخ جاری فرمود و آن را گِل سیاه‌گندیده قرار داد و آن آفریدن آدم است...  
حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمود: به اصحاب یمین که به صورت دزد برابر او بودند، فرمود:  
از روی فرمان برداری وارد این آتش شوید.

آنان از یکدیگر سبقت گرفتند و همگی وارد آن شدند. خداوند آن را برایشان سرد و سلامت قرار داد و آنان را از آن بیرون آورد. سپس خداوند - تبارک و تعالی - به اصحاب یمین و اصحاب شمال ندا سر داد: آیا من پروردگار شما نیستم؟ اصحاب یمین گفتند: آری پروردگار ما. ما آفریده و خلق تو هستیم، اقرارکننده و فرمان‌بردار. اما اصحاب شمال گفتند: آری ای پروردگار ما، ما آفریده‌ها و خلق تو هستیم، اما از روی ناخوشنودی گفتند. و این است کلام الهی: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾  
فرمود: یگانه‌پرستی آنان برای خداوند.<sup>۳</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲.

۲. توحید، ص ۸۳.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۲.

صدوق مسنداً از زرراره آورده حضرت ابو عبدالله علیه السلام درباره‌ی آیه **﴿أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾** فرمود: آن یگانه پرستی آنان به خداوند است.<sup>۱</sup> مؤلف گوید: میان این و دیگر روایت‌های رسیده در تأویل این آیه که آن را درباره‌ی زمان قیام حضرت حجت الحسن عجل الله فرجه الشریف و هنگام رجعت می‌داند، تناقض نیست. پیشتر ذکر کردیم که باید هر یک را در درجه‌ی تفسیر و تأویل، در جای خود نگاه داریم.

آیه **﴿قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾**

این آیه با آیه‌ی پیشین مرتبط است یعنی تسلیم فقط در برابر خداوند پس معنی چنین است: اگر آنان از اقرار و تسلیم در برابر خدای تعالی و اخلاص در دین تکبر و عناد ورزیدند و براین کار اصرار کردند، بگو: به خداوند عزوجل و به آن چه بر پیامبران و فرستادگانش علیهم السلام فرو فرستاده شد ایمان آوردیم، بدون تفاوتی میان هر یک از آنان. چون جدا کردن میان فرستادگان - که برخی را تصدیق و بعضی را تکذیب کنیم، در حالی که دین و آیین همگی یکی است - کفرورزی به تمامی آنان و خروج از برنامه و روش هدایت همگی آنان است، چون اصلاً هیچ اختلافی میانشان نیست.

فخر رازی گوید: ایمان به خداوند را مقدم بر ایمان به پیامبران داشت، چون ایمان به خداوند، اصل ایمان به نبوت است. و در مرتبه‌ی دوم، ایمان به آن چه را که بر او نازل شده آورد، چون کتاب‌های دیگر پیامبران را تحریف و تبدیل کرده‌اند. پس راهی برای شناسایی وضعشان نیست جز بنا بر آن چه خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرمود. لذا آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرو فرستاده شده، مانند اصل است برای آن چه بر دیگر پیامبران فرو فرستاده شده، و از این روان را مقدم می‌دارد.<sup>۲</sup>

۱. توحید، ص ۴۶.

۲. تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۱۲۴.

**مؤلف گوید:** آن چه در مورد تحریف کتاب‌های دیگر پیامبران گفته شده، حق است و شکی در آن نیست، جز این که سخن در دلالت این آیه بر آن، پوشیده نمی‌باشد. بلاغی در تفسیر «الاسباط» گوید: آنان قبیله‌های از بنی اسرائیل اند، منتسب به فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام ممکن است مراد از فرو فرستادن بر آنان «انزل علینا» به اعتبار فرو فرستادن بر پیامبرانشان باشد... و ممکن است مراد از «الاسباط» پیامبرانشان باشد، مانند حضرت موسی علیه السلام و آنان که بعد از او بودند.<sup>۱</sup>

عیاشی از سدیر آورده که گفت: به حضرت ابو جعفر علیه السلام عرض کردم:

آیا فرزندان یعقوب، پیامبر بودند؟

فرمود: نه، لیکن آنان «اسباط» بودند، فرزندان پیامبران. آنان از دنیا نمی‌رفتند جز این که

سعادت‌مندی بودند که توبه کردند و آن چه را انجام داده بودند به یاد آوردند.<sup>۲</sup>

در المیزان گوید: از نکات این آیه توجه دادن به این مطلب است که مراد از «الاسباط»

پیامبران از فرزندان حضرت یعقوب هستند، یا «اسباط» فرزندان بنی اسرائیل مانند

حضرت داوود و حضرت سلیمان باشند.<sup>۳</sup>

**مؤلف گوید:** از ترتیب آیه برمی‌آید که آنان پیش از حضرت موسی بوده‌اند. چون زمین

هرگز از حجت خالی نمی‌ماند، ناگزیر میان حضرت یوسف و حضرت موسی، پیامبران

و جانشینان بوده باشند که خداوند سبحان، آنان را در قرآن کریم یاد نفرموده است.

خلاصه این که تمامی پیامبران، همگی اهل تسلیم در برابر خداوند بوده‌اند و تسلیم در

برابر او آورده‌اند و دستورهای پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند، به این که نسبت به خداوند

حق پرهیزکاری را ادا کنید، و هرگز از دنیا نروید مگر این که تسلیم درگاه باشید.

آیه ی ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (۸۵)

خداوند سبحان، در زمین و در آسمان‌ها، از فرشتگان و فرستادگان و تمامی

یگانه پرستان، دینی جز تسلیم در برابر خداوند ندارد. هر کس غیر از اسلام به دروغ دینی

۱. آلاء الرحمن، ص ۳۰۷.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۳. المیزان، ج ۳، ص ۳۷۰.

بسازد، سخنی تازه‌ای آورده و بدعتی ساخته است. چنین کسی خودش سزاوارتر است به آن چه آورده و کلام به صورت صاحب فرو کوفته می‌شود. بدین روی، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و هیچ‌کس را نشاید که از آن پیروی کند. او باید از چنین سخنی خودداری کند و به دین حق یعنی تسلیم و اسلام به خداوند بازگردد. اگر بر آن اصرار ورزید، در واقع دینی ندارد و بر غیر دین اسلام می‌میرد و در آخرت، از زیان‌کاران است.

نپذیرفتن دین از او، بدان جهت است که افترازننده و بسیار دروغ‌گواست، و این امری واقعی تکوینی است، نه امر تشریعی تعبدی. نپذیرفتن تشریعی را ناگزیر باید از دلیل‌های دیگری جستجو کرد، زیرا این آیه دلالتی بر آن ندارد. این آیه مبارکه در مقام بیان حاقّ واقع است که هر کس خواستار دینی غیر اسلام باشد، ضرورتاً دست خالی است و در پیشگاه خداوند حجتی ندارد.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

او را با حجت بسنده، موعظه‌ی قانع‌کننده و دعوت جبران‌کننده فرستاد. احکام ناشناخته را به سبب او آشکار ساخت، و بدعت‌های نادرست وارد شده (در دین) را به دست او، از بُن برانداخت، احکام بیان شده (در قرآن) را به وسیله‌ی او توضیح داد. پس هر کس غیر از اسلام خواستار دینی شود، شقاوتش محقق، پیوندش گسیخته، با صورت در آتش (در قیامت) افتادنش بسیار سخت، و سرانجامش اندوه طولانی و عذاب بسیار سخت و دشوار خواهد بود.<sup>۱</sup>

### سوره‌ی آل عمران، آیه‌های ۸۶-۹۲

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ  
وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٦﴾ أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ  
عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿٨٧﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ  
عَنَّهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٨﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا



فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۸۶﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا  
لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴿۹۰﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ  
كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَئِكَ  
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿۹۱﴾ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا  
رُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿۹۲﴾

۸۶- چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند هدایت می کند با آنکه شهادت دادند که این رسول بر حق است و برایشان دلایل روشن آمد و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی کند

۸۷- آنان سزایشان این است که لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی برایشان است

۸۸- در آن [لعنت] جاودانه بمانند نه عذاب از ایشان کاسته گردد و نه مهلت یابند

۸۹- مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و درستکاری [پیشه] نمودند که خداوند آمرزنده مهربان است

۹۰- کسانی که پس از ایمان خود کافر شدند سپس بر کفر [خود] افزودند هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد و آنان خود گمراهانند

۹۱- در حقیقت کسانی که کافر شده و در حال کفر مرده اند اگر چه [فراخوانی] زمین را پر از طلا کنند و آن را [برای خود] فدیة دهند هرگز از هیچ يك از آنان پذیرفته نگردد آنان را عذابی دردناك خواهد بود و یاورانی نخواهند داشت

۹۲- هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید و از هر چه انفاق کنید قطعا خدا بدان داناست.

شرح: بلاغی گوید: گفته شده، این آیه ها درباره ی حارث به سوید فرو فرستاده شده

که مردی از انصار بود، او بی دین شد و توبه کرد و خداوند توبه اش را پذیرفت.

در مجموعه البیان آمده است که این معنا، از حضرت ابو عبد الله عليه السلام روایت شده

است. گویم: این روایت را مسند ندیدم. روایت ها در کتاب الدر المنثور در این مورد نیز

متضاد می باشند.<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: در این مقام، حق آن است که مفاد آیه‌ها برگرفته شود. نه این که آن را بر موردهایی تطبیق دهیم که فقط روایت‌های ضعیف، بر آن‌ها دلالت دارد.

### آیه ﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ﴾

این استفهام، استبعاد است از دستیابی آنان به هدایت پس از کفرورزی و ستم کردن بر حق و علم و اهل علم. مراد از هدایت، هدایت تامّ سودمند است، یعنی علم صریح روشن. یعنی هدایت و آگاهی به حقانیت دعوت و دین اسلام، و یادآوری به وجوب سرسپردگی و سپاسگزاری نسبت به آن چه از حق دانسته و شناخته است، نه هدایتی که برای اتمام حجت و بینه دارا بوده، که ناگزیر از آن است در آغاز کفرورزی خود تا به هلاکت نرسد مگر از روی دلیل و حجت.

آیه ﴿بَعْدَ إِيمَانِهِمْ﴾ ظاهر است که این ایمانشان، ایمان علمی بر خواسته از هدایت کامل و تمام است.

### آیه ﴿وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ﴾

این گواهی در مرحله‌ی ادا نیست، بلکه در مرحله‌ی تحمل است؛ یعنی با شناخت حقیقی دانستند که این فرستاده حق است.

### آیه ﴿وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (۸۱)

نزد اهل کتاب بشارت‌های صریحی درباره‌ی پیامبر ﷺ وجود دارد. صفت‌های ذکر شده در دو کتاب (تورات و انجیل) بر پیامبر ﷺ منطبق است به اضافه آن چه خودشان از حضرتش معجزه‌ها و کرامت‌ها به گونه‌ی بدیهی می‌بینند. هم چنین مشرکان و بت پرستان، شب و روز معجزه‌ها و حجت‌های روشن راستی و درستی ایشان را در سفر و حضر شاهندند که هیچ شك و تردیدی در آن نمی‌توان داشت. این آیه هم برای پیروان دو کتاب و هم برای هر کس که ایمان آورد و سپس کفرورزید - هر کس که باشد - قابل انطباق است. این ستمگران به جهت دشمنی و نافرمانی خودشان در برابر حق صریح و پیروانش، سزاوارند که محرومیت از هدایت شناخت خداوند به نام آن‌ها ثبت شود، بلکه به اقتضای عدالت و حکمت، سزاوار آن شوند که به خواری و دور شدن از رحمت حق

گرفتار آیند. برای این که مناعت و کبریائیت حق متعال از بخشیدن هدایت برستمگران محفوظ بماند.

آیه ﴿أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ (۸۷)

ظاهر آن که این آیه در جایگاه خبررسانی است نه دعا بر آنان، هر چند که اطلاع رسانی خدای تعالی، عین خواری و ذلت آن ها است، و عین فرو آمدن بر ساخت آنان. آنان را از ساحت نیکی و احسان خدای تعالی دور رانده اند. مراد از لعنت فرشتگان و مردم، یا نفرین بر ایشان است یا اظهار دوری جستن، خشم و دشمنی با ایشان است برای عملی که بر یکتاپرستان در براءت از دشمنان خداوند واجب است و پیروی از اولیای الهی. هم چنین ظاهراً مراد از مردم، مؤمنان یکتاپرست است و بردیگران اطلاقی ندارد.

آیه ﴿خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ﴾

یعنی در لعنت یا عذابی که ملازم آن است، جاودانه اند. ظاهر، شقّ دوم است چون عبارت ﴿لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ﴾ شرحی است بر شدت عذابی که کلمه ی «فیها» بر آن دلالت دارد.

آیه ﴿وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾ (۸۸)

«الانظار»، مهلت دادن است، یعنی در عذابشان هیچ گونه درنگی نمی شود، بلکه پی در پی گرفتار آن می شوند و بدون مهلت بر آنان فروریخته می شود.

آیه ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا﴾

یعنی از کفرورزی و سرپیچی خود بازگشتند و نهان و باطن خود را اصلاح کردند. کلمه ی «اصلحوا» عطف بر «تابوا» و توضیح و بیانی بر توبه است، یعنی توبه ای که اندرون و باطن آنان را به طور کامل و سودمند اصلاح کند. و این به توبه نصوح یعنی خالص باز می گردد. البته به این معنی نیست که توبه ای که اصلاح کننده نباشد، مثل پشیمانی و استغفار، آن را توبه ندانیم.

محمد عبده گوید: «اصلحوا» یعنی: اعمالشان را اصلاح کرده، به گونه ای که ایمان پایدار و استوار بر جان هایشان حکم فرمایی کند و اراده شان را در اختیار گیرد و تصرف

نماید، یا جان‌های خود را با کارهای نیکویی که ایمان را یاری و تغذیه می‌کند، به سامان آورد و صفت‌های ناشایست را از لوح دل بزاید و هدفش را در دل بنشانند و تثبیت کند.<sup>۱</sup> گویم: اگر در توبه اصلاح کارها شرط باشد، یا این که عین توبه و داخل در حقیقت آن است، دلیل بر آن نیست. بلکه دلیل بر خلاف آن است. کسی که اسلام آورد و از کفرش توبه کند و پیش از اصلاح کارهایش بمیرد، قطعاً مسلمان است. به همین گونه فاسق و گناهکاری که از گناهانش توبه کند و از دنیا برود بدون این که کارهایش را اصلاح کرده باشد، بدون اشکال توبه‌کننده است. این آیه مبارکه دلالتی ندارد بر آن که اصلاح کارها برای توبه شرط است تا با دلیل‌های مخالف آن، تعارض یابد. نهایت استفاده‌ای که از آیه می‌شود، این است که اصلاح کارها از چیزهایی است که با توبه ملازم دارد.

اگر گفته شود: شکی نیست که در بعضی موارد تحقق توبه، متوقف بر انجام کاری است که از ترك آن توبه کرده است، و ترك حرامی است که مرتکبش می‌شده.

گویم: در کارهای واجب و حرام برای تحقق توبه، قصد و اراده بسنده است، جز این که بر او واجب است برای اصلاح توبه‌اش آن چه از دستش رفته، مانند ترك واجبات و ارتکاب محرمات را تدارک کند.

طبرسی گوید: یعنی از کفرورزی توبه کرده، به ایمان بازگشتند و نهان دل را اصلاح نموده و اراده کردند که بر اسلام ثابت بمانند. این بهتر از سخن کسی است که گفت: بعد از توبه کارهایشان را اصلاح کرده نماز خواندند و روزه گرفتند، چون این برای درستی توبه شرط نیست، چون اگر پیش از انجام کارهای نیکو بمیرد، به اجماع مؤمن مرده است.<sup>۲</sup>

### آیه ﴿فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (۸۹)

یعنی توبه‌کنندگان را که کارهایشان را اصلاح کرده‌اند، می‌بخشاید، و آنان را با رحمت‌های ویژه‌ی خود، مورد رحمت قرار می‌دهد.  
آوردن جمله‌ی اسمیه، دلالتی بر مغفرت و رحمت مستمر دارد.

۱. المنار، ج ۳، ص ۳۶۵.

۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۷۲.

آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ إِذَا دُؤِبُوا كُفِرُوا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ﴾<sup>۱</sup>  
شرح: از قطعیات کتاب و سنت، آن است که اسلام آوردن کسی که از کفرورزی توبه می‌کند، صحیح است؛ و توبه‌ی کسی که از گنااهش توبه می‌کند، پذیرفته است. لذا گفته‌های مفسران در تفسیر این آیه مبارکه آشفته شده است.

زمخشری گوید: اگر گویند: دانسته شده است که مرتد هرچه در کفرورزی پیش رود، وقتی توبه کند، توبه‌اش پذیرفته است. پس چه معنی دارد که بگوییم: توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود؟ گویم: این عبارت برای مرگ بر کفر است؛ کفاری که توبه‌اش پذیرفته نیست، همانی است که بر کفر می‌میرد.<sup>۱</sup>

طبرسی گوید: مراد، یهودیانی است که بعد از ایمان به موسی علیه السلام به عیسی علیه السلام کفر ورزیدند، سپس کفرورزی آنان افزون شد زمانی که نسبت به محمد صلی الله علیه و آله و سلم کافر شدند؛ یا این که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کافر شدند در حالی که پیش از بعثت ایشان به او ایمان داشتند، سپس با اصرارشان بر این کفر و دشمنی با او و شکست پیمان او و جلوگیری کردن از ایمان به او، کفرورزی آنان شدیدتر شد. بدین ترتیب توبه آنان پذیرفته نمی‌شود، چون از روی اخلاص واقع نمی‌شود... و گفته شده، توبه‌شان پذیرفته نمی‌شود هنگام دیدن عذاب. معنی چنین می‌شود: آنان توبه نمی‌کنند جز هنگام روبرو شدن با مرگ؛ و در حال کفر مردند یعنی بر کفرشان جان دادند.<sup>۲</sup>

بلاغی گوید: ظاهراً مسلمانان اجماع دارند که پیش از فرارسیدن مرگ، توبه‌ی راستین پذیرفته می‌شود. هنگامی که انگیزه‌های هوای نفس و گرایش‌های نفس اماره انسان را بر انجام کار زشت برمی‌انگیزد، خرد توبه، پرهیزکاری و خوف از خداوند او را باز می‌دارد. آن‌گاه از توبه‌کنندگانی می‌شود که پس از ایمان آوردن هنگام روبرو شدن و دیدن مرگ، کافر می‌شوند، یا کافر می‌میرند، و در روز قیامت برای توبه تلاش می‌کنند.

چه بسا که بازگشت از کلام «لا تقبل توبتهم» به کلام «لن تقبل توبتهم» (هرگز توبه‌شان پذیرفته نمی‌شود) این مطلب را برساند، که این نص بر نفی در آینده است؛ در حالی که پذیرش توبه هم‌زمان با آن است. در این اشاره‌ای است به این که توبه‌ی آینده‌ی آنان، متأخر از زندگی

۱. کشاف، ج ۱، ص ۳۸۲.

۲. جوامع الجامع، ص ۶۳.

عادی و آرزوهایشان در آن است که هرگز از آنان پذیرفته نمی شود.<sup>۱</sup>  
 مؤلف گوید: وجه کلام، منحصر در گفته اخیر است. نتیجه اش این که اطلاق توبه از جهت جایگاه و مورد، بر جایگاه قیامت و آخرت، بار می گردد و قرار داده می شود.

آیهی ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾ (۹۱)

تفاوت این آیه با آیه پیشین در شرح جایگاه توبه یا شرط صحت آن است، و آن جدی بودن در توبه است برخلاف توبه‌ی منافق که او را توبه‌ای نیست.

مانند آیهی ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (توبه/۸۰) اما این آیه در مقام بیان حلول عذاب ساحت کافران است و این که حتی با فدیة دادن و شفاعت شفاعت کنندگان نیز، امیدی به نجاتشان نیست، چون مورد شفاعت کسی است که خداوند از جهت دینش از او رضایت داشته باشد. و دین مورد رضایت خداوند، اسلام است.

ظاهراً آیهی ﴿فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا﴾ یعنی به فرض انفاق چنین مالی در دنیا، و نیز آیهی ﴿وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ﴾ یعنی این که: فدیة دادن به اندازه‌ی زمین پراز طلا نیز، به او سودی نمی رساند.

آیهی ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾

ابن منظور گوید: بَرِّیْرُ زَمَانِی که نیکو و صالح شود. و بَرِّفِی یمینه بَرِّیْرُ، وقتی او را تصدیق کند و به دروغ سوگند نخورد. بَرِّرَحْمَه و بَرِّیْرُ زَمَانِی که به خویشاوندان مهربانی کند. و گفته می شود فلان بَرِّیْرُ به یعنی او را اطاعت می کند... و «الْبِرُّ» راستگو. و در قرآن کریم است:  
 ﴿إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ﴾<sup>۲</sup>

طبرسی گوید: در مورد «الْبِرُّ» در این آیه اختلاف شده است. ابن عباس و مجاهد گفته اند: بهشت است. مقاتل و عطا گفته اند: فرمان برداری و پرهیزکاری است. حسن

۱. آلاء الرحمن، ص ۳۰۹.

۲. لسان العرب، ج ۴، ص ۵۲.

گوید: معنایش چنین است: هرگز نیکوکار نخواهید بود. یعنی صالح و پرهیزکار.<sup>۱</sup>  
 مؤلف گوید: ظاهر آن است که نیکی که با انفاق آن چه دوست دارند، به دست می آورند، در مرتبه ی پاداش است. چون منشأ هر پاداش و عطا کننده ی هر خیر و نیکی، خداوند جل ثناوه است. پس معنی چنین میشود: نیکی و کرامت خداوند برای اهل انفاق و طاعت او را به دست نمی آورید تا این که از بهترین و ارزشمندترین ثروت های خود انفاق کنید. پس مراد از «الْبِرُّ» ذکر شده در این آیه، پاداش خدای متعال به نیکوکاران، انفاق کنندگان و احسان کنندگان است.

کلینی مسنداً از ابوولاد حنّاط آورده که از حضرت ابو عبدالله درباره ی آیه ی ﴿وَالَّذِينَ إِحْسَانًا﴾ (اسراء/۲۳) پرسید: این احسان چیست؟ فرمود:

احسان این است که همنشینی آنان را نیکو کنی، آنان را به زحمت نیندازی که چیزی از تو بخواهند که نیازمندش هستند، گرچه طبعاً بی نیاز باشند. خداوند عزّوجلّ می فرماید

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حُبُّونَ﴾<sup>۲</sup>.

از ابو عبدالله دامغانی روایت است که گفت: حضرت علی بن الحسین علیه السلام شکر و بادام صدقه می داد. از حضرتش در این مورد پرسیدند، کلام الهی را تلاوت فرمود: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حُبُّونَ؟﴾ و حضرتش علیه السلام آن را دوست می داشت.<sup>۳</sup>

نیز از حضرت ابو عبدالله علیه السلام آمده که حضرتش شکر صدقه می داد. راوی به ایشان عرض کرد: آیا شکر صدقه داده می شود؟ فرمود: آری. هیچ چیز را بیش از آن دوست نمی دارم. من دوست دارم که محبوب ترین چیزی نزد خودم را صدقه بدهم.<sup>۴</sup>

عیاشی از مفصل به عمر آورده که گفت:

روزی خدمت حضرت ابو عبدالله علیه السلام رسیدم و همراهم چیزی بود، آن را در مقابلشان گذاشتم. فرمود: این چیست؟ عرض کردم: این هدیه دوست داران و بندگان شمامست. به من فرمود: ای مفصل! من آن را نمی پذیرم، چیزی که می پذیرم به جهت نیازمندم

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۷۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۵۷.

۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸۹.

۴. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۵۳.

به آن است، و چیزی نمی‌پذیرم جزء این که هدیه‌دهنده به آن تزکیه شود. سپس فرمود: شنیدم پدرم می‌فرمود: کسی که يك سال بگذرد و از ثروتش اندك یا زیاد به ما هدیه نکند، خداوند روز قیامت به او نظر نمی‌افکند مگر این که او را ببخشاید. سپس فرمود: ای مفضل این فریضه‌ای است که خداوند بر شیعیان ما در کتابش واجب کرده و می‌فرماید: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ ماییم نیکی، پرهیزکاری، راه هدایت و باب پرهیزکاری. و دعای ما از خداوند محبوب نمی‌شود...<sup>۱</sup>

مؤلف گوید: این روایت مربوط به تأویل آیه است، یعنی: شما هرگز به محبت اهل نیکی نایل نمی‌شوید و به درگاه پرهیزکاری نمی‌رسید و خداوند شما را به راه هدایت، هدایت نمی‌فرماید مگر این که به اهل نیکی احسان کنید.

این تأویل است، ولی با نوعی تدبر و تطبیق، بر ظاهر آیه منطبق می‌شود. و از دلیل‌هایی می‌شود که هدف ما در مرحله تفسیر بود، یعنی اطلاق عمومی نیکی بر هر نیکی و احسان. نیکی که خداوند به سوبش فراخوانده، همان نیکی و گرامی‌داشتِ خدای تعالی است. اگر آن را نپذیرفتید، گویم: تأویل آن دلالتی بر تفسیر دارد، پس ما را راه می‌نماید به این که تفسیر از مصداق‌های عادی و تأویل از مصداق‌های غیر عادی است. و این ظاهر است.

### آیه‌ی ﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾

در جواب شرط، حرف «ف» آورده است، یعنی اگر چیزی انفاق کنید - اندك یا زیاد باشد - خداوند تعالی از آن آگاه است. احتمال دارد در مقام برانگیختن و تشویق باشد. و احتمال دارد که در مقام تهدید باشد. یعنی چیزی که به آن رغبت ندارید، برای انفاق در راه خداوند صلاحیت و شایستگی ندارد.

به علاوه پوشیده نمی‌ماند که انفاق موجب جلب نیکی و رحمت الهی می‌شود، نه به این معنی که کسی که چیزی برای انفاق ندارد، از رحمت خدای تعالی محروم است. طبعاً باید نیکی‌ای را که موجب نیکی خدای متعال می‌شود، با شرط‌های عمومی که در صحت و قبول طاعت‌ها است، مقید شود.

تفسیر جزء سوم به حول و قوه الهی به پایان رسید. و سپاس از آن خداوند است، پروردگار جهانیان، آن‌گونه که او را می‌سزد.